



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

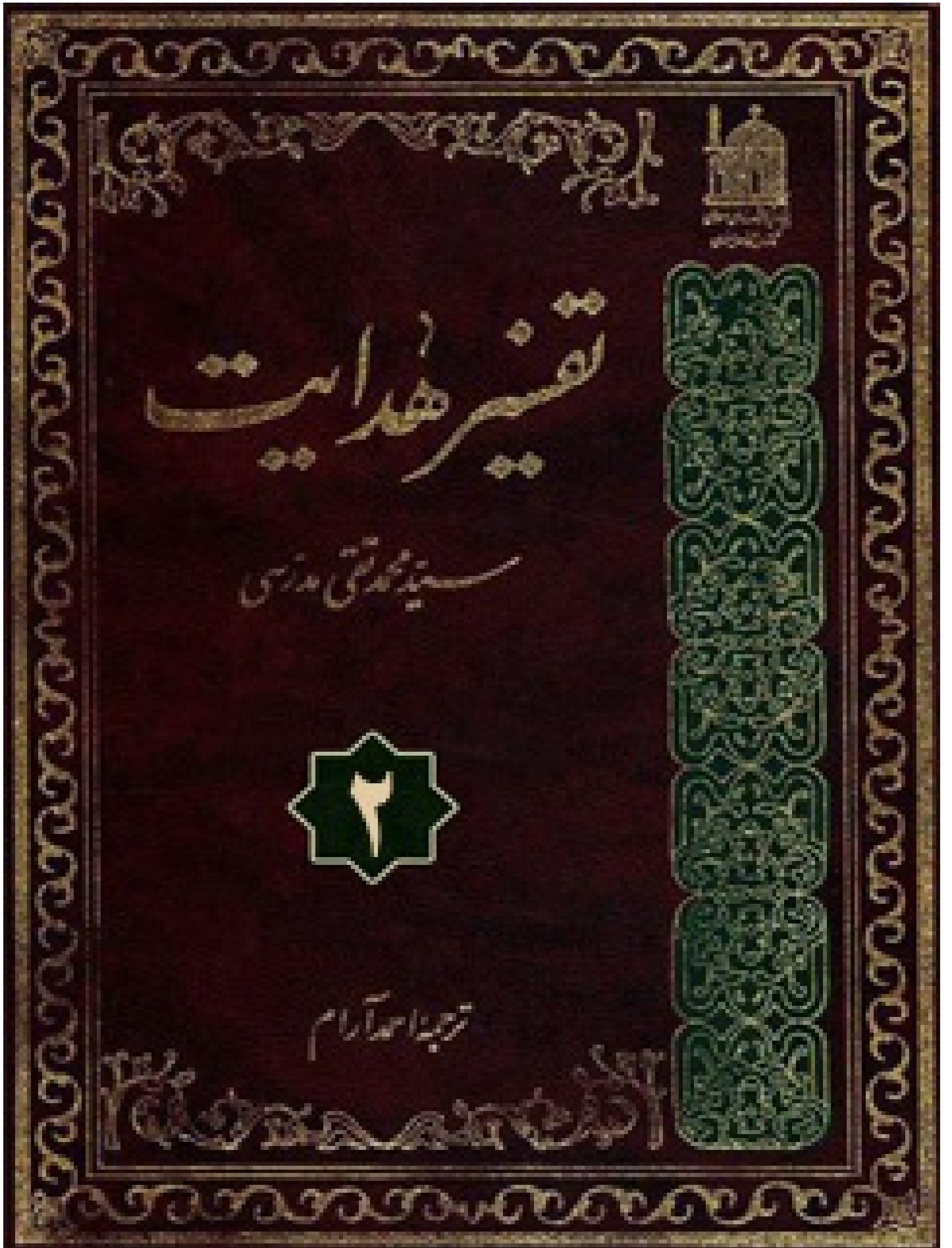


# تفسیر حدیث

سید محمد تقی مدنی



ترجمہ احمد رام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |                                 |
|----|---------------------------------|
| ۵  | فهرست                           |
| ۳۳ | تفسیر هدایت جلد ۲               |
| ۳۳ | مشخصات کتاب                     |
| ۳۴ | اشاره                           |
| ۴۰ | سورة نساء                       |
| ۴۰ | فضیلت سوره:                     |
| ۴۱ | زمینه کلی سوره                  |
| ۴۱ | اشاره                           |
| ۴۱ | الف-نام سوره:                   |
| ۴۱ | ب-موضوعات این سوره:             |
| ۴۵ | [سوره النساء (۴): آیه ۱]        |
| ۴۵ | اشاره                           |
| ۴۵ | معنای واژه ها                   |
| ۴۶ | زمینه کلی سوره                  |
| ۴۶ | اشاره                           |
| ۴۶ | شرح آیات:                       |
| ۴۶ | اشاره                           |
| ۴۶ | تعهد اساسی                      |
| ۴۷ | توحید خاستگاه قانونگذاری        |
| ۴۸ | زنان همانند مردان               |
| ۴۹ | خانواده، تشکیلات مثبت           |
| ۵۰ | ارزشهای جامعه اسلامی            |
| ۵۰ | [سوره النساء (۴): آیات ۲ تا ۱۰] |
| ۵۰ | اشاره                           |

|    |   |
|----|---|
| ۵۱ | معنای واژه ها                           |
| ۵۲ | قوانین مالی در اسلام                    |
| ۵۲ | اشاره                                   |
| ۵۲ | رهنمودهایی از آیات:                     |
| ۵۴ | شرح آیات:                               |
| ۵۴ | اشاره                                   |
| ۵۵ | چاره کار یتیم                           |
| ۵۶ | مهر حق زن است                           |
| ۵۷ | جنبه اجتماعی حق تملک                    |
| ۵۹ | سن بلوغ فکری، ریشه سفاقت                |
| ۶۰ | ارث، چرا؟ برای چه کسی؟ چگونه؟           |
| ۶۲ | هر چه به این دست بدهی به آن دست می گیری |
| ۶۳ | [سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۴]        |
| ۶۳ | اشاره                                   |
| ۶۴ | معنای واژه ها                           |
| ۶۵ | ارث: هدفها و تعهدات                     |
| ۶۵ | اشاره                                   |
| ۶۵ | رهنمودهایی از آیات:                     |
| ۶۶ | شرح آیات:                               |
| ۶۶ | اشاره                                   |
| ۶۶ | حکمت ارث                                |
| ۶۸ | موارد ارث                               |
| ۷۰ | [سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۲۱]        |
| ۷۰ | اشاره                                   |
| ۷۱ | معنای واژه ها                           |
| ۷۲ | زن و اجتماع، حقوق و روابط               |

- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... رهنمودهایی از آیات: -
- ۷۳ ..... شرح آیات: -
- ۷۳ ..... اشاره
- ۷۳ ..... قوانین به منزله حصار و دژ جامعه -
- ۷۴ ..... حرمت تهمت و افتراء -
- ۷۵ ..... توبه برای که؟ و چگونه؟ -
- ۷۶ ..... پاره ای از حقوق زناشویی زن -
- ۷۸ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۲۲ تا ۲۸] -
- ۷۸ ..... اشاره -
- ۸۰ ..... معنای واژه ها -
- ۸۰ ..... محرمات زناشویی و مفهوم زناشویی -
- ۸۰ ..... اشاره -
- ۸۰ ..... رهنمودهایی از آیات: -
- ۸۲ ..... شرح آیات: -
- ۸۲ ..... اشاره -
- ۸۲ ..... زنانی که ازدواج با آنها حرام است -
- ۸۴ ..... فلسفه تحریم -
- ۸۶ ..... مشروعیت ازدواج موقت: -
- ۸۷ ..... فلسفه بردگی: -
- ۹۰ ..... چگونه به تاریخ می نگریم -
- ۹۱ ..... امتیازات قانونگذاری اسلامی -
- ۹۲ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۳] -
- ۹۲ ..... اشاره -
- ۹۳ ..... معنای واژه ها -
- ۹۳ ..... انسان و خاستگاههای عمل -

- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۹۳ ..... حقوق اجتماعی عبارتند از:
- ۹۴ ..... شرح آیات:
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۴ ..... حرمت مال و جان
- ۹۶ ..... اجتناب از ستم آمرزش گناه است
- ۹۷ ..... بر دیگران رشک مبر
- ۹۸ ..... ارث عامل برتری جویی
- ۹۹ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۳۴ تا ۴۲]
- ۹۹ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... معنای واژه ها
- ۱۰۲ ..... حقوق اجتماعی در قرآن
- ۱۰۲ ..... اشاره
- ۱۰۲ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۰۴ ..... شرح آیات:
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... سرپرستی مرد، چرا؟
- ۱۰۷ ..... مسئولیت اجتماع از کی آغاز می شود؟
- ۱۱۱ ..... بخل بیماری توانگران
- ۱۱۳ ..... ریاکار و خودنما شیطان ناطق است
- ۱۱۴ ..... رهبر کیست؟
- ۱۱۵ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۴۳ تا ۵۰]
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۶ ..... معنای واژه ها
- ۱۱۷ ..... مسئولیت علم و خطر انحراف



- ۱۱۷ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۱۸ ..... شرح آیات:
- ۱۱۸ ..... اشاره
- ۱۱۸ ..... شستشو زکات بدن
- ۱۲۱ ..... گمراهی نتیجهٔ خیانت
- ۱۲۱ ..... خدا یار مؤمنان است
- ۱۲۲ ..... چگونه عالم دروغین شناخته می‌شود؟
- ۱۲۳ ..... سرانجام خائنان چیست؟
- ۱۲۴ ..... شرک پایان راه:
- ۱۲۵ .....  $\square$   
الله مقیاس حق است
- ۱۲۶ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۷]
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... شروط رهبری علماء
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۲۸ ..... شرح آیات:
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... معنی جبت چیست؟
- ۱۲۸ ..... طاغوت کیست؟
- ۱۲۹ ..... صفات عالم دروغین
- ۱۳۰ ..... جزای ایمان و خیانت
- ۱۳۲ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۵۸ تا ۷۰]
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... اطاعت از رهبری دینی واجب و ضروری است
- ۱۳۳ ..... اشاره

- ۱۳۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۳۵ ..... شرح آیات:
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... میان خود و جامعه
- ۱۳۶ ..... حکومت و فیصله دادن دعاوی
- ۱۳۷ ..... اطاعت طاغوتان ضلالت است
- ۱۳۹ ..... هدف بعثت پیامبران
- ۱۳۹ ..... مفهوم شفاعت در قرآن
- ۱۴۱ ..... اطاعت دلیل ایمان است
- ۱۴۲ ..... اطاعت همه جانبه
- ۱۴۳ ..... اطاعت، تأثیر و پاداش
- ۱۴۴ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۶]
- ۱۴۴ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... معنای واژه ها
- ۱۴۵ ..... جهاد مظهر اطاعت و رهایی مستضعفان
- ۱۴۵ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۴۶ ..... شرح آیات:
- ۱۴۶ ..... اشاره
- ۱۴۶ ..... لزوم آمادگی جنگی
- ۱۴۷ ..... مصلحت گرایی درد جهاد...
- ۱۴۸ ..... چگونه اراده را بسازیم
- ۱۴۸ ..... هدفهای جهاد
- ۱۵۱ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۷۷ تا ۷۹]
- ۱۵۱ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... عوامل انهمام و فواید التزام

- ۱۵۲ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۵۲ ..... شرح آیات:
- ۱۵۲ ..... اشاره
- ۱۵۲ ..... انضباط و ایمنی
- ۱۵۴ ..... چگونه از ترس رهایی یابیم؟
- ۱۵۵ ..... از حسنات تا سیئات
- ۱۵۶ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۸۰ تا ۸۳]
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... اطاعت از رهبری، امتداد اطاعت خداست
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۵۸ ..... شرح آیات:
- ۱۵۸ ..... اشاره
- ۱۵۸ ..... امتداد اطاعت
- ۱۵۹ ..... دورویی مکن
- ۱۶۰ ..... رهبری، سمبل امت
- ۱۶۱ ..... رهبری مرجع امت
- ۱۶۲ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۸۴ تا ۹۱]
- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۳ ..... معنای واژه ها
- ۱۶۴ ..... نقش پیامبر و موضع امت
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۶۵ ..... شرح آیات:
- ۱۶۵ ..... اشاره

- ۱۶۵ ..... نقش اجرایی رسول
- ۱۶۶ ..... عمل کن تا از شفاعت برخوردار شوی
- ۱۶۷ ..... نیکوکار باش
- ۱۶۸ ..... ضرورت التزام در برابر مسئولیت
- ۱۶۹ ..... هجرت جدایی و پیوند
- ۱۷۰ ..... صلح با چه کسی؟
- ۱۷۱ ..... جزای خدعه گران
- ۱۷۲ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۴]
- ۱۷۲ ..... اشاره
- ۱۷۲ ..... معنای واژه ها
- ۱۷۳ ..... امنیت فردی
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۷۴ ..... شرح آیات:
- ۱۷۴ ..... اشاره
- ۱۷۴ ..... قتل غیر عمد: جواز و کفاره
- ۱۷۶ ..... کیفر قتل عمد
- ۱۷۷ ..... قوانین حفظ خون مردم
- ۱۷۹ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۱۰۰]
- ۱۷۹ ..... اشاره
- ۱۸۰ ..... معنای واژه ها
- ۱۸۰ ..... هدفهای جهاد
- ۱۸۰ ..... اشاره
- ۱۸۰ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۸۱ ..... شرح آیات:
- ۱۸۱ ..... اشاره

- ۱۸۱ ..... جامعه و جهاد
- ۱۸۳ ..... پاداش مجاهدان
- ۱۸۵ ..... وظیفه مستضعفان
- ۱۸۶ ..... مستضعفان و وظیفه هجرت
- ۱۸۷ ..... هجرت به چه معنی است
- ۱۸۹ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴]
- ۱۸۹ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... نماز خوف
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۹۱ ..... شرح آیات:
- ۱۹۱ ..... اشاره
- ۱۹۱ ..... نماز قصر، نماز خوف
- ۱۹۲ ..... جنگ و نماز جماعت
- ۱۹۴ ..... یاد خدا بینایی و آگاهی مؤمن است
- ۱۹۵ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰]
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۶ ..... معنای واژه ها
- ۱۹۶ ..... گناهکاران میان توبه و عصیان
- ۱۹۶ ..... اشاره
- ۱۹۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۱۹۷ ..... شرح آیات:
- ۱۹۷ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... اساسی بودن رهبری اسلامی
- ۱۹۸ ..... حفظ استقلال مهمترین وظیفه رهبری اسلامی است
- ۱۹۹ ..... گرفتاری دو شخصیتی بودن

- ۲۰۰ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵]
- ۲۰۰ ..... اشاره
- ۲۰۱ ..... معنای واژه ها
- ۲۰۱ ..... میرا دانستن خود دروازه نفاق است و راه انحراف
- ۲۰۱ ..... اشاره
- ۲۰۱ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۰۲ ..... شرح آیات:
- ۲۰۲ ..... اشاره
- ۲۰۲ ..... مسئولیت انسان
- ۲۰۳ ..... جرایم فریبکار و رهبری اصولی
- ۲۰۵ ..... هدفهای منافقان
- ۲۰۶ ..... معصیت رسول کفر به خداست
- ۲۰۷ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۲]
- ۲۰۷ ..... اشاره
- ۲۰۸ ..... معنای واژه ها
- ۲۰۸ ..... شرک میان اراده و هوای نفس
- ۲۰۸ ..... اشاره
- ۲۰۸ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۰۹ ..... شرح آیات:
- ۲۰۹ ..... اشاره
- ۲۰۹ ..... شرک به خدا و حدود آموزش
- ۲۱۱ ..... منشأ شرک
- ۲۱۲ ..... هدفهای شیطان
- ۲۱۲ ..... شیطان و فساد زندگی
- ۲۱۳ ..... وعده های فریب شیطان
- ۲۱۵ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶]

- ۲۱۵ ..... اشاره
- ۲۱۵ ..... معنای واژه ها
- ۲۱۶ ..... ابراهیم پیشوای ما در مسئولیت
- ۲۱۶ ..... اشاره
- ۲۱۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۱۷ ..... شرح آیات:
- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۷ ..... آرزوها و جوهره مسئولیت
- ۲۱۸ ..... اندوختن اعمال
- ۲۱۹ ..... خط ابراهیم
- ۲۲۰ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۰]
- ۲۲۰ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... معنای واژه ها
- ۲۲۱ ..... عدالت در روابط خانوادگی
- ۲۲۱ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۲۲ ..... شرح آیات:
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... حقوق زن
- ۲۲۳ ..... سازش در پیوندهای خانوادگی
- ۲۲۵ ..... تعدد زوجات
- ۲۲۶ ..... جدایی
- ۲۲۷ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵]
- ۲۲۷ ..... اشاره
- ۲۲۸ ..... معنای واژه ها
- ۲۲۸ ..... مسئولیت اجتماعی

- ۲۲۸ ..... اشاره
- ۲۲۸ ..... رهنمودهایی از آیات: .....
- ۲۲۹ ..... شرح آیات: .....
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... مسأله ترس در انسان - .....
- ۲۳۰ ..... استعانت به خدا از خوف .....
- ۲۳۱ ..... مسئولیت اجتماعی .....
- ۲۳۳ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۱] .....
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... معنای واژه ها .....
- ۲۳۴ ..... منافقان و دوگانگی در دوستی .....
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... رهنمودهایی از آیات: .....
- ۲۳۵ ..... شرح آیات: .....
- ۲۳۵ ..... اشاره
- ۲۳۵ ..... ایمان کامل .....
- ۲۳۶ ..... موضعگیریهای لرزان در برابر نیروی حاکمه .....
- ۲۳۷ ..... منافقان و ارتباط با بیگانه .....
- ۲۳۸ ..... نمی خواهیم در شمار مزدوران درآئیم - .....
- ۲۴۰ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۶] .....
- ۲۴۰ ..... اشاره
- ۲۴۱ ..... معنای واژه ها .....
- ۲۴۱ ..... منافقان: ارزیابی و ویژگیهای ایشان .....
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۱ ..... رهنمودهایی از آیات: .....
- ۲۴۲ ..... شرح آیات: .....



- ۲۴۲ ..... اشاره
- ۲۴۲ ..... فریب دادن خدا
- ۲۴۳ ..... نبودن معیارها و داوری از روی تردید
- ۲۴۴ ..... دوستی و پیوند با چه کسی؟
- ۲۴۶ ..... راه بازگشت
- ۲۴۷ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۴۷ تا ۱۵۲]
- ۲۴۷ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... صفات کافران، عرضه و ارزش
- ۲۴۷ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۴۸ ..... شرح آیات:
- ۲۴۸ ..... اشاره
- ۲۴۸ ..... سپاس حق
- ۲۴۹ ..... علاج برخی بیماریهای اجتماعی
- ۲۵۱ ..... خودپرستی چیست؟ [۱۵۰]
- ۲۵۲ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۶۲]
- ۲۵۲ ..... اشاره
- ۲۵۵ ..... معنای واژه ها
- ۲۵۵ ..... انگیزه های کفر
- ۲۵۵ ..... اشاره
- ۲۵۵ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۵۶ ..... شرح آیات:
- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۶۰ ..... داستان مسیح و مادرش
- ۲۶۱ ..... چه وقت ایمان می آورند؟
- ۲۶۲ ..... رابطه کفر با نقصان نعمتها

- ۲۶۴ ..... علم راسخ و فطرت ایمانی
- ۲۶۵ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۶۳ تا ۱۷۰]
- ۲۶۵ ..... اشاره
- ۲۶۶ ..... دلایل صدق رسالت
- ۲۶۶ ..... اشاره
- ۲۶۶ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۶۷ ..... شرح آیات:
- ۲۶۷ ..... اشاره
- ۲۶۷ ..... خط پیامبران
- ۲۶۸ ..... تبشیر و تحذیر دو وظیفه پیامبران
- ۲۶۹ ..... گواهی دادن خدا بر صدق رسالت
- ۲۶۹ ..... گواهی فرشتگان
- ۲۷۰ ..... گواهی کفار دلیلی زنده
- ۲۷۱ ..... واقعیت، دلیلی بارز
- ۲۷۲ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳]
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۳ ..... معنای واژه ها
- ۲۷۳ ..... در دین خود غلو مکنید
- ۲۷۳ ..... اشاره
- ۲۷۳ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۷۴ ..... شرح آیات:
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... غلو
- ۲۷۶ ..... پرستش خداوند خود امتیازی است
- ۲۷۷ ..... [سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶]
- ۲۷۷ ..... اشاره

- ۲۷۸ ..... معنای واژه ها
- ۲۷۸ ..... حکم ارث
- ۲۷۸ ..... اشاره
- ۲۷۸ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۷۹ ..... شرح آیات:
- ۲۷۹ ..... اشاره
- ۲۷۹ ..... قرآن نور است و هدایت
- ۲۸۰ ..... طبقه دوم چگونه ارث می برد
- ۲۸۲ ..... سورة مائده
- ۲۸۲ ..... اشاره
- ۲۸۴ ..... فضیلت سوره:
- ۲۸۵ ..... زمينه کلی سوره
- ۲۹۱ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱ تا ۳]
- ۲۹۱ ..... اشاره
- ۲۹۲ ..... معنای واژه ها
- ۲۹۴ ..... شالوده های یک جامعه مؤمن
- ۲۹۴ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۲۹۵ ..... شرح آیات:
- ۲۹۵ ..... اشاره
- ۲۹۵ ..... وفا کردن به قراردادها
- ۲۹۶ ..... انواع احکام
- ۲۹۹ ..... تجمع بر پایه ایمان
- ۳۰۳ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۴ تا ۵]
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... ضوابط قانونی در عقود

۳۰۴ ..... اشاره

۳۰۴ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۰۵ ..... شرح آیات:

۳۰۵ ..... اشاره

۳۰۵ ..... همه چیز از طبیعت است مگر

۳۰۵ ..... وسایل کسب

۳۰۷ ..... زنان پارسای اهل کتاب

۳۰۹ ..... ایمان گفتار و کردار است

۳۰۹ ..... [سوره المائده (۵): آیه ۶]

۳۰۹ ..... اشاره

۳۱۰ ..... پاکیزگی وظیفه ای دینی

۳۱۰ ..... اشاره

۳۱۰ ..... شرح آیات:

۳۱۰ ..... اشاره

۳۱۰ ..... وضوء

۳۱۱ ..... شستشو

۳۱۱ ..... شرایط شستشو

۳۱۱ ..... چگونگی شستشو

۳۱۲ ..... چگونگی مسح

۳۱۳ ..... تیمم

۳۱۴ ..... حرج

۳۱۴ ..... آنها مردمی هستند که خود را پاکیزه می دارند

۳۱۵ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۷ تا ۱۱]

۳۱۵ ..... اشاره

۳۱۶ ..... معنای واژه ها

۳۱۶ ..... عهد و پیمان

۳۱۶ ..... اشاره

۳۱۶ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۱۷ ..... اما مواد این پیمان

۳۱۷ ..... تنفیذ پیمان

۳۱۷ ..... شرح آیات:

۳۱۷ ..... اشاره

۳۱۷ ..... نعمت رسالت

۳۱۹ ..... مواد پیمان

۳۲۰ ..... دستاوردهای اجرای عهد و پیمان

۳۲۱ ..... راه پیروزی

۳۲۲ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۲ تا ۱۴]

۳۲۲ ..... اشاره

۳۲۳ ..... معنای واژه ها

۳۲۳ ..... امتی که پیمان پروردگارش را شکست

۳۲۳ ..... اشاره

۳۲۳ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۲۴ ..... شرح آیات:

۳۲۴ ..... اشاره

۳۲۴ ..... عهد و پیمان بنی اسرائیل

۳۲۶ ..... تقلب و تحریف

۳۲۹ ..... مسیحیان نمونه ای دیگر

۳۳۰ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۵ تا ۱۸]

۳۳۰ ..... اشاره

۳۳۱ ..... اسلام شناخت راه هدایت و طریق صلاح

۳۳۱ ..... اشاره

۳۳۱ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۳۲ ..... شرح آیات:

۳۳۲ ..... اشاره

۳۳۲ ..... دین خدا میان تجدید و تکامل

۳۳۳ ..... دین خدا بزرگترین گنج

۳۳۴ ..... چگونه کسی مستحق هدایت خداوندی خواهد شد

۳۳۵ ..... چه کسانی کافر شدند؟

۳۳۹ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۹ تا ۲۶]

۳۳۹ ..... اشاره

۳۴۰ ..... معنای واژه ها

۳۴۰ ..... بنی اسرائیل در تیه(صحرای سینا)

۳۴۰ ..... اشاره

۳۴۰ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۴۱ ..... شرح آیات:

۳۴۱ ..... اشاره

۳۴۱ ..... رسالت امری مستمر است

۳۴۲ ..... نقش انبیاء و مسئولیت آنها

۳۴۳ ..... فرار از مسئولیت افیون تمدن

۳۴۵ ..... رهبری مشعل هدایت

۳۴۷ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۲۷ تا ۳۲]

۳۴۷ ..... اشاره

۳۴۸ ..... معنای واژه ها

۳۴۸ ..... انگیزه های کشاکش و آثار روانی آن

۳۴۸ ..... اشاره

۳۴۸ ..... شرح آیات:

۳۴۸ ..... اشاره

۳۴۸ ..... برتری جویی در داستان نخستین برتری جویی

۳۵۰ ..... دو عبرت

۳۵۵ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۳۳ تا ۳۴]

۳۵۵ ..... اشاره

۳۵۵ ..... معنای واژه ها

۳۵۵ ..... کیفر محارب

۳۵۵ ..... اشاره

۳۵۵ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۵۶ ..... شرح آیات:

۳۵۶ ..... اشاره

۳۵۶ ..... جریمه و عقاب

۳۵۶ ..... جنگ با خدا چیست؟

۳۵۷ ..... به صلاح است که به توبه روی آریم

۳۵۸ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۳۵ تا ۳۷]

۳۵۸ ..... اشاره

۳۵۸ ..... معنای واژه ها

۳۵۸ ..... حسرت بزرگ

۳۵۸ ..... اشاره

۳۵۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۵۹ ..... شرح آیات:

۳۵۹ ..... اشاره

۳۵۹ ..... حقیقت نظام اسلامی

۳۵۹ ..... دستیابی به کمال

۳۶۰ ..... وسیله این تقرب چیست؟

۳۶۱ ..... فدیة؟ هرگز!

۳۶۲ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۳۸ تا ۴۰]

۳۶۲ ..... اشاره

۳۶۲ ..... امنیت اجتماعی را چگونه تحقق بخشیم -

۳۶۲ ..... اشاره

۳۶۲ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۶۳ ..... شرح آیات:

۳۶۳ ..... اشاره

۳۶۳ ..... حد قطع دست

۳۶۴ ..... گریزگاه توبه

۳۶۴ ..... حقیقت توبه

۳۶۵ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۴۱ تا ۴۳]

۳۶۵ ..... اشاره

۳۶۶ ..... معنای واژه ها

۳۶۶ ..... موانع اجرای احکام شریعت

۳۶۶ ..... اشاره

۳۶۶ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۶۷ ..... شرح آیات:

۳۶۷ ..... اشاره

۳۶۷ ..... کسانی که به کفر می شتابند تو را محزون نکنند

۳۶۸ ..... یهود و ساختن افکار

۳۷۰ ..... وظیفه رسول

۳۷۱ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۴۴ تا ۴۷]

۳۷۱ ..... اشاره

۳۷۲ ..... معنای واژه ها

۳۷۲ ..... وحدت رسالت الهی

۳۷۲ ..... اشاره

۳۷۲ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۷۳ ..... شرح آیات:



- ۳۷۳ ..... اشاره
- ۳۷۳ ..... تورات روشنائی و هدایت
- ۳۷۴ ..... پیشوایان و دانشمندان
- ۳۷۵ ..... صفات علماء
- ۳۷۶ ..... قوانین تورات
- ۳۷۷ ..... حقیقت تبدیل
- ۳۷۷ ..... انجیل برادر تورات
- ۳۷۹ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۴۸ تا ۵۰]
- ۳۷۹ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... معنای واژه ها
- ۳۸۰ ..... در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۳۸۱ ..... شرح آیات:
- ۳۸۱ ..... اشاره
- ۳۸۱ ..... کتاب حق
- ۳۸۲ ..... اختلاف از چیست؟
- ۳۸۳ ..... اهداف دراز مدت اختلاف
- ۳۸۴ ..... نفوذ دادن فرهنگ باطل
- ۳۸۵ ..... صادر کردن اسلام
- ۳۸۶ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۵۱ تا ۵۳]
- ۳۸۶ ..... اشاره
- ۳۸۶ ..... معنای واژه ها
- ۳۸۷ ..... کافران دوستداران یکدیگر
- ۳۸۷ ..... اشاره
- ۳۸۷ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۸۷ ..... شرح آیات:

۳۸۷ ..... اشاره

۳۸۷ ..... دوستی منحرف

۳۸۹ ..... انتظار فرج

۳۹۰ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]

۳۹۰ ..... اشاره

۳۹۰ ..... حزب خدا

۳۹۰ ..... اشاره

۳۹۰ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۹۱ ..... شرح آیات:

۳۹۱ ..... اشاره

۳۹۱ ..... صفات جامعه فاضله

۳۹۳ ..... دوستی خدا مهمترین مظاهر یاران خدا

۳۹۴ ..... یاران خدا پیروزند

۳۹۵ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۵۷ تا ۶۰]

۳۹۵ ..... اشاره

۳۹۶ ..... بنده طاعت

۳۹۶ ..... اشاره

۳۹۶ ..... رهنمودهایی از آیات:

۳۹۶ ..... شرح آیات:

۳۹۶ ..... اشاره

۳۹۶ ..... با آنان راه موالات میبوی

۳۹۹ ..... سوء عاقبت

۳۹۹ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۶۱ تا ۶۶]

۳۹۹ ..... اشاره

۴۰۱ ..... معنای واژه ها

۴۰۲ ..... یهود دستانشان بسته است

۴۰۲ ..... اشاره

۴۰۲ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۰۳ ..... شرح آیات:

۴۰۳ ..... اشاره

۴۰۳ ..... واگذارندهٔ رسالت الهی...صفات و تقسیمات

۴۰۴ ..... دست خدا گشاده است

۴۰۸ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۶۷ تا ۷۱]

۴۰۸ ..... اشاره

۴۰۹ ..... معنای واژه ها

۴۰۹ ..... ولایت قلۀ رفیع ایمان

۴۰۹ ..... اشاره

۴۰۹ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۱۰ ..... شرح آیات:

۴۱۰ ..... اشاره

۴۱۰ ..... آیا دین غیر از ولایت است؟

۴۱۱ ..... موضع اهل کتاب در برابر امر ولایت

۴۱۴ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۷۲ تا ۷۷]

۴۱۴ ..... اشاره

۴۱۴ ..... معنای واژه ها

۴۱۵ ..... انحرافات مسیحیان: شرک و غلو

۴۱۵ ..... اشاره

۴۱۵ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۱۶ ..... شرح آیات:

۴۱۶ ..... اشاره

۴۱۶ ..... انگیزه های شرک به خدا در نزد مسیحیان

- ۴۱۷ ..... خدایی جز الله نیست
- ۴۱۸ ..... عیسی خدا نیست
- ۴۱۹ ..... غلو، محراب شرک
- ۴۲۰ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۷۸ تا ۸۱]
- ۴۲۰ ..... اشاره
- ۴۲۱ ..... تأثیر ولاء بر ارزشهای رسالتها
- ۴۲۱ ..... اشاره
- ۴۲۱ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۲۲ ..... شرح آیات:
- ۴۲۲ ..... اشاره
- ۴۲۲ ..... لعنت بنی اسرائیل
- ۴۲۲ ..... عوامل سقوط و انهدام جامعه
- ۴۲۳ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۸۲ تا ۸۶]
- ۴۲۳ ..... اشاره
- ۴۲۴ ..... مسلمانان و دشمنی یهود و دوستی مسیحیان
- ۴۲۴ ..... اشاره
- ۴۲۴ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۲۵ ..... شرح آیات:
- ۴۲۵ ..... اشاره
- ۴۲۵ ..... دشمن و دوست
- ۴۲۷ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۸۷ تا ۸۹]
- ۴۲۷ ..... اشاره
- ۴۲۸ ..... معنای واژه ها
- ۴۲۸ ..... اصلاح جامعه را از اصلاح خود آغاز کن
- ۴۲۸ ..... اشاره
- ۴۲۸ ..... رهنمودهایی از آیات:

- ۴۲۹ ..... شرح آیات:
- ۴۲۹ ..... اشاره
- ۴۲۹ ..... تحریم طیبات
- ۴۳۰ ..... کفارهٔ عهد و سوگند
- ۴۳۱ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۹۰ تا ۹۳]
- ۴۳۱ ..... اشاره
- ۴۳۲ ..... معنای واژه ها
- ۴۳۲ ..... چگونه به رستگاری می رسیم
- ۴۳۲ ..... اشاره
- ۴۳۲ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۳۲ ..... اشاره
- ۴۳۲ ..... بشر عقل و اراده است
- ۴۳۳ ..... شراب و قمار از لشکریان شیطانند
- ۴۳۵ ..... راه بازگشت
- ۴۳۵ ..... همه چیز حلال است
- ۴۳۷ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۹۴ تا ۹۶]
- ۴۳۷ ..... اشاره
- ۴۳۷ ..... معنای واژه ها
- ۴۳۷ ..... شکار در حج
- ۴۳۷ ..... اشاره
- ۴۳۷ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۳۸ ..... شرح آیات:
- ۴۳۸ ..... اشاره
- ۴۳۸ ..... صید و امتحان اراده ها
- ۴۳۹ ..... اهداف حرمت
- ۴۳۹ ..... کفارهٔ صید

- ۴۴۱ ..... شکار دریایی برای شما حلال است
- ۴۴۱ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۹۷ تا ۱۰۰]
- ۴۴۱ ..... اشاره
- ۴۴۲ ..... معنای واژه ها
- ۴۴۲ ..... حج روزهای آزادی
- ۴۴۲ ..... اشاره
- ۴۴۲ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۴۳ ..... شرح آیات:
- ۴۴۳ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... سمبلهای آزادی
- ۴۴۴ ..... آزادی میان هرج و مرج و تحرک
- ۴۴۵ ..... معنی آزادی
- ۴۴۶ ..... مسئول کیست؟
- ۴۴۷ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۵]
- ۴۴۷ ..... اشاره
- ۴۴۷ ..... معنای واژه ها
- ۴۴۸ ..... جهل و تقلید آفت اصلاح
- ۴۴۸ ..... اشاره
- ۴۴۸ ..... رهنمودهایی از آیات:
- ۴۴۹ ..... شرح آیات:
- ۴۴۹ ..... اشاره
- ۴۴۹ ..... بینش مرحله ای در قرآن کریم
- ۴۵۰ ..... شتابکاری طریق کفر است
- ۴۵۱ ..... تحریم طیبیات
- ۴۵۲ ..... رسالت آسمانی نه تقلید از نیاکان
- ۴۵۳ ..... انسان میان هدایت و رویارویی با جامعه

۴۵۴ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸]

۴۵۴ ..... اشاره

۴۵۵ ..... شهادت و اعتماد

۴۵۵ ..... اشاره

۴۵۵ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۵۶ ..... شرح آیات:

۴۵۶ ..... اشاره

۴۵۶ ..... شهادت و شهود

۴۵۶ ..... ثبات شهادت

۴۵۹ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۵]

۴۵۹ ..... اشاره

۴۶۰ ..... معنای واژه ها

۴۶۱ ..... پیامبران در پیشگاه خداوند

۴۶۱ ..... اشاره

۴۶۱ ..... رهنمودهایی از آیات:

۴۶۲ ..... شرح آیات:

۴۶۲ ..... اشاره

۴۶۲ ..... رسولان در پیشگاه خدای رحمان

۴۶۴ ..... معجزه مائده، ایمان به غیب و شهود

۴۶۷ ..... [سوره المائده (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰]

۴۶۷ ..... اشاره

۴۶۷ ..... عیسی گوید: الله، پروردگار مرا بپرستید

۴۶۷ ..... اشاره

۴۶۷ ..... شرح آیات:

۴۶۷ ..... اشاره

۴۶۹ ..... نقش رسول

۴۷۰ ..... قدرت و سلطه خداوند

۴۷۳ ..... درباره مرکز



سرشناسه: مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۱۸

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ ریال: (دوره)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶ (ج.۲)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴ (ج.۳)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰ (ج.۵)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹ (ج.۶)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷ (ج.۷)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵ (ج.۸)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳ (ج.۹)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱ (ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد های مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت: عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ (ج. ۱۳): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ (ج. ۱۴): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-۰ (ج. ۱۵): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ (ج. ۱۶): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ (ج. ۱۷): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ (ج. ۱۸): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲:

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۸ م ۴ م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص : ۱

**اشاره**











در مصباح کفعمی از امام صادق(ع) روایت است که: «کسی که این سوره را بخواند همچون کسی است که صدقه داده است به هر که ارثی برد و پاداشی به دست آورد همچون کسی که حزی را خریده و آزاد کرده و از شرک رهایی یافته است و از کسانی خواهد بود که اراده خداوند به عفو ایشان تعلق گرفته».

(تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۹) از زرّ بن حبیش به نقل از امیر المؤمنین آمده است که فرمود: «هر که هر جمعه سوره نساء را بخواند از فشار قبر در امان خواهد بود».

(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵)



## زمینه کلی سوره

### اشاره

#### الف- نام سوره:

قرآن برای این سوره نام (النساء) (یعنی زنان) را برگزید زیرا در آغاز آن از حقوق زن و سپس از رابطه زن با مرد و از جنبه های مختلف زندگی زن سخن رفته است.

زن آینه تمدن بشری است که ارزشهای والای تمدن را منعکس می کند، ارزشهایی که بر نگرانی از حقوق ضعیفان تأکید دارد.

از آنجا که اسلام زن را سخت مورد توجه خود قرار داده ضروری می نمود که در یکی از سوره های قرآن به مسائل زنان پردازد و سوره النساء به سبب جنبه های اجتماعی آن بهترین موضع برای بحث درباره زنان است.

#### ب- موضوعات این سوره:

در این سوره از آیه نخست تا آیه (۲۵)، سپس از آیه (۳۳) تا (۳۵)، آن گاه از آیه (۱۲۷)، تا (۱۳۰) و در آخرین آیه از حقوق زن سخن رفته است (و به مناسبت از حقوق یتیمان و سفیهان) و نیز از شیوه تقسیم ارث میان مرد و زن و شهادت باطل - به اکراه - در نزد وارث زن و سلب حقوق زن ۲/ در مهر و حرمت ازدواج با زنان معینی که از آن جمله است زن پدر.

ص: ۸:

آن گاه سخن در باب سیطرهٔ مرد است بر زن در حدود شریعت و در باب زنان فاضله و صلح میان زن و شوی و رعایت عدالت و گرایش به واقعیت در تشکیل خانواده و سرانجام در بعضی موارد ارث.

موضوع دیگری که در آیات (۲۶-۳۲) از آن بحث می شود مربوط است به احترام و ارزش مال و جان آدمی و ضرورت حفاظت از آنها و عواملی که آدیان را و می دارد که به مال و یا جان دیگری دست تجاوز دراز کند، چون جهل و حسد.

سومین موضوع که در این سوره، در آیات (۳۶-۴۰) مورد بحث واقع شده ضرورت احسان است در حق ضعفا، و حرمت بخل و انفاق مال از روی ریاء.

اما موضوع اصلی که بیشتر آیات سورهٔ نساء از آن سخن می گوید موضوع حکومت اسلامی است در وجوه مختلف آن، مثلاً در آیات (۴۱ و ۴۲) می بینیم که سخن از این است که رسول بر امت خود شاهد، یعنی حاکم است و عصیان در برابر او حرام است و نیز شهادت را نباید کتمان نمود.

و در آیات (۴۴-۵۷) به طور تفصیل از نقش علم در اقامهٔ حق و مسئولیت دانشمندان در ادای امانت دانش از طریق بیان حقایق بدون تغییر و تحریف و نیز جریمه دروغ بستن بر خدا، همچنین بیان صفات نکوهیدهٔ این کسان. در این آیات پرده از روی تقلبشان برداشته می شود و نیات فاسدشان به رسوایی می کشد.

در آیات (۵۸-۷۰) سخن قرآن از ارزشهایی است که سیاست اسلامی بر آن متکی است و برجسته ترین آنها اداء امانت (ادای حقوق مردم) است و داوری به عدالت.

آن گاه در همین آیات از فرمانبرداری پیامبر و اولو الامر و حرمت فرمانبرداری از طاغوت و صفت کسانی که از ۲/ طاغوت پیروی می کنند سخن گفته شده. قرآن این گروه را که پیرو طاغوت اند منافقان نامیده، زیرا منافقان همواره از فرمانبرداری رسول در جنگها سر بر می تافتند و می گریختند.

سپس بحث در ارزش دفاع از مستضعفان است در سیاست اسلامی. آیات (۷۷-۷۹) و نیز آیات (۸۰-۸۷) دو موضوع را در بردارند.

اول: ضرورت انضباط در جنگ و فرمانبرداری از هر فرمانی که از سوی فرماندهان صادر می شود.

دوم: نقش فرمانده و سردار سپاه در تحریض به نبرد و وادار کردن مردم به اطاعت از فرمانها.

در آیات (۸۸-۹۱) می بینیم که سخن متمرکز در موضع و موقعیت منافقان است. قرآن طبیعت اهل نفاق و انواع آنها را معین می کند و می گوید که چگونه باید در برابر آنها قرار گرفت.

در خلال آیات (۹۵-۱۰۰) بحث از مجاهدین و قاعدین یعنی کسانی که از جنگ سر بر می تابند و نیز سخن از مهاجران است به عنوان طبقات مشخصی در جامعه اسلامی در مقابل طبقات منافقان که از آنها یاد کرده شد.

قرآن در آیات (۱۰۵-۱۱۱) به بحث در ارزشهای سیاسی اسلامی باز می گردد که چگونه دولت اسلامی دولت قانون است و از فساد اداری به دور.

رسول خدا را از جدال با خائنان و فریب خوردگانی که آهنگ گمراه کردن او را - به خیال خود- دارند نهی می فرماید.

در آیات (۱۱۷-۱۲۶) قرآن جنبه های گوناگون نفاق را مورد بحث قرار می دهد. از آن جمله اصل نفاق و نقش شیطان است در آن با آن وعده های دلربا و دروغش و افسانه های بی محتوایش.

۲/ قرآن پس از آنکه در آیات (۱۳۱-۱۳۴) ضرورت تقوی و تعهد و اقامه عدل و شهادت دادن برای خدا را جهت تزکیه نفس از عوامل نفاق، بیان داشت بار دیگر در آیات (۱۳۶-۱۴۶) باز می گردد تا معنی ایمان را به عنوان یک واقعیت بسیط و تجزیه ناپذیر روشن نماید، بدین معنی که کسانی که در ایمان خود اندیشه های دیگری را نیز دخالت می دهند کافرند و در زمره منافقانی هستند که خویشتن را می فریبند زیرا کافران را به دوستی می گیرند و اینان در درک اسفل در درون آتش جای دارند.

آن گاه تنها راه رهایی این گروه را از آن حالت که بدان گرفتار آمده اند نشان

می دهد که راهی جز توبه و اصلاح نفس خویش در پیش روی ندارند سپس باید شکر خدای به جای آرند و به ایمان گرایند و به آشکارا لب به سخن بد و ناهنجار نگشایند و با انجام کارهای پسندیده در طلب خشنودی خداوند باشند.

قرآن این بار با تفصیل بیشتری از بساطت ایمان و حقیقت تجزیه ناپذیر آن سخن به میان می آورد و در آیات (۱۵۰-۱۶۰) بیان می دارد که آن کسان که به دلیل عدم اقناع ایمان نمی آورند، مردمی دروغگویند. اینان همانند بنی اسرائیل اند آن گاه که از موسی خواستند که خدا را به آشکارا به آنان بنمایاند و سپس با آنکه نشانه های قدرت خداوندی بر ایشان آشکار شد گوساله پرستیدند و پیمان بشکستند و به آیات خدا کافر شدند و مریم را به فحشاء متهم ساختند و مدعی شدند که عیسی را کشته اند و بر خود ستم کردند و رباخواری پیشه گرفتند.

قرآن در آیات پایانی این سوره از ضرورت ایمان به خدا و رسول او به شکلی کامل حکایت می کند و مردمان را به نوری که بر ایشان نازل شده است فرا می خواند و به عنوان نمونه ای از این ایمان احکامی درباره ارث بیان می کند و سوره نساء بدان پایان می پذیرد.

این نگرش کلی و موجز در بیان موضوعات سوره نساء آن رشته ای را که آن موضوعات اصلی را به هم ربط می دهد، آشکار ساخت و مراد از آن جامعه اسلامی است با ارزشهایی که برای حق و دادگری و پرهیزگاری قایل است و نیز توجه خاص به حقوق زن و یتیم و سفیه و فقیر و دفاع از مستضعفان و محرومان و نیز رهبری روشن دولتی و سیاسی منبعث از اراده های ۲/ استوار و از روی حزم و احتیاط و متکی بر ستونهای استوار ایمان امت به رسول و بعد از او به اولوالامر.

طبعا قرآن جامعه اسلامی را فقط به شیوه علمی مورد بحث قرار نمی دهد، بلکه جنبه های تربیتی آن را نیز در نظر دارد. ما از خلال مباحث مبارک او درمی یابیم که این جامعه را چگونه بنا کنیم و چه عواملی ما را به اختیار کردن آن وادار می کند.

[سوره النساء (۴): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

معنای واژه ها

۱[بث]

:پراکند.

[رقبیا]

:از ترقب گرفته شده که به معنای انتظار است و نیز به معنای نگاهبانی است که چیزی از او پنهان نمی ماند.

ص: ۱۲

## زمینه کلی سوره

## اشاره

## شرح آیات:

## اشاره

جامعه اسلامی بر پایه توحید بنا شده شعار توحید نام الله است و جامعه جاهلی مبتنی بر فریب طاغوت است و علامت ایشان نام طاغوت است.

یکتا دانستن خداوند به جامعه اسلامی فضیلتی الهی ارزانی داشته و نیز رحمتی گسترده و همگانی و پیوسته. نشانه رحمت گسترده همگانی (الرحمن) است و نشانه رحمت پیوسته (الرحیم) است.

و این بدان معنی است که جامعه اسلامی مستقر و مستمر تکامل یافته و دائم است و آن برای همه مردم در همه اعصار رفاه و خیر به ارمغان می آورد.

## تعهد اساسی

[۱]

خط کلی که دیگر خطوط ممیزه جامعه اسلامی از آن منشعب می شود این است که جامعه اسلامی متعهد به روش و شیوه «الله» است قرآن از این اندیشه در این آیه وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى تعبیر کرده، پس جامعه اسلامی جامعه ای اصلی و اساسی است وقتی که می گوئیم جامعه اصلی و اساسی دو شرط اساسی را در نظر داریم:

ص: ۱۳

۲/ (الف) اسلام در هیچ یک از حوزه های جامعه خود به هرج و مرج معتقد نیست بلکه همواره خواستار نظم و انضباط است در همه ابعاد فردی یا همگانی.

(ب) اسلام در تشکیلات خود از رهنمودهای آسمانی مایه می گیرد که در آن محدودیتهای قومی، یا اقلیمی و یا نژادی و امثال آن وجود ندارد، زیرا این رهنمودها را باری تعالی وحی و الهام کرده است.

از اینجاست که نخستین کلمه ای که در این سوره خطاب به مردم آمده است، این است که از خدا بترسد و بر مبنای تقوی و ترس از خدا جامعه فاضله خود را بنا نهند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ - ای مردم بترسید از پروردگارتان.» روشن است که این خطاب به مردمی واقعی است که بر روی زمین واقعی راه می روند. خطاب به انسان یا بشر به عنوان یک سلسله صفات تجریدی نیست.

این خطاب حاکی از این است که دید اسلامی یک دید واقعی است و به تبع آن، نظر اسلام به زندگی نیز نظری واقعی است بدون توجه به مسائل نظری پیرامون آن.

اکنون می پرسیم چرا خدای تعالی گفت «ربکم»: پروردگارتان؟ جواب این است که کلمه «رب» دلالت بر معنی تربیت یا پرورش دارد و آن به آیینی که خداوند بندگانش را به پیروی آن فرمان می دهد، نزدیکتر است، از این رو می بینی که قرآن به واژه پروردگار بسنده نکرد و در پی آن افزود:

«الَّذِي خَلَقَكُمْ - آنکه شما را بیافرید.» تا فریاد ما آورد که آنکه شما را پس از آفریدنتان پرورش داد شایسته تر است که مردم از آیین او پیروی کنند و در زندگی خویش از او بترسند.

۲/

### توحید خاستگاه قانونگذاری

از مشخصات اساسی در قانونگذاری الهی این است که در اینگونه قانونگذاری قانون از اصل توحید نشأت گرفته، به عبارت دیگر از ارتفاعی فراتر از همه موانع و قید و بندهایی که در جوامع انسانی وجود دارد. و ما امروز به خوبی

ص: ۱۴

درمی یابیم که همه گرفتاریهایی که بشر بدان دچار شده و تا به امروز با آنها دست بگریبان است از همین قید و بندها پدید آمده. (مانند تعصبات نژادی و قومی و اقلیمی و طبقاتی و غیر آن) ما به خوبی دریافته ایم که اینها موانع و گردنه هایی است در راه آدمی که رسیدن او را به سعادت و پیشرفت دشوار می نماید.

و از این رو است که همه توجه قرآن به این است که بگوید همه مردم- از زن و مرد- از یک تن آفریده شده اند:

«الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً - آن که شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن همسر او را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد.»

### زنان همانند مردان

سؤال این است که چگونه خداوند همسر او را از آن یک تن بیافریده است؟ آیا بدین معنی است که انسان نخستین دارای طبیعتی دوگانه بوده، سپس در نسلهای بعد طبیعت مرد از طبیعت زن جدا شده است.

یا بدین معنی است که خداوند آدم را خلق کرد، سپس از پهلوهایی او پاره گلی بر گرفت و از آن حواء را آفرید؟ درست نمی دانم. ولی این تعبیر اندیشه ای علمی به ذهن می آورد و آن این است که قرآن مرد و زن را یک جنس می داند و شأن و مرتبه زن کمتر از مرد نیست نه در طبیعت و نه در آیین الهی. این اندیشه در آیات قرآن بارها تکرار شده. ۲/ از جمله این عبارت: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا - برای شما از خودتان همسران بیافرید.» قرآن این اندیشه «نژادپرستی جنسی» را (آن سان که من نامیده ام) طرد کرده که معتقد است مرد بر زن سلطه مطلق دارد، زیرا از جنس برتر است. یا معتقد است که فرق میان مرد و زن درست مانند فرق میان انسان و حیوان است! آری قرآن این طرز فکر را مطرود دانسته و بروشنی بیان داشته که این



دیوارها و موانع در میان مردم همه ساختگی است و هیچگونه اعتباری ندارند.

## خانواده، تشکیلات مثبت

قرآن روشن ساخته که اندیشه تساوی میان مردم به معنی لجام گسیختگی و هرج و مرج نیست و باید در اجتماع نظم و انضباط محکمی وجود داشته باشد. ما آن دیوارها و موانع را تا آنجا که سبب نظم و انضباط جامعه باشند می پذیریم. مثلاً خانواده به عنوان چارچوبی که رابطهٔ یک مجموعهٔ بشری را با مجموعهٔ دیگر تنظیم کند تا یاری و همکاری میان آنها بیشتر گردد... پذیرفتنی و ضروری است، ولی خانواده به عنوان چارچوبی جهت فروگرفتن خانوادهٔ دیگر و اشاعهٔ تعصب قبیله‌گرایی در جوامع بشری از اصل مردود است. از این رو قرآن دربارهٔ خانواده تأکید می کند که:

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ - وَ بترسید از آن خدایی که با سوگند به نام او از یکدیگر چیزی می خواهید و زنهار از خویشاوندان مبرید. » این تقوی هم دربارهٔ خداوند است و هم خویشاوندان.

همکاری و همدردی با خانواده باید در چارچوب آیین خدا باقی بماند و وسیلهٔ فساد و رشوه و غصب حقوق و اشاعهٔ فحشاء نگردد. از این رو نخست از ۲/ تقوای خدایی سخن گفت و آن را مرکز سازمان و سامان اجتماعی قرار داد، سپس به بیان اهمیت خویشاوندان و نزدیکان پرداخت. تعبیر قرآن در عبارت (تساءلون به) بدین معنی است که خدا مقیاس نهایی و آخری است که می توان آن را مرکز تعاون اجتماعی قرار داد. پس هر گاه یکی از دیگری چیزی بخواهد و نداند که آن را برآورده می سازد یا نه، چگونه می تواند به اثبات رساند که آنچه خواهد گفت درست است یا دروغ می گوید.

در اینجا راهی نیست جز آنکه به خدا سوگند خورد و ضمیر و فطرت مؤمن او با خدا مشورت کند و از خود برای خود نگهبانی قرار دهد.

جامعهٔ انسانی که از ایمان بهره یافته می تواند میان فرزندان خود بر اساس

عدالت و مساوات، تعاون حقیقی ایجاد کند ولی اگر جامعه ایمان نداشته باشد هر گونه سازمان و سامانی چیزی جز نقشی بر روی کاغذ نخواهد بود که بازیچه دست مردم است همانند تویی در دست بازیکنان.

از اینجاست که می گوئیم باید جامعه اسلامی بر بنیان ایمان و تقوی بنا شود.

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا - هر آینه خدا مراقب شماست. »

## ارزشهای جامعه اسلامی

این آیه سخن از جامعه اسلامی آغاز کرد و به طور ایجاز به بیان ارزشهای جامعه پرداخت:

(الف) پروای از خدا یا پرهیزگاری.

(ب) مساوات کامل میان همه بندگان خدا از مرد و زن.

(ج) اتکاء و اعتماد تشکیلات خانواده (و غیر آن) به ترس و فرمانبرداری از خداوند.

۲/

۲/

## [سوره النساء (۴): آیات ۲ تا ۱۰]

### اشاره

وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْاٰخِيثَ بِالطَّيْبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَ آتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نَحْلَهُ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴) وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْعِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶) لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۷) وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِرَافًا خَافُوا عَلَيْكُمْ فَلْيَنْتَقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰)

## معنای واژه ها

۲ [حوبا]

:گناه و حوبه به معنای غم است.

۳ [تقسطوا]

:عدالت و انصاف در پیش گیرید.

[تعولوا]

:یعنی از حق دور شوید و ستم در پیش گیرید و گفته شده به معنای احتیاج و فقر نیز هست.

۴ [صدقاتهن]

:مهر آن زنان.

[نحله]

:بخشش بدون قیمت گذاری.

[هنیئا مریئا]

:هنیء به معنای طیب و پاک و گوارا است

ص: ۱۸

و مرء خوش عاقبت است. گفته می شود: «هنأنی الطعمام و مرأنی» یعنی آن خوراک برای من دارو و علاج و بهبود بخشنده است.

۵[قیاما]

عماد و تکیه گاه.

۶[آنستم]

ایناس به معنای دیدن است و گفته شده به معنای احساس یعنی دریافت است.

[اسرافا]

در گذشتن از مرز مباح به آنچه روا نیست.

[بدارا]

شتاب.

[حسیبا]

محاسبه گر و شاهد.

۲/

## قوانین مالی در اسلام

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

نظام اقتصادی یکی از چهره های بارز جامعه است از این رو قرآن به هنگام سخن از جامعه اسلامی به بیان نظام اقتصادی در این جامعه پرداخت. نظام اقتصادی اسلامی نظامی است که مالکیت فردی را در چارچوب رقابت اجتماعی تضمین می کند و مردم را به کار و تولید و استفاده از نعم زندگی در سایه فعالیت های شخصی تحریض می نماید.

همه آنها از طریق کفالت مالکیت فردی است، همان طور که مواظب نقش سازنده ثروت است تا به صورت صخره ای بر سر راه آزادی اجتماعی و ارزشهای والای جامعه قرار نگیرد.

از اینجاست که می بینیم نخستین آیه به ضرورت حفاظت حقوق یتیمان و زنان تأکید می کند، زیرا این دو، دو عضو ناتوان جامعه هستند و همین ناتوانی انگیزه

ص: ۱۹

توجه خاص به آنها شده است. در جامعه ای که حقوق ضعفاء محفوظ ماند طبعاً حقوق اقویا نیز محفوظ خواهد ماند.

قرآن در آیه پنجم حدود مالکیت فردی را بیان می دارد و از سپردن اموال جامعه به دست ۲/ سفیهان منع می کند، زیرا سفیهان از فلسفه مال که تنظیم حیات جامعه است غافلند و با آن مخالف. و از این جاست که به حد رشد رسیدن یتیم را شرط واگذاری اموال او به او می داند.

قرآن آن گاه از ارث به اعتبار آنکه از توابع مالکیت فردی است سخن می آورد. و باز هم به محافظت از حقوق ضعفاء (یعنی زنان و یتیمان و خویشاوندان و مساکین) تأکید می کند.

در خلال سخن، در آیه های ۳ و ۴ مسئله ازدواج را پیش می کشد و تا باز هم از حقوق زن سخن گوید مسئله ملکیت او مهر خود و ضرورت حفظ این حقوق را، مطرح می نماید.

### شرح آیات:

### اشاره

[۲]

یتیم ضعیفترین حلقه از حلقه های زنجیر اجتماع است اما سرپرست او یا وصی قویترین این حلقه ها است زیرا می تواند همه اموال او را بدون هیچ رادع و مانع اجتماعی بخورد. از این رو است که «سرپرستها» را از ستم در حق یتیم چه در آشکار و چه در نهان منع می کند. ستم نهانی تبدیل مال یتیم است به بدترین صورت به سود سرپرست یا وصی.

کسی که اموال یتیمان را می خورد عادتاً مبذّر و اسرافکار می شود. زیرا مالی در دسترس خود می بیند که برای تحصیل آن رنجی بر خود هموار نساخته از این رو بدون اندیشه و تدبیر دست بدان می گشاید و چون اموال یتیم به پایان رسید، او که به تبذیر و اسرافکاری عادت کرده به حیف و میل کردن اموال خود می پردازد و اموال حلال خود را نیز به نابودی می کشاند. از این روست که خدای تعالی می فرماید:

« وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَيْرَ بِالْطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا

-مال یتیمان را به یتیمان دهید و حلال را با حلال مبادله مکنید و اموال آنها را همراه با اموال خویش مخورید.» ۲/ یعنی شما نخست به تباه کردن مال یتیم آغاز می کنید و کارتان به تباه کردن اموال خویش می انجامد:

« إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا - این گناه و ظلم بزرگی است.»

### چاره کار یتیم

[۳]

اسلام برای مسئله یتیم یک راه حل اجتماعی قرار داده و آن ازدواج است با بیوه زن «صاحب بچه های یتیم» است.

از اینجا در می یابیم که فلسفه تعدد زوجات راه حل برخی مشکلات اجتماعی است.

البته جوانی که می خواهد زناشویی کند هرگز به پیر زن بیوه نمی پردازد، مگر به عنوان زن دوم خود تا او را در حمایت خود گیرد و حقوق او و فرزندانش را حفظ کند، زیرا ازدواج با مادر برای شوی او انگیزه ای است که به حفظ حقوق او و فرزندانش (یتیمان) قیام کند، به اعتبار اینکه آنان نیز چون فرزندان نسبی او خواهند شد و در بزرگی او را سودمند خواهند افتاد و او را در نزد مردم بلندآوازه خواهند ساخت.

از اینجاست که قرآن میان خوف از ستم بر یتیم و تعدد زوجات رابطه ای ایجاد می کند:

« وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ - اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو و سه و چهار چهار به نکاح در آورید.» سپس باز می گردد و مردان را از ازدواجهایی که با سوء نیت همراه است یا مرد قادر به ادای حق زناشویی نیست منع می کند:

۲/ « فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً - پس اگر بیم آن دارید که به عدالت

رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید.» عدم رعایت عدالت این است که به یک زن خود بیشتر توجه کند و دیگران را سرگشته رها کند آن سان که نه از حقوق جنسی بهره مند گردند و نه حقوق اقتصادی و اجتماعی و نه آنها را طلاق گوید که با مرد دیگری ازدواج کنند.

برخی از مردم با بیوه زنی ازدواج می کنند به قصد خوردن اموالش. و سپس او را در رنج رها می سازند. قرآن چنین کسانی را از ارتکاب چنین اعمالی بر حذر داشته و فرمان داده که تنها به یک زن بسنده کنند.

« أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ - یا هر چه مالک آن شوید.» یعنی همخوابگی با کنیزان به قصد خالی کردن شهوت جنسی و در فساد نیفتادن. این یکی از جنبه های واقع گرایی قانونگذاری اسلامی است که از هرج و مرج جنسی بشدت ممانعت می کند. از سوی دیگر راه لذت حلال را به ازدواج یا مالکیت می گشاید.

« ذَلِكُمْ أَذْنَبٌ آلًا - تَعُولُوا - این راهی بهتر است تا مرتکب ستم نگردید.» اکتفاء به یک زن یا همخوابگی با کنیزان آدمی را از گرایش به باطل باز می دارد در حالی که تعدد زوجات گاه ممکن است موجب ظلم و فقر و مسکنت گردد.

### مهر حق زن است

[۴]

پس از سخن از یتیم در باب حقوق زن و از جمله آن حقوق از مهر که مهمترین آنهاست بحث می شود. مهر، مال ثابتی است که اغلب زنان مالک آن می شوند. اسلام فرمان داده که باید مهر زنان پرداخت گردد و بیان داشته که زن نیز اعم از اینکه دارای شوی باشد یا شویش را از دست داده باشد، مالک آن می شود.

دیگر نظامات بشری حق تملک زن را بویژه اگر دارای شوی باشد نفی کرده اند.

اخیرا زنان غربی توانسته اند برخی آزادیهایی به دست آورند و پس از ازدواج حق تملک پیدا کنند و حال آنکه ۲/ اسلام این حق را از همان روزهای آغاز ظهور خود به



زن اعطا کرده است.

واقع این است که جاهلیت جز ستم به ناتوانان کاری از دستش بر نمی آید و زن نیز عضو ناتوان جامعه بود، ولی هنوز هم جهان غرب بر او ستم روا می دارد و شخصیت و حقوق او را مورد تهاجم قرار می دهد.

قرآن از مهر به واژه «صداق» تعبیر می کند تا به فلسفه آن که «مصادقت» در تعهد زوجیت است تأکید نماید. زیرا مردی ممکن است زنی را به رؤیاهای شیرین ازدواج بفریبد و چون به کام دل خود رسید به دست فحشایش رها سازد.

مرد باید برای اثبات صداقت خود در محبت زن و حسن نیتش در ادعای زناشویی مالی بر عهده گیرد و این مال همان مهر است. خدای تعالی بدین سبب می فرماید:

« وَ آتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا - مهر زنان را به طیب خاطر به آنها بدهید. و اگر پاره ای از آن را به رضایت به شما بخشیدند بگیریید که خوش و گوارایتان باد. در این آیه «نحله» به معنی عطا و بخشش است. یعنی آن مال را به آنان عطا کنید و باز پس مگیریید و «هنیء» چیزی است که سبب راحت و رضایت نفس گردد و «مریء» چیزی است که سبب راحت و خوشی جسد شود.

تردید نیست که مال حلالی را که آدمی به گوارایی می خورد سبب راحت جسمی نیز می گردد زیرا میان جسم و جان رابطه و علاقه است.

### جنبه اجتماعی حق تملک

[۵]

مال یکی از حقوق فرد است ولی ملک همه مردم است. بر مردم است که مواظبت کنند تا مال وسیله فساد نگردد. سفیهان از حق تصرف در اموالشان محروم شده اند زیرا این اموال پیش از آنکه متعلق به سفیه باشد متعلق به اجتماع است.

سرمایه باید که در فعالیتهای اجتماعی نقش خود را بخوبی ایفاء کند و

ص: ۲۳

انگیزه کوشش و تلاش مردم باشد، ۲/ اگر صاحب سرمایه آن را در راه هرج و مرج و فساد و اعمال ناشایست و اسراف و تبذیر به کار گیرد آن وقت سرمایه نقشی به خلاف آنچه می باید داشته باشد، خواهد داشت و از آن مردم را ضرر و زیان زاید.

تصوّر کنید سفیهی کالایی را به چند برابر بهای آن بخرد، مسلم است که در موازین بازار خلل خواهد افتاد و در نتیجه بسیاری از نیازمندان به آن کالا، دچار زیانهای سخت خواهند شد.

از اینجاست که اسلام میان سرمایه داری و کمونیسیم خط فاصلی کشیده:

حقوق فرد را محترم می دارد و برای تولید او را برمی انگیزد و برای گزینش و فعالیت راهش را می گشاید. در مقابل حقوق جامعه را نیز رعایت می کند و به مقتضای مصلحت عموم و سازندگی و شکوفایی راهنمایی اش می کند.

از اینجاست تعبیر قرآنی که تأکید می کند که مال ملک همه است هر چند که متعلق به یک سفیه باشد. آن گاه فلسفه این امر را چنین بیان می کند که:

« وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا مَالًا - اموالتان را که خدا قوام زندگی شما ساخته است به دست سفیهان مدهید. » توانگری که اموالی را که در واقع متعلق به جامعه است و باید در راه اجرای برنامه های عمرانی و انسانی صرف شود، صرف لذتجوییها و عیاشیهای خود می کند یا با دایر کردن اماکن فساد در شیوع زشتکاریها و آلوده ساختن جوانان به مواد مخدر می پردازد یا ما یحتاج مردم را در انبارهای خود احتکار می کند با این عمل خود اقتصاد جامعه را مختل می سازد، پای از حدودی که برای او معین شده بیرون می نهد و به مصالح اجتماع لطمه می زند، بنا بر این نباید او را به حال خود رها ساخت، باید در برابر او ایستاد و از تصرف در اموالش منع کرد، البته نه بدان گونه که حکم به مصالح اموالش داده شود، زیرا این حکم بهانه به دست سودجویان می دهد تا با این اتهام دست به تاراج اموال مردم زنند، بلکه باید اموال ایشان تحت نظر هیئتی نیکخواه و درستکار قرار گیرد تا آن هیئت آن اموال را در طریق منافع جامعه و مصالح عام به کار اندازند و سودی را که حاصل می شود، ۲/ پس از آنکه به عنوان

حق الزحمه مبالغی از آن را برداشتند به حساب آنان بگذارند. این هیئت در عین حال از تربیت آنها غافل نیست و با تجارت سالم آشنایشان می نماید و چون به صلاح آمدند اموالشان را به آنان باز می گرداند. بدین سبب می بینیم که قرآن در آیه « وَ ارزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسِيوهُمْ » کلمه «فی» به کار می برد و حال آنکه همه، در انتظار کلمه «من» هستند. تغییر «من» به «فی» دلالت بر ضرورت صرف این اموال در مصلحت سفیهان دارد. مراد از «رزق» نیازهای طبیعی است و مراد از «کسوه» نیازهای کمالی یا اجتماعی است.

آن گاه پروردگار ما از جنبه تربیتی در حق اینان می فرماید:

« وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا - و با آنان سخن به نیکی یاد کنید. » تا شخصیتشان خرد نشود و همواره در راه مصالح زندگی جامعه قدم بردارند.

این نکته باقی ماند که بگوییم که: سفیه کسی است که بر حسب دید شریعت و مقیاس عرف صالح در طریق مصالح خویش نیست. واژه «قیام» در قرآن به معنی «نظام» یا چیزی که باعث استمرار و بقای شیء باشد به کار رفته است.

### سن بلوغ فکری، ریشه سفاهت

[۶]

سفاخت گاه به سبب آفت عقلی یا نفسی است که عارض شخص می شود و گاه به سبب رسیدن به سن بلوغ است و از این دومی است که در آیه:

۲/ « وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ - یتیمان را بیازمایید تا آن گاه که به سن زناشویی رسند، پس اگر در آنها رشدی یافتید، اموالشان را به خودشان واگذارید. » اموال یتیم را پس از آنکه مورد آزمایش قرار گرفت به او بازمی گردانند. این آزمایش بدین منظور است که معلوم گردد به سن بلوغ و ازدواج رسیده و برای تصرف اموال خود و صرف آن در مصالح خود و مصالح اجتماعی خود از رشد کافی برخوردار است یا نه.

قرآن در اینجا بار دیگر به ضرورت حفظ حقوق یتیمان تأکید می کند و

می گوید:

« وَلَا تَأْكُلُوا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا - و از بیم آنکه مباد به سن رشد رسند، اموالشان را به ناحق و شتاب مخورید. » زیرا کسی که مال یتیم را می خورد، در خوردن اسراف می کند و در کار خود شتاب می ورزد تا مباد پیش از آنکه آن اموال به پایان رسد یتیم بزرگ شود و دارایی خود را مطالبه کند. ولی با همه این احوال ولی و سرپرست یتیم حق دارد که در برابر نگهداری اموال او اجرتی اخذ کند بویژه اگر خود فقیر و نیازمند به آن اجرت باشد:

« وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسِّرْ تَعْفُفًا وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا - هر که توانگر است عفت ورزد و هر که بینواست به آن اندازه که عرف تصدیق کند بخورد. »

و چون اموالشان را تسلیمشان کردید، کسانی را بر آنان به شهادت گیرید و خدا برای حساب کشیدن کافی است. » مراد این است که مهمتر از به شهادت گرفتن دیگران، عامل و جدان و ایمان است که صاحب آن می داند که خدا از او در روز شمار حساب خواهد کشید و همین امر او را از خوردن مال یتیم بازمی دارد.

**ارث، چرا؟ برای چه کسی؟ چگونه؟**

[۷]

از مظاهر آن اقتصاد موجه که مورد تأیید اسلام است یکی حقوق ارث است این حق افراد را به کار و تولید ترغیب می کند، انگیزه آن علاقه و عشق آدمی است به فرزندان خود که چون نیازهای خود را از حاصل کار و دسترنج خود برآورد برای خوشبخت کردن ۲/ فرزندان خود، بعد از خود نیز چیزی بر جای گذارد.

آدمی هر لحظه در معرض مرگ است و گاه ممکن است چنین فکر نابجایی از خاطره اش بگذرد که برای چه کسی این رنج و تلاش را بر خود هموار سازد؟ قانون ارث به این سؤال پاسخ می دهد.

ص: ۲۶

علی رغم برخی عادات و نظامات جاهلی که زن را از ارث محروم می ساخت قرآن چنین می گوید:

« لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا - از هر چه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می گذارند مردان را نصیبی است و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می گذارند، چه اندک و چه بسیار زنان را نیز نصیبی است، نصیبی معین.» یعنی هر مرد و زن را از ترکهٔ مرده ای که از لحاظ رحمی به او نزدیک است سهمی مقرر است.

[۸]

جامعه را نیز از ترکهٔ میت حق معینی و معلومی است...

« وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا - و چون به هنگام تقسیم خویشاوندان و یتیمان و مسکینان حاضر آمدند به آنان نیز چیزی ارزانی دارید و با آنان به نیکویی سخن گوید.» در اینجا کسانی هم که با میت رابطه و پیوند خویشاوندی ندارند در ارث حقی می یابند.

«قولا معروفا» در این آیه و در هر مناسبتی که با مسئلهٔ ارث شباهت داشته باشد، به معنی ضرورت عمل است به خاطر بالا آوردن سطح طبقات محروم هم از جنبهٔ روحی و هم از جنبهٔ تربیتی تا احساس حقارت نکنند بلکه بالا آوردن سطح طبقاتی آنان، آنان را به کوشش و تلاش برای اصلاح وضع و حالشان مساعدت می کند.

یتیمی که نیاز موقت او را مجبور کرده که به هنگام تقسیم ارث مردگان در آن مجلس حاضر باشد و اکنون به چشم خود می بیند که مردگان چه بر جای نهاده اند، فردا خود جوانی نیرومند خواهد شد که اگر ۲/ ناسازگاریهای روزگاران بی نوایی، شخصیت او را درهم نشکسته باشد و به حیثیت او در نزد مردم، لطمه ای

ص: ۲۷

وارد نیاورده باشد که بعدها در زمره فرومایگان و رانده شدگان از اجتماع درآید، می تواند دست به کاری سازنده زند و عضو فعال جامعه گردد. از این رو قرآن علاوه بر تأکیدی که به رفع نیاز محرومان دارد توصیه می کند که از تقویت روحیه آنان نیز غفلت نشود تا بتوانند در برابر واقعیتی که با آن دست به گریبانند مقاومت ورزند.

### هر چه به این دست بدهی به آن دست می گیری

[۹]

قرآن به مناسبت سخن از ارث بار دیگر به مسئله یتیمان می پردازد.

بسیاری هستند که چون چشم از جهان فرو می بندند فرزندان خردسال بر جای می گذارند. حقوق این یتیمان گاه مورد تعرض سودجویان قرار می گیرد. قرآن از این بیم که در دل همگان ریشه دارد- که بمیرند و فرزندان خرد بر جای گذارند و حقوق آنان دستخوش تجاوز و تعدی برخی گردد- استفاده کرده و می گوید که اگر جامعه حقوق یتیمان را رعایت نکند هر فردی در معرض تهدید خواهد بود که چون بمیرد حقوق بازماندگانش رعایت نشود، هم چنان که او امروز حق یتیمان را غصب کرده است. بنا بر این اگر نمی خواهیم برای خدا کاری کنیم برای منافع خود حافظ حقوق یتیمان باشیم.

« وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ - باید بترسند کسانی که اگر پس از خود فرزندان ناتوان بر جای می گذارند و از سرنوشت آنان بیمناکند.» کسانی که خود فرزندان دارند و پس از مرگ از وضع آنان نگرانند نباید به بازماندگان خردسال دیگران ستم روا دارند. آیا این مثل را نشنیده اند که هر چه به این دست دهی به آن دست می ستانی.

« فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا - باید از خدای بترسند و سخن عادلانه و به صواب گویند.» ۲/ پس نباید در حساب ارث برای میراث بران حساب سازی کنند و چنان تقسیمش کنند که بر یتیمان ستم رود.

ص: ۲۸

آن گاه قرآن حکیم کسانی را که اموال یتیمان را می خورند مورد تهدید قرار می دهد و می گوید:

« إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّهُمْ يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْفَىٰ لَوْ أَنَّ سَعِيرًا - آنان که اموال یتیمان را به ستم می خورند، شکم خویش پر از آتش می کنند و به آتشی فروزان خواهند افتاد.» این آتشی که این گروه می خورند چیست؟ آیا همان چیزهای حرامی است که به قدرت خداوندی در روز قیامت به آتشی سوزان تبدیل می شود؟ یا مراد آلام نفسانی است و در نتیجه آلام جسمانی است که به سبب ظلم در حق یتیمان گریبانگیرشان شده است؟ یا انحرافات اجتماعی است که بعدها تمدنشان را به کام خود خواهد کشید و دیر یا زود هر چه ساخته اند ویران خواهد ساخت؟ مهم این است که آن، آتش دنیا و سعیر آخرت است و این خود رادع و مانعی است در برابر کسانی که می خواهند به اموال یتیمان تطاول ورزند.

### [سوره النساء (۴): آیات ۱۱ تا ۱۴]

#### اشاره

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلَأُمُّهُ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلَأُمُّهُ الشُّدُّسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَأَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٌ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّتِهِ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲) تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۴)

**معنای واژه ها**

۱۲ [کلاله]

اصل کلاله به معنای احاطه است و تاج را از این رو اکیلیل گفته اند که سر را احاطه می کند و کلّ نیز از آن است چون همه اعداد را در بردارد و کلاله به اصل نسبی احاطه دارد که همان پسر و پدر است.

ص: ۳۰



## ارث: هدفها و تعهدات

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در این آیات پاره ای از احکام ارث آمده است و از دیدگاههای اسلام درباره قشرهایی که در یک خانواده جای گرفته اند و حقوقی که نسبت به یکدیگر دارند پرده برمی گیرد.

ارث به طور کلی به منزله ریسمان محکمی است که افراد یک خانواده را سخت به یکدیگر مرتبط می سازد هم چنان که در اقتصاد اسلامی راهی است برای توزیع ثروت در جامعه.

مهمترین حکمی از احکام ارث که در این آیات بیان شده و نیز جدال برانگیزترین آنها، آن برتری است که در اغلب موارد به مردان داده شده است، اسلام برای مردان نقش بیشتری در اداره خانواده عطا کرده است. بار نفقه و هزینه خانواده بر دوش اوست بنا بر این باید نصیب او از ارث دو برابر باشد با وجود این چون به عمق مطلب بنگریم می بینیم که زن در ارث مرد با او شریک است، ولی مرد در ارث زن شریک نیست پس بهره مرد و زن هر دو معادل یکدیگرند. حتی می توان گفت که کفه زن قدری هم می چربد و سهم الارث بیشتری نصیب او می شود.

آیه نخستین از نحوه ارث بردن فرزندان خانواده که از یک پدر و مادر به وجود آمده اند و نیز نحوه ارث بردن پدر و مادر و برادران سخن می گوید، ۲/ در حالی که آیه دوم رابطه زوجیت و کیفیت ارث بردن زن و شوی را از یکدیگر بیان می کند. و اما آیه سوم و چهارم از ضرورت رعایت دقیق احکام خدا که قرآن از آنها به حدود تعبیر می کند سخن رفته است و کسانی را که آن احکام و حدود را رعایت نکنند به عذاب شدید وعده داده.

از آنجا که مرد طبعاً در زندگی معمولی و زندگی زناشویی مسئولیتهای بزرگتر و سخت تری بر عهده دارد و در واقع هزینه زندگی و راه بردن آنها بر عهده اوست، قرآن سهم او را از ارث دو برابر سهم زن قرار داده و این حکم را چنین بیان فرموده است:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ - خدا درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم پسر دو برابر سهم دختر است.» این تعبیر بیش از آنکه یک قاعده قانونی باشد یک دید حیاتی است.

بهره مرد به مقتضای طبیعتش و به مقتضای نقشی که فطره برای ایفای آن آفریده شده؛ در عرصه فعالیت‌های اقتصادی دو برابر زن است هم چنان که بهره زن نیز در عرصه فعالیت‌های دیگر چون فعالیت‌های عاطفی و پرورش فرزند دو برابر مرد است.

در آیه به جای واژه «امر می کند» «فرمان می دهد» واژه «سفارش می کند» به کار رفته تا بیان دارد که این مسئله پیش از آنکه یک فرمان باشد حاوی یک فایده عظیم است.

این در صورتی است که فرزندان هم پسر باشند و هم دختر ولی اگر همه دختر بودند دو سوم ترکه را میان خود به طور تساوی تقسیم می کنند.

۲/ «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ - اگر دختر باشند و بیش از دو تن دو سوم میراث از آن آنهاست و اگر یک دختر بود، نصف برد.» اما بقیه مال: اگر مرده را پدر و مادر باشد یک سوم ارث از آن اوست در صورتی که دو دختر یا بیشتر باشند، و مادر، یک ششم و پدر، بقیه را به ارث می برد، در صورتی که تنها یک دختر بود و آن دختر، نصف ترکه را به ارث

می برد. بدین طریق زن و شوی با آن دو بر حسب تفصیلی که پیش از این دادیم شریک اند.

اما اگر مرده را نه پدر و مادر باشد و نه زوج، بقیه مال به دختران یا یک دختر رد می شود.

« وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَيْوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ - و اگر مرده را فرزندی باشد هر یک از پدر و مادر یک ششم میراث را برد و اگر فرزندی نداشته باشد هر یک از پدر و مادر یک سوم میراث را برد.» پدر سهمش غیر محدود است او بقیه میراث را هر چه باشد چه کم و چه زیاد می برد. اگر دختر بمیرد ارث مادر از او یک سوم است هر گاه میت را مادر باشد و فرزند هم نداشته باشد و پدر دو سوم باقی را. اما اگر مرده زن باشد شوهرش نصف میراث او را می برد و مادرش یک سوم آن را و برای پدر تنها یک ششم باقی می ماند.

« فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ الشُّدُسُ - اما اگر برادران داشته باشد سهم مادر یک ششم است.» زیرا برادران مرده مادر را از یک ششم ارث مانع می شوند. همه این تفصیل و فروضات در صورتی:

« مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا - انجام وصیتی است که کرده است.» مرده فقط می تواند در یک سوم مالی که بر جای نهاده تصرف کند، نه بیشتر مگر در صورتی که وارثان رضایت دهند که سهم کسی را که درباره آن وصیتی کرده است بردارند و بقیه ترکه را پس از ادای قروض او تقسیم کنند.

« أَوْ دَيْنٍ - پرداخت وام،» ۲/ زیرا وام متعلق به میت است و بر وصیت مقدم و بر ورثه واجب است که نخست قروض او را ادا کنند، اگر چه به قدر همه دارایی او باشد.

هر کس باید دارایی خود را به فرزندانش میراث دهد، نه پدر و مادرش. زیرا پدر و مادر در راه رفتن اند و حال آنکه فرزندان روی در زندگی دارند، با همه

مشکلات و سختیهای آن. در اینجا سؤالی پیش می آید، پس چرا برای پدر و مادر هم حقی معین شده؟ قرآن خود چنین پاسخ می دهد:

« أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا - شما نمی دانید که از پدران و پسرانتان کدامیک شما را سودمندتر است. »  
پدرانتان برای شما سودمندتر از فرزندان باشند که اگر جهد و کوشش آنان نبود و اگر داروی تربیت ایشان نبود یا اگر آگاهی آنها در رهنمودهای زندگی نمی بود، چه بسا زندگی جهنمی سوزان می شد پس باید پاداش آنان نیز داده شود.  
« فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا - اینها حکم خداست که خدا دانا و حکیم است. »

## موارد ارث

[۱۲]

پس از سخن از خویشاوندان نسبی اینک نوبت به خویشاوندان سببی می رسد. قرآن بیان می کند که شوی نصف ترکه زنش را - اگر آن زن فرزند نداشته باشد - به ارث می برد و اگر فرزند داشته باشد یک چهارم آن را. زن نیز اگر فرزند نداشته باشد یک چهارم و اگر فرزند داشته باشد یک هشتم دارایی شوی خود را به ارث می برد.

در تمام موارد تأکید آیه بر این است که باید دین میت ادا شود و وصیت او را محترم دارند و این تأکید در این آیه پیش از آیه پیش است.

« وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ ۲/ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ - اگر زنانان فرزندی نداشتند، پس از انجام دادن وصیتی که کرده اند و پس از پرداخت دین آنها نصف میراثشان از آن شماست و اگر فرزندی داشتند یک چهارم آن و اگر شما را فرزندی نبود، پس از انجام دادن وصیتی که کرده اید و پس از پرداخت وامهایتان یک چهارم میراثتان از آن زنانان است و

ص: ۳۴

اگر دارای فرزندی بودید یک هشتم آن.» اما میراث برادر و خواهر که قرآن آنها را «کلاله» نامیده از این قرار است برادران مادری چنین ارث می برند: اگر مرده را یک برادر باشد یک ششم ترکه را به میراث می برد ولی اگر دو یا سه برادر داشته باشد یک سوم مال مخصوص آنهاست که باید به تساوی میان خود تقسیم کنند. در اینجا فرقی میان مرد و زن یعنی برادر و خواهر نیست.

«وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ - و اگر مردی یا زنی بمیرد و میراث بر وی نه پدر باشد و نه فرزند او، اگر او را برادری یا خواهری باشد هر یک از آن دو یک ششم برد.» مرده ای که خویشاوندان او به طریق «کلاله» از او ارث می برند ممکن است مرد باشد یا زن. در اینجا فرقی میان آنها نیست.

در این بخش از آیه از موردی یاد شد که میت را یک وارث باشد یعنی یک برادر یا خواهر. اما اگر بیش از یک برادر و یا یک خواهر بود حکم فرق می کند.

«فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ - و اگر بیش از یکی بودند، همه در یک سوم مال پس از انجام دادن وصیتی که کرده بی آنکه برای وارثان زیانمند باشد و نیز پس از ادای دینش شریک هستند.» در این آیه وصیت را بر وام مقدم داشت زیرا بیشتر مردم وصیت می کنند در حالی که بسا می شود که وامی بر گردن ندارند، و گر نه دین از آنجا که مربوط به حقوق مردم می شود بر وصیت مقدم است.

وصیت باید به قصد زیان رسانیدن به وارثان نباشد. وصیت در چنین صورتی ۲/ بر حسب قانون «لا ضرر و لا ضرار» خود به خود ملغی و باطل می شود. از قبیل آنکه کسی برای زیان رسانیدن به ورثه ادعا کند که دینی بر گردن دارد. به اعتراف چنین کسی وقتی نمی نهند و قاضی خود به تحقیق می پردازد تا مشخص شود که آیا وامدار است یا نه؟

« وَصِيَّتِهِ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ این اندرزی است از خدا به شما و خدا دانا و بردبار است.» یعنی داناست به ستمی که بندگان بر یکدیگر روا می دارند ولی برای مدتی بردباری می کند بی آنکه آن ستمگران را فراموش کند تا روز بازخواست فرا رسد آن گاه ستمگر بدکار را به سخت ترین وجهی کیفر دهد.

[۱۳]

قرآن از احکام دین به «حدود» تعبیر کرده می خواهد به دقت مرزهای احکام الهی را معین کند. مرزهایی که باید مؤمن پای از آنها بیرون نهد و به اجتهاد خود یا بر حسب مصالح زودگذر بر آن نیفزاید و از آن نکاهد که این افزودن و کاستن عقوبت تجاوز از حد و مرز احکام را در پی دارد.

« تَلَمَّكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - اینها احکام (حدود) خداست.

هر کس که از خدا و پیامبرش فرمان برد، او را به بهشتهایی که در آن نهرها جاری است در آورد و همواره در آنجا خواهند بود و این کامیابی بزرگی است.» [۱۴]

« وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ - هر که از خدا و رسولش فرمان نبرد و از احکام (حدود) او تجاوز کند، او را داخل در آتش کند و همواره در آنجا خواهد بود و برای اوست عذابی خوارکننده.» بی اهمیت شمردن حدود خدا به خواری منتهی می شود زیرا به درجه معصیت خدا و بی اهمیت شمردن احکام او منجر می گردد.

## [سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۲۱]

### اشاره

وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵) وَ الْأَذَانِ يَأْتِيَانِيَهُمَا مِنْكُمْ فَادْوَهُمَا فَإِنَّ نَارًا وَأَصْلِحَا فَاعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷) وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَ لَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹) وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا (۲۰) وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱)

**معنای واژه ها**

۱۹ [تعضلوهن]

عضل یعنی ایجاد تنگنا با جلوگیری از ازدواج و اصل آن همان امتناع است.

ص: ۳۷

مال فراوان.

[بهتانا]

دروغ.

۲۱ [افضی]

رسیدن به چیزی از طریق لمس.

۲/

## زن و اجتماع، حقوق و روابط

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

یکی از حقوق ثابت زن در امان ماندن اوست از تهمت و افتراء. زیرا سرمایه زن نام نیک و عفت و پاکدامنی اوست و باید که این نام نیک از زبان مشتی بیهوده گویان در امان بماند.

زن چون حجاب عفت را پاره نمود و چنان به آشکارا مرتکب اعمال زشت گردید که انظار چهار شاهد مؤمن را به خود جلب نمود باید او را از دسترس شهوت پرستانی که او را به مثابه یک کالای ارزان مورد خرید و فروخت قرار می دهند، دور نگهداشت.

دور داشتن زن از ارتکاب فحشاء و پرداخت هزینه زندگی او از بیت المال یکی دیگر از حقوق اجتماعی اوست.

به سبب سخن از تهمت و افتراء-و از آنجا که این امر یکی از جرایم آشکار جوامع جاهله است-قرآن سخن از توبه به میان آورده است و می گوید: در توبه برای کسانی که می خواهند از آن داخل شوند باز است ولی بدان شرط که پیش از فرا رسیدن مرگ آدمی بدان بشتابد زیرا هر گاه مرگ فرا رسید، ۲/ توبه کس پذیرفته نیاید.

پس از آنکه مقرر شد که در امان ماندن زن از تهمت و افتراء حق اجتماعی اوست قرآن بار دیگر در باب مالکیت زن و حرمت خوردن میراث او به زور، یا در



فشار گذاشتن او برای صرف نظر کردن از بخشی از مهرش، سخن می گوید هم چنان که حق او را از برخورداری از یک زندگی متعادل و نیکو بیان می کند.

قرآن می گوید که به مجرد احراز زوجیت زن نسبت به مهری که برای او مقرر شده صاحب حق می شود و شوی او حق ندارد اگر خواست طلاقش گوید مهری را که برای او به عهده گرفته است بازپس ستاند.

## شرح آیات:

### اشاره

### قوانین به منزله حصار و دژ جامعه

[۱۵]

اهمیتی که اسلام به خانواده می دهد از هر رابطه دیگر اجتماعی برتر است. زیرا خانواده چهارچوب طبیعی و استواری است برای هر گونه همکاری و همیاری برای بنای تمدن انسانی و اسلام برای آنکه خانواده را در دژ استوار نظامات و تعلیمات خود جای دهد مؤکدا هر فحشاء یا تهمت به فحشاء را حرام کرده است.

پس زن به هیچ وجه حق ندارد از حدود خانواده و خانه اش که خانه شوی اوست در روابط جنسی و عاطفی تجاوز ورزد و پای بیرون نهد.

هر گاه زن از روابط جنسی مشروع سرباز زد، مرد ناچار است که در پی یافتن یک ازدواج مشروع برآید ولی در این راه باید گذشتهایی بکند از جمله آنکه شؤونات و حیثیت زن را رعایت کند و نگذارد در ارکان خانواده تزلزلی پدید آید.

۲/ هر گاه زن گرفتار فحشاء شد، عقوبتش را قرآن در این آیه معین کرده که او را در خانه محبوس دارند. چرا؟ زیرا هنگامی که به او آزادی عطا شده از حدود و قوانین خانه تجاوز کرده پس طبیعی است که او را جبرا به موقعیت و وضعی که حرمت آن را شکسته است بازگردانند. از سوی دیگر اگر او را در جامعه آزاد رها کنند چه بسا موجب سقوط مردانی که نمی توانند یا نمی خواهند ازدواج کنند، در ورطه جرم و گناه شود و در نتیجه بسیاری از زنان که می توانند برای خود همسری برگزینند از نعمت ازدواج محروم بمانند و خانواده های زیادی زیر صخره صمّای فحشاء و زشتکاری خرد و

نابود کردند.

از این رو بهترین وسیله محبوس داشتن زن زناکار است در خانه.

« وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا » - از زنان شما آنان که مرتکب فحشاء می شوند، از چهارتن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید، اگر شهادت دادند، زنان را در خانه محبوس دارید، تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی پیش پایشان نهد.» در این آیه قرآن دو تعبیر به کار برده که حایز اهمیت اند: یکی «مرتکب فحشاء شوند» و دیگری «شهادت بخواهید». مراد آن است که مرتکب چنین عملی را به مجرد وجود ادله غیر مشهود نباید معاقبت کرد، بلکه نیاز به ادله آشکار است پس باید از چهارتن از مؤمنان شهادت خواست یعنی از آنان طلب کرد که آنچه را دیده اند بیان کنند تا معاقبت پس از احراز دلائل ظاهر و آشکار انجام پذیرد.

شهادت چهار مرد در این جرم که عادتاً از جرایم نهانی است، بویژه در جو جامعه اسلامی، در حق آن زن زمانی میسر است که به عیان مرتکب شود، اما زنی که یک بار در این ورطه سقوط کرده و سپس توبه نموده معمولاً عمل او را چهار مرد نتوانند مشاهده کرد.

راهی که قرآن در پایان آیه بدان اشارت دارد «یا خدا راهی پیش پایشان نهد». ۲/ اقامه حد است بر آنان و آزاد کردنشان و این حد در عرض زندانی کردن آنها در خانه هاست.

### حرمت تهمت و افتراء

[۱۶]

قرآن برای آنکه خانواده و زن را از آلودگی مصون دارد و برای آنکه لغزشهای جنسی را که گاه برخی زنان شریف بدان دچار می شوند نهان دارد و برای آنکه زبان بعضی خبیثان را که گفتگو در این مقولات نقل مجلسهای شبانه آنهاست، بریندد حرمت «قذف» یعنی تهمت و افتراء را پیش کشیده است. و برای

ص: ۴۰

تهمت به زنا هم در صورتی که چهار تن مرد بدان شهادت ندهند عقوبتی مقرر کرده و گوید:

« وَ الذَّانِبِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنَّ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً - و آن دو تن را که مرتکب آن عمل شده اند بیازارید و چون توبه کنند و به صلاح آیند از آزارشان دست بردارید، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است. » این آزار دادن گناه بدین گونه است که آن دو را در برابر مردم بدارند و رسوا کنند یا آن دو را شلاق زنند یا به امر حاکم به زندان کنند یا سرشان را بتراشند و یا سخت ملامتشان کنند.

### توبه برای که؟ و چگونه؟

[۱۷]

از آنجا که تهمت و افتراء زدن در امور جنسی در جامعه فراوان است و بسیاری از مردم گاهگاه مرتکب آن می شوند، قرآن مؤمنان را مورد نواخت خویش قرار داده و آنان را به توبه دعوت کرده.

« إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا جز این نیست که توبه از آن کسانی است که به نادانی مرتکب کاری زشت می شوند و زود توبه می کنند. خدا توبه اینان را می پذیرد. زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است. » ۲/ [۱۸]

« وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ - توبه کسانی که کارهای زشت می کنند و چون مرگشان فرا می رسد می گویند که اکنون توبه کردیم پذیرفته نخواهد شد. » در اینجا دو دسته مردمند: دسته ای که روحیه ایمانی دارند و عذاب خدا را یاد می کنند و از آن می ترسند و می پرهیزند از این رو چون مرتکب خطایی شوند فوراً توبه می کنند و کسانی که روی به توبه نمی آورند مگر آن گاه که به توبه مجبور شوند.

خداوند توبه دسته اول را می پذیرد.

ص: ۴۱

در اینجا دسته‌سومی وجود ندارد و کسانی که توبه را از امروز به فردا می‌افکنند هرگز نمی‌توانند تضمین کنند که عمرشان یک پایان می‌یابد و پیش از مرگشان توبه کنند. آری اینان وقتی به مرگ یقین می‌کنند که مرگ حلقومشان را بفشارد و در چنین حالتی توبه سود نکند.

اینان همانند کافرانی هستند که لحظاتی چند پیش از مرگ خود ایمان می‌آورند از این رو است که قرآن آنان را با کافران به یک چوب می‌راند:

« وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ نِزَآءِ آنَانِ كِه كَافِرِ بَمِيرِنْد. بَرَايِ اَيْنَانِ عَذَابِي دَرْدَاوَرِ مَهِيَا كَرْدِه اِيْم.»

### پاره ای از حقوق زنشویی زن

[۱۹]

در حصن خانواده باید عدالت حکمفرما باشد زیرا اگر عدالت در خانواده حکمفرما باشد می‌تواند در سراسر اجتماع هم حکمفرما باشد. بارزترین مظاهر عدالت حفظ حقوق زن است در ایام حیات و بعد از مرگ او. بنا بر این نباید حساب زن و مرد با یکدیگر خلط شود، آن سان که مرد بتواند پس از مرگ زن اموالش را بلع کند. مرد اندکی از دارایی زن خود را به ارث می‌برد، دارایی که از ۱/۴ کل اموال تجاوز نمی‌کند. بنا بر این حق ندارد چنگ بر روی همه اموال او اندازد.

همچنین جایز نیست که زن را تحت فشار قرار دهد آن سان که پاره ای از حقوق خود یا همه آن را بپردازد ۲/ تا بتواند خویشتن را از دام وحشت یک شوهر وحشی خوی نجات بخشد. (البته نوعی قانون در طلاق هست که به «خلع» معروف است.

این گونه طلاق بدین معنی است که زن در برابر آزادی خویش از قید زوجیت، از مهر خود صرف نظر کند (همچنین مرد حق ندارد زنان را - آن گونه که در عصر جاهلیت رسم بود - به ارث ببرد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُو لَهُنَّ لِيَتَذَهَبُوا بِبَعْضٍ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ - ای کسانی که ایمان آورده اید شما را حلال نیست که زنان را بر خلاف میلشان به ارث ببرید. و تا قسمتی از آنچه را به آنها داده اید

ص: ۴۲

باز پس ستانید بر آنها سخت مگیرید.» به نظر من می رسد تعبیر «لتذهبوا ببعض» بر طلاق اشاره دارد، زیرا تعبیر بردن دلالت بر دور کردن چیزی دارد مثل بردن مال از سوی سارق.

«إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ» - می دهد که زن خود را به زور وادارد تا از بخشی از مهر خود صرفنظر کند و او را طلاق گوید و این کیفر خیانت اوست به شوی خود.

دیگر از حقوق زن این است که مردان با آنان به نیکی رفتار کنند و حقوقی را که عرفاً به او تعلق می گیرد به او پردازند و برای انتقامجوییها یا خشم و کینههای موقت آن را زیر پای نگذارند.

«وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُنَّ شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» - و با آنان به نیکویی رفتار کنید و اگر شما را از زنان خوش نیامد چه بسا چیزها که شما را از آن خوش نمی آید در حالی که خداوند خیر کثیری در آنها نهاده باشد.» نظام اسلامی در بسیاری از تشریحات خود به عرف عام تکیه می کند، البته پس از آنکه آن را در یک چارچوب کلی بر مبنای نبوت قرار می دهد. در باب زندگی زوجه و حقوق او قانونگذاری اسلامی بر عرف متکی است و یک زندگی یا طرز معاشرت خوب همان است که عرفاً چنان باشد.

[۲۰]

صداق یا مهر چیزی است که شوی به هنگام عقد ازدواج به زن می پردازد. آیا صداق در دست زن در مقابل استمرار عقد ازدواج یک گروهان است و هر گاه زن یا شوی بخواهند رابطه زوجیت را نسخ کنند، شوی می تواند مهر را پس بگیرد؟ ۲/ البته، نه. صداق یا مهر تصدیق صدق ادعای شوی است در ازدواج و بنای اساس خانواده. مهر ملک کامل زوجه است به مجرد انجام عمل جنسی و شوی حق ندارد به هنگام طلاق دادن زن خود مهری را که به او داده بازستاند هر چند مبلغ آن

ص: ۴۳

بسیار باشد.

« وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا - اگر خواستید زنی به جای زن دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده اید، نباید چیزی از او باز ستانید. آیا به زنان تهمت می زنید تا مهرشان را باز پس گیرید این گناهی آشکار است. » [۲۱]

« وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَخَذَنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا - چگونه آن مال باز پس می گیرید و حال آن که هر یک از شما از دیگری بهره مند شده است و زنان از شما پیمانی استوار گرفته اند. یعنی چگونه به خود حق می دهید که بعد از اتمام عمل زوجیت و تمتع جنسی که در عقد ازدواج در برابر مهر است و زنان از شما پیمانی استوار گرفته اند، مهر را از او باز پس گیرید.

۲/

۲/

۲/

### [سوره النساء (۴): آیات ۲۲ تا ۲۸]

#### اشاره

وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا (۲۲) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بنَاتُ الْأَخِ وَ بنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَّاتُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَيَأْتِي لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ خَالَاتُ آبَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴) وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَيَأْتِيكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مَتَّحِدَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ بِنَفْسِهِنَّ فَاعْتَبِرْنَ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعِزَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَيْتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا (۲۸)



۲۳ [ربائبکم]

ربائب جمع ربيبه است که او دختر همسر مرد است از مرد دیگری و به این نام آمده زیرا که مرد او را تربیت می کند.

[حلائل]

حلائل جمع حلیله به معنای روا که از حلال گرفته شده است.

۲۵ [المحصنات]

یعنی زنهایی که خویشان را از فسق و فجور حفظ می کنند و گفته می شود «احسن الرجل زوجته» یعنی او را از فساد بازداشت.

[مسافحات]

از سفاح گرفته شده به معنای زنا و اصل آن از «سفح» است به معنی ریختن آب، زیرا او به باطل آب می ریزد.

[طولا]

طول به معنی غناست و آن گرفته شده از طول است در برابر کوتاهی و غنا بدان تشبیه شده زیرا به وسیله آن به کارهای بزرگ دست می یابند.

[اخذان]

جمع خدن که همان دوست است.

[العنت]

تلاش و سخت گیری از جهت ترک ازدواج.

۲/

محرمات زناشویی و مفهوم زناشویی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:



این درس حاوی قوانین و نظامات قرآنی است در باب روابط زناشویی

ص: ۴۶

میان مرد و زن. زنانی را که زناشویی با آنان حرام است برمی شمرد و مطلب را از زن پدر آغاز کرده و به جمع میان دو خواهر پایان داده است. همچنین از ازدواج با زنی که دارای شوی باشد سخن می گوید.

آن گاه از روابط مشروع میان مرد و زن که از راه ازدواج به وسیله عقدی که دو طرف از انعقاد آن راضی باشند سخن به میان آورده، تأکید می کند که همه بندها و مواد این قانون لازم الاجراست به عبارت دیگر- چنان که در عهد جاهلیت می پنداشتند- زوجیت تملک زن از طرف شوهر نیست.

همچنین سخن از ازدواج کنیزان است. و اینکه با آنان چه روابطی باید داشت تا در اثر نیازهای مالی یا از آن جهت که در جامعه اسلامی زنی غریبه است.

تحت حمایت اجتماع قرار گیرند تا کارشان به فساد نکشد. اسلام تأکید می کند که ۲/ این احکام و قوانین که برای شما آورده ایم پایه و اساس تمدن شماست و سهل شمردن و بی اهمیت دانستن آنها پایه های موجودیت شما را سست و ای بسا کارتانه را به نابودی کشد، آن سان که پیشینیان شما را به نابودی کشید، و معلوم می دارد که قانونگذاری اسلامی یک قانونگذاری واقعی است و در آن ضعف و ناتوانی انسان و حدود تواناییهای او معلوم شده و اگر نه واقع گرایی این قانونگذاری بود، بسیاری از مردم در کوره فساد و پیروی شهوات فرو می غلتیدند.

## شرح آیات:

### اشاره

### زنانی که ازدواج با آنها حرام است

[۲۲]

در عصر جاهلیت رسم بر آن بود که چون پدری می مرد، زن او به صورت یک کالا به پسر بزرگش به ارث می رسید، در آیه نخست از مجموعه این آیات این قاعده را نفی کرده است.

« وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ - با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده اند، زناشویی نکنید مگر آنکه پیش از این چنان کرده باشید.»

ص: ۴۷

یعنی اگر کسی در عصر جاهلی چنین عمل حرامی را انجام داده باشد و نکاح او در عرف آن زمان درست بوده باکی نیست و فرزندان که حاصل این زناشویی هستند زنازاده نخواهند بود، اما اکنون باید میان چنین زن و شویی جدایی افتد.

قرآن می گوید: این گونه نکاح یک عمل جنسی حرام است و از آن به «فاحشه» تعبیر کرده است که موجب خواری و سرافکنندگی است و راه درست زناشویی راهی است غیر این.

« إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا - زیرا این کار زنا و مورد خشم خداست و شیوه ای است ناپسند.» نیاز جنسی در آدمی چون سیل سرکشی است که از همه وجود او می جوشد.

اگر برای تنظیم مسیر این سیل جویهایی نباشد از همه سو سرریز می کند و از آن ۲/ فتنه ها و فسادها زاید و اساس خانواده را درهم می کوبد.

خداوند در آدمی به موازات نیازهای هولناک جنسی موانعی هم به ودیعت نهاده است.

یکی از این موانع، شرم و آزر فطری است و برای اینکه این شرم و آزر را استحکام بخشد برای این نیاز قوانین و نظاماتی وضع کرده است و حرام بودن ازدواج با زن پدر یکی از این قوانین است. این قانون زن پدر را تا درجه مادری ارتقاء می دهد و هم چنان که مادر در حریم تحریم مصون است زن پدر نیز چنین است از سوی دیگر او را از صورت یک کالا که از ترکه متوفی به میراث بران به ارث می رسد بیرون آورده است.

از این رو است که از چنین ازدواجی به «مقت» تعبیر کرد، و مقت عملی است که خداوند آن را معصیت و ناپسند دارد و موروث غضب و خشم او شود و کرامت زن درهم شکنند و حق پدر را به هدر دهد.

قرآن زنانی را که بر مردان حرامند می شمارد. اینان خویشاوندان و نزدیکان طبقه اول و دوم اند. فلسفه تحریم چنین ازدواجی تهدید خانواده است به اختلافات داخلی و سبب شیوع روابط فحشا و در میان نزدیکان یک خانواده واحد می شود و نیز موجب انتقال بیماریهای ارثی است به شکلی فطری در نسلهای بعد و سرانجام ناتوانی نسل بشر را تا درجه ای هولناک در پی دارد و از این روست که پروردگار ما می فرماید:

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ مَادِرَانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادران و دختران خواهرانتان و زنانی که شما را شیر داده اند و خواهران شیریتان و مادران زنانتان بر شما حرام شده اند. و دختران زنانتان که در کنار شما هستند، هر گاه با آن زنان همبستر شده اید بر شما حرام شده اند ولی اگر همبستر نشده اید گناهی مرتکب نشده اید. » دختر زن که از پدری دیگر است در صورتی که مرد با مادر آن دختر همبستر شده باشد بر او حرام است و جایز نیست / ۲ که دختر زوجه خود را که از پدر دیگری است پس از آنکه بزرگ شد و صلاحیت زناشویی پیدا کرد خود به زنی گیرد.

این خود اهانتی است در حق زن زیرا مرد می خواهد تنها از او به عنوان وسیله ای برای اطفاء غرایز جنسی اش استفاده کند و چون از مادر به مقصود خود رسید اکنون روی به دختر او نهاده است.

اما اگر هنوز با آن زن همبستر نشده جایز است که به جای او با دخترش ازدواج کند زیرا دیگر مشمول حکم فلسفه منع این عمل نخواهد بود.

همچنین جایز نیست انسان با زن پسر خود (عروس خود) ازدواج کند، زیرا اینان در حکم دختران او هستند و نباید پدر دخترش را به چشم شهوت بنگرد. تا مباد که در خانواده دشمنی ریشه گیرد و منجر به کشمکشهای خانوادگی شود.

« وَ حَلَالٌ أَتَيْنَكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ - و نیز زنان پسرانی که از نسل شما هستند بر شما حرام شده اند. » اما زوجه پسر خوانده را جایز است که هر گاه شویش طلاق گوید بر خلاف عرف زمان جاهلی به زنی گرفت. آن سان که در قصه «زید» پسر خوانده رسول خدا آمده است. که چون زید پسر خوانده پیغمبر زن خود را طلاق گفت رسول خدا با او ازدواج کرد.

« وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْمُخْتَبَيْنِ - و نباید دو خواهر را در یک زمان به زنی گیرید. » این حکم نیز برای دوری از آشفتگیهای خانوادگی است زیرا میان دو «هوو» به سبب علاقه ای که به شوهر خود دارند یا هر یک می خواهند به جای دیگری محبت او را به خود جلب کند، همواره کشاکش و جدال درگیر خواهد شد و این کشاکش و جدال به خانواده هم سرایت خواهد کرد.

« إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ - مگر آنکه پیش از این چنان کرده باشید. » یعنی در زمان جاهلیت.

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً - هر آینه خدا آمرزنده و مهربان است. » [۲۴]

برای انسان جایز نیست که از روی ریبیت و بانیت بد به زنان مردم ۲/ که در حریم محترم ازدواج جای گرفته اند نظر کند. این نگاهها بنای خانواده را در اجتماع مورد تهدید قرار می دهد و سبب آشفتگی و کشاکش می شود.

مردی که به پشتگر می مال و جمال خود می خواهد زنان مردان دیگر را بفریبد لا بد می داند که در اجتماع مردان بسیار دیگری هستند، که به مال از او بیشند و به جمال از او برتر و به شهرت از او فراتر. آیا راضی می شود که آنان نیز در زن او طمع کنند؟

« وَ الْمُحْصِنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ - و نیز زنان شوهردار بر شما حرام شده اند مگر آنها که به تصرف شما در آمده باشند. از کتاب خدا پیروی کنید. » یعنی کتاب خدا بر علیه شما شهادت می دهد، هر گاه از حدود احکام خدا در روابط با زنان تجاوز کردید و مرتکب حرام شدید. زیرا تنها و تنها در محدوده احکام خدا به عقد ازدواج یا به ملک یمین (یعنی تصاحب زن هنگامی که در جنگ با کفار به اسارت افتاده باشد) می توان با زنان روابط جنسی برقرار کرد.

« وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ - جز اینها زنان دیگر هر گاه در طلب آنان از مال خویش مهری بپردازید و آنها را به عقد نکاح در آورید، نه به زنا، بر شما حلال شده اند. » مراد این است که ایجاد روابط جنسی با هدف تشکیل خانواده و دخول در حریم زوجیت- نه به هدف زنا و سقوط در سطح نازل حیوانات- برای شما حلال است. آیا آب زندگی در زمینی صالح ریخته خواهد شد یا در زمینی ناصالح.

هدف هر عملی بیانگر طبیعت و صبغه و حسن و قبح و حرام بودن و حلال بودن آن عمل است. و در امر ازدواج هدف تکوین خانواده است، اگر چه ازدواج، ازدواج موقت و منقطع باشد مانند متعه که جماعتی از مفسران از این آیه جواز آن را استنباط می کنند.

### مشروعیت ازدواج موقت:

ازدواج موقت یا متعه از این رو با زنا تفاوت دارد که متعه دارای هدفی شریف است و همانند ازدواجی است که پس از چندی به عللی و عواملی به طلاق می انجامد. منتهی در متعه آن علل و عوامل را ۲/۱ از قبل در نظر می گیرند مانند اینکه مرد مسافری که (یا برای تحصیل و یا کار) به شهر دیگری رفته و به سبب موقعیت خاصی که دارد نمی تواند زن خود را نزد خود ببرد زیرا نمی خواهد یا نمی تواند در آن شهر برای همیشه زندگی کند مثلاً اگر بخواند مدت پنج سال در آن شهر بماند بهتر

است که ازدواج کند، آن هم به قصد تشکیل خانواده و داشتن فرزند و تربیت آنها ولی این ازدواج را محدود به مدتی معین می کند، و به جای آنکه زن را به بازیچه گیرد و او را وعده ازدواج دائم دهد و عاقبت در اثر آن علل و عوامل او را رها کند، از همان آغاز حقیقت امر را به صراحت با او در میان می گذارد تا او هم تکلیف خود را بداند.

قانون اسلامی که طلاق را مقرر کرده نمی تواند ازدواج موقت را که در محتوی شبیه ازدواج و پس از آن اجرای طلاق است مشروع نداند. از این رو می فرماید:

« فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ زَنَانِي رَا كَه از آنها تمتع می گیرید، واجب است که مهرشان را بدهید. » پس بنا به تفسیر ابن عباس و سری و ابن سعید و جماعتی از صحابه و تابعین مشروعیت ازدواج موقت از این آیه معلوم می شود ولی در آن رعایت دو شرط ضروری است:

نخست آنکه قصد ازدواج داشته باشد نه زنا به عبارت دیگر قصد تشکیل خانواده داشته باشد.

دوم آنکه مرد همه مهر را به زن بپردازد و برای او مهري معین کند که ادای آن بر او واجب باشد. آری اگر زن به میل و خواست خود از مهر صرف نظر کرد جایز است.

« وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا - و پس از مهر معین در قبول هر چه هر دو بدان رضا بدهید گناهی نیست. هر آینه خدا دانا و حکیم است. »

### فلسفه بردگی:

[۲۵]

قانون بردگی در اسلام با آن مراسم و قوانین که در عصر جاهلی معمول بوده اختلاف ۲/ بسیار دارد. بارزترین موارد این اختلاف این است که در قانون

ص: ۵۲

اسلامی به بردگی گرفتن آزادگان خواه به زور و جبر یا به دلخواه حرام است. تنها در یک صورت جایز است و آن هم در باب اسیران جنگی. اسلام راه بردگی را پیش پای آنان نهاده تا بتدریج در جامعه اسلامی حل شوند.

کسی را که به وطن اسلامی تجاوز کرده ضد مسلمانان جنگیده و اکنون اسیر شده، نمی توان در بلاد اسلامی آزاد رها کرد تا مرتکب هر فسادى بشود؛ بلکه باید او را تحت تربیت اسلامی قرار داد تا در آینده به صورت یک شهروند صالح در بلاد اسلامی زندگی کند و برای اجتماع مسلمانان عضوی فعال و سازنده باشد.

این دوره تربیتی در کجا تواند بود؟ آیا دولت اسلامی می تواند هزارها اردوگاه درست کند و این اسیران را در آنجا نگاهدارد؟ آیا اگر این روش اعمال شود نتیجه ای خواهد داد؟ نه، بهترین روش همین است که به اسیر بخشی از آزادی اش اعطاء شود و او را به دست یک مسلمان بسپارند و به آن مسلمان حق دهند که آن اسیر را به راه آورد تا به درجه ای رسد که بتواند آزادی کامل خود را به دست آورد. برای رسیدن به این منظور با سفارشهای مؤکد از مولای او خواسته شده که حقوق بنده را رعایت کند. حتی در این باب چندان سفارش شده که برای سرپیچی و سهل انگاری از آن عقوبتهای قانونی هم مقرر گردیده است.

بدین طریق امت اسلامی می تواند مللی را که بلادشان را فتح کرده رهبری کند و هر چند شمارشان بسیار باشد در مدت نه چندان درازی جزئی از امت اسلامی گردند تا بتوانند خود در آینده رسالت اسلامی را به آفاق تازه ای ببرند.

حتی آن جنگجویی که در این سال خود بر بلاد اسلامی تاخت آورده می تواند در سال دیگر به عنوان سردار سپاه اسلام در فتوحات دیگری شرکت جوید، چه بسا این جنگ در همان موطن قدیم او و با همقطاران پیشین او باشد. این امر چگونه میسر تواند بود، اگر اسیر در داخل خانه ها و میان خاندانهای مسلمان تربیت نشود؟ ۲/ آری در چنین شرایطی است که اسیر معاند و محارب پیشین به صورت مؤمن صادق امروز تحول می یابد.

طبیعه این تربیت وقتی به نتیجه قطعی می رسد که مربی بر همه شؤون



کسی که به تربیتش همت گماشته اشراف داشته باشد. هدف اسلام از اعطای حقوقی به صاحب برده نسبت به او، همین امر است. یکی از این حقوق این است که صاحب کنیز می تواند او را به هر که صلاح می داند به زنی دهد. ولی از سوی دیگر ازدواج با زنان اسیر برای شوهر مشکلاتی ایجاد می کند و گاه روابط زناشویی و تشکیل خانواده را به خطر می اندازد. از این رو اسلام توصیه می کند که ازدواج با کنیزان تنها باید از روی اضطرار و ناچاری باشد.

« وَ مِنْ لَمْ يَشِطَّعْ مِنْكُمْ طَوْلًا - أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَيِّئَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ هَر كَس رَا كِه تَوَانِگَرِي نَبَاشَد، تَا آزَاد زَنان مَؤْمَنه رَا بَه نِكَاح خُود دَر آوَرَد، اَز كَنِيزان مَؤْمَنه اِي كِه مَالِك آنْها هَسْتِيد بَه زَنِي گِيرِيد.» دَر سَت نِيسَت كِه تَصُور شُود كِه كَنِيز اَز رُوي صَدَق و حَقِيقَت اِيْمان نَمِي آوَرَد، و اِيْمان او ظَاهِرِي اسْت و بَه خَاطِر مَنافِعِي اسْت كِه اَز آن عَايَدَش مِي شُود. قُرْآن مِي گُويَد كِه اِيْن تَصُور صَحِيح نِيسَت، زِيرَا خُدَاوَنَد اسْت كِه بَه حَقِيقَت اِيْمان هَر كَس آگَاه اسْت.

اما اگر بخواهند با این مقیاس با یکدیگر معامله کنند، این شک و تردید به هر انسان دیگری هم تسری می یابد و با وجود چنین جو آکنده از بدبینی زندگی آدمیان با یکدیگر دشوار می گردد. از این رو می گوئیم آنچه بر عهده ماست نگریستن در ظواهر ایمان است یعنی کسی که به ظاهر اظهار اسلام و ایمان کرد ما را بسنده است. همچنین از اعتقادات باطل و نادرست این است که اسیری را که از نژاد عرب نباشد فروتر از کسانی که نژاد عربی دارند به حساب آوریم. زیرا خداوند همه را از یک تن بیافریده و مردم همه اعضای یک پیکرند.

« وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِيْمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ - خُدَاوَنَد بَه اِيْمان شَمَا آگَاهْتَر اسْت و هَمّه اَز جَنس يَكْدِيگَرِيد.» اَز دُواج كَنِيزان بَايَد بَه اِجَازَه سُرُورانشان باشَد زِيرَا اِيْنان بَنَدگان و مَمْلُوك سُرُوران خُويش اَنْد، و نِيز بَه اِيْن اَعْتَبَار كِه آنان بَا رَسُوم اِسْلامِي بَه تَازگِي آَشْنا

شده اند چه بسا در بلادی که پیش از این می زیسته اند رسم ۲/ روسپی گری معمول بوده و بیم آن است که برخی از اهل فسق و فساد بخواهند از آنان به عنوان وسیله عیاشی سود ببرند و فحشاء را در بلاد اسلامی رواج دهند تا به وسیله آنان درآمدی حاصل کنند. از این رو اسلام این حقیقت را مورد توجه قرار داده و می گوید:

« فَأَنْكِحُوهُنَّ بِأُذُنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ الْمَحْصَنَاتِ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّذَاتٍ أَخْمَدَانِ - پس بندگان را به اذن صاحبانشان نکاح کنید و مهرشان را به نحو شایسته ای بدهید و باید که پاکدامن باشند نه زناکار و نه از آنها که به پنهان دوست می گیرند. » اسلام بر حذر می دارد که اسیران در جامعه اسلامی به دام هوی و هوس افتند و از سوی دیگر هر گاه مرتکب گناهی از این قبیل شدند از آن رو که با ارزشهای اسلامی بتازگی آشنا شده اند و نیز به خاطر وضع خاص معیشتی و اجتماعیشان که آنها را گناه ارتکاب چنین اعمالی یاری می دهد کیفر آنان را نصف آزاد زنان مقرر کرده:

« فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعِقَابِ - و چون شوهر کردند، هر گاه مرتکب فحشاء شوند شکنجه آنان نصف شکنجه آزاد زنان است. » و بار دیگر باز می گردد تا باز گوید که ازدواج با زن اسیر محدود به موقعیتهای اضطراری است.

« ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - این برای کسانی است از شما که بیم دارند که به رنج افتند، با این همه اگر صبر کنید، برایتان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است. »

### چگونه به تاریخ می نگریم

[۲۶]

اینها قوانین و شرایع خداوند است که برای مردم بیان می دارد تا چشمانشان را بگشایند و به راه خود آشکارا بنگرند. این همان راهی است که

ص: ۵۵

پیشینیان صالح در آن قدم نهادند و به اهداف خود رسیدند و فاسقان از آن منحرف شدند و در دوزخ سرنگون گردیدند.

نتیجه گیری از تجارب تاریخ و با دیدی حیاتی به حقایق تاریخ نگرستن مهمترین چیزی است که قرآن تعلیم می دهد. زیرا هم چنان که پیغمبر ۲/ اکرم فرموده است در قرآن اخبار ملل پیش از ما، آمده است.

بنا بر این بر مؤمن است که با عینک قرآن، بدقت حوادث تاریخ را بنگرد تا به فلسفه احکام دین آگاه شود و خود را به اعمال صالح پرورش دهد و از اعمال زشت خویش به درگاه خداوند توبه نماید.

« يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَنَّ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » - خدا می خواهد برای شما همه چیز را آشکار کند و به سنتهای پیشینیان راه بنماید و توبه شما را بپذیرد که خدا دانا و حکیم است. [۲۷]

این چیزی است که خدا می خواهد، اما گمراهان که از هوای نفس خود پیروی می کنند و بی هیچ حکمت و دانشی دستخوش شهوات خویشند و به تجارب پیشینیان نمی نگرند تا از آن عبرت گیرند و پند بیاموزند در طریق دیگر گام می زنند و چیز دیگر می خواهند. می خواهند که آدمیان از طریق مستقیم به چپ یا راست منحرف شوند و از مقصد و مقصود خدایی دور گردند.

« وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا » - خدا می خواهد توبه شما را بپذیرد ولی آنان که از پی شهوات می روند می خواهند که شما به کجروی عظیمی افتید.»

## امتیازات قانونگذاری اسلامی

[۲۸]

چون در آدمی میل و انحراف فراوان پدید آید چه بسا متحمل رنجها و مصیبتهایی شود بیشتر از حد طاقتش و حال آنکه آدمی ناتوان است و تاب تحمل سختیها را ندارد، اما راه خدا راهی است بی هیچ میل و انحراف و هرگز بر انسان تکلیفی فراتر از طاقتش تحمیل نمی کند.

ص: ۵۶

« يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا -خدا می خواهد بار شما را سبک کند، زیرا آدمی ناتوان آفریده شده است.»  
در این سه آیه خدای تعالی خصوصیات و امتیازات قوانین اسلامی را بطور خلاصه بیان فرموده است. از این قرار:

۲/ الف/ قانونی است واضح و روشن.

ب/ قانونی است وضع شده با توجه بسیار به تجارب تاریخی.

ج/ انسان را تربیت می کند و او را از منفی بافیهایش رهایی می بخشد.

د/ قانونی است متین و دور از انحراف.

ه/ قانونی است واقع گرا که در آن ناتوانی انسان در نظر گرفته شده است.

**[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۳]**

**اشاره**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) إِنْ تَجَتَبَوْا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱) وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳)

۲/

ص: ۵۷

اصل مولی از «ولی الشیء یلیه ولایه» است که به معنای پیوستن چیزی است به چیز دیگر بدون فاصله.

۲/

## انسان و خاستگاههای عمل

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

نخستین حلقه در جامعه اسلامی خانواده است که در آیات پیشین در آن سخن گفته شد. حقوق خانواده و تشکیلات و نظامات آن بیان گردید. حلقه دوم حلقه ای است پیوسته به دیگر افراد اجتماع که قرآن در سوره های خود در باب ارتباط آنها با یکدیگر بحث کرده است. در اینجا به برخی از آنها اشارت دارد تا سخن منحصر به حقوق خانواده و در چارچوب کوچک آن نباشد بلکه از آن پای بیرون نهد و به خانواده بزرگتر یا اجتماع برسد.

#### حقوق اجتماعی عبارتند از:

حرمت مال، حرمت خون، وفاء به عهد و پیمان، همدستی و تعاون و احترام به امتیازات...

قرآن ابتدا از حرمت مال (احترام به مالکیت خصوصی) سخن می گوید، سپس از حرمت خون، زیرا تجاوز به مال غالباً تجاوز به جان را در پی دارد.

ص: ۵۸

۲/ قرآن می گوید گناه محرمات اجتماعی، مهمتر و بزرگتر از گناه محرمات دیگر است و هر که از آنها اجتناب کند خداوند گناهان دیگر او را خواهد بخشید.

زیرا التزام به این جنبه دین بسی دشوارتر از التزام به جوانب فردی و شخصی است.

از این رو بعضی کسان هستند که می خواهند دین را از محتویات اجتماعی اش خالی کنند، و خداوند به این کسان هشدار می دهد...

در آیه دیگر خداوند سخن از ارث می گوید به اعتبار آنکه ارث سببی از اسباب برتری نهایی در جامعه اسلامی است.

### شرح آیات:

### اشاره

### حرمت مال و جان

[۲۹]

انسان محترم است و هر چه به نحوی وابسته به او باشد نیز محترم است. مال حاصل کوشش انسان است و در نتیجه جزئی از انسان است. تجاوز به مال دیگری حرام است زیرا تجاوز به کرامت انسانی اوست و هر که به کرامت مردم تجاوز کند باید آماده باشد که دیگران نیز بر او تجاوز ورزند. از این جهت است که در تعبیر قرآنی خطاب متوجه همگان است و خداوند همگان را به احترام حقوق یکدیگر فرمان می دهد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - ای کسانی که ایمان آورده اید اموال یکدیگر را به ناحق مخورید.» زیرا اگر افراد اجتماع حرمت مال و ارزش آن را در نیابند بسا که هر روز یکی مورد تجاوز و تجاوز دیگر قرار گیرد و در نتیجه اموال مردم به باطل تلف شود.

طرق باطل، همان طریقی است که دین آنها را مردود شمرده و بر طبق تجارت یا معاملات مرضی الطرفین نباشد. مثلاً خوردن مال به قمار یا خرید مشروبات الکلی یا مواد مخدره یا به حيله گری ۲/ و سرقت و غارت باطل و حرام است.

تنها يك استثناء هست و آن هم تجارت یا معاملات مرضی الطرفین است و مراد دو

چیز است:

یکی: از راه تجارت یعنی گردش مال به طریق مشروع (خرید و فروش و اجاره و رهن) بنا بر این، خوردن مال به غضب یا از روی حيله گری و حقه بازی جایز نیست.

دوم: این معامله باید از اکراه و اجبار به دور باشد و در آن غش و خدعه نباشد، زیرا با وجود اینگونه امور شرط ترازی از میان می رود.

از اینجا برمی آید که عقود و قراردادهای تجاری باید مورد رضایت دو طرف باشد مگر آنکه برای حرمت آن علت دیگری وجود داشته باشد مثلاً چیزی که مورد معامله قرار می گیرد حرام باشد.

«إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ - مگر آنکه تجارتي باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشند.» پس از ذکر مال نوبت به ذکر جان می رسد که باید از آسیب مصون ماند، اگر حقوق مالی در مبادله و معامله رعایت گردد. پس توانگری که حقوق فقراء را حفظ می کند هرگز زندگی اش در معرض خطر واقع نمی شود، زیرا بهانه ای برای شورش و سرکشی فقیر به دست او نمی دهد.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ وَخُودَتَانِ رَا مَكْشِيد.» انسان به ورطه تجاوز به جان دیگران اندک اندک فرو می غلظد و این از تجاوز به مال آغاز می شود. تجاوز به مال کینه توزی و اضطراب را در آدمی پدید می آورد به حدی که کارش به جرمه قتل می کشد. بسیار اتفاق می افتد که ارتکاب قتل برای آن است که راه رسیدنش را به دستبرد در اموال دیگران باز کند.

۲/ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا - هر آینه خدا با شما مهربان است.» پس حرام شد بر شما تجاوز به مال و جان تا خداوند بر شما رحمت آرد و شما را از عذاب یکدیگر نجات دهد.

[۳۰]

هر کس به حقوق مردم اعم از مال و جان ایشان تجاوز کند در صورتی که این تجاوز به عمد بود و در آن اصرار ورزد خداوند او را به عذابی دردناک

ص: ۶۰

معذب خواهد کرد...

« وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكْ عُدُوًّا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصِيبُهُ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا - هر که این کارها از روی تجاوز و ستم کند، او را در آتش خواهیم افکند و این بر خدای آسان است.»

### اجتناب از ستم آموزش گناه است

[۳۱]

ستم اجتماعی بدترین ستمهاست و اجتناب از این ستم شفیع دیگر گناهان آدمی است. مثلاً کسی که نماز نمی خواند در عین حال به مال و جان مردم هم تعدی نمی کند همین احترام به حقوق مردم سبب غفران و آمرزش گناه او می شود. زیرا هدف اصلی و والای نماز زیادت ایمان و احترام به حقوق مردم است، اما کسی که نماز می خواند و اموال مردم را می خورد یا آنان را می کشد نمازش او را سود ندهد و شفیع او نخواهد شد.

عمل صالح آدمی شفیع اوست در کارهای زشتی که مرتکب شده ولی به شرطی که آن عمل صالح بزرگتر از آن کار زشت باشد و خدای تعالی گوید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ - کارهای نیک کارهای بد را می زدایند.» «إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ - اگر از گناهان بزرگی که شما را از آن نهی کرده اند اجتناب کنید.» مانند شرک به خدا و ستم به مردم و قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده... الخ.

«نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ - از دیگر گناهانتان درمی گذریم.» / ۲ یعنی آنها را به عمل صالح و کار نیک شما می پوشانیم تا در باب آنها مورد بازخواست قرار نگیرید، هم چنان که زارع تخم را در زمین می افشاند و در زیر خاک می پوشاند...

«وَ نُدْخِلْكُمْ مِدْخَلَ كَرِيمًا - شما را به مکانی نیکو درمی آوریم.» این مکان نیکو همان رستگاری در دنیا و سعادت در آخرت است. زیرا

ص: ۶۱



انسانی که بتواند بر اهواء و گناهان کوچک خود غلبه یابد خداوند او را موفق می‌دارد تا بر گناهان بزرگ پیروز شود آن گاه زندگی او یک زندگی نیکو خواهد شد که هم نیازهای جسمی اش را تأمین می‌کند و هم نیازهای روحی را، و این زندگی است که صاحب خود را در رسیدن به بهشت یاری می‌دهد.

مدخل: به معنی دری که خدا بندگانش را از آن داخل می‌کند، نیز آمده است.

### بر دیگران رشک مبر

[۳۲]

یکی از عوامل بدبختی انسان رشک و حسد است. این بیماری روحی از کومه نظری و کم اندرونی می‌زاید، حسود می‌پندارد که نعمتهای خداوندی محدود است و فرصتهای زندگی به پایان رسیده است... و از این رو است که آرزو می‌کند که دیگران را نعمت از دست برود تا به چنگ او افتد، در حالی که باید بکوشد تا از آن راه مشروع که دیگران آن نعمت فراچنگ آورده اند او هم فراچنگ آورد.

خواه و ناخواه حسد سبب عقده‌های روحی دردناکی می‌شود که در رفتار حسود منعکس می‌شود زیرا او نیز دوست دارد که با دیگران پیش تازد و از مواهب و تمتعات زندگی بهره یابد.

بازرگان محترک و پادشاه دیکتاتور و رئیس مستبد و دانشمند عنود کینه توز ۲/ و بینوای تنبل که همواره آه می‌کشد، همه حاسدانی هستند که می‌خواهند آنچه را که در دست مردم است تصاحب کنند.

خداوند برای اینان یک نوع معالجهٔ روانی مقرر کرده از جمله آنکه خداست که برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری داده و خداوند عادل است و ستم نمی‌کند و از هر کاری که می‌کند بازخواست نمی‌شود.

خداوند کسی را برتری نداده مگر به آنچه به نیروی کوشش خود اکتساب کرده خواه مرد باشد یا زن و تو نیز اگر دست به کوشش و تلاش زنی آنچه را که

دیگران حاصل کرده اند حاصل خواهی کرد.

چرا به جای آنکه در آرزوی چیزی باشی که در نزد مردم است، آنچه را که در نزد خداوند است تمنا نمی کنی و تو نیز همانند کسانی که خداوند آنان را به فضل خود نواخته است در جنبش نمی آیی. خداوند کوشش و جدیت تو را می داند و به تو نیز همان عطا می کند که به آنان عطا کرده است.

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا - آرزو مکنید آن چیزهایی را که بدانها خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است. مردان را از آنچه کنند نصیبی است و زنان را از آنچه کنند نصیبی و روزی از خدا خواهید که خدا بر هر چیزی آگاه است.» اگر جامعه بتواند برای همه افراد خود فرصتهای یکسان فراهم کند از این قرار که هر کس کاری می کند برابر کارش بهره مند شود مسلماً خشم و کینه و حسد ورزی افراد جامعه به رقابت در خدمت به جامعه تبدیل خواهد شد.

### ارث عامل برتری جویی

[۳۳]

گاه فرد خود به کوشش خود چیزی حاصل نکرده است ولی پدرش به نیروی سعی و کوشش خویش مالی فراهم آورده و برای او به میراث گذاشته است.

خداوند این فرزند را در رزق بر دیگران فضیلت نهاده البته به پایمردی پدرش. همین عمل او و دیگران را دلیر می کند که کار کنند و برای تولید، فعالیت نمایند.

۲/ از اینجا قرآن بازمی گردد و از ارث به اعتبار آنکه از عوامل برتریهای اجتماعی است سخن می گوید:

«وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ - برای همه، در آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به میراث می گذارند، میراث برانی قرار داده ایم.» یعنی میراث هر کس را به موالی او یعنی کسانی که از همه مردم به او

ص: ۶۳

نزدیکترند عطا کرده ایم این کار سبب می شود که آدمیان بیشتر به کار و تلاش بپردازند.

« وَ الَّذِينَ عَمَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبَهُمْ - و بهره هر کس را که با او قراری نهاده اید بپردازید. » این گروه کسانی هستند از طریق تحالف به خانواده پیوسته اند. قرآن فرمان می دهد که بر حسب عقد تحالف باید آنان را نیز از ارث نصیبی دهید در اصطلاح فقهی این گروه را «ضامن الجریه» گویند. اینان بر حسب موافقت و قراردادی که بسته اند ارث می برند و ارث می گذارند.

در میهن بزرگ اسلامی بسا اتفاق می افتد که مردم از وطن اصلی خود جدا افتند، پس به خاندانی نیاز دارند که بدان پیوندند و در شئون مختلف زندگی از دوستی و همکاری آنان بهره مند شوند در اینجا اسلام قانون «تحالف» را وضع کرده است. در این آیه سخن از جنبه اقتصادی این قانون است که فردی که به خاندانی می پیوندد همانند یکی از افراد آن خاندان مشمول قانون ارث می شود. قانون «تحالف» برای افراد یک پایگاه اجتماعی است که به هنگام مواجهه با دشواریهای زندگی به آن پناهنده شوند.

از آنجا که ممکن است که برخی در پیمان تحالف با این ناتوانان خیانت کنند و آن را درست به جا نیاورند، قرآن آنان را بر حذر می دارد که:

« إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا - خدا بر هر چیزی گواه است. » پس ای انسان مباد در اندیشه پیمان گسلی باشی و آن عهد که بسته ای بشکنی.

۲/

۲/

## [سوره النساء (۴): آیات ۳۴ تا ۴۲]

### اشاره

الَّذِينَ جَاءُوا عَلَىٰ نِسَائِهِمْ بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بِعَصِيْبِهِمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا كَبِيْرًا (۳۴) وَ إِنِ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيْدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا خَبِيْرًا (۳۵) وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِيْنِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنْبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيْلِ وَ الْمَمْلُوكِ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِينًا (۳۷) وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيْنًا فَسَاءَ قَرِيْنًا (۳۸) وَ مِمَّا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيْمًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُوْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيْمًا (۴۰)

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (٤١) يَوْمَئِذٍ يَتُودُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ  
الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (٤٢)

ص: ٦٤



۳۴ [نشوزهنّ]

نشوز یعنی سرپیچی در برابر شوهر.

[اهجروهنّ]

ترک کنید آنها را.

[المضاجع]

جمع مضجع که محلّ خواب است و اصل ضجوع به معنای دراز کشیدن است.

۳۵ [شقاق]

اختلاف.

۳۶ [الجار ذی القربی]

نزدیک.

[الجار الجنب]

غریب.

[مختالا]

اصل مختال از تخیل است که به معنای تصوّر می باشد زیرا او حالت سرمستی را در خود تصوّر می کند و مختال، انسان پست و ره گم کرده است.

۲/

حقوق اجتماعی در قرآن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس قرآن به بیان حقوق و واجبات اجتماعی می پردازد. از حقوق زن و شوهر نسبت به هم آغاز کرد تا به حقوق خویشاوندان و محرومین رسید و به حق اجتماع در ثروت توانگران پایان یافت.

در درس آینده بحث را به حق علم و وظایف اهل علم بطور کلی و علمای

ص: ۶۶

دینی بطور اخص، در برابر علم و در برابر اجتماع ادامه می دهد.

در خلال سخن از حقوق اینان، قرآن ما را به ضرورت محدود کردن آن در چارچوب ارزشهای اسلامی سفارش می کند تا مباد یکی از آنها به یک طاغوت اجتماعی بدل شود که جز از خدا اطاعت کند.

شوهر دارای حقوقی است ولی در محدوده اطاعت از خدا و پیامبرش و اولو الامری که خداوند ما را به اطاعت از فرمان آنها فرمان داده است.

۲/ همچنین پدر و مادر نیز دارای حقوقی هستند ولی نه به آن معنی که فرزند مسلمان-چنان که پاره ای پنداشته اند-باید در تمام اعمال و افکارش از آنان متابعت کند اگر نه چنین باشد احسان به والدین به پرستش ناپسند آنها و شرک آشکار تبدیل می گردد.

همچنین توانگران نیز در خور احترامند، ولی اگر در انفاق اموال خود بخل ورزند بدترین مردمند و بر جامعه است که آنان را از چشم بیندازد تا مباد به صورت طبقه ای که مردم دیگر را بنده خود می خواهند تبدیل شوند و بر دیگران ستم روا دارند.

همچنین مردان علم و دین را حقوقی است ولی باید توجه داشت که به صورت طبقه طایفه ای که در عوض ذات باری مورد پرستش قرار گیرند در نیایند.

## شرح آیات:

### اشاره

### سرپرستی مرد، چرا؟

[۳۴]

جامعه را به نظم و انضباط نیاز است و برای این نظم نیاز به کسی است که آن را بر پای دارد و تحت فرمان خویش گیرد و از طغیان و تعدی و تجاوز ممانعت به عمل آورد، معمولاً نظم و انضباط از خانواده آغاز می شود آن هم در ارتباط زوجیت که یکی سگان کشتی را به دست دارد.

نبودن یک رهبر سبب هرج و مرج می شود و اسلام هرج و مرج را مردود می دارد، آن سان که طبیعت هم مردودش دارد. از آنجا که خداوند مرد را آفریده و



حَبِّ قِيَادَت و رهبری از ویژگیهای ذاتی اوست همچنین فرمانبرداری نیز از خصایص ذاتی زن است و خصیصه ای است که در وجود او به ودیعت نهاده شده.

بسا از سوی مرد تجاوزات و تعدّیاتی به حقوق زن می شود، ادیان آسمانی آمده اند تا جلوی این تجاوزات را بگیرند و برای فرمانروایی مرد و فرمانبری زن حد و مرزی معین کنند.

از اینجا می توانیم مؤکداً بگوییم که اسلام وقتی حق رهبری را در داخل ۲/ خانواده به مرد اعطاء می کند وضعی را که بر مبنای فطرت آدمیان رایج بوده می پذیرد و تأیید می کند. در واقع اسلام آن را ابداع نکرده بلکه آن را پذیرفته است تا زیربنای نظم و انضباط خانواده مستحکم گردد ولی برای آن محدوده ای قرار داده که مرد حق تجاوز از آن را ندارد.

قرآن نظام را «قیام» می نامد و نظام دهنده را «قیّم» و «قائم بالامر» و «قوام» صیغۀ مبالغه قائم است... (مثل ضارب و ضرب و صائم و صوام)، قرآن واژه «قوامون» را به کار برده تا بیان دارد که تنظیم امور زنان به گونه ای مستمر بر عهده مردان است، به عبارت دیگر حاکی از مسئولیت تام آنهاست در کاری که بر عهده دارند.

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ - مردان از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که از مال خود نفقه می دهند بر زنان تسلط دارند.» قرآن در پاسخ می گوید به دو سبب:

۱- به سبب کوششی که مبذول می دارند، در اثر این کوشش برخی بر برخی دیگر در مراتب اجتماعی برتری می یابند. بعضی توانگر می شوند و بعضی فقیر، بعضی اهل علم و تفکر می شوند و بعضی کارگر و کارگزار... بدین سبب که مردان را سعی و تلاش بیشتر و کارهایی که می کنند سخت تر است، بار مسئولیت را هم آنان به دوش می کشند، نه زنان.

از آن جا که ما تفاوت‌های میان افراد را بر حسب تلاشهایی که به کار

می بندند قبول داریم پس به همین سبب باید برتری مردان بر زنان را بپذیریم.

۲- سبب دوم که از آن به انفاق تعبیر شده همان تقبل هزینه زندگی زن است از طرف مرد. بر مردان است که هزینه زندگی زنان را تأمین نمایند، زیرا طبیعت و فطرت صافیۀ مردان آنان را وامی دارد که خرجکش زنان باشند. شرایع آسمانی نیز این طبیعت را ارج نهاده اند و از این رو انفاق به زنان را بر مردان فریضه ساخته اند.

در یک کلام: مسئول (رهبر و تنظیم دهنده) که همان مرد است باید بیش از زنان بکوشد و باید بیش از زنان بتواند تحمل هزینه کند و از این روست که مردان مسئولان طبیعی خانواده هستند و اگر روزگاری از کار و فعالیت بازمانند و از پرداخت هزینه درمانند، این مسئولیت از آنان سلب می شود.

۲/ اگر سمت رهبری از آن مردان است پس بر زنان واجب است که اطاعت کنند. زن صالحه بیش از دیگر زنان فرمانبردار او امر خداوند و شوی خود است و بیش از دیگران پاسدار عفت خویشتن است. خدای تعالی به زن شرم و آزر فطری عنایت کرده و او را به شوی خود مهربان ساخته و فرمان داده است که خود را از تعلق به مرد دیگری جز شوهرش نگهدارد.

« فَالْصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ - پس زنان شایسته فرمانبردارند و در غیبت شوی عیفتند و فرمان خدای نگاه می دارند. » یعنی در غیاب شوهران خود را از زنا محفوظ می دارند.

اما اگر زن پای از حد خود بیرون نهاد و حقوق شوی را رعایت نمود و به آن سوی حصار و دژ زوجیت نگران شد، در این هنگام اسلام به شوی حق می دهد که نظم و انضباط را به کشور خود-داخل خانه- بازگرداند ولی بتدریج و مدارا.

نخست زن را اندرز دهد، سپس در بستر از او دوری جوید تا احساس تنهایی کند.

سپس او را بزند ولی به نرمی (در حدیث آمده است که او را با مسواک بزند) همه اینها برای آن است که انزجار و خشم خود را از رفتار او اعلام دارد.

معلوم است که زن عادی و معمولی به این اندازه عقوبات تنبیه می شود و بر

شوی هم واجب است که از این اندازه فراتر نرود و باید بداند که خدا بزرگتر از اوست، و اگر به زن خود ستم روا دارد، خداوند انتقام او را خواهد گرفت.

« وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً - و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دور کنید و بزنیدشان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید و خدا بلندپایه و بزرگ است.»

### مسئولیت اجتماع از کی آغاز می شود؟

[۳۵]

چون حدود اختیاراتی که به شوی داده شد معین گردید، اکنون سخن از مسئولیت اجتماع به میان می آید، و این به هنگامی است که میان زن و شوی اختلاف حاد و اساسی پدیدار گردد، البته نه چنان است که برای هر قصور اندکی که زن در انجام وظایف زناشویی خود مرتکب شد، چنین وضعی پیش می آید بلکه این قصور ممکن است از جانب شوهر باشد، ۲/ یعنی آن چنان توجهش به امور دیگر منزل معطوف گردد که از ادای وظایف خود نسبت به زن بازماند. در این هنگام ضروری است که پیش از آنکه کشاکش بالا گیرد و کار به طلاق کشد، از سوی زن داوری و از سوی مرد نیز داوری برگزیده شوند و در آن امر با یکدیگر به گفتگو پردازند و چون به راه حلی دست یافتند، زن و شوی باید که بدان داوری گردن نهند. اما آن دو داور باید نیتی پاک داشته باشند و همه سعیشان آن باشد که زندگی در حال فروریختن و گسستن را بار دیگر سامان دهند مراد از پاکی نیت این است که حقیقه خواستار اصلاح باشند.

« وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً خَبِيراً - اگر از اختلاف میان زن و شوی آگاه شدید، داوری از کسان مرد و داوری از کسان زن برگزینید. اگر آن دو را قصد اصلاح باشد، خدا میانشان موافقت پدید می آورد، که خدا دانا و آگاه

ص: ۷۰

جامعه اسلامی بر بنیان توحید و حریت بنا شده است. مسلمان جز به خدا ایمان ندارد و جز در راه او قدم نمی نهد و هیچ نیرویی بازدارنده یا مانع در راه او را از پیروی شرایع الهی منحرف نمی سازد.

پرستش خداوند تسلیم در برابر اوست، و شرک به خدا عبارت است از خضوع در برابر قوای دیگر جز خداوند، خواه اجتماعی باشد یا غیر آن.

تسلیم در برابر پدر و مادر- تسلیم مطلق- و پیروی بدون قید و شرط از آنان شرک و عبودیت در برابر غیر خداوند است و مانعی است در طریق تقدّم انسان و تحوّل او.

تسلیم در برابر اراده خانواده نیز چون تسلیم بدون قید شرط در برابر اراده پدر و مادر شرک است. تسلیم در برابر توانگران نیز در شمار شرک است و مانع راه است، همچنین تسلیم در برابر رجال دین یا رجال علم شرک است و بندگی است و مانع راه است.

جامعه اسلامی جز در برابر خداوند تسلیم نمی شود ۲/ و با ابراهیم، پدر روحانی همه جوامع یکتاپرستی همصدا می گوید: (نماز من و عبادت من و زندگی من و مرگ من تنها برای خداست، آن پروردگار جهانیان).

در این آیات و آیات که زین پس می آید قرآن نوع روابطی را که باید میان آدمی و دیگر افراد جامعه برقرار باشد معین می کند این روابط از خویشاوندان آغاز می شود و به رجال دین پایان می یابد و در ضمن از محرومان و توانگران نیز سخن رفته است.

قرآن نخست آدمی را از شرک منع می کند. بریدن علاقه از شرک یعنی تسلیم مطلق در برابر پروردگار یکتا و بلافاصله سخن از احسان می گوید. میان این دو چگونه رابطه ای است؟ کسانی که از پدران خود اطاعت می کنند تنها به این علت که آنها پدرانند و اینان فرزند بدون اینکه توجه کنند که آیا پدرانشان هدایت یافته اند یا گمراه، چنین کسان را گویی قدرت تعقل نیست، صفت انسانیّت را از دست داده اند و به آلتی

بی اراده تبدیل شده اند.

اما کسانی که به پدران خود احسان می کنند بدون اینکه کورکورانه مطیع فرمانهای آنان باشند و به آنان انفاق می کنند بی آنکه از حریت خویش به یک سو شوند اینان به اصالت خویش تحقق می بخشند، و حریت خود به اثبات می رسانند و از استقلال خود بهره مند می شوند.

از اینجاست که خدای تعالی عبادت و احسان را در این آیه قرین هم قرار داده و گفته است که:

« وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا خدای را پرستید و هیچ چیز شریک او مسازید و با پدر و مادر نیکی کنید. » ۲/ بنا بر این آنچه از آن خداوند است عبادت و اطاعت اوست و آنچه از آن پدر و مادر و دیگر افراد اجتماع است، احسان است.

« وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ - و به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان. » « ذی القربا » یعنی خویشاوندان، و مراد کسانی هستند که آدمی با آنان در خانواده یا عشیره واحد شریک است. تو باید به آنان احسان کنی خواه غنی باشند یا فقیر ولی بدون اینکه آنها را بنده خود کنی و این بدان معنی است که نباید راه خود با راه آنان یکی کنی و سرنوشت خویش به سرنوشت آنان پیوند زنی، بدون اینکه از خود استقلال فکری نشان دهی. که این جاهلیت است و شرک است و نیز نباید تأیید تو از خویشاوندان مخالف نظام اسلامی باشد یا آنان را بر ضد مظلومان یاری رسانی و از عقیده و روش باطل ایشان دفاع کنی آن سان جاهلیین امروز در اجتماعات فاسد ما معمول می دارند.

نظام عشائری در جامعه اسلامی مطلوب است به شرط آنکه چهارچوبی برای همکاری سازنده و تأثیر متقابل فکری و اجتماعی باشد، نه وسیله تعصبات قومی و پایمال کردن حقوق مردم و تجاوز از ارزشهای دینی.

پس از خویشاوندان نوبت به یتیم می رسد. بر افراد جامعه است که یتیم را

فقیر یا مسکین به حساب نیاورند که تنها نیازمند کمک مادی است، بلکه باید یتیم را مورد رحمت و عطف خویش قرار دهند آن سان که گویی یکی از خویشاوندان نزدیک است و به همین جهت در این آیه او را از مساکین جدا کرده است.

در مرحله سوم نوبت به مسکین می‌رسد و آن کسی است که فقر زمینگیرش کرده است باید هم چنان که از روی رضا و رغبت در حق والدین احسان می‌کند به یتیم هم احسان کند و او را به دیده یک توانگر بنگری و میان احسان به توانگر و یتیم فرقی قابل نشوی.

مرحله چهارم همسایه نزدیک است، و همسایه دیوار به دیوار. رابطه میان همسایگان - که غالباً میانشان نزدیکی، دیر ساله است - چون بر مبنای نیکخواهی و احسان باشد، همکاری و همفکری میان ایشان امری سهل و ساده خواهد بود.

آن گاه این مجموعه در درون اجتماع به صورت یک نیروی سازنده اظهار وجود خواهد کرد.

۲/ جامعه اسلامی به خاطر استوار شدن ریشه های همکاری و تعاون در نفوس افراد خود و تبدیل خود به یک صخره استوار مقاوم در برابر انحرافات از همه علاقات و روابط طبیعی چون خویشاوندی و همسایگی و غیر آن سود می برد. ولی در همه حال باید از لوث هر گونه ناپاکی مبرا باشد.

« وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ - همسایه خویشاوند و همسایه بیگانه. » در معنی الجار الجنب بعضی همسایه دیوار به دیوار نوشته اند. آن گاه نوبت رفاقت می‌رسد چه در راه، چه در مدرسه یا در کار. این نیز چارچوب خوبی است برای همکاری و همدستی سازنده. جز آنکه عواملی چون حب ذات و بخل و حرص که موانعی در راه تعاون هستند، راه پیشرفت آن را می‌گیرند. اسلام از طریق احسان این موانع را از میان برداشته است.

پس هنگامی که تو به همسایه یا همکار و همشاگردیت نیکی کنی محبت او را به خود جلب کرده ای و می‌توانی در راه تعاون سازنده اجتماعی از این محبت

استفاده کنی.

« وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ - و یار مصاحب. » غریبی که مال خود را از دست داده است بر ما است که او را مهمان کنیم و یاری اش نماییم تا به شهر خود بازگردد. اسیرانی که در جنگ به دست ما می افتند باید در حقشان نیکی کنیم و نباید به همین بهانه که ما فرادست ایشان هستیم بر آنان فخر بفروشیم.

« وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا - و مسافر رهگذر و بندگان خود. هر آینه خداوند متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد. »

### بخل بیماری توانگران

[۳۷]

کوه سرفراز، سیل با شدت و قوت تمام، از آن فرو می غلتد بی آنکه صخره های سخت آن از قوت یا غرش سیل متأثر شوند.

همچنین است مؤمن، که احسان ۲/ از همه جوانب زندگی او همانند سیل جاری است بی آنکه خم به ابرو بیاورد.

مؤمن بر فقراء فخر نمی فروشد و در همان حال اجازت نمی دهد که اغنیاء هم بر او برتری جویند. در برابر رجال علم سر تسلیم و خضوع فرو نمی آورد ولی خود را از علم آنان نیز محروم نمی کند. مؤمن به فقیر و غنی یکسان احسان خویش ارزانی می دارد.

اما توانگرانی که بخواهند قدرت و سلطه خویش را بر آنان تحمیل کنند مؤمن بر آنان برمی آشوبد. مؤمن هرگز در برابر دارایی آنان خضوع نمی کند و از عقابشان هم بیمی به دل راه نمی دهد.

ولی از آن جهت که اغلب توانگران در حق ناتوانان و بینوایان به اشکال مختلف اعمال قدرت می کنند قرآن در جنبه های منفی این طبقه سخن آغاز می کند تا آنان را از چشم مردم بیفکند، مگر آنکه ملتزم به شروطی باشند چون اطاعت

ص: ۷۴

پروردگار عالم و پیامبر او و رهبری اسلامی و انفاق در راه خدا از روی اخلاص تام.

(زیرا خداوند هیچ متکبر خودخواهی را دوست ندارد.) « الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ - آنان که بخل می ورزند و مردم را به بخل وامی دارند و مالی را که خدا به آنها داده است پنهان می کنند.» مختال در این آیه به معنی کسی است که به ثروت خویش مغرور است یا به هر امتیاز دیگری. و فخور کسی است که به این ثروت تظاهر می کند و بر مردم دیگر فخر و تکبر می فروشد. این صفت نفسانی ناشی از احساس ضعف و نقص است که صاحب چنین صفتی می خواهد آن را با خودپسندی و مفاخرت جبران نماید.

انسان با نعمتهایی که خداوند به او ارزانی داشته می خواهد بر دیگران فخر فروشی کند و به نیروی آن نعم خدایی دست تطاول بر دیگری دراز کند. توانگران بیش از هر طبقه دیگر در معرض خطر این بیماری هستند. یکی از عوارض این صفت ناپسند و نکوهیده بخل است. زیرا کسی که به مال خود مفاخرت می کند و باد غرور در سرش افتاده همواره بیم آن دارد که این مال نقصان یابد یا از دستش به در رود، آن وقت شخصیت خود را از دست بدهد پس حرص و آزمندی او به مال، حرص و آزمندی اوست به بقای زندگی و شخصیت خود. بنا بر این مال دنیا برای او معنی دیگری در بردارد.

بخیل خودپسند فخر فروش می بیند که دیگران که اموال خود را انفاق می کنند ۲/ در نزد مردم شهرت و اعتبار فراوان کسب کرده اند، پس دیگران را از انفاق نهی می کند تا آنان نیز از شهرت و اعتبار محروم مانند و همانند او شوند. از این روست که یکی از وظایفی که بخیل برای خود قایل شده این است که نیکوکاران را از انفاق منع کند.

و چون مردم بر او فشار می آورند که دستی بر آورد مالی انفاق کند می بینیم که ثروت خویش پنهان می دارد و به فقر تظاهر می کند در بعضی مواقع هم ثروت خود را پنهان می کند، مباد در خطر افتد یا از همه کسانی که با او کوس رقابت می زنند



اما بخیل به آنچه از آن می ترسد گرفتار می آید. مگر نه این است که او از فقر و عوارض آن می ترسد و به نظرش می آید که فقیران از شئونات و اعتبار زندگی بی بهره اند؟ اکنون او خود مورد نکوهش و کراهت مردم است. از سوی دیگر هنگامی که ثروت خود را، یعنی نعمتی را که خدا به او ارزانی داشته پنهان می کند، این خود یک نوع فقر آن هم فقری بدتر و شدیدتر از فقر گدایان است. در حدیث آمده است که «بخل خود فقر موجود است».

وقتی قرآن در ضمن این آیه می گوید:

« وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا - ما برای کافران عذابی خوارکننده مهیا ساخته ایم. » می خواهد بگوید که کتمان نعمتهای خداوند و بخل به آن و خودپسندی و فخرفروشی چیزی جز کفر به خدا و کفران نعمی که به آدمی ارزانی داشته نیست و این عذاب برای اینان مهیا شده به کیفر تطاول به مردم و تکبر به آنها.

### ریاکار و خودنما شیطان ناطق است

[۳۸]

آری طبقه اغنیا مال خود انفاق می کنند ولی به چه کسی؟ و چرا؟ آنان اموال خود را به همان جماعت چاپلوسی که در دکه خویش چیزی جز متاع ستایش و ثنای باطل ندارند می بخشند تا چهره های کریهشان را به رنگ و لعاب مدح و ثنای خود بیاریند و آنها نیز بتوانند مردم را بفریبند و حقوقشان را تباه کنند و خونشان را بمکنند.

۲/ قرآن این متملقان هرزه درای را شیطان نامیده، زیرا هم چنان که شیطان دیگران را می فریبد و از راه راست منحرف می سازد و اعمال ناپسند و نکوهیده ایشان را در چشمشان می آراید، اینان نیز چنین می کنند.

« وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا - و نیز کسانی که اموال خویش برای

خودنمایی انفاق می کنند و به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و هر که شیطان قرین او باشد، قرینی بد دارد.» [۳۹]

از اینان باید پرسید: چرا به خداوند کفر می ورزند و اموال خویش را برای خودنمایی و از روی ریا انفاق می کنند؟ آیا این اموال نعمت نیست که خداوند به آنان ارزانی داشته؟ آیا سزاوار نیست که به شکرانه نعمت خدای آن اموال را در راه خدا انفاق کنند؟ چه چیز اینان را از ایمان و انفاق می ترساند؟ آیا می ترسند که خداوند نعمتی را که به آنان عطا کرده است و اگر آن را در راه او انفاق کنند، از ایشان باز خواهد گرفت؟ یا می ترسند که خدای تعالی در برابر احسانی که می کنند به آنان پاداش ندهد؟ «وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا - چه زیان داردشان اگر به خدا و روز قیامت ایمان آورند و از آنچه خدا به آنها روزی داده است انفاق کنند و خدا به کارشان داناست.» [۴۰]

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ - خدا ذره ای هم ستم نمی کند.» باری تعالی همه را جزا می دهد، بی کم و کاست. هر کس به قدر سنگینی یک ذره کوچک کفر و کفران ورزد خداوند او را به قدر کفرش جزا می دهد. ولی اگر به همان اندازه کار نیک انجام دهد خداوند به رحمت خود بیش از آنچه مستحق پاداش است پاداشش خواهد داد.

«وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا - اگر نیکی باشد آن را دو برابر می کند و از جانب خود مزدی کرامند می دهد.» در دنیا آن را دو برابر می کند و در آخرت اجر عظیم می دهد.

## رهبر کیست؟

[۴۱]

طبقه ثروتمند، از روی باطل و به ناحق بر مردم برتری یافته است، حتی می خواهد بر رهبری ۲/ شرعی نیز اعمال برتری کند و در مقابل آن تمرد ورزد، بویژه از پرداخت حقوق شرعی و وجوه شرعی سر برتابد.

ص: ۷۷

از اینجاست که در آیه به اعتبار رهبری شرعی از رسول الله (ص) یاد می شود. خداوند بیان می دارد که رسول (ص) رهبر واقعی مردم است. هر کس در این جهان از او اطاعت نکند در آخرت بر او شهادت خواهد داد. در این هنگام این شخص آرزو می کند که ای کاش در زیر خاک مدفون می بود و خدا را معصیت نمی کرد و نعم خدا را کتمان نمی نمود.

« فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا ۗ چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر این امت به گواهی فرا خوانیم. » [۴۲]

« يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ۗ - در آن روز کافران و آنان که بر رسول عصیان ورزیده اند آرزو کنند که با خاک زمین یکسان می بودند و هیچ سخنی را از خدا پنهان نتوانند کرد. » (با خاک زمین یکسان می بودند) تعبیری زیبایی است حاکی از آنکه دوست دارند در زیر خاک بودند آن سان که از ایشان اثری بر روی زمین نمی بود.

### [سوره النساء (۴): آیات ۴۳ تا ۵۰]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسِسُوا ۖ بَؤُوهُمْ وَأَيَّدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا (۴۳) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَاةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَإِنَّا بِمَا نُسَبِّحُكُمْ وَرَاعِنَا لَيَّا بِاللَّسِنَتِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمًا وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزُكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظَلِّمُونَ فِتْيَانًا (۴۹) أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُبِينًا (۵۰)

## معنای واژه ها

[۴۳] لامستم]

:با زنان گرد آمدید.

[صعیدا]

:سطح زمین.

[۴۶] لیا]

:لوی یلوی، هر گاه تحریف و اماله کند و «لِی اللسان» یعنی به حرکت واداشتن زبان برای تحریف کلام.

[۴۷] نطمس]

:طمس، از میان رفتن اثر است.

ص: ۷۹

دروغ و کذب در پیش گرفت.

به معنای پاکی و پاکیزگی است.

نوار بسیار نازک روی هسته خرماست.

## مسئولیت علم و خطر انحراف

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

نخستین آیه درباره طهارت است و این سؤال را برمی انگیزد: چرا قرآن در اینجا به بیان طهارت جسمانی پرداخت؟ آیا نمی بایست که در ضمن-مثلا- نماز، از طهارت هم سخن گوید.

پاسخ این است که میان طهارت جسمانی (که موضوع این آیه است) و طهارت روحی (که موضوع آیات پیشین و بعدی است) نسبتی هست و در این مضمون جنبه دیگر اساسی تری است که از لحن قرآن آشکار می شود و آن جنبه اجتماعی طهارت است. هم چنان که آدمی باید برای رعایت حال دیگران نظافت را رعایت کند، هنگامی هم که به مسجد می رود و با جماعتی که در آنجاست مواجه می گردد باید از مستی و جنابت پاکیزه باشد، حتی در چنین موارد اگر آب نیابد، بر اوست که به خاک تیمم کند تا پلیدی جنابت یا قضای حاجت را از خود دور کند.

پس از بحث در این مسئله قرآن به مسئولیت علم می پردازد، از آن رو که علم ابزار ۲/ فعالی است برای بنای جامعه، البته اگر از روی امانت به کار گرفته شود و نیز ابزار مخربی است اگر صاحب علم این امانت را رعایت نکند.

علم دین بارزترین مظاهر علم است. اینان که مدعی علم دین هستند (و در واقع جز اندکی از آن نمی دانند) و به خاطر مصالح ناپایدار و بی ارزش به امانتی

که حفظ آن را بر گردن دارند، خیانت می ورزند و مردم را به جای هدایت گمراه می کنند و کلام خدا را تحریف می نمایند و با پیامبران راه نفاق می پیمایند، سرانجامی جز لعنت در دنیا و عذاب آخرت ندارند، در دنیا مردم از آنان رویگردان می شوند و در آخرت خداوند ایشان را چنان به محاسبه می کشاند که مشرکان را.

از جمله صفات اینان یکی آن است که خویشان را بی عیب جلوه می دهند و خود را برتر از همه می دارند و بر خدا دروغ می بندند و رهبری ظالمان (طاغوتان) را بر رهبری خدا و رسولانش ترجیح می دهند.

از صفات دیگر ایشان این است که اینان مردمان بخیلی هستند، در دربارهای طاغوتان مناصبی دست و پا می کنند، تا بتوانند بر مردم تسلط یابند و آزادیهایشان را محدود کنند و از روی بخل و حسد مردم را بچاپند.

اینها که بر شمردیم برخی از صفاتی است که اینان یعنی این دانش آموختگان دستخوش آن هستند: اینان که در امانت کتاب خدا خیانت می کنند و برای دست یافتن به پیشیزی چند تن به تحریف و انحراف می دهند.

### شرح آیات:

### اشاره

### شستشو زکات بدن

[۴۳]

وضوء یا شستشو مؤمن را جسما و روحا آماده می کنند که به محراب عبادت داخل شود. کسی که در معرکه تجارت یا کشاکش کارهای دشوار است نیازمند است که پاره ای از وقت خود از حوزه تجارت و کار دور گردد و آماده دیدار پروردگارش شود. وضوء یا شستشو این فرصت را به او ارزانی می دارد و او را برای اندک مدتی از آشوب زندگی برکنار می سازد و این فرصت را در اختیار او قرار می دهد که بطور جدی و با آگاهی و تعقل در حوادث و پدیده های این جهان بیندیشد.

۲/ علاوه بر این آمادگی شستشو و وضوء مؤمن را زیبایی و ظرافتی عطا می کند که تبادل محبت با برادران و همکاری با آنان را در کارهای نیک و پرهیزگاران میسر می سازد.

ص: ۸۱

کسی که همواره چشمانش خواب آلود و دهانش بدبو و آثار خواب و کسالت بر سر و رویش آشکار است مشکل است که بتواند با دیگر مسلمانان در کارها تفاهم داشته باشد یا محبت آنان را به خود جلب کند یا حتی محبت خود را به آنان عرضه دارد.

همچنین کسی را که در جسم خود آثار معاشرت جنسی را حمل می کند یا پلیدی «حاجت طبیعی را» از خود دور نساخته ظاهری کریه و ناخوشایند دارد و حاکی از اینکه چنین کسی به دیگران قصد اهانت دارد و وظایف خود را در احترام به دیگران انجام نمی دهد.

از این رو است که قرآن در ضمن برشمردن وظایف اجتماعی افراد وظیفه غسل و وضو و تیمم را مطرح می نماید و می گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ أَوْ بِهَاءٍ أَوْ يُمُوعٍ أَوْ ذُرِّ عِيَالٍ وَعَلَيْكُمْ يَوْمَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ الْغُلُوبُ ۚ وَأَنْتُمْ مُسْتَسْرِغُونَ فِيهَا أَنْتُمْ بِلِقَائِ اللَّهِ يُغْفَرُ الْعُيُوبَ» (نور: ۳۱)

نگردید.» نماز عاده در مسجدها و به شکل دسته جمعی (جماعت) گزارده می شود.

نزدیک شدن به نماز همان نزدیک شدن به برادران مؤمن است. دلیل بر این عبارت بعدی است (مگر آنکه راهگذر باشد) یعنی کسی که از میان مسجدها بگذرد.

مستی (سکر) در اینجا ممکن است خواب آلودگی باشد یا مستی از شراب، البته پیش از آنکه حرام شود. اما از آن پس که حرام شده نزدیک شدن مست به مجامع مسلمانان حرام است زیرا اهانت به مقدّسات امت است.

سکر خواب با گرفتن وضوء از میان می رود و فرد عقل و آگاهی خود را بازمی یابد و سخنش آگاهانه می شود. مسلمانان از کشمکشهای مبتذل که به سبب خواب آلودگی پدید می آمد / ۲ یا پاره ای سخنان بی معنی که از دهان برخی در چنین حالی بیرون می آید، اجتناب می کنند. این وضع ممکن است به سبب مستی و بی خبری هم باشد که در اثر استعمال مسکرات حاصل می شود. قرآن تأکید می کند که هوشیاری شرط مقدم است برای کسی که می خواهد نماز بگذارد و می فرماید:

«حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» - تا بدانید که چه می گوئید.» سپس ضرورت طهارت از جنابت را به اعتبار آنکه یک پلیدی جسمانی

و

نفسانی است به میان می آورد. زیرا ارتباط با مسلمانان یا راز و نیاز با خدا در حالی که هنوز جو معاشرت جنسی-جوی که فرورفتن آدمی است در شهوت و دور شدن موقت از شرم و آزرمانسانی-موجود است، شایسته نیست.

از این رو غسل مقرر شده تا بدن از پلیدی جنابت پاک شود و روح برای دخول در آفاق دیگر انسانی آمادگی یابد.

« وَلَا جُنْبًا إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا - و نه در حال جنابت، تا غسل کنند. » جنب فقط می تواند از مسجد بگذرد، یعنی از دری داخل شود و از در دیگر بیرون رود. از این رو در مجامع مسلمانان نمی تواند شرکت کند مگر به صورت رهگذر.

هر گاه وضو یا غسل دشوار باشد، خاک را به عنوان یکی از مطهرات معین فرموده است تا هم جسم، پاک شود و هم روح، مهیا. زیرا خاک پاک کننده است و شخص را بسنده است تا ده سال هم اگر هم چنان عذر بر جای باشد.

« وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا - اگر بیمار یا در سفر بودید یا از مکان قضای حاجت بازگشته اید یا با زنان جماع کرده اید و آب نیافتید با خاک پاک تیمم کنید. » « تیمموا » یعنی به زمین توجه کنید و « صَعِيدًا طَيِّبًا - یعنی زمینی که از پلیدیها پاک باشد. » « فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ - و روی و دستهایتان را با آن خاک مسح کنید. » ۲/ یعنی با آن خاک پاک دستها به خاک زنید و پیشانی را تا بینی مسح کشید سپس پشت هر دو دست را.

« إِنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ عَلِيمٌ - هر آینه خداوند آمرزنده و مهربان است. » که کار دین بر شما آسان کرده و به جای آب برایتان خاک را قرار داده تا



خود را با آن پاکیزه سازید.

### گمراهی نتیجه خیانت

[۴۴]

این گروه از مردم به علم که چونان امانتی در دست آنهاست خیانت می کنند.

علم خود می دهند و متاع این جهانی می ستانند ولی این متاع به دستشان نمی رسد مگر آمیخته و مقرون به گمراهی و انحراف از راه راست. مرد عالمی که در برابر جرایم ظلمه سکوت می کند تا سلامتش در خطر نیفتد و به خاطر پیشیزی چند دم بر نمی آورد خواه و ناخواه شیوه عمل ظلمه را تأیید می کند و در نتیجه توانایی خویش را در تمییز میان حق و باطل از دست می دهد و حتی با ظلمه در دعوت به باطل هم آواز می گردد.

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ - آیا کسانی را که از کتاب خدا بهره ای داده شده اند، ندیده ای که گمراهی می خرند و می خواهند شما نیز گمراه شوید؟ » قرآن از این به اصطلاح علمای دین به « کسانی که از کتاب خدا بهره ای داده شده اند » تعبیر می کند تا ایشان و عقولشان را حقیر شمارد. یعنی اینان درس خواندگان متوسطی هستند نه علمای کاملی.

### خدا یار مؤمنان است

[۴۵]

راهبان و احبار و علمای خائن دین تظاهر به صلاح و دوست داشتن مردم و پاکدلی در خیرخواهی ایشان می کنند در حالی که اگر به مقیاس خدایی بسنجیم جز مستی خائنان بیش نیستند. و از خائنان ایمنی نیست. زیرا اینان در برابر جرایم سرکشان در حق ملتشان مهر سکوت بر لب نهاده اند دیگر در حق دیگران چه انتظاری از آنان توان داشت؟ ۲/ انسان مسلمان هوشمند با امور به سادگی و ساده دلی برخورد نمی کند. او

ص: ۸۴

می خواهد ارزش هر چیز را با مقیاس خداوندی بسنجد زیرا خداوند به دوست و دشمن از هر کس آگاهتر است.

بر ماست که از این دجالان نقاب دین بر چهره زده، نترسیم و نگوییم که شاید در درگاه خداوند مقرب باشند. واجب است که خود به خدا راهی بجوییم و ارزیابی ماهیت اینان را از او بخواهیم که او ما را از شرشان حفظ خواهد کرد.

« وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا » - خدا دشمنانتان را بهتر می شناسد. و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.»

### چگونه عالم دروغین شناخته می شود؟

[۴۶]

اگر بخواهیم این دسته از مردم را بشناسیم بر ماست که نظری به صفات آنان بیفکنیم که بارزترین آنها تحریف کتاب خداست و تأویل آیات است در غیر معانی درست آنها. مثلاً اگر آیه ای در شأن پادشاه ستمکار نازل شده چنان تحریفش می کنند تا با سلطان عادل تطبیق کند یا بر ملتهایی که حقوق خود را مطالبه می کنند. مثلاً معنی کلمه «فتنه» را از معنی حقیقی اش که «ظلم» است به شورش ضد ظلم منحرف می سازند و به جای آنکه حکام را اهل فتنه بخوانند و احکام قرآن را در حق ایشان اجرا کنند می بینی که بر شورشگران علیه ستم تطبیقش می کنند و اینان را اهل فتنه می نامند.

این منافقان، تصمیمات رهبری را کم رنگ و کم اثر می کنند و ایستارهای آکنده از ترس خود را توجیه می کنند، آن هم توجیهاتی سبک که حاصلی ندارد.

« مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ - بعضی از یهودان کلمات خدا را به معنی دگرگون می کنند و می گویند شنیدیم و عصیان می ورزیم و بشنو و کاش ناشنوا گردی.» / ۲ یعنی ایشان پس از اعتراف به عصیان می کوشند صورت حق به جانب به خود گیرند و می خواهند که دیگران به آنان گوش فرا دهند، جز اینکه سخنانشان

ص: ۸۵

در خور شنیدن نیست.

« وَرَاعِنَا لِيَا بِالْإِسْتِغْنَاءِ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَرَاعِنَا » به لغت خویش زیان می گردانند و به دین اسلام طعنه می زنند. « کلامشان و عذر خواستنیان از خاستگاه توبه نیست بلکه از خاستگاه نفاق است و بی ارج شمردن قرارات و مخالفت با آنها و در نتیجه طعنه در دین و اصول آن.

مصلحت آنان را شایسته تر آنکه از خدا اطاعت کنند تا چون دنیا آنان را فریب داد و از طاعت حق بازداشت بار دیگر توبه کنند و بر خود مقرر دارند که از این پس راه عصیان در پیش نگیرند.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا - اگر می گفتند که شنیدیم و اطاعت کردیم و «انظرنا» برایشان بهتر و به صوابتر بود. « یعنی می طلبیدند که به عذرهایشان گوش دهند و مهلت می طلبیدند تا در آینده بر طبق روش حق قدم بردارند. « لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ - در چنین صورتی برای نظم زندگی شان بهتر بود. «(اقوم در آیه از قیام گرفته شده یعنی چیزی که شیء بدان قائم است).

اینک سؤالی باقی می ماند: چرا اینان با اوامر خدا مخالفت می ورزند؟ جواب این است که اینان در واقع به خدا کافرند و به دروغ اظهار ایمان می کنند و خداوند کافران را از درگاه خود می راند.

« وَ لَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا - ولی خداوند آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده و جز اندکی ایمان نمی آورند. « ۲/

### سرانجام خائنان چیست؟

[۴۷]

سرنوشتی که این خائنان انتظارش را می کشند این است که اعتماد مردم را از دست می دهند. چهره انسانی شان محو می شود و به گونه ای مسخ می شوند که شناخته نمی شوند و به زمانی بازمی گردند که هنوز هیچ نیاموخته بودند و گویی

ص: ۸۶

علاوه بر این، اینان ملعونند، از سوی خداوند صاعقه ای بر آنان فرود خواهد آمد هم چنان که خداوند بر کسانی که او را معصیت کرده بودند و حرمت تعطیل روز شنبه را شکسته بودند عذاب فرستاد و آنان را به صورت بوزینگان و خوکان در آورد با این خائنین نیز چنین خواهد کرد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا، أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا - ای کسانی که شما را کتاب داده شده، به کتابی که نازل کرده ایم و کتاب شما را نیز تصدیق می کند ایمان بیاورید، پیش از آنکه نقش چهرههایی را محو کنیم و رویهایی را به قفا برگردانیم. یا هم چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم، شما را هم لعنت کنیم و فرمان خدا شدنی است.»

### شرک پایان راه:

[۴۸]

پایان دردناکی که اینان بدان می رسند، شرک به خداوند است. و آن تسلیم در برابر طاغوتهاست.

قرآن به عنوان مقدمه در شرح این موضوع به دو حقیقت توجه می دهد:

یکی: آنکه شریک برای خدا قرار دادن افتراء بزرگی است به خداوند و خداوند هرگز آن را نخواهد آمرزید.

دوم: اینان که همواره خود را بی عیب جلوه می دهند و خود را مقیاس حق و باطل می شمارند و بدین سبب انتقاد کس نمی پذیرند و هرگز به بررسی جوانب اعمال و افعال خود نمی پردازند، مسلم است که پایان مسیرشان، که با گمراهی توأم است به شرک می رسد.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ - هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می آمرزد.»

۲/ یعنی پهنهٔ آمرزش خداوندی گسترده است و با وجود این مشرکان را نمی‌آمرزد.

« وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا - و هر که به خدا شرک آورد، دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است. »  
با آنکه شرک دروغ بزرگی است ولی اعتقاد به شرک و آن را در حوزه عمل درآوردن گناه بزرگ است. از این رو در قرآن نخست تعبیر «افتری» را می‌بینی که از جنبهٔ روانی و فکری آن حکایت دارد، سپس به «اثم» بر می‌خوری که جنبهٔ عملی قضیه است.

اللَّهُ مَقْيَاسُ حَقِّ اسْتِ

[۴۹]

یکی از صفات اینان این است که خود را از هر عیبی میرا می‌دانند و خود را مقیاس حق و باطل قرار می‌دهند، در حالی که درست این است که آدمی پروردگار خود را مقیاس قرار دهد و خود را آن سان بسنجد و به خود چنان ارزشی دهد که مطابق ارزشها و اوامر خداوندی باشد.

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ يَلِي اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ - آیا آنان را ندیده‌ای که خویشتن را پاک و بی‌عیب جلوه می‌دهند. آری خداست که هر کس را که خواهد از عیب پاک گرداند. » خداوند در تعیین ارزش اعمال انسانی، عادل است از این رو بهتر است که آدمی خود از بیم خروج از جادهٔ عدالت در این ارزیابی دخالت نکند و کار را به خدا واگذارد.

« وَ لَا يُظَلِّمُونَ فَتِيلًا - به هیچ کس حتی به قدر رشته‌ای که در شکاف هستهٔ خرماست ستم نشود. » [۵۰]

خود را از هر عیب میرا دانستن دروغ بستن به خداست و ادعاء است که او این گروه را از هر گناهی پاک داشته و از هر زلّت و خطایی در امان.

این خیانت پیشگان از میان علمای دینی از این دروغ و افتراء پرهیز

ص: ۸۸

نمی کنند و این خود گناهی آشکار است / ۲ زیرا سبب افساد در مقیاسها و ارزشها می شود و چشم مردم را بر حقایق می بندد و سبب ضلالت آنان می شود.

« أَنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ كَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا - بنگر که چگونه به خدا دروغ می بندند و همین دروغ گناهی آشکار را بسنده است. » افترا به خداوند مفتری را از اعتبار می افکند و شخصیت اجتماعی او را پایمال می کند..

### [سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۷]

#### اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳) أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِهِمْ سَعِيرًا (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلَتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷)

## شروط رهبری علماء

### اشاره

### رهمودهائی از آیات:

مباد که رجال دین با رژیمهای فاسد دست به دست هم دهند و با مقدرات امت بازی کنند، کتاب خدا اعتماد از ایشان بریده و بر ایشان شروطی معین کرده است (در آیات به طور غیر مستقیم به این شروط اشاره شده). که چون آن شروط در علمای دین موجود باشد امت را پیروی از ایشان جایز است و گرنه واجب است که بر آنان بشورند و بیم و آزرم به یک سو نهند.

از این شروط است:

اولاً: مبارزه با طاغوتان و ایستادگی در برابر ستم ایشان بر مردم. اما زمانی که علمای دین خود به دامان رژیمهای فاسد افتادند و بدان ایمان آوردند و پنداشتند که راه آنان از راه معارضان آنها یعنی مؤمنان به خداوند درست تر است، اعتبار خود را از دست می دهند و مستحق لعنت و عذاب خداوند می شوند.

ثانیاً: باید همه مردم را دوست بدارند، قلبشان از حسد پاک باشد و تسلیم حق شوند هر چند این کسان که بر حق اند رقبای ایشان باشند. اما علمای سوء بر عکس اینان هستند، چون به آستان قدرتها رسند خود را می بازند و آهنگ ۲/ آن می کنند که از روی حسد و بخل و فرومایگی آنان را از انجام هر خیری بازدارند. بر یکدیگر حسد می ورزند و برای معارضه با یکدیگر از قدرتها یاری می جویند و آن قدر به خدا ایمان ندارند که او را روزی دهنده بندگان شناسند. بر آنهاست که خود بکوشند تا بر فضل و نعمت خدایی همان فضل و نعمتی که پروردگار ما آن را به خاندان ابراهیم عطا کرد و بعضی بر آنان حسد بردند و به روی برتافتن و انحراف از

ص: ۹۰

آنان آغاز کردند.

جزای کسی که از روی حسد از راه هدایت رخ برمی تابد عذاب الیم آتش است اما پاداش کسی که با حسد در وجود خویش مبارزه می کند و تسلیم ذات پروردگار می شود و به رسولان او ایمان می آورد و عمل صالح به جای می آورد باغهای خوش و نیکوی بهشت است.

### شرح آیات:

### اشاره

### معنی جبت چیست؟

[۵۱]

جبت، شیطان نهانی است که می خواهد که انسان را از طریق آراستن اعمال منکر در چشم و دل او بفریبد. همچنین جبت افکار خبیثی است که شیطان از آنجا به فاسد کردن ضمیر بشر اقدام می کند و آن همان عذرهایی است که آدمی به دامن آنها می آویزد و از اجرای اوامر خداوندی شانه خالی می کند. نیز همان فرهنگهای گوناگونی است که دلبستگان تن آسایی قضا و قدر یا پیروان جبر به انکار آن به لابلایگری می گریند و شانه از زیر بار هر مسئولیتی خالی می کنند.

در نتیجه جبت همان عواملی است که فرد و اجتماع انسانی را به خمول و انحراف سوق می دهد.

### طاغوت کیست؟

طاغوت شخص یا نظامی است که به نام جبت و به سبب جبت بر مردم مسلط شده است. پس دیکتاتور ناسزاوار ناخراشیده ای است که مقدرات ملتی را در دست گرفته و می کوشد تا مردم را ۲/۱ به جبت سوق دهد و در نتیجه او را به عقب ماندگی و تن آسانی و بی تفاوتی در برابر ظلم و دشمنی وادارد.

علماء دین هستند که از فرمان جبت سر برمی تابند و زنجیرهای خوف و جبر و تنبلی را از مردم می گشایند و آنان را به فعالیت و فداکاری ترغیب می کنند و در مقابل طاغوت به مقاومت وامی دارند و جنبش مردم را علیه او رهبری می کنند.

ص: ۹۱



علمای سوء کسانی هستند که خود را به طاغوت می فروشند و به جبت ایمان می آورند و مردم را گمراه می سازند و در برابر کسانی که می خواهند با جبت و طاغوت مبارزه کنند جبهه می گیرند و همه آنها برای این است که موقعیت خود را نزد طاغوت حفظ کنند بر این عالمان لعنت باد و هر چه بیشتر مطرود و مردود باشند.

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا - آیا آنان را که نصیبی از کتاب داده شده اند، ندیده ای که به جبت و طاغوت ایمان می آورند و درباره کافران می گویند که راه اینان از راه مؤمنان به هدایت نزدیکتر است؟ » [۵۲]

« أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا اینان آن کسانی که خدا لعنتشان کرده است و هر کس را که خدا لعنت کند برای او هیچ یآوری نیابی. » این گروه می خواهند هم در میان مردم پایگاهی داشته باشند و هم در نزد طاغوت. ولی خداوند پایگاه آنان را در میان مردم ویران می کند و نزد مردم رسوایشان می سازد. در این هنگام طاغوت هم آنان را به چیزی نمی گیرد. زیرا طاغوت از آن جهت آنان را ارج می نهاد که پایگاه مردمی داشته باشند و بتوانند آنان را فریب دهند. و حال آنکه مردم نقاب از چهره آنان برگرفته اند و قیافه های کریهشان را آشکار ساخته اند و چون طاغوت هم آنان را می راند، از آن پس دیگر نه یآوری در زمین دارند و نه در آسمان.

[۵۳]

برخی از اینان چنان وانمود می کنند که نزدیک شدنشان به طاغوت کاری است به مصلحت مردم و برای تمشیت نیازهای آنهاست. ولی اینان دروغ می گویند. چون به درگاه پادشاه برسند، مردم را از یاد می برند ۲/ و هر چه خیر و نعمت است تنها برای خود می طلبند.

« أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا - یا از پادشاهی

نصیبی برده اند؟ که در این صورت به قدر آن گودی که بر پشت هسته خرماسست به مردم سودی نمی رسانند.» آری حتی به اندازه آن گودی که بر پشت هسته خرماسست به کسی سودی نمی رسانند.

[۵۴]

اینان حسودانند. خود را به قدرتها نزدیک می کنند تا موقعیت خویش را در مواجهه با دیگر علما که با آنان رقابت می ورزند مستحکم نمایند. آن دسته از علما که هم علمشان از آنان بیشتر است و هم وجهه مردمی شان.

سؤال این است: چرا حسد؟ در حالی که خداست که آن علما را برایشان فضیلت داده زیرا در آنها پایداری و فعالیت و نیک اندیشی بیشتر یافته است؟! بهتر آن است که ایشان به فضل ائمه (علیهم السلام) اعتراف کنند و تسلیم آنها گردند نه آن که انکارشان کنند و به دشمنان نزدیک شوند.

« أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا - يَا بَعْضُ النَّاسِ لَئِن لَّمْ يَكْفُرُوا لَسَافِلًا » (سوره بقره، آیه ۱۲۵)

« أم یحسدون الناس علی ما آتاهم اللہ من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکا عظیماً - یا به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی داشتیم.» در حالی که خداست که هر خیری را عطا می کند، چرا به او متوسل نشویم تا همان نیکها و فضیلتها که دیگران را داده به ما نیز عنایت فرماید.

## جزای ایمان و خیانت

[۵۵]

فضل خداوندی بزرگ است و عطای او گسترده و بی پایان. خیر انسان در این است که پیوسته به خاطر رسیدن به این فضل و عطا از راه درست و مستقیم، بکوشد. اولین شرط آن، اعتراف به کسی است که خداوند او را فضیلت داده یعنی ایمان بی تردید به پیامبران.

۲/ « فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا بَعْضُ بَدَانِ اِيْمَانِ اَوْرَدْنَد وَ بَعْضُ اِزْ اَنْ اِعْرَاضْ كَرْدَنْد. دُوْرَخْ اَنْ اَتْشْ اَفْرُوْخْتَه »

ص: ۹۳

ایشان را بس.» دوزخ، شعله می کشد و علمای سوء را که از روی حسد بر انبیاء کافر شدند و مردم را از رسالتشان منحرف ساختند، می بلعد.

[۵۶]

جزای این فریق و کفار پیروانشان آتشی است که آنان را می سوزاند و عذاب می دهد.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا »  
-آنان را که به آیات ما کافر شدند به آتش خواهیم افکند. هر گاه پوستشان بپزد پوستی دیگرشان دهیم تا عذاب خدا را بچشند. خدا پیروزمند و حکیم است.» زیرا پوست تازه از پوست سوخته بیشتر احساس درد و رنج می کند. این علماء در این جهان پوست عوض کردند و پس از ایمان کفر را اختیار کردند تا از لذایذ زندگی بیشتر برخوردار شوند، اکنون باید آماده عوض کردن پوست در آخرت باشند تا به کیفر سر بر تافتنشان، عذاب خداوندی را بچشند.

[۵۷]

با آنکه مقاومت در برابر حسد دشوار است و پیروی از صاحب حق کار آسانی نیست، انسانهایی هستند که این دشواریها را بر خود هموار می سازند تا در عوض از خداوند بهشت را به پاداش گیرند.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدِيهِمْ فِيهَا أَرْوَاحٌ مُطَهَّرَةٌ وَ يُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا - و آنان را که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند به بهشتهایی که در آن نهرها جاری است در آوریم. تا ابد در آنجا خواهند بود و در آنجا صاحب زنان پاک و بی عیب شوند و در سایه های درختان پیوسته و خنک جایشان می دهیم.»  
آری بهای دوری کردنشان از نعمتهای ستمکاران و خشنودیشان به همان زندگی دشوار خود در سایه حق، رسیدن به خیرات بهشت است و انس با همسران پاکیزه و سایه پیوسته و خنک خداوند. چنین است که خدا پاداش هر کس را که کاری نیکو انجام دهد تباه نمی کند.

ص: ۹۴

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا  
 بَصِيرًا (٥٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن  
 كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نَزَّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نَزَلَ  
 مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِطُّوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٠) وَإِذَا قِيلَ  
 لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى اللَّهِ أَنزَلَ إِلَيْنَا آيَاتُ الْمُنَافِقِينَ يُضِلُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦١) فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ  
 أَيْدِيَهُمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا (٦٢) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَ  
 قُلْ لَهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (٦٣) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ  
 اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (٦٤) فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ  
 حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (٦٥) وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَهُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ  
 أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (٦٦) وَإِذْ لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (٦٧) وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا  
 (٦٨) وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسْبُ أُولَئِكَ  
 رَافِقًا (٦٩) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عِلِيمًا (٧٠)

## اطاعت از رهبری دینی واجب و ضروری است

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از سخن از مسئولیت اجتماعی مال و علم و نقش آن دو در اصلاح یا افساد جامعه و پس از آنکه محقق ساخت که مال و علم وقتی دارای ارزش واقعی هستند که دارای هدف دینی و خدایی باشند و به صورت دو وسیله در خدمت جامعه در آیند. اینک به بیان مسئولیت ارباب قدرت حاکمه می پردازد. ارزش این قدرت یک ارزش ذاتی نیست بلکه قدرت باید وسیله تحقق عدالت باشد، یعنی حق هر کس را بی کم و کاست به او دهد.

ص: ۹۶

این ارزش را سلطه خداوندی به روی زمین، مجسم و بر رهبری رسول الله (ص) و اولو الامر بعد از او تحقق می بخشد. اولو الامر بعد از مقام رسالت کسانی هستند که رسالت او را تداوم می بخشند اینان در زمانی اهل بیت او بودند و اما اکنون حاملان رسالت الهی- به تمام معنی کلمه- هستند.

قدرتهای دیگر یعنی طاغوت را شیطان یاوری می کند و ما را فرمان داده اند که به آنان کافر شویم و در برابرشان تمرد ورزیم. ۲/ مخالفت با رسول و اولو الامر بعد از او، عمل منافقان است. اینان بزودی درخواست خواهند یافت که رهبری رسول برایشان بهتر بوده است و این به هنگامی خواهد بود که به سبب انتساب به طاغوت گرفتار مصایب گردند. بر پیامبر است که آنان را فرصت دهد و موعظه کند.

همه رسولان پروردگار آمده اند تا رهبری مردم را به دست گیرند و چون مردم به پیروی رسولان گردن نهند و مسیر خویش تصحیح کنند خداوند زندگی ایشان را اصلاح خواهد کرد و گناهانشان را خواهد بخشید.

اما کسانی که با رسولان خدا مخالفت می ورزند، مؤمن نیستند، زیرا اینان اساسا با هدف رسالت مخالف اند. رهبری رسول محصور در نماز و روزه نیست، بلکه در تمام شئون است و بر مسلمان است که موضوعات را فرق نهد و اطاعت از رسول را منحصر به قضایای ساده نماید. بلکه اگر خداوند او را فرمان دهد که خویشتن به کشتن بر اوست که اطاعت کند زیرا خیر و صلاح او در این کار نهفته است.

و از این رو برای او بهتر است که از این فرمانبرداری او را اجر عظیم رسد و او را به صراط مستقیم راه می نماید و با پاکان و نیکان در محضر عدل الهی حاضر خواهد ساخت اینان پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان اند. این همان جلوه و جلال برتری است که آدمی باید برای رسیدن به آن بکوشد.

این آیات برای ما ضرورت اطاعت از رسول را به جهت تحقق مسئولیت اجتماعی یعنی عدالت، بیان می دارد.

هر کس باید واعظ خویش باشد و نگهبان و مواظب نفس خود. ۲/ مثلاً- اگر مالی را به او سپارند نگهداشت آن سهل نینگارد، تا آن را به صاحبش باز گرداند.

بر هر مسلمانی است که واعظ مردم باشد و نیز نگهبان و مراقب آنها، و بکوشد تا حقوقشان را از روی عدالت به آنها بازگرداند.

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانشان باز گردانید و چون در میان مردم به داوری نشینید به عدل داوری کنید. خدا شما را چه نیکو پند می دهد، هر آینه او شنوا و داناست.» در اینجا ارتباط استواری است میان ادای امانت و اقامه عدل، زیرا کسی که حقوق مردم را ادا نمی کند، چگونه می تواند دیگران را در ادای حقوقی که به گردن دارند یاری دهد؟ در نتیجه چگونه می تواند در جامعه پاسدار عدالت باشد؟ واجب نیست که داوری در میان مردم به صورت دولتی و رسمی باشد بلکه بیشتر به صورت همکاری اجتماعی است برای حل مشکلات و مسائلی که افراد اجتماع با یکدیگر دارند، پیش از رجوع به محاکم.

هنگامی که میان دو شریک نزاعی پدید آید، نخستین کاری که هر یک از آن دو باید بکنند این است که به نزدیکان چشم دوزند تا آنان به داوری پردازند. و اگر آنان بحق مؤمن باشند، موارد خطا را به خطا کار خواهند نمود و حق را به حقدار خواهند داد و خاطی را قبل از آنکه دعوا به محکمه ارجاع شود مجاب می کنند. اما اگر بر خلاف شیوه مؤمنان در حکمیت عدالت نورزند و هر یک از حاکمان جانب خود را تقویت کند و مدعی را به گرفتن مدعایش دلیر سازد اعم از اینکه بر باطل باشد یا بر

حق. آن وقت باید قضیه به دادگاه کشیده شود و مسائل و مشکلات از نو مطرح گردد. از اینجا معلوم می شود نگرهبانی و مراقبت اجتماعی در ادای حقوق مظلومان بر عدالت تأثیر شگرفی دارد.

## حکومت و فیصله دادن دعاوی

[۵۹]

نظارت و کنترل اجتماعی نمی تواند بسیاری از مردم را از تجاوز به ۲/ حقوق دیگران بازدارد، به عبارت دیگر برندگی چندانی در بسیاری از مسائل پیچیده ندارد، زیرا هر طرف از طرفین دعوا می پندارد که حق با اوست و برای این پندار دلایل بسیار در ذهن خود پرورده است. در اینجا وجود یک حاکمیت شرعی نیرومند ضروری به نظر می رسد که هر دو طرف را ملزم به حکم خود سازد. این حاکمیت شرعی در وجود پیامبر و اولو الامر بعد از او تجسم می یابد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَي كسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولو الامر خویش فرمان برید.» اولو الامر امتداد طبیعی رسول الله است و اینان اهل بیت او بعد از او هستند و نیز عالمان بالله، امناء او در حلال و حرامند که از هر کس دیگر به راه و روش رسول خدا نزدیکترند. اینان امروز حاملان رسالت الهی هستند در هر جای زمین که بوده باشند.

« فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا - چون در امری اختلاف کردید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. به خدا و پیامبر رجوع کنید و در این خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد.» یعنی رفع دعاوی به رسول الله برای شما بهتر است زیرا او نزاعها را فیصله می دهد و چون سبب آشتی و وفاق شما در آینده خواهد شد، سرانجامی نیکوتر خواهد داشت.

ص: ۹۹



از داوری رسول روی آوردن به داوری حکام جائز یعنی طاغوتان ضلال شیطانی است. زیرا خداوند مؤمنان را فرمان داده که فرمان طاغوت نبرند و در برابر سلطه او سر فرود نیاورند، پس چگونه جایز است که او را حکم قرار داد تا در امور داخلی مؤمنان دخالت کنند؟! ۲/ « أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا - آیا نمی بینی که می پندارند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان آورده اند. ولی می خواهند که بت را حکم قرار دهند، در حالی که به آنان گفته شده که بت را انکار کنند. شیطان می خواهد گمراهشان سازد و از حق دور گرداند. » آیا ادعای ایمان آن گروه که ساده ترین قواعد ایمان یعنی مخالفت با طاغوت را بر نمی تابند، ایمانی درست است؟ اینان چون به سوی طاغوت می روند هر چه بیشتر از طریق هدایت دور می گردند.

خداوند پیامبرانش را فرستاد تا مردم به یاد پروردگارشان باشند و او را به یکتایی پرستند و از پرستش طاغوت رهایی یابند پس چون مردم به پرستش طاغوت روی آرند همه چیز پایان یافته و جز پوسته ای از ایمان باقی نمی ماند.

در حالت آسودگی اینان از رهبری رسول خود را به یک سو می کشند و دلی پر کین دور می شوند و به طاغوت پناه می جویند. بدین پندار که این عمل، بیشتر به سود آنهاست ولی بزودی در می یابند که طاغوت آنان را فریب داده و قصد آن دارد که طوق بندگی خویش به گردنشان نهد. پس نزد رسول باز می گردند و از کردار پیشین خویش پوزش می خواهند، که اگر چنان کرده اند در کار خود نیتی نیکو داشته اند و می خواسته به مردم خدمت کنند و اختلافات میان آنها را حل کنند.

طبیعه این معاذیر، باطل و سخیف است ولی بر پیامبر است که آنان را یکسره طرد

نکند و اندرزشان دهد شاید که خداوند آنان را به ایمان واقعی راه نماید.

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِٰ جَاءُوا بِهِمْ فَأُولَٰئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ »  
آرید. یعنی به کتاب خدا و رهبری رسول باز گردید.

« رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا -مَنَافِقَانِ رَا بِنِي كَه سَخْتِ از تو رویگردان می شوند.» [۶۲] ۲/

« فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ -پس چگونه است که چون به پاداش کارهایی که مرتکب شده اند، مصیبتی به آنها رسد.» یعنی به گناهی که مرتکب شده اند و آن اطاعت از طاغوت است.

« ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا -نزد تو می آیند و به خدا سوگند می خورند که ما جز احسان و موافقت قصد دیگری نداشته ایم.» یعنی در این داوری خواستن از طاغوت (یا قدرتهای ستمگر) هدفی جز نیکی کردن به مردم نداشته ایم و این هم به سبب نزدیکی ما با قدرتهای حاکمه بوده است. و می خواستیم میان مردم وفاق پدید آوریم و اختلافاتشان را حل کنیم یا می خواسته ایم جو خصومت آمیزی را که میان قدرت ظالم و یاران رسالت بوده است به جوی دوستانه بدل نمائیم.

[۶۳]

« أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ خَدَّيْكَ وَلَا تَبْصُرْ لَهُمْ صُفْهًا وَلَا تَسْمَعْ لَهُمْ نَجْوًا وَلَا يُنْفِيسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا -و اندرزشان بده به چنان سخنی که در وجودشان کارگر افتد.» اندرزی نافذ از این که از ایشان سرزده و طاغوت را به حکمت گرفته اند عقوبتشان مکن.

« وَاعْظُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا -و اندرزشان بده به چنان سخنی که در وجودشان کارگر افتد.» اندرزی نافذ از این گونه که آنان از طاغوت جز بردگی و ستم و خیانت طرفی نخواهند بست، پس اگر خود را دوست می دارند، باید که از طاغوت دوری گزینند.

ص: ۱۰۱

منافقان خواستار مصالح خود هستند، مقام رسالت آنان را با این منطق به راه راست می آورد.

## هدف بعثت پیامبران

[۶۴]

هدف مهم بعثت پیامبران آزاد ساختن مردم از رهبری طاغوت است.

بنا بر این بر مردم واجب است که از رسول اطاعت کنند تا از درگاه خداوندی مشمول فضل و مغفرت شوند.

«وَأَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ / فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا - هیچ پیامبری را نفرستادیم، جز آنکه دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند، و اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.» خداوند توبه بندگانش را می پذیرد و رحمت خویش ارزانشان دارد، اگر بندگان به درگاهش روی توبه بر زمین نیاز نهند و از نماینده او در زمین یعنی رسول اطاعت کنند. اطاعت رسول شفیع گناهان کوچک آدمیان است زیرا همین اطاعت از خداوند است. در بزرگترین چیزی که بدان امر فرموده است. و حسنات بزرگ شفیع سیئات کوچک است، هم چنان که سیئات بزرگ (چون شرک و اطاعت از طاغوت) حسنات کوچک را نابود می کنند.

## مفهوم شفاعت در قرآن

بیان درست شفاعت این است که پیامبر برای هر کس که از او اطاعت کند و به درگاه خداوند به اخلاص توبه کند، آمرزش می خواهد. آمرزش خواستن رسول برای کسی به این نیست که خداوند هم حتما گناهان او را ببخشد زیرا در نص کلام خدا آمده است که: (اگر هفتاد بار هم برای ایشان آمرزش خواهی خداوند ایشان را نخواهد آمرزید) هم چنان که خداوند شفاعت نوح را در حق فرزندش و

ص: ۱۰۲

شفاعت ابراهیم در حق پدرش نپذیرفت.

فرق شفاعت در اسلام و دیگر ادیان بت پرستی و مسیحیت و یهود که از راه خدا منحرف شده اند در همین است. شفاعت اسلامی حتمیت نمی شناسد و چیزی جز درخواست پیامبر از پروردگارش برای نزول رحمتش نیست. با آنکه پیامبر مستجاب الدعوه است ولی در این مورد چنان نیست که خداوند حتما دعای او را مستجاب نماید. بلکه گاه آن را رد می کند، زیرا اوست که دانا و حکیم است.

اما شفاعت یا فداء در نزد بت پرستان و یهود و مسیحیان چیز دیگری است، آمیخته به خطا، زیرا آنها به تعدد خدایان و وجود شریکانی برای خدای یکتا که گاه با هم نزاع و همچشمی بر سر بندگان خود دارند، معتقدند. به عبارت دیگر اعتقاد به تعدد مراکز قدرت ۲/ در اداره عالم وجود. و هر مرکزی می تواند ساز خود را بزند و فرمانروای عرش (ذات باری تعالی) را مجبور کند که هر چه او می گوید، چنان کند.

این اندیشه در قرآن رد شده، زیرا با نظریه توحید و یکتا پرستی مخالف است. اهمیت اجتماعی شفاعت در این است که جامعه اسلامی را بیش از پیش منسجم و استوار می گرداند. زیرا رسول به منزله محوری است که همه نیروها به گرد آن می چرخند نه تنها به انگیزه مادی، بلکه به انگیزه غیبی و ایمانی.

امامان که اوصیاء رسول اند و پس از ایشان رهبران دینی که نیروی اجتماعی خود را از توجه و روی آوردن مردم به آنها-البته به رغبت نه به اجبار- به دست می آورند در این باب همانند رسول اند. هر یک از مردم امید می دارد که رهبر برای او در نزد خدا شفیع شود و پروردگارش او را بیامرزد.

نتیجه آن وجود انعطاف در قانونگذاری اسلامی است بدین گونه که هدفهای بزرگ بر هدفهای جنبی تقدم می یابد و وصول به این یک موقتا شفیع دست نیافتن به آن دیگر می شود، بلکه راه رسیدن به آن را در آینده پیش پای او می گشاید.

تصور کنیم که یک رهبر دینی با دشمنان دین سرگرم یک پیکار سرنوشت

ساز است، جوانی را می بیند که حاضر است تا سر حد مرگ در این نبرد مطیع فرمان او باشد. بدون تردید این جوان در درگاه خداوندی از صالحان است حتی اگر مثلاً در گرفتن روزه قدری سهل انگار باشد. اطاعت او از امامش و فداکاری او در پیکار گاه ممکن است شفیع او در سهل انگاری اش در امر روزه داشتن شود. زیرا پیروزی در این نبرد سرنوشت ساز چه بسا موجب اقامه شعایر دینی از جمله روزه داشتن گردد ولی ۲/ نباید این مسئله موجب شود که در انجام واجبات مهمتر و از آن جمله اطاعت امام قصور ورزیم. زیرا این واجبات گاه در این مورد شفاعت نمی کنند و گاه خداوند دعای رسول را مستجاب نمی سازد، پس در این حال چه بایدمان کرد.

اسلام که حتمیت قبول شهادت را رد می کند یکی از فوایدش این است که مسلمان خود را به ورطه گناه نمی افکند. هم چنان که وجود اندیشه شفاعت اساساً او را کمک می کند که بر واجبات مهمتر اهتمام ورزد حتی اگر به حساب واجباتی باشد که از اهمیت کمتری برخوردارند.

پیچیدگی مسئله شفاعت و اختلافات بزرگی که میان اصحاب مقالات وجود دارد ما را وادار می کند که به مناسبت این آیه پیرامون آن بحث کنیم. زیرا در این آیه از مسئله شفاعت مستقیماً سخن رفته است و هم چنان که ملاحظه می شود مسئله شفاعت در سیاق آیاتی آمده است که در آنها از ضرورت اطاعت از رسول بحث شده است. و این امر فرایاد ما می آورد که ذکر شفاعت از آن رو به میان آمده تا هر چه بیشتر اطاعت از رهبری اسلامی را پابرجاتر و استوارتر گرداند.

### **اطاعت دلیل ایمان است**

[۶۵]

اگر مؤمن را صفت اطاعت از رسول نباشد پس از ایمان چه دارد؟ آیا ایمان همان تسلیم در برابر خداوند نیست، تسلیم بدون اطاعت پیامبر چه معنی دارد؟ و ارزش رهبری که نتواند اختلافات میان مردم را برطرف سازد چه خواهد بود؟ ایمان، آرامش دل است و صاحب ایمان را وامی دارد تا تسلیم خداوند شود

ص: ۱۰۴

حتی در مصیباتی که بر او وارد می شود یا اموری که خلاف مصالح و آراء او باشد.

اگر فرد انسانی قلباً راضی به حکم خداوند نباشد به عبارت دیگر به قضاوت رسول که نماینده خداست در حل اختلافات اجتماعی میان خود و دیگر برادران رضایت ندهد در این صورت ابداً نمی تواند دعوی ایمان کند.

« فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ۖ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً - نه سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند، مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را حکم قرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند.» نزاع، یعنی اختلافاتی که میانشان پدید می آید و هیچ ناخشنود نشوند، یعنی حتی اگر این حکم رضایت کاملشان را جلب نکند. و سراسر تسلیم آن گردند، یعنی به دل و به عمل.

### اطاعت همه جانبه

[۶۶]

اطاعت رسول باید همه جانبه باشد و همه قضایا را از خرد و کلان در برگیرد حتی اگر با مصالح اساسی انسان نیز مخالف باشد.

« وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ - اگر به آنان فرمان داده بودیم که خود را بکشید، یا از خانه هایتان بیرون روید، جز اندکی از آنان فرمان نمی برند.» این شمار اندک مؤمنان حقیقی هستند و اینانند که به خیر و هدایت عمل می کنند.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثِيْبًا - و حال آن که اگر اندرزی را که به آنان داده شده است به کار می بستند، برایشان بهتر و بر اساسی استوارتر بود.»

ص: ۱۰۵

چگونه اطاعت خیر است؟ اطاعت خیر است، زیرا خداوند اطاعت کنندگان را اجر بزرگ می دهد.

این اجر در دنیا به صورت پیروزی و پیشرفت و رفاه است و در آخرت بهشت جاویدان است.

« وَ إِذَا لَاتِنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا - آن گاه از جانب خود به آنان مزدی بزرگ می دادیم. » [۶۸]

چرا اطاعت در استحکام ایمان اطاعت کننده و هدایت او مؤثر است؟ ۲/ جواب این است که عامل انحراف در نزد انسان فشار شهوات و ترس از مرگ و عشق به وطن و علاقه به زن و فرزند و راحت و آرامش و امثال اینهاست. این امور هر یک را وامی دارد که وارونه بیندیشد و حقایق این عالم را وارونه ببیند.

اما اگر انسان در راه اهداف خود از خود بگذرد و آماده فداکاری شود در این صورت سببی برای انحراف او وجود ندارد.

« وَ لَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا - و آنان را به راه راست هدایت می کردیم. » [۶۹]

راهی این راه راست که روندگان خود را به بندگان صافی دلان برگزیده خدا می پیوندد و چه نیکو پیوستنی! « وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدَّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا - و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند، همراه با کسانی خواهد بود که خدا نعمتشان داده است، چون انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان و اینان چه نیکو رفیقانند. » [۷۰]

این است آن درجه رفیعی که آدمی بدان نرسد مگر به جهد فراوان و به توفیق خداوندی. آری به دست آوردن جواز ورود به این درجه نه ارزان است و نه

آسان. درجه یاران پیرومند خداوند.

« ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً - این فضیلتی است از جانب خدا و کافی است خدای دانا. » خداوندی که به راز درون مردم آگاه است و تنها آنان را که دارای نیتی پاک هستند اجازت ورود به این مقام پیوند و انتساب خواهد داد.

### [سوره النساء (۴): آیات ۷۱ تا ۷۶]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا بِلِبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعاً (۷۱) وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْغِثَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَتْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۳) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۷۴) وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُشْتَضِعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً (۷۵) الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً (۷۶)



[۷۱] انفروا]

اصل آن هراس است.

[ثبات]

گروهکهای پراکنده که مفرد آن «ثبه» است.

[۷۲] لیبطن]

التبطئه، عقب ماندن از کاری است.

۲/

## جهاد مظهر اطاعت و رهایی مستضعفان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

شرکت در جهاد بارزترین مظاهر اطاعت است و کسی که رسول را در امر جهاد اطاعت کند انجام دیگر واجبات دینی برای او دشوار نیست، زیرا هیچ یک از آنها به صعوبت جهاد نیست که در جهاد حیات آدمی در خطر می افتد.

قرآن، چون از اطاعت رسول و نافرمانی نسبت به طاغوت سخن گفت، اکنون موضوع دیگر را که مظهر اطاعت حقیقی است به میان می آورد و آن موضوع جهاد است. چون امت اسلامی تکوین یافت و از جامعه جاهلی و آن طاغوت که خواستارش می بودند، جدا افتاد و مشخص گردید، و کشاکش میان جاهلیت و امت اسلامی آغاز شد بر یک یک افراد امت خوض در این مبارزه واجب آمد، بدین گونه که سلاح خود بگیرند و فوج فوج یا یکباره رهسپار کارزار شوند.

آن گاه فرمان داده شد که در امر جهاد شتاب کنند تا مسلمان همانند آن واماندگانی نباشد که آن قدر در کار درنگ می کند تا جنگ پایان گیرد. اینان چنان پندارند که اگر در پیکار شرکت نکنند سودی برده اند و چنان سرمست کار خویشند

ص: ۱۰۸

که از شرکت نکردن در جهاد ذره ای احساس ناکامی و حسرت نمی کنند، گویی ۲/ هرگز از فرزندان این امت نبوده اند.

شتاب در جنگ بعد از آن می آید که مسلمان به این امر ایمان داشته باشد که آخرت از دنیا بهتر است و خداوند جنگجویان را که در پهنه نبرد زیان دیده اند پاداشی بزرگ خواهد داد.

هدف از قتال رهایی دادن مستضعفان است از چنگال طاغیان و ستمکاران. قتال مسلمانان به خاطر خداوند است و حال آن که قتال کفار به خاطر تثبیت رژیم طاغوت و سرکوبی مردم است.

## شرح آیات:

### اشاره

### لزوم آمادگی جنگی

[۷۱]

لزوم آمادگی جنگی بدین معنی است که امت اسلامی همواره آماده گسیل به رزمگاه باشد، رزمی برای دفاع از ارزشهای دینی و آن منتهای کوشش در زندگی و عمل و اطاعت از رهبری است.

مراد این نیست که چون طبل جنگ کوفته شد مسلمانان به لشکرگاهها شتابند، بلکه مراد این است که در ایام صلح هم که مردم سستی گرفته اند و به خواب خوش امن و راحت رفته اند و می پندارند که زندگی جز لهو و لعب چیز دیگری نیست در اندیشه پیکار آینده باشند.

در این ایام مسلمانان خود را برای جنگهای احتمالی آماده می کنند تا چون ساعت جنگ فرا رسید به صورت لشکرهای بزرگ یا دسته های کوچک در نظام خاص و آماده عملیات رزمی را به میدان جنگ روی نهند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا تَبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعاً - ای کسانی که ایمان آورده اید، سلاح بگیرید، آن گاه هوشیارانه، فوج فوج یا یکباره به جنگ روید.»

ص: ۱۰۹

این تشکیل دهنده پایگاه یک ارتش مکتبی است، پیش آمادگی و ایشار و سازماندهی (احتیاط، بسیج، استواری یا همه این ویژگیها).

۲/

### مصلحت گرایی درد جهاد...

[۷۲]

ای مؤمنان، همانند آن بزدلانی که در جنگ سستی می کنند و خود را واپس می دارند و چشم به راه نتیجه پیکار در خانه های خویش غنوده اند، مباشید.

اینان چون آسیاب جنگ، ضد مسلمانان به چرخش می افتند، شماتت می کنند و شادمانی می نمایند که همراه پیکار جویان مسلمان نبوده اند، بدین پندار که سبب این شکست سر بر تافتن آنان از جهاد بوده است. اینان برای خود در این مبارزه حسابی باز نمی کنند و همواره دیگر مسلمانان را مسئول می شمارند و چنان میان خود و آنان فاصله می افکنند و خود را از آنان جدا می پندارند که گویی از قومی دیگرند نه از مسلمانان. هنگامی هم که مسلمانان پیروز شوند و به غنایم دست یابند دلپایشان لبریز از حسرت و حسد می شود و از آن همه غنایم که به دست مسلمانان افتاده به رشک می آیند.

خدای تعالی این گروه را نکوهش می کند، تا مبادا یکی از ما هم خود را چنان بیند که گویی از جرگه مسلمانان بیرون است و مسئولیت پیروزی و شکست جهاد را به گردن نگیرد.

« وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبِطَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً - از میان شما کسی است که در کارزار درنگ می کند و چون به شما بلایی رسد می گوید: خدا در حق من انعامی کرد که در آن روز همراهشان نبودم. » ای سپاس پروردگار را به جای می آورد که به حضور در معرکه توفیق نیافته، در حالی که سبب عدم شرکت او چیزی جز مصلحت اندیشی او و گریز از جنگ نبوده است و خداوند در روز قیامت به حساب او خواهد رسید.

[۷۳]

« وَ لَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ

ص: ۱۱۰

وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً

و چون مالی از جانب خدا نصیبشان شود-چنان که گویی میانشان مودتی نبوده است-گوید:ای کاش من نیز با آنها می بودم و به کامیابی بزرگ دست می یافتم.» گویی او خود از یک امت است و مسلمانان امتی دیگر در حالی که می دانند سودی که به مسلمانان رسیده به او نیز چون یکی از افراد جامعه مسلمان خواهد رسید، زیرا این پیروزی سبب پیشرفت اقتصادی و رفاه عمومی خواهد شد.

۲/

### چگونه اراده را بسازیم

[۷۴]

این گروه که از آنان سخن رفت نمونه ای از مردم هستند که به یک اراده دینی نیاز دارند تا خود در زمره پیشروان در آیند نه آن که منتظر دیگران باشند.

نتیجه این ایمان صادق در روز بازپسین آشکار خواهد گردید زیرا اینان دنیا و نعم مادی را داده اند تا در آخرت به پاداش بزرگ خداوندی دست یابند.

« فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ - پس آنان که زندگی دنیا را داده اند و آخرت را خریده اند، باید در راه خدا بجنگند.» وقتی که قرآن می گوید «باید در راه خدا بجنگند» می خواهد بیان کند که اینان خود را برای جنگ، جنگی که تنها برای رضای خدا باشد، نامزد کرده اند.

« وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا - و هر که در راه خدا بجنگد، چه کشته شود و چه پیروز گردد، مزدی بزرگ به او خواهیم داد.»

### هدفهای جهاد

[۷۵]

هدف معنوی قتال در راه خدا دست یافتن به اجر عظیم است، در آخرت.

اما هدف ظاهری جنگی که در راه خدا انجام می گیرد، آهنگ رهایی محرومانی است که نیروهای قاهر طاغوتی آنان را مورد ستم قرار داده و دفاع از خود



« وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا - چرا در راه خدا به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی که می گویند: ای پروردگار ما، ما را از این قریه ستمکاران بیرون آر و از جانب خود برای ما یآوری و مددکاری قرار ده، نمی جنگید؟ » مستضعفان یا ناتوانان کسانی هستند که قدرتهای ستمکار آنان را ناتوان ساخته است و استثمار کرده و اراده و معنویات نفوسشان را لگدکوب ساخته ولی با وجود این در برابر ظلم پایداری می کنند بدین امید که خداوند تعالی روزی برایشان رهبرانی فرستد و آنان را از یوغ ستم آزاد نمایند.

هدف رزمجویان مسلمان آزادی بندگان خداست از جامعه ستم و رژیم طاغوت. اما جنگجویان کافر جنگشان به خاطر برده ساختن آدمیان است و کشاندن ایشان در زیر یوغ طاغوت. طبیعه طاغوت، ناتوان است، زیرا می خواهد در برابر اراده مردم و فطرت حیات مقاومت کند. طاغوت برای پیروزی خود هر نقشه ای که بکشد راه به جایی نمی برد، زیرا اعمال او خلاف زندگی انسانی است که خدایش آزاد آفریده است.

« الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا - آنان که ایمان آورده اند، در راه خدا می جنگند و آنان که کافر شده اند در راه شیطان. پس با هواداران شیطان قتال کنید که مکر شیطان ناچیز است. » اولین چیزی که مردم مستضعف و آنان که به خاطرشان می جنگند و باید از آن متمتع شوند، آزادی از خوف طاغوت است زیرا بزرگترین عواملی که طاغوت به هنگام استثمار مردم بدان تکیه می کند ترساندن مردم است و درهم شکستن قدرت معنوی آنهاست. و گرنه طاغوت هم انسانی است مثل دیگر افراد انسان. پس چگونه می تواند دیگران را برده سازد؟ قدرت طاغوت در ترس مردم است از او، ترس از قدرت

باطل او: قدرتی که می خواهد هر چه بیشتر آن را در نظر مردم بزرگتر جلوه گر سازد.

چون مردم از بیم طاغوت رهایی یافتند و دریافتند که او نیز چون دیگر افراد بشر است و ناتوان است و نقشه ها و حيله هایش واهی است، آن وقت می توانند در برابر آن بایستند و او را برانند و درهم کوبند.

امروز ملت‌های مقهور از قوای بزرگ طاغوت بی‌مناکند زیرا طاغوتان مغزهای آنان را شستشو داده اند، بنا بر این اولین اقدام این است که خود را از وحشت آنان برهانند تا بر او پیروز شوند. از این رو است که قرآن در این آیه تأکید می کند که کید اینان ناتوان است و بر ملت‌هاست که از آنان نهراسند.

### [سوره النساء (۴): آیات ۷۷ تا ۷۹]

#### اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصَبِّهْهُمْ سَيِّئَةً يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُمْ لَوْ لَأَنَّ الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸) مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)

## عوامل انضمام و فواید التزام

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

موقعیتهایی است که امت باید در آن موقعیتهای خود را برای جنگ آماده سازد بدون آنکه جنگ را آغاز کند. این آمادگی به نماز و روزه است در حالی که موقعیتهایی پیش می آید که در آن موقعیتهای امت باید به جنگ پردازد. بنا بر این مسلمانان باید همواره تحت انضباط باشند و دست به جنگ نگشایند مگر هنگامی که آنها را بدان فرمان دهند. ولی برخی گروه ها هستند که در زمانی که وظیفه آنها آمادگی برای جنگ است خواستار جنگ می شوند و در عوض به هنگام جنگ چون آنان را به رزمگاه فرا خوانند خود را به عقب می کشند. مسئله اینان ترس است ولی ترس از چه چیز؟ آیا این ترس، ترس از مردن است؟ و حال آنکه مرگ خواه و ناخواه می آید و در آن تردیدی نیست. یا گریز از مسئولیت است در برابر حوادثی که ممکن است در جنگ پیش آید و منجر به هزیمت شود؟ و حال آنکه مسئولیت شکست بر عهده رهبری دینی است؟ واقع این است که عدم فهم حیات گاه سبب این واپس نشستن از ادای واجبات آن می شود. قرآن در این درس بخشی از عوامل روانی واپس نشستن و شانه خالی کردن از جهاد را بیان می کند، تا آن را از دل آدمی ریشه کن سازد. و محیط را برای رهبری از دودلی و تردید و ضعف خالی گرداند.

#### شرح آیات:

### اشاره

#### انضباط و ایمنی

[۷۷]

جنگ، به تهور و عمل و تلاش و کوشش نیاز دارد ولی بر طبق یک



نقشه درست. اگر نقشه جنگی درست نباشد تهور و عمل و تلاش و کوشش به هدر می رود و بی معنی می شود. یک اشتباه استراتژی بسیاری نیروها را در یک لحظه تباہ می کند.

نقشه درست هم نیازمند به یک انضباط آهنین است، انضباط سربازان در برابر فرمان فرماندهان. این انضباط که قرآن از آن سخن می گوید تنها ویژه زمان جنگ نیست، در زمان صلح هم لازم و ضروری است.

این امر مطیع خواست و میل این و آن نیست بلکه تنها مطیع نقشه فرماندهی است. آنچه به مردم مربوط می شود این است که همواره آماده نبرد باشند تا چون آنان را فراخوانند واپس نمانند.

بعضی مردم اند که در زمان لزوم صلح خواستار جنگ اند ولی چون زمان جنگ فرا رسد و آنان را به جنگ فرا می خوانند از بیم مرگ، تن زنند و از فرماندهی می خواهند که فعلا جنگ را به عقب اندازد، پندارند که این امور مطیع اراده آنهاست. واقع این است که مسئله اینان یک مسئله روانی است که در دل بستگی آنان به دنیا و زیب و زینت آن ریشه دارد.

« أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ - آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفته شد که اکنون از جنگ باز ایستید و نماز بخوانید و زکات بدهید. » از جنگ باز ایستید، زیرا هنوز زمان جنگ فرا نرسیده، بلکه اکنون موعد نماز است که رمز خودسازی است و زمان دادن زکات است که رمز بنای اجتماعی است.

« فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ ۚ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ - که چون جنگیدن بر آنان مقرر شد گروهی چنان از مردم ترسیدند که باید از خدا می ترسیدند، حتی ترسی بیشتر از ترس از خدا و گفتند ای پروردگار ما، چرا جنگ را بر ما واجب کرده ای و ما را مهلت نمی دهی تا به مرگ خود - که نزدیک

است-بمیریم.» اینان می خواهند که جهاد به تأخیر افتد، حتی یک زمان اندک. زیرا دل‌هایشان لبریز از وحشت شده است.

« قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَ لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا - بگو متاع این جهانی اندک است و آخرت از آن پرهیزگاران است و به شما حتی به قدر رشته ای که در میان هسته خرماست ستم نمی شود.»

### چگونه از ترس‌رهای یابیم؟

[۷۸]

رهایی از ترس مرگ میسر نشود مگر زمانی که تسلیم آن شویم و ایمان بیاوریم که مرگ ما روزی فرا خواهد رسید، در هر جا که باشیم. و به حقیقت ایمان روی بیاوریم که مرگ مرگ است و فرقی نمی کند چه در عرصه پیکار باشد و یا در بستر بیماری.

« أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ - هر جا که باشید و لو در حصارهای سخت استوار مرگ شما را درمی یابد.» حصارهای سخت استوار: همان بناهای مرتفعی است که بر ارتقاء تمدن دلالت دارند. آدمی، می خواهد از زمین فرا رود، شاید از عوامل فنا برهد. قرآن می گوید: حتی زمانی هم که به آن حصارهای بلند فرا رفته باشید باز هم مرگ به سراغتان خواهد آمد و به حیاتتان پایان خواهد داد. ترس از مرگ آدمی را از اقدام در تحمل مسئولیتهای زندگی باز می دارد ولی عامل دیگر هم وجود دارد و آن شانه خالی کردن از بار مسئولیت خود و انداختن آن بر دوش دیگران است.

« وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَّقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - و اگر خیری به آنها رسد می گویند که از جانب خدا بود.» به بیانی ادا می کنند که گویی خود را در آن مسئولیتی نبوده است.

« وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَّقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ - و اگر شری به آنها رسد می گویند از جانب تو بود.»

ص: ۱۱۶

اینان خود از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کنند و در مقابل، رهبری را بدنام می سازند و در کفایت و لیاقت او مردم را به شک می اندازند. این است صفت این گروه ضعیف الاراده.

۲/ « قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لِلْهَوَالَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا بگو: همه از جانب خداست. چه بر سر این قوم آمده است که هیچ سخنی را نمی فهمند.» آری، عقده خوف از مرگ و فرار از مسئولیت نمی گذارد فهم سخن کنند و به حقایق آشنا شوند.

ترس، بزرگترین حجاب میان انسان و حقایق است. بسیاری از مردم اصلاً گوش خود بر هر توجیه و توجیه گری برمی بندند. مبادا چیزی بفهمند و مسئولیتی بر عهده آنان آید. بسیاری دیگر مردان خدا را از پیامبران و صدیقان تکذیب می کنند تا از مسئولیت اطاعت آنها برهند.

### از حسنات تا سیئات

[۷۹]

سرچشمه حسنات و سیئات خدای تعالی است که حکیم و علیم است. بنا بر این هر نیک و بد که به مردم رسد جز بر وفق حکمت بالغه خداوندی نیست و هدف آن نیز معین است و خدا به بندگان خود ستم نمی کند.

این اندیشه که در آیه پیشین مطرح شده بیانگر این اصل است که جهان بر وفق عقل و خرد بنا شده و بر طبق یک تدبیر متین اداره می شود و متوجه به هدفی حکیمانه است.

سؤالی باقی می ماند که چرا برخی به بعضی مصایب، گرفتار می آیند و بعضی از خوبیها و خوشیها متمتع می شوند؟ چرا ما را زمانی بدیها و گرفتاریها و شوربختیها می رسد و گاهی خوشیها و راحتیها؟ قرآن در این آیه به این سؤال پاسخ می دهد:

اما حسنات، خدای تعالی چون مردم را بیافرید می خواست به آنان رحمت

ص: ۱۱۷

آورد نه عذابشان کند، از این رو همه وسایل راحت و سعادت و رفاه را برای ایشان به فراوانی مهیا ساخت. خداوند در برابر این همه نعمتها از ما بهایی نمی طلبد پس همه حسنات از جانب خداوند است و ما باید او را بر این همه نعمتها که به ما ارزانی داشته سپاس گوئیم. اما سیئات هر چند از جانب خدا می آیند، از خدا نیست بلکه از خود آدمی است. انسان ۲/ خود برای خود عذاب می طلبد و آفرینش خدا را دگرگون می سازد و با سنن حیات و طبیعت اشیاء مخالفت می ورزد. در این صورت است که خداوند نیز برای او عذاب مقرر می دارد و این عذاب از سوی خداوند می آید.

« مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا - هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود تو است. تو را به رسالت به سوی مردم فرستادیم و خدا به شهادت کافی است. این اندیشه ما را وامی دارد که به زندگی با نظری مثبت بنگریم که زندگی همه خوشبختی و رفاه است و آدمی در طریق پیشرفت و تعالی.

در دو آیه مذکور باید به کلمه (من) یعنی «از» و (عند) یعنی «از نزد» توجه داشت تا تناسب میان آن دو مشخص گردد. بنا بر این معلوم می شود که شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و ترک اطاعت رسول و اعتقاد به اینکه این اطاعت موجب مصیبات می شود بهانه ای سخیف است.

### [سوره النساء (۴): آیات ۸۰ تا ۸۳]

#### اشاره

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (۸۰) وَيَقُولُونَ طَاعَهُ فَإِذَا بَرَأُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبْتَغُونَ فَمَا عَرَضَ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۸۱) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲) وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

## اطاعت از رهبری، امتداد اطاعت خداست

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

نیاز امت به اطاعت اصولی و اساسی از هر نیاز دیگر او بزرگتر و مهمتر است. زیرا همکاری و بسیج و رویارویی با دشمن و سازندگی و آمادگی در جبهه داخلی و غیر آن همه نتیجه مستقیم اطاعت است. تقدم و پیشرفت ملتها با میزان مقاومت و اتحاد و تهور و وحدت مسیر و هدف او نسبت مستقیم دارد و همه اینها از اطاعت سرچشمه می گیرند.

در اینجا قرآن باز می گردد تا ما را به ضرورت اطاعت-در سیاق سخن از انضباط در جامعه مسلمان بخصوص به هنگام بحرانها-هشدار دهد. آنچه از این آیات برمی آید:

نخست: اطاعت از رسول اطاعت از خداوند است نه در میان آنها اختلافی است و نه تناقضی. زیرا رسول موکل امت نیست بلکه رهبر اوست.

سپس شکل واقعی اطاعت را معین کرده است و آن را در رفتار منافقان

باز نموده و آن رفتاری است که باید مؤمنان از آن اجتناب کنند. این رفتار منافقانه در برابر رسول تظاهر به اطاعت است و در غیاب او دست زدن به توطئه به زیان او در مجالس ۲/ شبانه بر رهبری است که به اینان اهمیت ندهد بلکه از مقامات مهم دولت اسلامی بر کنارشان کند و بر خدا توکل نماید و روی به اهل صدق و صفا آورد.

اطاعت از خدا و اطاعت رسول خدا یکی است. زیرا رسول خدا تعالیم خداوند را بیان می کند و اگر اطاعت از رسول نباشد بنای توحید روی به ویرانی نهد این یکپارچگی در اصول اسلامی و این تکامل و وحدت در آن، دلیل بر این است که از سوی خداست، زیرا هر آیینی که نه از جانب خداوند باشد، میان ایدئولوژی و قانونگذاری آن و در مواد خود ایدئولوژی و قوانین آن تناقضاتی خواهی یافت.

قرآن به بیان صورت واقعی اطاعت بازمی گردد و هنگامی که فرد مسلمان با پدیده های اجتماعی چون جنگ و صلح رو به رو می شود مأمور به اطاعت است. از این قرار که در این موارد نباید سخنی گفت مگر پس از آگاه شدن از عقیده رهبری شرعی که در رسول خدا (ص) متمثل است و در علمایی که احکام خدا را از قرآن استنباط می کنند.

سپس به بیان صعوبت آن می پردازد که این کار جز با توکل به خداوند برنیاید زیرا اگر فضل و رحمت خداوند نباشد مردم - جز اندکی از آنان - دستخوش اغوای شیطان گردند.

## شرح آیات:

### اشاره

### امتداد اطاعت

[۸۰]

رسول الله (ص) و خلفای او یعنی امامان و علما بتانی نیستند که به جای خدا مورد پرستش قرار گیرند، بلکه بندگان خدایند و اطاعت آنان واجب است زیرا امتداد اطاعت خداوند است. این اطاعت همان اجرای مراسم و اوامر شرعی است.

هر کس از رسول خدا (ص) اطاعت نکند بدین بهانه که او تنها به خدا

ص: ۱۲۰

ایمان دارد، چنین ایمانی به حالش سود نکند و بر پیامبر واجب نیست که اطاعت خویش را به او به اسلوب دیگری فریضه گرداند:

« مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا - هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و آنان که سرباز زنند، پس تو را به نگهبانی آنها نفرستاده ایم. » ۲/

## دورویی مکن

[۸۱]

زیرا اطاعت از پیامبر به انگیزه مادی نیست، یعنی نفاق و دورویی ورزیدن با پیامبر و تظاهر به فرمانبرداری او حرام است همچنین توطئه کردن بر ضد او.

« وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ - می گویند: فرمانبرداریم و چون از نزد تو بیرون روند. » یعنی تو را ترک گفتند و از خانه تو بیرون آمدند، « بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ - شب هنگام خلاف آنچه تو می گویی اندیشه ای در دل می پروراند. » یعنی در دل خلاف با تو را نهان می دارند و توطئه می کنند.

« وَ اللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ - و خدا آنچه را در شب در خاطر گرفته اند می نویسد. » تا در روز جزا آنان را به محاسبه کشد و تا زمانی که خدا خود گناه آنان را ثبت می کند مسئولیت آنان بر عهده تو نیست.

« فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا - پس از ایشان اعراض کن و بر خدای توکل کن که او کارسازی را کافی است. » رهبری رسول الله، رهبری روحی است که کسانی که گرد او را گرفته اند هر یک بسته به شخصیت خویش از آن پیروی می کنند. چنین دستگاه رهبری را جایز نیست که مجمع منافقان باشد، که چون کار به سختی کشد یا از گرد آن

ص: ۱۲۱

رهبری سیاسی خلاصه نظام سیاسی است و نظام سیاسی به نوبه خود تجربه فرهنگ و تمدن امت و نمونه سلامت دید و صحت قانونگذاریهی اوست.

چون ترکیب واقعی رهبری، با شعارهای سیاسی یا با افکار ۲/ و فرهنگ امت تناقض پیدا کند، دلیل تناقض در قانونگذاری یا دلیل انحرافات در ارزشها و فرهنگی است که امت مدعی التزام آنهاست.

مثلاً- اگر امت مدعی دفاع از آزادی باشد و رهبری سیاسی اعمالش بر اساس دیکتاتوری یا چیزی شبیه دیکتاتوری، در این صورت آزادی را چه معنی تواند بود.

یا مثلاً اگر نظام ادعا کند که خود را به تقوی ملتزم می دارد و در رأس حاکمیت مردی فاسق و فاجر قرار داشته باشد، یا ادعا کند که ارزش دادن به علم سبب تعالی فرهنگ امت می شود، آن گاه حکام مجموعه ای از جاهلان باشند این ادعا بیهوده است، آیا ممکن است که امت برای علم ارزش قایل شود بدون آنکه رهبران به حيله و دانش آراسته باشند؟ بدین گونه ترکیب رهبری سیاسی نمونه زنده ای است از حقیقت امت و نوع تمدن آن و طبیعت ارزشهای حقیقی آن.

امت اسلامی از آن گونه رهبری متابعت می کند که نماینده روح اسلام یعنی پیامبر و خلفای او، پیشوایان تقوی و یقین باشد. پیروی از اینان برای حصول مصالح زودگذر نیست، بلکه به خاطر خدا و تحقق ارزشها و قوانین اوست و این سالم ترین راهنما بر طبیعت حقه اسلام است و دور از هر تناقضی.

« أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا - آیا در قرآن نمی اندیشند؟ هر گاه از سوی دیگری جز خداوند می بود در آن اختلاف بسیار می یافتند. » تناقضات ادیان و اصول و مبادی آنها و انسجام اسلام، فقط در حوزه رهبری



یا رژیم سیاسی امت آشکار نمی شود، بلکه در دیگر تشریحات نیز چنین است. مثلاً- در اقتصاد نیز همان ارزشهایی را که در سیاست وجود دارد چون عدالت و حریت و استقلال می بینی. همچنین است در ۲/ اخلاق و تربیت و اجتماع. در عبادات ارزشهای واحدی می یابی که نه در آنها اختلاف است و نه تناقض و این خود دلیل است که از سوی خداوندی دانا و آگاه وحی شده اند. آن سان که محال می نماید که مانند قرآن کتابی یافته شود که همه دستوره‌های زندگی را- در همه ابعادش- در برداشته باشد، آن گاه از چنین انسجام و دقت و آهنگی برخوردار باشد.

منزه است خداوندی که چنین کتابی از مصدر وحی او صادر شده است.

## رهبری مرجع امت

[۸۳]

از نشانه های صدق رسالت و اینکه کتاب آن-قرآن-حق است و در آن تردیدی نیست، رهبری امت است که نماینده کتاب آن امت باشد بر افراد امت واجب است از دستگاه رهبری اطاعت کنند، اطاعتی کامل و شامل. خواه در امر صلح و خواه در جنگ. مثلاً اگر یکی از آنها به خبری دست یابد باید خود را به دستگاه رهبری برساند و بیش از انتشار آن خبر، رهبری را از آن آگاه سازد تا اقدامات لازم را به عمل آورد. این خبر ممکن است یک شایعه کاذب باشد یا در ورای آن حقیقتی نهفته باشد. بر دستگاه رهبری واجب است پیش از افشاء و انتشار آن دست به اقدام مناسب زند. و از این قبیل.

« وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ - چون خبری چه ایمنی و چه ترس به آنها رسد آن را در همه جا فاش می کنند. » اینان که چنین می کنند اهل تقوی و یقین نیستند و گرنه چسان خبر را پیش از بررسی حقیقت آن افشاء می کنند. این خبر گاه ممکن است به امور مهم مربوط باشد که قرآن از آن به «امر» تعبیر می کند.

« وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ - و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولو الامرشان

رجوع

ص: ۱۲۳

می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند.» «استنباط» عبارت است از استخراج حکم شریعت از خلال نصوص صحیح.

در میان مردم کسانی یافت می شوند که به خوبی قادرند مسائل جزئی را به ارزشهای کلی و قوانینی پیوند دهند که نصوص و متون بر آن دلالت دارند. چنین کسی می تواند پیامدهای یک خبر و حکم شرعی آن را دریابد.

۲/ « وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا - اگر فضل و رحمت خدا نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می کردید.» خداوند برای شما راه پیروی از حق را نشان داده است بدین معنی که چون از آسمان کتاب نازل کرده و آن را به پیامبرش و اولو الامر بعد از او که می توانند احکام دین را از کتاب استنباط کنند، تعلیم کرد بر شما واجب است که به آنها رجوع کنید تا از حق متابعت کرده باشید، نه از شیطان.

### [سوره النساء (۴): آیات ۸۴ تا ۹۱]

#### اشاره

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴) مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا (۸۵) وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷) فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَ اللَّهُ أَرَكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أ تَرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مِنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸) وَ دُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَ لا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ مِنْكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (۹۰) سَيَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱)

۲/

۲/

۸۵ [یشفع]

اصل شفاعت از «شفع» است که ضد «وتر» می باشد.

[کفل]

:بهره.

[مقیتا]

:نیرومند.

۸۶ [بتحیه]

:سلام و درود.

۸۸ [ارکسهم]

:ارکاس به معنای ردّ است.

ص: ۱۲۵

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

نقش رسول در میان امت نقش رهبر مطاع است و ناصح امین و انگیزاننده به خیر و هدایت نه نقش کسی که باید همه خطاهای امت و گناهان او را بر عهده گیرد. شکی نیست که نقش تحریر نقش مهمی است، و بسا کسی را که چنین نقشی به عهده داشته باشد پاداش نیکوکاران ارزانی خواهد داشت. وظیفه ما در برابر پیامبر این است که درود و تحیت او را به درود و تحیتی بهتر پاسخ دهیم. و این سنت خداست در میان مردم که باید درودها و تحیتها را به وجهی بهتر پاسخ دهند.

مسئولیت‌های ما از آنجا ناشی می شود که همگان باید روزی برای پس دادن حساب در برابر پروردگاران بایستیم و در آن روز هیچ تردیدی نیست. بر ماست که همواره آن روز را در برابر خود احساس کنیم تا بتوانیم مسئولیت‌های خود را در برابر خدای سبحان کاملاً احساس نماییم. سخن را به پیرامون این مطلب کشیدیم، زیرا سخن ما از امنیت در جامعه اسلامی بود و نیز در پیرامون کسانی که این زلال را گل آلوده می کنند.

بر ماست که از رهنمودهای خداوندی و سنت رسول او برای مقابله و اعلام موضع در برابر اینان متابعت کنیم و تسلیم هوی نشویم. از این رو باید مواضع ما با مواضع اهل نفاق که سلامت امت را تهدید می کنند فرق داشته باشد، حتی با آنان دشمنی ورزیم زیرا آنها شما را کافر می خواهند تا همانند خودشان شوید و در حوزه های ایمان و تمدن بر آنان سبقت نگیرید. ۲/ این موضعگیری اهل نفاق ایجاب

می کند که وجودشان را از بن براندازید، مگر گروه هایی از ایشان را که عبارتند:

اولا: کسانی که با شما از راه پیمان ارتباط دارند.

دوم: ضعفای آنان که از نبرد شما می ترسند که میان شما و قومشان می خواهند موضع بی طرفی اتخاذ کنند ولی صلح و صفای با شما را ترجیح می دهند.

البته در این میان گروهی هستند که موضع بیطرفی منفی را اتخاذ می کنند، اینان باز هم برای برافروختن آتش فتنه تلاش می کنند ولی می خواهند آن آتش را چنان برافروزند که خود از آن در امان باشند. این گروه را نیز باید در زمره منافقان آورد و در نتیجه جنگ با ایشان امری ضروری است.

### شرح آیات:

### اشاره

### نقش اجرایی رسول

[۸۴]

پیامبر تنها مبلغ رسالتهای خود نیست، بلکه علاوه بر آن خود، قوه اجرایی رسالت نیز هست. خواه دیگران نیز در این کار یاری اش کنند یا نه و این ویژگی سبب می شود که مردم به ادیان آسمانی بیشتر اعتماد و اطمینان کنند و زودتر به ندای آن پاسخ دهند. زیرا آنان در برابر خود فقط مبلغی که ندای او را می شنوند نمی بینند، بلکه مرد عمل را نیز مشاهده می کنند.

مثلاً- قیام پیامبر در مکه برای آزاد کردن بردگان یا بطور مستقیم یا از راه دادن بهای آنان به برده داران و خریدن آزادی ایشان، در جامعه جاهلی انعکاسی بزرگ داشت. این سبب به وجود آمدن طبقه ای اجتماعی شد که اصل و اساس آن را آزادشدگان از بردگی تشکیل می داده این طبقه در زندگی اجتماعی مسلمانان اثر گذاشت.

□  
اعلان جنگ رسول الله بر ضد کفار خود یک واقعیت بود که ۲/ در عملی ساختن دعوت اثری شگرف داشت. از این رو خداوند پیامبرش را چنین فرمان می دهد:

□  
«فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - پس در راه خدا نبرد کن.»

ص: ۱۲۷

و نقش رسالت برانگیختن مردم و به کار گرفتن همه نیروی آنها است و کشاندن آنان است به راه راست. رسول خود در این مضماری به منزلهٔ چوپان است، رسالت خداوندی را به آنان ابلاغ می‌کند، سپس آنان را به اجرای این رسالت دلیر می‌گرداند.

«لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» - تو جز بر نفس خویش مکلف نیستی. این اندیشه بنیان این باور ما را ویران می‌سازد که می‌پنداریم وجود پیامبر در میان ما و محبت ما به او و پیوستگی و انتساب ما به او و وجود کتاب الله در میانمان ما را بسنده است و همین ما را به درجات متعالی ترقی و تمدن خواهد رسانید و دیگر نیازی به عمل نیست. در اینجا است که رسول را به عمل و تحریض مؤمنان فرمان می‌دهد:

«وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ - مؤمنان را به جنگ برانگیز.» و این به این معنی نیست که خداوند از تقویت مؤمنان به دور است بلکه یاری او بعد از آن می‌آید که آنان خود قدم در راه عمل نهند.

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِيَ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا» - شاید خدا آسیب کافران را از شما بازدارد و خشم خدا و عذاب خدا از هر خشم و عذاب دیگر سخت‌تر است. خداست که می‌تواند خشم و کین کافران را از شما بازدارد و میان شما و قدرت و صولت آنان مانعی پدید آورد، بدین گونه که دل‌هایشان را از رعب و هراس شما بیاکند ولی نه آنکه حتما چنین کند. «شاید» چنین کند و این در صورتی است که در شما صلاحیت بیابد و لیاقت. خداوند چون بخواهد دوستان خود را یاری کند بس تواناست و قدرت و قوت او برتر از کفار است و اوست که می‌تواند دشمنان را به هزیمت فرستد.

۲/

### عمل کن تا از شفاعت برخوردار شوی

[۸۵]

انگیزش رسول، همان شفاعت اوست در نزد خدا. به همان اندازه که

ص: ۱۲۸

مردم به ندای رسول پاسخ می دهند و در طریق رسول که به خدا می پیوندد گام برمی دارند، و به همان قدر که به ریسمان خدا چنگ می زنند، پیامبر در نزد خدا از آنان شفاعت می کند.

اما پیامبر، او اجر و پاداش خود از خدا خواهد گرفت و هر شخصی نیز هر گاه شفاعتی نیکو کند اجر آن را باز خواهد یافت. شفاعت مردم دیگر از این قبیل است که دیگران را به عمل صالح وادارد و بدین گونه شفیع او به درگاه خدا شود. اما اگر دیگران را به کارهای زشت وادارد و بدان تحریض کند، جزای او به قدر جزای عمل کسانی است که به کارهای زشت می پردازند، بدون کم و کاست.

« مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا - هر کس در کار نیکی میانجی شود او را از آن نصیب است و هر کس در کار بدی میانجی شود او را از آن بهره ای است. » خداوند دقیقاً مقدار عمل این یک یا آن یک را حساب می کند.

« وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِبًا - و خدا نگهبان هر چیزی است. » گاه من سخنی می گویم و مردم را در آن به عمل خیر تحریض می کنم، این سخن من از جایی به جایی می رود و از گوشه به گوشه می رسد، تا آنجا که میلیونها نفر آن را می شنوند و به آن عمل می کنند. خداوند برای من نصیبی معین از عمل اینان قرار می دهد، بدون اینکه من بدانم یا بتوانم مقدار ثوابی را که خداوند برای من نوشته است به حساب آورم.

## نیکوکار باش

[۸۶]

چون سخنی پسندیده از کسی شنیدیم باید به سخنی پسندیده پاسخش گوئیم. ۲/ زیرا خداوند می خواهد که با مردم به زبان خوش سخن گوئیم و پاسخهای ما نیکوتر از سخن آنان باشد یا دست کم مناسب او حساب سخن خوش و ناخوش ما را خواهد داشت.

« وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ

ص: ۱۲۹

-چون شما را به تحیتی نواختند به تحیتی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گوید، هر آینه خدا حسابگر هر چیزی است.» سلام مستحب است و جواب آن واجب. پاسخ تحیت تنها منحصر به سلام نیست در نامه هم، چنین است. کسی که تو را به فرستادن نامه ای گرامی می دارد بر تو است که پاسخش دهی، پاسخی نیکوتر. و هر کس در حق تو خدمتی کرد باید خدمت او به نحوی شایسته تر یا همانند آن جبران کنی.

[۸۷]

بر ماست که از تجاوز به حقوق مردم حذر کنیم و این بزرگترین حقی است که به گردن ماست حتی از حق پاسخ سلام بزرگتر. زیرا ما همگی در روز قیامت-روزی که در آن تردیدی نیست-به پیشگاه عدل الهی خواهیم ایستاد.

خدا نیز وعده خود خلاف نکند که هیچ کس از خدا راستگوی تر نخواهد بود.

« اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيْهِ وَ مَنْ اٰصَدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَيْثُ اِنَّا -اللّٰهُ خَدَائِيْ است که هیچ خدایی جز او نیست. به تحقیق همه شما را در روز قیامت- که هیچ شکی در آن نیست- گرد می آورد و چه کسی از خدا به گفتار راستگوتر است.» قرآن در این آیه اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ گفت: یعنی شما را گرد می آورد و به سوی آن روز می راند. تا ما از آن روز مهیب که همه ما را در آن روز به محکمه عدل الهی می رانند تصویری روشنتر داشته باشیم. محکمه ای که نیکوکاران و بدکاران را در آن روز در برابر اعمالشان پاداش می دهند.

### ضرورت التزام در برابر مسئولیت

[۸۸]

قرآن بار دیگر به ضرورت التزام در برابر مسئولیت باز گردید. باید نسبت به منافقین چه موضع اجتماعی اتخاذ کرد؟ ما را ملزم می دارد که در این باره اختلاف به یک سو نهمیم و موضع واحدی برگزینیم که مبتنی بر اصولی که پذیرفته ایم باشد. این موضع، عبارت است از قتال با منافقان آن هم با حزم و احتیاط ۲/ و همکاری نکردن با آنهاست به هر شکلی از اشکال. زیرا اهل نفاق در درگاه خداوند



لعنت شدگان و رانندگان و به سبب اعمالشان در لجنزار کفر غرقه شده اند.

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ - چیست شما را که درباره منافقان دو گروه شده اید.» یعنی چرا دو موضع انتخاب کرده اید؟ «وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا - و حال آنکه خدا آنان را به سبب کردارشان مردود ساخته است.» یعنی اعمالی که سابقاً از آنها سرزده ایشان را به وادی ضلالت افکنده است.

از سفاهت است اگر تصور شود که نزدیکی با اهل نفاق سبب هدایتشان می شود. زیرا از آن زمان که از پیامبر فاصله گرفتند خداوند آنان را گمراه ساخت بنا بر این راهی برای اصلاحشان موجود نیست.

«أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ اللَّهِ وَ مِنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا - آیا می خواهید کسی را که خدا گمراه کرده است، هدایت کنید؟ تو راهی پیش پای کسی که خداوند گمراه کرده است نتوانی نهاد.»

### هجرت جدایی و بیوند

[۸۹]

کار اینان به اینجا پایان نمی یابد. اینان می خواهند شما را گمراه کنند و به جبهه نفاق کشند تا همه مانند آنان گردید.

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - دوست دارند هم چنان که خود به راه کفر می روند، شما نیز کافر شوید، تا برابر گردید. پس با هیچ یک از آنان دوستی مکنید، تا آن گاه که در راه خدا مهاجرت کنند.» مهاجرت در راه خدا راه جدایی از جامعه نفاق و پیوستن به جامعه نبوت و حل شدن در آن است. ولی اگر مهاجرت نکردند در هر جا که ممکن است به آنان ملحق شوید تا به حیاتشان پایان دهید. زیرا آنان بزودی و ناگهان بر سر شما خواهند

ص: ۱۳۱

تاخت و بر شماست که به هیچ صورت با آنان همکاری و همدستی نکنید.

۲/ « فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا - و اگر سرباز زدند در هر جا که آنها را بیابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنها را به دوستی و یاری بر مگزینید.»

### صلح با چه کسی؟

[۹۰]

در اینجا برخی از دسته های اهل نفاق هستند که مشمول این حکم نمی شوند. نخست کسانی هستند که شما را با آنان پیمان است. پس اگر منافق از طایفه ای بود که با شما معاهده بسته اند به احترام آن معاهده نباید کشته شود. دسته دیگر آنان که به سبب ضعف و ترس قصد تجاوز به شما را ندارند، بر اینان نیز نباید دست تجاوز گشود.

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ - مگر کسانی که به قومی که میان شما و ایشان پیمانی است می پیوندند، یا خود نزد شما می آیند در حالی که از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود دلهایشان تنگ شده، اگر خدا می خواست بر شما پیروزشان می ساخت و با شما به جنگ برمی خاستند.» ولی خداوند در دلهایشان بیم افکند. می خواستند شما را بترسانند و از قتال بازدارند.

در آیه حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ آمده تعبیری است نیکو و عمیق، زیرا شدت ترس سبب تندی زدن قلب می شود و دلهایشان تنگ شده گویی دلهایشان محصور گشته است. و این گروه تا زمانی که خود را از جنگ برکنار می دارند، آنان را به حال خود رها کنید.

« فَإِنْ اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا - پس هر گاه کناره گرفتند و با شما ننگیدند و به شما

ص: ۱۳۲

پیشنهاد صلح کردند، خدا هیچ راهی برای شما بر ضد آنان نگشوده است.»

## جزای خدعه گران

[۹۱]

فرض بر این است که پیشنهاد صلح این گروه خدعه ای بیش نباشد.

اگر چنین باشد تعقیب آنان و مجاب کردنشان در برابر قانون واجب است.

۲/ «سَيَجِدُونَ آخِرِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُآمِنُواكُمْ وَ يُآمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُذِّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا» - گروه دیگر را خواهی یافت که می خواهند از شما و قوم خود در امان باشند. اینان هر گاه به کفر دعوت شوند، بدان بازگردند. «این گروه با آن گروه پیشین در ترس شریکند. جز اینکه در دل کینه دارند و منتظر فرصت اند، در حالی که آن گروه دیگر به سبب ضعفشان راه تسلیم در پیش گرفته اند.

«فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» - پس اگر خود را به کناری نکشند و از اعمال خویش باز نایستند، آنان را هر جا که یافتید، بگیرید و بکشید. یعنی اگر این گروه مانند گروه پیشین به خصومت خویش پایان ندادند و دست از توطئه چینی بر ضد امت برداشتند از قتال با آنان چاره ای نیست.

«وَ أُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» - که شما را بر آنان تسلط آشکار داده ایم. «این تسلط آشکار به دو گونه است یا استدلال و برهان کوبنده یا قوه قهریه.

زیرا این منافقان توطئه گرانی بر ضد سلامت امت اسلامی هستند و آن را بازیچه اهواء خود ساخته اند.

این آیات برای ما حکم گروه های مختلفی را که امنیت دولت اسلامی را به خطر می اندازند بیان می دارند، یعنی گروه هایی را که در اخلال امنیت بلاد اسلامی سهیم اند. بنا بر این با گروه هایی که ضد رژیم حاکمه طاغوتی فعالیت می کنند، تطبیق نمی کنند. زیرا فعالیت آنها از سرچشمه نبوت مایه نگرفته است،

ص: ۱۳۳

آن سان که نظام اسلامی که بر اساس حق و عدل و حریت قائم است، مایه گرفته است.

## [سوره النساء (۴): آیات ۹۲ تا ۹۴]

### اشاره

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۹۲) وَمَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴)

۲/

۲/

### معنای واژه ها

۹۲[فتحیر]

:التحریر بر وزن تفعیل از حریت گرفته شده به

ص: ۱۳۴

معنای بیرون آوردن بنده و برده از بردگی به آزادی.

[دیه]

دادن خونبها.

[۹۴ عرض]

به هر یک از کالاهای دنیا عرض گفته می شود و نیز به هر چه ماندگار نباشد عرض گویند.

۲/

## امنیت فردی

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

به دنبال سخن از امنیت اجتماعی در جامعه اسلامی اینک آیات از امنیت فردی در درون جامعه سخن گویند و از جریمه تجاوز به جان کسی خواه به غیر عمد یا عمد و پرداخت خونبها و ادای کفاره به گرفتن روزه، برای کسی که مرتکب قتل غیر عمد شود. اما کسی که مرتکب قتل عمد شود جزای او جهنم است و جاودانه در آن خواهد بود.

مسئله خون را بی اهمیت شمردن جایز نیست، حتی در عملیات نظامی باید بیش از حمله یقین کرد که طرف مقابل دشمن است و مسلح است. بنا بر این حمله به مردمی که از سوی آنها خطری احساس نمی شود، تنها به هدف به چنگ آوردن غنایم مادی، جایز نیست، و این عادت مردم عصر سیاه جاهلی است.

جان انسان در قانون اسلامی محترم است و تلف کردن آن به هیچ وجه جایز نیست زیرا جامعه اسلامی باید در سایه امنیت زندگی کند تا هر یک از افراد جامعه در اطمینان کامل به سازندگی و عمران مشغول باشد.

ص: ۱۳۵

## شرح آیات:

### اشاره

### قتل غیر عمد: جواز و کفاره

[۹۲]

هیچ مؤمنی حق ندارد که به جان مؤمن دیگر تجاوز ورزد مگر آنکه در راه خطا بود. مثلاً پرنده ای هدف قرار داده ولی تیرش به یک مؤمن (مسلمان) می خورد و او را می کشد.

اینها تنها صورتی است که مؤمنی ممکن است مؤمن دیگر را بکشد. اما دیگر مواردی که انسان جاهلی به خود حق می داد که کسی را بکشد مردود است.

حتی در قتل خطا یا غیر عمد نیز، اسلام برای قاتل مجازاتهایی معین کرده، هر چند به نظر می رسد که در عمل خطا و اشتباه تکلیف ساقط باشد و گناه آن نوشته نشود.

هم چنان که در حدیث شریف نبوی آمده است. این مجازات برای این است که مسلمان در هر کار که می کند جوانب امر را بنگرد تا به کسی از مؤمنان آسیب نرساند. مثلاً در منطقه ای که ازدحام و رفت و آمد است به شکار پرنده نپردازد تا تیرش به خطا مؤمنی را به قتل نرساند. یا مثلاً با عجله و بدون بررسی کامل دارویی را تجویز نکند که جان مؤمنی را بگیرد. آری کفاره مقرر بر قتل خطا سبب می شود که مردم بیش از پیش احتیاط کنند و از اعمالی که موجب ریختن خون کسی می شود ولی اشتباهها پرهیزند.

این سؤال باقی می ماند که کفاره قتل خطا چیست؟ قرآن پاسخ می دهد که بر دو نوع است:

نخست: آزاد کردن بنده مؤمن فقط. و این به هنگامی است که خانواده مقتول کافر باشند. زیرا مسلمان خونبهای خون کافر را نمی دهد مگر در یک مورد و آن هم وقتی است که کافر را با مسلمانان پیمان بوده باشد. در این مورد برای رعایت پیمان پرداخت دیه واجب است.

دوم: آزاد کردن بنده و دادن دیه به خانواده مقتول و این به هنگامی است که مسلمان باشند یا با مسلمانان پیمان داشته باشند.



قتل نفسی- غیر عمد- شده بر او واجب است که انسانی را از بردگی برهاند. زیرا آزادی از بردگی همه نیروهای مرد مؤمن را که تا آن زمان در قید رقیت بود آزاد می کند و او را به جای آن مقتول به زندگی اجتماعی بازمی گرداند. زیرا جامعه با قتل یکی از افرادش بخشی از نیروی فعال خود را از دست داده است.

اما روزه، در درجه دوم است، و برای آن است تا آن قاتل را تربیت کند تا از آن پس در اعمال خویش جوانب کار را بهتر و بیشتر بنگرد تا بار دیگر راه خطا نیاماید و مؤمن دیگر را با اشتباهی که مرتکب می شود نکشد.

۲/ در این روزها به سبب بی باکی در رانندگی و عدم توجه به قوانین راهنمایی قتل غیر عمد بسیار اتفاق می افتد. اگر قوانین اسلامی چون دیه و كفاره در حق کسانی که مرتکب چنین قتلهایی می شوند اجرا گردد مردم به تعالیم رانندگی توجه بیشتر مبدول خواهند داشت و اینگونه حوادث کمتر خواهد شد.

همچنین پزشکانی هستند که مردم را به خطا، یعنی به سبب اشتباهاتی که مرتکب می شوند می کشند. اگر قانون دیه و كفاره رعایت گردد آنان نیز به تعالیم پزشکی توجه بیشتر خواهند نمود و بیش از پیش در فکر نجات جان بیماران هستند.

### کیفر قتل عمد

[۹۳]

تجاوز به جان یک انسان از روی عمد کیفرش جاودانه در آتش ماندن است. زیرا قتل سبب پایان دادن حیات مقتول در این دنیاست پس جزای آن پایان دادن فرصتهای زندگی اخروی است.

« وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا - وَ هُرِّسَ مُؤْمِنِي رَا بَه عَمْد بَكْشَد، كَيْفَر او جَهَنَّم است كه در آن همواره خواهد بود. » اما جزای دنیوی اش این است که هرگز رستگار نخواهد شد و از رحمت واسعة خداوندی دور خواهد گردید.

« وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا - وَ خِدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذابی بزرگ آماده سازد. »

ص: ۱۳۸



قتل، قتل است اگر چه شیوه های مختلف دارد: کسی است که خود به دست خود مردم را می کشد، و کسی است که مردم را به کشتن محکوم می کند و کسی است که با افکار ویرانگر خود در قتل مردم شرکت می جوید. همه آنها به جهنم می روند و در آنجا تا ابد عذاب می کشند.

جامعه ای که آدمکشی در آن به صورت یک سنت درآمده، جامعه ای است شقی و دور از رحمت خداوند و دور از زندگی آرام و گوارا و دور از ارزشهای والا، و نزدیک به ورطه هاویه و درک اسفل.

زبان زور، زبانی است که برخی از مردم با آن تفاهم برقرار می کنند و این نفرت انگیزترین زبانی است که درندگان بیشه ها با آن سخن می گویند و هرگز صلاحی به بار نیاورد و سوگمندان ۲/ جامعه اسلامی این زبان نفرت انگیز را آموخته است.

### قوانین حفظ خون مردم

[۹۴]

خون انسان در قانونگذاری اسلامی در درون حصاری استوار از قوانین حفظ می شود تا کسی را یارای ریختن آن بناحق نباشد. یکی از مواقع ضرورت تحقیق، تحقیق در حال کسانی است که در صف کارزار جای گرفته اند که آیا اینان آهنگ جنگ دارند یا قصد صلح و پیش از آنکه یقین حاصل شود که آنان را قصد حمله است یا می خواهند در برابر حمله مقاومت کنند جایز نیست تیراندازی از سوی لشکر اسلام آغاز شود.

امت اسلامی اگر از دستگاههای مخابرات جنگی استفاده می کند تنها برای آن نیست که جای دشمن را بداند بلکه برای این منظور هم هست که بداند آیا جز جنگ راه دیگری هم در پیش هست؟ یا برای مبارزه می توان طرق دیگر را هم انتخاب نمود.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - ای کسانی که ایمان آورده اید چون برای جهاد رهسپار شوید. »

ص: ۱۳۹

یعنی برای تحقق اهداف اسلام که همان آزادی ملت‌ها و اقامهٔ عدل است قدم در راه نهادید.

«فَتَبَيَّنُوا - نیک تفحص کنید.» تا دقیقاً دشمنان خود را بشناسید آن گاه با آنان پنجه درافکنید و هر کس را به تهمت عداوت مورد حمله قرار ندهید. واضح است که این رهنمودها برای امت اسلامی در تحقق اهدافش بس نافع است زیرا او را از تجاوز بر بی‌گناهان و برانگیختن دشمنی آنان بر ضد مسلمانان و اهداف مقدس آنان بر حذر می‌دارد.

چون مسلمانان نیک‌نگریست و خصم خود را شناخت و دریافت که او را قصد تجاوز نیست بلکه از در مسالمت جویی درآمده است، در این هنگام برای دست یافتن به غنایم هجوم بر او حرام است.

۲/ «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - و به آن کس که بر شما سلام گوید، مگویید که مؤمن نیستی. شما بر خورداری از زندگی دنیا را می‌جویید.» بسا بهره‌جوییهایی اندک که زیانهای بسیار در پی دارد. بر انگیزتن دشمنی با ملت‌ها و غارت دارایی‌های آنان ستم است و ای بسا به سود دشمنان حقیقی امت اسلامی تمام شود. و آنان را در جلب محبت ملل مقهور، یاری دهد و بسا که ملل مقهور دست یاری به آنان دهند. و حال آنکه اگر این ملت‌ها به حال خود رها می‌شدند ممکن بود در مواقع ضرورت به یاری امت اسلامی برخیزند و فواید پیروزی مضاعف گردد از این رو خدای تعالی می‌فرماید:

«فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ - و حال آنکه غنیمتهایی بسیار، نزد خداست.» این غنایم همان پیروزی بر دشمن حقیقی است و غنایم مصالحه با ملل مسالمت‌جو است و غنایم نام نیک و ذکر خیر است در نزد ملل دیگر به اضافهٔ غنایم دیگر.

این توصیه‌ها از آن رو آمده است تا میان هدف و ارزش جنگ در اسلام و عصر جاهلی فرق بگذارد. در عصر جاهلی مردم فقط برای پر کردن جیب خود یعنی

دست یافتن به موفقیت‌های موقت- که در قرآن از آنها به «عرض» تعبیر شده- به جنگ می رفتند. در حالی که جنگ در اسلام هدفش اشاعه عدل است و تحقق حریت و برپا داشتن صلح. و این ارزشها به سختی به دست می آیند و از طرق دست یافتن به آنها، عاری کردن جنگ است از اهداف مادی.

« كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ - شما پیش از این چنان بودید ولی خدا بر شما منت نهاد. » بر شما به اسلام منت نهاد و شما فواید ملموس را در اسلام در برابر خود می نگرید و می بینید که چگونه هر کس امنیت شخصی خود را احساس می کند. پس بر شماست که به وصایای اسلام گوش فرا دهید تا به آن فواید برسید. یکی از وصایای این است که قبل از تحقیق و تفحص حمله را آغاز نکنید.

« فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا - پس تفحص کنید که خدا بر اعمالتان آگاه است. »

### [سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۱۰۰]

#### اشاره

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسَيْنِيَّ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵) دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶) إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسَعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷) إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۹) وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

## معنای واژه ها

[۹۵]الضرر]

:کاستی و آن هر چیزی است که زیان رساند اعم از تنگنا و بیماری.

[۹۶]درجات]

:جمع درجه به معنای منزلت.

[۱۰۰]یهاجر]

:جدایی.

[مراغما]

:مراغم یعنی کسی که در شهرها و مذاهب ثبات ندارد و اصل آن «رغام» است به معنای خاک.

## هدفهای جهاد

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

پس از سخن از امنیت اجتماعی که به نوبه خود به دنبال سخن از طبقات اجتماعی آمد، اینک سخن از برخی اهداف جهاد در اسلام آمده است و این هم به مناسبت سخن از یک طبقه اجتماعی، طبقه مهاجرین در درون امت اسلامی شده.

از آنجا که ارزش جنگهای اسلامی بسته به ارزش اهداف آنهاست، باید دانست که نخستین و مهمترین آنها این است که به ملل دیگر تحت این شعار یا آن

ص: ۱۴۲

شعار نباید تجاوز کرد.

دوم اینکه، جنگ باید برای خدا باشد و رزمندگان در راه خدا در جامعه از مقامی ارجمند برخوردار باشند.

سوم اینکه از هدفهای این جنگ آزاد کردن ملت‌های مستضعف باشد. امت اسلامی همان قدر که در این آزادسازی مسئول است، ملت‌ها نیز باید خود از سلطه طاغوت‌ها، در راه آزادی خویش تلاش ورزند. این تلاش گاه به مهاجرت است تا در این مهاجرت خود را برای یک حمله جانانه علیه جباران و سلطه‌گران مهیا و تقویت کند.

۲/ فرمان مهاجرت از سوی اسلام، از این رو است که جبهه‌های دشمن از عناصر خوبی که به خاطر موقعیتشان مجبورند در برابر مسلمانانی که برای رهایی آنها آمده‌اند مقاومت ورزند، خالی گردد و نیز جبهه اسلام به عناصر، خوبی تقویت شود. از سوی دیگر هنگامی که اسلام به مهاجرت فرمان می‌دهد به همه کسانی که بهانه می‌آورند که مجبور بوده‌اند در سمت دشمن بمانند، اتمام حجت می‌کند و دیگر عذری برای آنان باقی نمی‌گذارد.

### شرح آیات:

### اشاره

### جامعه و جهاد

[۹۵]

در باب جنگ در راه خدا مردم بر سه گروه اند: گروهی اهل مجاهدت اند و گروهی به جهاد نمی‌روند، زیرا نمی‌توانند و گروهی در عین قدرت روحی و جسمی، از جهاد سر برمی‌تابند. دو دسته نخستین در نزد خداوند گرامیتر از دسته آخراند در نتیجه در درون جامعه هم از برتری خاصی برخوردارند و آنان را حقوق ویژه‌ای است که دیگران از آن محرومند.

« لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً - مؤمنانی که بی هیچ رنجی و آسیبی از جنگ

ص: ۱۴۳

سر برمی تابند، با کسانی که به مال و جان خویش در راه خدا جهاد می کنند برابر نیستند خدا کسانی را که به مال و جان خویش جهاد می کنند بر آنان که از جنگ سر برمی تابند به درجتی برتری داده است.» این درجه که از آن یاد شده این است که اموال امت قبل از قاعدین ویژه مجاهدان است زیرا آنان را بیش از قاعدین در زندگی اجتماعی امت تأثیر است. و در آخرت ثواب بزرگ در انتظار آنهاست و خداوند صدقات آنان را پیش از پذیرفتن صدقه قاعدین قبول می کند.

نماز مجاهدان در راه خدا به سرعت برق به آسمان برده می شود زیرا صاحب آن گفتار و کردار را قرین ساخته است. اما نماز قاعدین گاه به آسمان برده می شود یا اصلاً برده نمی شود. و اگر برده شود با شرایط دشواری پذیرفته می آید. مانند نماز است عبادات دیگر. جهاد در راه خدا ابواب عقل مجاهد را می گشاید و او را هدایت و معرفت و ایمان ارزانی می دارد. خدای تعالی مجاهد در راه خدا را در زندگی بصیرتی روشن داده، زیرا او خودی خود را که چون گردنه ای بر سر راهش بود در هم شکسته و میان او و حقایق عالم وجود دیگر هیچ مانعی چون خوف و طمع و شک و دودلی باقی نمانده است. هر کس ۲/ حقایق عالم وجود در برابر او آشکار گردد ایمانش به خدا افزون گردد و در دل او پایداری و مقاومت و ثبات جایگزین شود.

در دل مجاهد در راه خدا نفاق لانه نمی کند و در نظر او میان دنیا و آخرت تناقضی نیست. او دنیا را داده و آخرت را خریده است. و جان خویش داده و بهشتی را که پهنایش به قدر همه آسمانها و زمین است گرفته است. رزمنده به خود مطمئن است و به طریقه و مسلک خویش نیز اعتماد دارد.

ولی این بدان معنی نیست که قاعدین کفارند. آنان نیز موظف اند که به تهیه مصالح بندگان مشغول باشند مانند کشاورزی که در مزرعه اش کشاورزی می کند یا کارگری که در کارخانه سرگرم کار است یا نویسنده ای که در دفتر کارش نشسته است و می نویسد یا کاسب و تاجری که سرگرم تهیه ما یحتاج مردم اند. هر یک از اینان را وظیفه ای است و مسئولیتی است و نقشی است که باید در زندگی

ایفا کند و بر او واجب است که این وظیفه را بدون هیچ کم و کاست و بدون هیچ غش و تقلبی به پایان رساند.

غیر نظامیان در جامعه اسلامی خود به نوعی در صف مجاهدان رزمنده در راه خدا هستند. اگر افزونی تولید کشاورزی نباشد، اگر صنایع اسلامی از خوبی و استحکام برخوردار نباشند، اگر محققان و مکتشفان به کشفیات و اختراعات دست نیابند. اگر تاجر و کاسب معامله نکنند، چگونه سرباز می تواند کاملاً وظیفه خود را به انجام رساند؟ از این رو است که قرآن ضمن برشمردن فضیلت مجاهدان غیر نظامیان را (که به وظیفه خود عمل می کند) به کلی از درجه اعتبار ساقط نمی کند و می گوید:

« وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَ خدَا همه را وعده های نیکو داده است. » و این به هنگامی است که ایمانی صافی داشته باشند و در زندگی از سنن الهی پیروی کنند ولی بار دیگر قرآن بازمی گردد و از فضیلت رزمندگان در راه خدا سخن می گوید:

« وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۚ - جهاد کنندگان را بر آنها که از جهاد سر برمی تابند به مزدی بزرگ برتری داده است. » مراد این است که خداوند رزمندگان را در این دنیا به درجتی فرا برده و در دنیا و آخرت هم اجر عظیم داده است.

۲/

## پاداش مجاهدان

[۹۶]

گفتیم که رزمندگان در راه خدا از اجر عظیم برخوردار شوند، این اجر عظیم چیست؟ نخست آنکه: به قدر جهاد و فداکاری اش در نزد خداوند درجت یابد. این درجات در دنیا هم منعکس می شوند. مثلاً خداوند مجاهد را عالم محسوب می دارد و او را درجه علم می دهد. زیرا جهاد عقل جهاد کننده را می گشاید و به او چیزهایی

ص: ۱۴۵

می آموزد که قاعدین از آن بی خبرند.

مجاهد در راه خدا علاوه بر درجه علم به درجه ایمان و تقوی و شجاعت و اطاعت و انضباط و طول عمر و تندرستی هم نائل می شود.

همه این آثار نیکوی جهاد با آنکه اخروی است در زندگی دنیا هم انعکاس می یابند.

دوم: مغفرت و توبه پروردگار نصیب اوست، زیرا خداوند گناهان پیشین او را زدوده است و در آخرت او را بدان گناهان کیفر نخواهد داد هم چنان که در این جهان نیز از تأثیرات منفی آنها بر نفس خود نجات یافته است.

حسودان که سر در گریبان خود برده، مردم ضعیف الاراده، مردم بسیار گفتار اندک کردار، کسانی که بسیاری از وظایف خود را ترک کرده اند و ضعف اراده و عدم کف نفس آنها را به وادی محرمات کشیده، چون در زندگی سربازی اسلامی داخل شوند به برکت خشونت و رنج و رویارویی با خطرات نظامی آن صفات نکوهیده در وجودشان دگرگون میشود. جهاد برای آنها به منزله مدرسه تربیتی است و با تأثیر کامل این مغفرتی که رزمنده اسلامی بدان دست می یابد، صیانت جدیدی است از شخصیت و از ویژگیهای جهاد است.

سوم آنکه: خداوند به رزمنده در راه خود رحمت خویش عنایت کرده. مراد از آن این است که در آخرت با او معاملتی نیکو خواهد شد ۲/ و اعمال صالح او را بدون تردید خواهد پذیرفت و در محاسبه و بازخواست بر او سخت نخواهد گرفت و در این دنیا نیز درهای زندگی به رویش گشاده می شود زیرا جهاد رزمنده را چنان تربیت می کند که بتواند بر خود و زندگی فرمان راند. آنکه چنین باشد، خدایش در دنیا موفق دارد و نام نیک او بر زبانها اندازد، و از این رو مورد احترام و تقدیر همگان واقع شود.

این است آن دستاوردهای جهاد که از آنها به درجات و مغفرت و رحمت تعبیر شده:

« دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا » - درجاتی از جانب خدا و آمرزش و رحمتی و خدا آمرزنده و مهربان است.»



بر ملل مستضعف که طاغیان طاغوتی با آنان به ظلم و استبداد رفتار می کنند و آزادیشان سلب کرده اند واجب است که علیه طاغیان بشورند. اگر نتوانند در سرزمین ستم به پیروزی رسند باید به سرزمین دیگری که آزادی آنان را ضمانت می کند مهاجرت کنند. طبعاً در سایه دولت اسلامی اراضی مسلمانان جایگاه حریت و مأوای مهاجران طالب حریت باشد. اینان از طریق مهاجرت موضع خود را مستحکم می کنند. زیرا امت اسلامی رهایی ملل مستضعف تحت ستم را به گردن گرفته است. این مهاجران آزادی خواه به زودی نیرومند می شوند و برای رهایی سرزمین خود از یوغ طاغیان و اشغالگران دست به کار خواهند شد.

آنان که در راه خدا مهاجرت نمی کنند و به موطن امن نمی روند و این را بهانه خود در ارتکاب گناهان و شرکت در ستم و عدم مقاومت در برابر ستمکاران قرار می دهند جایشان در آتش جهنم است. زیرا ستمدیده و ستمگر در گناه یکسانند، زیرا مظلوم می توانسته از خود دفع ستم کند و نکرده است.

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ - کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که بر خویشتن ستم کرده بودند. » ۲/ این ستم کردن بر خود یا بدین گونه است که در برابر ستم ستمکارانی که بر آنها ستم می کرده اند مقاومت نکرده اند یا در زیر فشار ستمکاران مرتکب گناه شده اند.

« قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ - از آنها می پرسند: در چه کار بودید. » یعنی زندگی را چگونه و در چه حال می گذرانید. طبعاً اینان در حالت رضا نمی زیسته اند و در طاعت خداوند هم نبوده اند، زیرا در سایه حکومت حاکمی ستم پیشه می زیسته اند. ولی در پاسخ حالت خویش بیان نمی کنند تنها به اقامه عذرهای می پردازند و این عذرهای بزودی مردود می شود.

« قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ - گویند ما در روی زمین مردمی

بودیم زبون گشته.» گویند، زبون گشته و نمی گویند ناتوان. زیرا خداوند هیچکسی را ناتوان نیافریده، بلکه مردم اگر ناتوانند خود در ناتوانی خود سهیم بوده اند یا یکدیگر را به ورطه ناتوانی کشیده اند:

« قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا - فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید.» تا زمانی که زمین از آن خداست و مردم بندگان خدایند، چرا باید تنها در یک زمین زندگی کنند؟ چرا باید در برابر همانندان خود جبین عبودیت بر زمین ساینند حتی اگر مورد ستم و سرکوبی واقع شوند؟ چنان که علی علیه السلام گفته است.

جزای اینان شرکت ایشان است در ستم ستمکاران بر آنان افزون بر جزای گناهانشان. تا زمانی که می توانند از سرزمین ستم مهاجرت کنند، هرگز نمی توانند فشار ستمکاران را بهانه اعمال خود قرار دهند.

« فَأُولَئِكَ مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا - مکان اینان جهنم است و سرانجامشان بد.»

### مستضعفان و وظیفه هجرت

[۹۸]

آری، گروهی از مستضعفان هستند که نمی توانند مهاجرت کنند ۲/ خداوند ایشان را از مهاجرت از سرزمین ستم معاف داشته است.

« إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا - مگر مردان و زنان و کودکان مستضعفی که هیچ چاره ای نیابند و به هیچ جای راه نبرند.» اینان مردان یا زنان، یا جوانانی هستند و این بدان معنی است که هجرت بر همه مردان و زنان و جوانانی که قادر به هجرت هستند واجب است. بنا بر این زنی که خود به هجرت قادر است ولی شویش قادر به هجرت نیست بر او واجب است

ص: ۱۴۸

که خود هجرت کند، یا جوانانی که می توانند هجرت کنند نباید به خاطر پدر و مادرشان که نمی توانند هجرت کنند از هجرت تن زنند.

زیرا خداوند هر یک از ما را به قدر عملش به صورت انفرادی جزا خواهد داد به عبارت دیگر دو نفر در یک قبر نمی خوابند. خدای تعالی اینان را از هجرت معاف داشته، در صورتی که به دفع ستم قادر نباشند و نیز هجرت نتوانند و راه چاره ای برای منع ظلم از خود نشناسند و برای خروج از شهر ستمکاران هم راهی به جایی نبرند.

[۹۹]

اینان که یارای هجرتشان نیست چنان نیست که با هجرت نکردن از آنان اسقاط وظیفه شده باشد یا به وظیفه خود عمل کرده باشند بلکه اینان را وظیفه دیگری بر عهده می آید. باید برای مهاجران وسیله و نیرو مهیا کنند یا از خود منع ظلم نمایند. از این رو است که در قرآن واژه «عسی» یعنی «شاید» «باشد» به کار رفته تا مظلومان بدانند که نباید تحت تأثیر داروی مخدر نومیدی به خواب روند و بهانه بیاورند که نمی توانسته اند در برابر ستم ستمکاران مهاجرت کنند یا دست به شورش زنند.

ای بسا که آدمی به خیال خود قادر به انجام کاری نیست ولی در واقع اگر بر خدای تعالی توکل کند قادر خواهد بود.

« فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا - باشد که خداشان عفو کند که خدا عفو کننده و آمرزنده است. » ۲/ عفو کامل خداوندی غیر از عفوی است که اینان را شامل می شود زیرا اینان مسئول عواقب سکوت خود و مسئول ماندن خود با ستمکاران هستند.

**هجرت به چه معنی است**

[۱۰۰]

هجرت به معنی بی نیاز شدن از وطن نیست، بلکه معنی آن انتقال از وطن صغیر است به وطن کبیر، از افقی تنگ به افقی گشاده. آنجا که آسایش و آزادی است.

ص: ۱۴۹

خداوند زمین را پهناور آفریده و مهاجر را اگر در راه، مرگ فرانسد به مامن جدید خود خواهد رسید و اگر در راه مرگش فرا رسد در برابر خود رحمت واسعة خداوندی را خواهد یافت.

« وَ مَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافاً كَثِيراً وَ سَعَةً - و آن کس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین برخورداریهای بسیار و گشایش خواهد یافت. » خاک بسیار خواهد یافت و خاک نیمی از تمدن انسان است. زیرا خاک جای سکونت است و زراعت و سیاحت و نیم دیگر آن آزادی است که قرآن از آن به «سعه» گشادگی «گشایش» تعبیر کرده است. در آنجا آدمی می تواند در سایه حریت از نیروهای خاک بهره جوید و زندگی گوارایی داشته باشد.

« وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ - و هر کس از خانه خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند آن گاه مرگ او را دریابد مزدش بر عهده خداست. » زیرا او مهاجرت کرده تا به استحکام بنیان رسالت کوشد.

« وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِماً - و خدا آمرزنده و مهربان است. » سخن آخر: یک نگاه به تاریخ ما را به نقش اساسی هجرت در تأسیس همه تمدنهای بزرگ در اغلب جنبشهای ۲/ اصلاح طلبانه و آزادی بخش در سراسر جهان آگاه می کند. اهمیت اسلام در این است که هجرت را یک وظیفه مقدس دینی و قاعده اساسی در زندگی ایمان آورندگان قرار داده است. این امر بقاء و توسعه و قدرت یافتن حرکتی اصلاح طلبانه را در برابر تجاوز طاغوتیان تضمین می کند و به نهضت، برد جهانی می دهد آن سان که توانایی خواهد یافت تا با نیرو گرفتن از ملل دیگر طاغوتیان طاغی را تسلیم خواست راهجویان طریق آزادی و پیشرفت گرداند.

ای کاش نیروهای آزادی بخش اسلامی امروز به نقش اساسی هجرت آگاه می شدند تا مبارزات خود را در سرزمینهای آزادی متمرکز کنند آن گاه برای رهایی ملتها از جای بجنبند و قدم در راه نهند.

وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْمَارِضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْضَوْا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ حِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عِدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱) وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۰۲) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ فِيمَا وَ قَعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا (۱۰۳) وَ لَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)

## نماز خوف

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

سه آیه اولی پاسداری از احکام نماز را که به هجرت و قتال وابسته است بیان می دارد مانند کوتاه کردن نماز (قصر) در سفر و به هنگام خوف و طرز گزاردن نماز خوف به جماعت و وجوب مسلح بودن به هنگام نماز خوف.

این آیات برای بیان حقایقی چند نازل شده اند:

نخست آنکه: هجرت یا قتال اهداف مقدسی هستند صرفاً برای رضایت پروردگار و برپاداشتن فرمان او در زمین و بر ماست که این اهداف را از یاد نبریم هر چند که در اثناء هجرت و قتال متحمل مشکلاتی شویم و از آن جمله است اقامه نماز در اثناء هجرت و قتال. قرآن می خواهد جامعه ای بنا کند کامل و تمام به گونه ای که همه جوانب اسلام را اعم از مادی و معنوی در برداشته باشد.

دوم آنکه: بر مسلمان است که عبادات را اهداف نپندارد که تغییر پذیر نیستند بلکه- با وجود اهمیتی که دارند- خود و سائلی هستند برای اهدافی بزرگتر.

از این رو ۲/ به مقتضای تحقق آن اهداف، چون موفقیت‌های جنگی یا مهاجرتی دگرگون می شوند. نماز که یکی از مهمترین عبادات است به سبب خوف یا هجرت مختصر می شود.

سوم آنکه: بر مسلمان است که به هنگام نماز از وظایف آمادگی مادی غافل نشود. باید همواره آماده و مسلح و چابک و فعال باشد. بنا بر این در صورتی که آمادگی جنگی در حین نماز واجب است در غیر نماز چه حال دارد؟ بدین گونه قرآن برای ما بیان می کند که ضرورت تحقق شرایط پیروزی بر

دشمن تا چه حد است و ما نباید نسبت به هیچ یک از آنها سهل انگاری کنیم، و بهانه آوریم که ما مسلمان هستیم و قضیه ما قضیه بر حقی است.

در آیه چهارم این حقیقت را به گونه دیگر بیان می دارد، آن گاه که ما را از مخاطرات جنگ و آلام هجرت آگاه می سازد و ضرورت آمادگی روحی را در برابر بروز آن حوادث بیان می کند که مبادا پنداریم که جنگ بازیچه است یا هجرت سیاحت است. زیرا چنین تصویری ما را به سستی می کشاند و به تنبلی و سهل انگاری وامی دارد تا دیگر در اندیشه مراحل پایانی جنگ نباشیم و تنها به انجام وظیفه بسنده کنیم.

### شرح آیات:

### اشاره

### نماز قصر، نماز خوف

[۱۰۱]

در حالت سفر و ترس از حمله دشمن، همچنین وقتی که مهاجر را کفار تعقیب می کنند که بگیرند و بازگردانند نمازش را اگر به قصر ادا کند باکی نیست. بدین طریق که هر نماز چهار رکعتی دو رکعت خوانده می شود. آری نماز عبادتی است که در وقتهای معین واجب گردیده مسلمان باید آن را بدون کم و کاست به انجام رساند، اما به سبب سفر یا خوف نیمی از آن کاسته می شود.

« وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ - و چون در زمین سفر کنید، گناهی نیست که اگر بیم آن داشتید که کافران به شما زیان رسانند، نماز خویش کوتاه کنید. » / ۲ یک سؤال باقی می ماند که: آیا در این حالت کوتاه کردن (قصر) نماز واجب است؟ پاسخ:

آری! زیرا بر مسلمان حرام است که خود را عرضه خطر سازد. پس اگر گفته شده که بر ما دو رکعت از چهار رکعت واجب است پس چهار رکعت خواندن در مواقع سفر و خوف حرام است.

ص: ۱۵۳

از این روست که قرآن واژه (لا جناح) یعنی گناهی نیست یا باکی نیست را به کار برده است.

حرمت برپا کردن این دو رکعت، به سکوت برگزار شده زیرا مسأله از خلال شرایط ترس که بخشی از نماز را اسقاط می کند روشن و واضح است و نباید زندگی یک مسلمان در نماز دستخوش زیاده روی شود.

«إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا - اگر بیم داشتید که کافران به شما زیان رسانند.» یا به عبارت دیگر شما را گول بزنند و شما را به سرزمین طاغوت بازگردانند یا به هنگام نماز بکشند.

«إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا - زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند.» پس بر شماست که شدیداً از آنان حذر کنید.

### جنگ و نماز جماعت

[۱۰۲]

در حالت جنگ نماز به جماعت گزارده می شود. در اینجا مسلمانان به دو گروه می شوند گروهی به نماز می ایستند و گروهی در برابر دشمن می ایستند.

فرمانده، هر دو گروه را امامت می کند، بدین گونه که جلو ایشان می ایستد، پشت سرش گروهی هستند که با او نماز می خوانند. در رکعت اول امام هم چنان که نشسته است منتظر می ماند. ۲/ مأمومان فوراً برمی خیزند برای رکعت دوم و قیام و رکوع و سجود به جای می آورند، به هنگام سجود این گروه، گروه دوم که هنوز نماز نگزارده اند پشت سر نماز گزاران قرار می گیرند و به مجرد پایان یافتن نمازشان و رفتنشان به سوی دشمن اینان در مکانشان جای می گیرند، امام هم برمی خیزد و نماز خود را ادامه می دهد و بر این گروه دوم امامت می کند. آن سان که رکعت دوم امام برابر رکعت اول ایشان است - یعنی دسته دوم - چون امام برای تشهد نشست اینان

ص: ۱۵۴



برمی خیزند و رکعت دوم نماز خود را به جای می آورند و به نماز خود پایان می دهند.

نتیجه این می شود که امام دو رکعت نماز خوانده هر رکعت با یک گروه و هر گروه یک رکعت با امام نماز خوانده و یک رکعت به گونه فرادی.

« وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصِيعُوا فَلْيُصِيعُوا مَعَكَ - و چون تو در میانشان باشی و برایشان اقامه نماز کنی باید که گروهی از آنها با تو به نماز بایستند و سلاحهای خویش بردارند و چون سجده به پایان بردند برابر دشمن شوند تا گروه دیگر که نماز نخوانده اند بیایند و با تو نماز بخوانند.» نماز گزاران را واجب است که در حال نماز مسلح باشند و نماز آنان را از جنگ غافل نگردانند.

زیرا دشمن منتظر این فرصت است تا بر مسلمانان تازد و از میان برداردشان. در یک حالت، اجازه داده شده که در حال نماز سلاح از خود بگیرند و آن هم موقعی است که باران بیارد و مانع ادای نماز همراه با سلاح شود یا نماز گزار بیمار بود و نتواند با بار آهن و فولاد بایستد و نشیند و به سجده رود.

« وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ - آنان نیز هوشیار باشند و سلاحهای خویش بگیرند، زیرا کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید.» متاعهای میدان جنگ اسلحه و آذوقه است که از لوازم ضروری پیروزی هستند.

« فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاجِدَهُ وَ لَآ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أذىٌ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ أَعْيُدَ لِلْكَافِرِينَ عَيْدًا مُهِينًا - تا یکباره بر شما بتازند و گناهی مرتکب نشده اید هر گاه از باران در رنج بودید سلاحهای خویش بگذارید ولی هوشیارانه مواظب دشمن باشید هر آینه خدای برای کافران عذابی خوارکننده آماده ساخته است.»

طبعاً گرمای شدید و بادهای طوفانزای و امثال اینها خود از مواردی است که حمل سلاح را دشوار می سازد و به منزله باران هستند.

### یاد خدا بینایی و آگاهی مؤمن است

[۱۰۳]

چون نماز پایان یافت و جنگجویان به میدان کارزار بازگشتند بر آنهاست که یاد خدا را در هر حال که باشند از یاد نبرند.

« فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ فِيمَا وَرَعُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ - چون نماز را به پایان بردید خدا را ایستاده یا نشسته یا به پهلو خوابیده یاد کنید. » بسا یاد کردن خدا پس از نماز خوف برای جبران نقصان نماز است، زیرا کسی که نماز خود به قصر می خواند مدتی معادل دو رکعتی که به جای نیاورده ذکر خدا بگوید ولی واجب نیست که در گفتن ذکر حالتی و هیئتی چون نمازگزاران داشته باشد، بلکه همانطور که به کارهای عادی مشغول است زبانش نیز به ذکر خدا گویا باشد.

پس پایان نبرد و بازگشتن به زندگی معمولی نماز را همان چهار رکعت ادا خواهد کرد.

« فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا - چون از دشمن ایمن گشتید نماز را تمام ادا کنید که نماز بر مؤمنان در وقفهای معین واجب گشته است. » یعنی نماز یک امر ثابت و معین در اوقات معین است و هر چیزی وقتی چنین حالتی دارد که از اهمیت بسیار برخوردار باشد.

[۱۰۴]

اگر ادای نماز در جنگ با ادای آن در زمان صلح فرق داشته باشد یعنی در زمان جنگ ۲/ نماز قصر و نماز گزار مسلح به نماز می ایستد و در حین نماز هوشیارانه مواظب حرکت دشمن است پس بر آنها لازم است که در زمان صلح نیز چنین حالتی داشته باشند تا همواره بتوانند در مواجهه با همه احتمالات، مستعد و بسیجیده باشند و این از شروط ضروری یاری کردن دین خداست.

ص: ۱۵۶

در جنگ علاوه بر آمادگی نظامی به آمادگی روحی هم نیاز هست دلیری و اقدام بدون دودلی و بیم هراس همان است که در این آیه به آن اشارت رفته است:

« وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ - و در دست یافتن به آن قوم سستی مکنید.» در تعقیب دشمن و هجوم به سنگرها و پناهگاههایشان و جستجوی آنان اظهار سستی مکنید. به عبارت دیگر همواره آماده هجوم بر خصم باشید و از عواقب هجوم بیم به دل راه مدهید، زیرا دشمن نیز چون شما بشر است، او نیز خسته و آزرده می شود هم چنان که شما می شوید ولی شما که به خداوند امید می دارید خود را نیازید و واپس منشینید.

« إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا - اگر شما آزار می بینید آنان نیز چون شما آزار می بینند. ولی شما از خدا چیزی را امید دارید که آنان امید ندارند و خداوند دانا و حکیم است.» خداوند به علم همه جانبه خود از مقدار فداکاریهای شما آگاه است و به حکمت خود شما را به مقدار فداکاریتان پیروزی عطا می کند ولی حصول این پیروزی نیاز به صبر و پایداری دارد و بیهوده و بی سبب به دست نیاید.

### [سوره النساء (۴): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰]

#### اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵) وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶) وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَ كَيْلًا (۱۰۹) وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰)

۱۰۷ [یختانون]

خیانت می ورزند.

۱۰۸ [یستخفون]

می پوشانند و پنهان می کنند.

۲/

## گناهکاران میان توبه و عصیان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در ضمن سخن کلی از طبقات جامعه اسلامی، در این سوره، اینک سخن طبقه گناهکاران به میان آمده است. اینان کسانی هستند که در امانات مردم خیانت می ورزند و اموالشان را به ناحق می خورند. یا در امانت خداوند خیانت می کنند و مرتکب خطاهایی می شوند که سرانجام زیان آن به اجسام و عقول خودشان بازمی گردد. این طبقه می کوشد تا دستگاه رهبری را در کنار خود داشته باشد تا هر چه خواهد کرد بتواند. از این روی خداوند، رسول خود را فرمان داده که از آنان دفاع نکند و حمایت ننماید، زیرا رسول باید از حق متابعت کند، حقی که در کتاب آسمانی اش بر او نازل شده و آن را معیار و مقیاس حکومت و حکم خود بر مردم قرار

ص: ۱۵۸

دهد و بر طبق آن با آنان رفتار نماید.

این طبقه بیمناک است که مبادا در نزد رهبری و مردم پرده از کارش برافتد و حال آنکه باید از عذاب خدا بترسد. حتی اگر رهبری منحرف شود و با آنان همنوایی کند و حتی اگر توده های مردم گمراه شوند و فریب بخورند هرگز از عذاب الهی در فردای قیامت نتوانند رست.

۲/ در برابر این طبقه تنها یک راه رهایی باز است و آن راه توبه است. اینان اگر توبه کنند و به ایمان بازگردند چنان شوند که گویی هرگز مرتکب گناهی نشده اند.

## شرح آیات:

### اشاره

### اساسی بودن رهبری اسلامی

[۱۰۵]

رهبری اسلامی یک رهبری اصولی و اساسی است نه مصلحتی. از این رو کاری به آن ندارد که به مردم نزدیک می شود یا دور، بلکه همواره خدا را در نظر دارد و نزدیک شدن به خدا و دور شدن از خدا را وجهه همت خود قرار می دهد.

بدین سبب است که هرگز به میل طبقات بزرگتر یا طبقه مفسدان از این نظر که طبقه ای نیرومنداند، کار نمی کند و باکی از آن ندارد که خلاف میل آنان ممکن است سبب سست شدن کار رهبری شود. هرگز دستگاه رهبری اسلامی با این گونه طبقات مبارزه می کند تا به درگاه خدا توبه کنند. نیرومند غالب، در نزد رهبر اسلامی خوار و ناتوان است تا حق ضعیف را از او بستاند و خوار ناتوان، نیرومند و غالب است تا حقش را از قوی بگیرد و این سخن علی علیه السلام است.

قرآن مقیاس حکومت بر مردم است و آن را با مصلحت اندیشی و از پی هوی رفتن کاری نیست.

« إِذَا أُنزِلَتْ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ - ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا بدانسان که خدا به تو آموخته است میان مردم داوری کنی.»

ص: ۱۵۹

بدین گونه در حکومت اسلامی جایی برای فساد اداری نیست جایی برای توصیه بازی و واسطه آوردن و رشوت گرفتن و رشوه دادن نیست. و کس نتواند به حساب حقوق مردم برای خود دوست و رفیق بترشد.

« وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا - به نفع خائنان به مخاصمت برمخیز. » یعنی برای مصلحت حال خائنان وارد کشاکش مشو و قدرت حکومتی را در اختیار اینان قرار مده، ۲/ اینان که به مردم خیانت می کنند و حق ایشان را می خورند.

اینان که از خاندانهای بزرگ هستند و دارای جاه و ثروت بسیار.

### حفظ استقلال مهمترین وظیفه رهبری اسلامی است

[۱۰۶]

مهمترین وظیفه رهبری، حفظ استقلال رهبری است در برابر خائنان و نگهداشتن رهبری است از فریبها و رشوتها و حيله گریهای آنان تا بتواند در میان مردم بعدالت رفتار کند.

به سبب سنگینی بار گران رهبری خداوند او را به استغفار فرمان داده یعنی اگر در دام خائنان افتد بخشوده نمی شود مگر اینکه فوراً باید مسیر خویش را تصحیح کند و به درگاه خداوند توبه نماید.

« وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا - و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است. » آمرزش خواستن رهبری از خدا مانع آن می شود که تحت تأثیر مراکز قدرت قرار گیرد و همچنین او را شجاعتی ارزانی می دارد که بتواند در برابر مردم ایستادگی کند و تنها از خدا، آن پروردگار جهانیان بترسد و بس.

[۱۰۷]

« وَ لَا تُجَادِلْ عَنِ الدِّينِ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ - به خاطر کسانی که به خود خیانت می ورزند، مجادله مکن. » یعنی با ارتکاب گناهان بر خود خیانت می ورزند. بر رهبری اسلامی واجب است که با اینان از در آشتی درنیاید و چهره زشتشان را در برابر مردم نیاراید و خطاهایشان را موجه جلوه ندهد. زیرا خداوند کسانی را که پیوسته در امانت خدا

ص: ۱۶۰

خیانت می کنند دوست ندارد. خداوند اینان را فرمان داده که جسم و عقل و کرامت انسانی خود را از هر خطا و گناهی محفوظ دارند و اینان محفوظ نداشته اند. زناکار ۲/ در امر جسم خود و نسل خود به خدا خیانت می کند و این دو امانتهای خدا هستند بر عهده او. شرابخوار، در امر جسم خود و عقل خود به خدا خیانت می کند و قمارباز در امر جسم خود و مال خود به خدا خیانت می کند. خلاصه هر گناهکاری در نعمتهای خدا که در نزد او امانت اند خیانت می کند، زیرا آن را به طریقی به کار می گیرد که خلاف فرمان خداوند است.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا - خدا خائنان گناهکار را دوست ندارد. »

### گرفتاری دو شخصیتی بودن

[۱۰۸]

اینان اعمال خود را کتمان می کنند تا مردم به حقیقت رفتارشان پی نبرند و حال آنکه نمی دانند که خدا از اعمالشان آگاه است و آن چنان که شایان آن هستند کیفرشان می دهد.

شراب و قمار و هر گناه دیگر را عواقبی دردناک به دنبال است، خواه مردم بدانند که فلاں، مرتکب آن اعمال می شود یا ندانند.

از این گذشته خداوند پیش از آنکه اینان مرتکب آن اعمال شوند بدان آگاه است. حتی زمانی که قصد آن را در دل می گذرانند و شب هنگام که به گرد هم می آیند و قرار کار توطئه آمیز خود را می دهند، خدا با آنهاست. سخنشان را می شنود و اقوالشان را و نیاتشان ضبط می کند. آیا از خدا شرم نمی دارند.

« يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا - از مردم پنهان می دارند و از خدا پنهان نمی دارند. زیرا آن گاه که شب هنگام سخنانی که خدا از آن خشنود نبود گفتند و خدا به هر چه می کنند احاطه دارد. » خدا می داند که چه می گویند و قادر است هر زمان که بخواهد آنان را از

ص: ۱۶۱

عمل بازدارد. هم چنان که قادر است که هر زمان که بخواهد آنان را فرو گیرد که او پیروزمند و مقتدر است.

[۱۰۹]

فرض کنیم که شما این گناهکاران را در این دنیا تبرئه کردید و چهره هاشان را در برابر مردم آراستید، چه کسی می تواند آنها را در آخرت از رسوایی در برابر مردم در روز قیامت نجات دهد؟ چه کسی می تواند آنان را از حکم خدا خلاص کند؟ کدام وکیل در دادگاه عدل الهی از آنان دفاع خواهد کرد؟ ۲/ « ۳ هـ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا - هان این شماست که در این جهان از آنان سخت جانبداری کردید، کیست که در روز قیامت از آنان در برابر خدا جانبداری کند یا چه کسی وکیل آنها خواهد بود؟ » [۱۱۰]

برای رهایی اینان تنها یک در گشاده است و آن در توبه است، دری که اگر از آن داخل شوند در زمره مؤمنان و مردم شریف درآیند. خدا توبه آنان را خواهد پذیرفت.

« وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا - و هر که کاری ناپسند کند یا به خود ستم روا دارد آن گاه از خدا آمرزش خواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. »

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵]

اشاره

وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبْهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱) وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزْمُ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ اجْتَمَلَ بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا (۱۱۲) وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْلُوكَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳) لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا - مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴) وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُضَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

۲/

ص: ۱۶۲



## معنای واژه ها

۱۱۴ [نجواهم]

نجوی یعنی پوشاندن، و نجوی در سخن میان دو نفر است یا دو گروه به شیوه ای پنهان.

۱۱۵ [یشاقق]

شقاق، اختلاف با دشمن است، و «شَقَّ العَصَا» به معنای جدایی از جماعت می باشد.

[نولّه]

از «الولی» است به معنی نزدیکی.

## مبرا دانستن خود دروازه نفاق است و راه انحراف

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

بدترین صفتی از صفات نکوهیده خائنان این است که نتایج اعمال خویش

ص: ۱۶۳

را به گردن نمی گیرند و همواره می خواهند به هر طریق که شده پای دیگران را به میان بکشند و خود را تبرئه کنند. مثلاً می گویند حادثه قتل را فلان مرتکب شد. یا اگر ما باده گسار شده ایم در اثر تربیت پدران ما بوده و ما از آنها تقلید می کنیم.

بنا بر این گناهکار پدران، هستند نه ما.

هنگامی که خود را تبرئه می کنند و مهر اتهام به دیگران می زنند می خواهند رهبری را بفریبند و قانعش کنند که مثلاً مرتکبان قتل فلانی، فلان و فلان بوده اند.

ولی این تلاش در تبرئه و شانه از زیر بار مسئولیت خالی کردن بر آنها تأثیر منفی می گذارد زیرا این تصور که از هر گناهی مبرا هستند در آنان قوت می گیرد و در نتیجه مانع آن می شود که به هدایت راه یابند.

پیامبر فریب نمی خورد، زیرا خداوند بر او کتاب نازل کرده و در آن رهنمودهاست، ۲/ رهنمودهایی که تکلیف هر کس را معین نموده، هم چنان که حاوی حکمت و اسلوب صحیح رفتار و معاملات با مردم است بر حسب طبقات و اعمال ایشان. افزون بر اینها قادر است که حقایق را کشف کند و این خود فضیلتی بزرگ است.

برخی از اینان خود را به پیامبر نزدیک می سازند و با او راز می گویند تا خود را در نظر مردم موجه نشان دهند و چنان خودنمایی می کنند که گویی نزد خدا و پیامبرش از مقربانند. می آیند و با پیامبر به نجوا سخن می گویند و حال آنکه چیزی برای گفتن ندارند و نجوا با پیامبر باید برای منظور مهمی صورت گیرد. بعضی نیز آشکارا زبان به بدگویی از رسول می گشایند و با این عمل خویش کفر را بر ایمان اختیار می کنند و خدا نیز بر این اساس با آنان معامله می نماید.

## شرح آیات:

### اشاره

### مسئولیت انسان

[۱۱۱]

تا زمانی که انسان در اعمال خود آزاد است مسئولیت اعمال خود را خود بر عهده دارد. بنا بر این صحیح نیست که بار مسئولیت خویش به این نام یا نام

ص: ۱۶۴

دیگر بر دوش دیگری نهد. تربیت، اجتماع، دولت، دوستان هیچ یک از اینها به قدر خود فرد در ارتکاب خطا یا گناهی که از او سرزده است مسئول نیستند.

« وَ مَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ - هر که گناهی کند، آن گناه به زیان خود کرده است. » یعنی چون مرتکب گناه شد ضررش به خودش بازمی گردد.

« وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا - خدا دانا و حکیم است. » یعنی خداوند در این میان کسی را مسئول می شناسد که مرتکب آن گناه شده باشد.

۲/

[۱۱۲]

هنگامی که کسی مرتکب خطای بزرگ یا گناهی شود، سپس بخواهد که دیگران را مقصر قلمداد کند و مدعی شود که دیگران مسئول آن هستند یا به دروغ ادعا کند که آنان خود مستقیماً مرتکب آن شده اند، این خود گناهی تازه است که به گناه پیشین افزوده می شود.

« وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا - هر که خطا یا گناهی کند، آن گناه بیگناهی را بدان متهم سازد هر آینه بار تهمت و گناهی آشکار را بر دوش خود کشیده است. » بازگشت چنین کسی به راه درست دشوارتر است از بازگشت کسی که مرتکب گناه می شود و به گناه خود اعتراف می کند. زیرا او خود را بی گناه می شمارد و از دایره مسئولیت دور می شود، چنین کسی چگونه می تواند به اصلاح خود اقدام کند.

«خطیئه» در این آیه گناه کبیره است و از آن جمله است گناهی که زیانش به همگان می رسد. در حالی که «اثم» گناه بطور مطلق است و «بهتان» این است که اشخاصی را که خود مبری از گناه هستند گناهکار بنامند.

### جرایم فریبکار و رهبری اصولی

[۱۱۳]

مجرمان و خائنان به مردم و خائنان به خود همیشه آهنک گمراه

ص: ۱۶۵

کردن دستگاه رهبری را دارند، بدین گونه که آنان را به انحاء مختلف استمالت و دلجویی می کنند، مثلاً بخشی از منافی را که از غضب حقوق مردم حاصل کرده اند به آنان پیشکش می کنند یا دستگاه رهبری را در مبارزه علیه دشمنان داخلی یا خارجی اش تقویت می نمایند، یا تهدیدش می کنند که اگر با آنان همدستی و همداستانی نداشته باشد به جبهه های مخالف او خواهند پیوست در واقع خطر افتادن رهبری در دام اینان خطری عظیم است.

ایستادگی رهبری در برابر امواج فشار یا تهدید و تحیب اینان کاری صعب است ۲/ مگر آنکه اعمالش بر پایه اصول باشد و چنگ به ریسمان مستحکم رسالت زند تا به یاری ایزد تعالی قویدل و استوار در برابر هر انگیزه خارجی مقاومت نماید و فضل خدای تعالی همین است.

« وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ - اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود گروهی از کافران قصد آن داشتند که تو را گمراه کنند.» در واقع نقشه و هدف این طایفه گمراه کردن و فریب دستگاه رهبری بود ولی هنگامی که در مقابل خود به ایمانی استوار چون کوهی سرفراز برخورد کردند از عزم خود منصرف شدند و چنان نمودند که گویی چنان آهنگی در سر و چنان هوسی در دل نداشته اند. و این از موارد بلاغت قرآن است، که به «همت» یعنی قصد کرد تعبیر کرده در حالی که نیت فریب هم چنان در دلشان جای داشت.

« وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ - و آنان جز خود را گمراه نکنند.» زیرا انسانی که بخواهد انسان دیگر را گمراه کند هر بار گمراهی در وجود او رسوخ بیشتری خواهد یافت و چنین است صفات عقلی و روانی آدمی که تو هر گاه بخواهی چیزی به کسی بیاموزی بر علم تو افزوده شود و اگر بخواهی کسی را هدایت کنی خود راه هدایت را بیشتر خواهی شناخت.

« وَ مَا يَضُرُّوكَ مِنْ شَيْءٍ - و هیچ زبانی به تو نرسانند.» یا آنکه تو را تهدید می کنند که اگر تسلیم خواستهای آنها نشوی به جبهه

مخالف خواهند پیوست. اینان عناصری فرصت طلب هستند و اصلاً به درد جبهه تو نمی خورند.

و تو ای رسول خدا! رهبریت را دستوری ثابت است که در آن «کتاب» که بر تو نازل کرده ایم آمده است دستوری حکیمانه. و این است فضل خداوند در حق تو. از سوی دیگر تو را علم عنایت کرده ایم و علم، خود برای مجاب کردن دشمن یا غلبه بر او نیروی عظیمی است. ۲/ با این رحمت خداوندی که تو را ارزانی داشته اند چگونه می توانند به تو زیان رسانند.

« وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا - و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل کرده و چیزهایی به تو آموخت که از این پیش نمی دانسته ای و خدا لطف بزرگ خود را بر تو ارزانی داشت.»

### هدفای منافقان

[۱۱۴]

از شگردهای این مکاران، نزدیکی به رسول خدا بود، برای دو منظور:

نخست: به قصد تأثیر در او تا آنجا که می توانند.

دوم: در نزد مردم وانمود کنند که مردمی قدرتمند و متنفذانند. غالباً تظاهر به تقوی می کنند تا در پناه آن راه خیانتشان به مردم گشوده گردد و بدون وحشت از مردم به گناهان خود ادامه دهند.

ولی بر پیامبر واجب است که آنان را از خود دور گرداند و به کسی که سر نزد گوش او آورده و به خیال خود او را به راه خیر دعوت می کند گوش فرا ندهد.

همچنین بر همه رهبران الهی است که اطرافیان فاسد را از گرد خود بپراکنند و مستشاران صالح که او را به خیر می کشانند، برگزینند.

« لا - خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا - مِّنْ أَمْرٍ بَصِيْدَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْحَابِ بَيْنِ النَّاسِ - در بسیاری از نجواهایشان فایده ای نیست. مگر در سخن آنان

ص: ۱۶۷



و در جبهه دشمنان رسول و مؤمنان قرار گیرد خویشتن را به کفر محکوم ساخته خداوند نیز این حکم را که خود برای خود خواسته است در حق او اجرا می کند:

«نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَ نُصِِّلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» - بدان سوی که پسند اوست بگردانیمش و به جهنمش افکنیم و جهنم سرانجام بدی است. این هشدار مؤمن را وامی دارد پیش از آنکه بخواهد در برابر رهبری مقاومت کند درباره دو چیز بیندیشد: یکی قدرت و سختی رهبری در تطبیق قانون بر او و دیگر آنکه رهبری در اجرای حکم تحت تأثیر هیچ نیرویی قرار نمی گیرد. ۲/ و همین امر موجب تقویت اوست تا بتواند قانون را بر همگان اجرا نماید.

بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت شد که یکی از سرداران سپاهش شراب خورده است. علی او را فرا خواند و حد را بر او جاری کرد، و هر چه آن سردار این و آن را شفیع قرار داد علی نپذیرفت آن سردار گفت: یا علی مانندن با تو «خواری» است و جدایی از تو «کفر» است. امام پاسخ داد: هرگز، مانندن با من عزت است و این بدین معنی است که پذیرفتن حکم قانون عادلانه الهی عزت است. این شخص می توانست که راه خویش در پیش گیرد و به جبهه دشمن پیوندد ولی ترسید مبدا مصداق مفهوم این آیه واقع شود و کافر گردد.

#### [سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۲]

#### اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶) إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ وَ لَأَمْرُنَّهُمْ فَلْيَتَّكِنَنَّ آذَانَ الْعُرْسِ وَ لَأَمْرُنَّهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا (۱۱۹) يَعِدُهُمْ وَ يُؤْمِنُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) أُولَئِكَ مَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲)

## معنای واژه ها

۱۱۷ [مریدا]

:سرکش و متمرد و خارج از فرمان.

۱۱۹ [فلیبتکن]

:تبتیک به معنای جدایی افکندن است و بتک به معنای قطع می باشد.

۱۲۱ [محیصا]

:گریزگاه.

## شرک میان اراده و هوای نفس

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از سخن از طبقه خائنان به مردم و به خود، در این آیات جنبه دیگر قضیه شرک به خدا را مورد بررسی قرار می دهد. و آن جنبه فروغلتیدن در ورطه معاصی و پیروی از هواست به جای پیروی از باری تعالی.

ص: ۱۷۰



خیانت به مردم یا به خود به نوعی از شرک منتهی می شود و خدا هیچگاه مشرک را نمی آمرزد زیرا شرک گمراهی عظیمی است.

این نوع شرک، پرستش بتان و جنهاست به اعتبار اینکه آنها خدایانی کوچک اند و در نزد خدای یکتای تعالی شفیع واقع می شوند. در واقع اینان بت را نمی پرستند، بلکه بت، نماد شیطان گمراه کننده ای است که گمراهشان کرده و از قدیم سوگند خورده که بشر را گمراه خواهد کرد.

تقدیم قربانیها به بتان بدان صورت زشت عملی است به فرمان شیطان که برای فریب آنان دست به سلاح وعده های کاذب برده است و آرزوهای باطل را در دلشان جای داده، که اگر از پی او روند در نعمت و آسایش خواهند بود و هرگز به کیفر اعمالشان مجازات نخواهند شد، ولی بر خلاف وعده شیطان اینان به زودی جزای اعمال خویش را خواهند دید و به دوزخ خواهند افتاد ۲/ و نهال آن آرزوها که شیطان در دلشان کاشته هرگز به ثمر نخواهد نشست.

کسانی که عمل نیک انجام می دهند و مؤمن هستند به بهشت خواهند رفت.

شرک به خدا نتیجه متابعت از هوی است. کسی به خدا شرک می آورد که همواره سرگرم معاصی باشد و از مسئولیتهای اطاعت او شانه خالی کند.

## شرح آیات:

### اشاره

### شرک به خدا و حدود آمرزش

[۱۱۶]

با آنکه رحمت خداوندی گسترده و آمرزشش بسیار است، همه گناهان را شامل می شود مگر شرک به خدا را. زیرا شرک گناهی عظیم است و گمراهی سخت و اصلاح و چشم پوشی از آن ممکن نیست.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا - خدا کسی را که برای او شریکی قرار دهد نمی آمرزد و جز آن هر گناهی را برای هر که خواهد می آمرزد. و هر کس که برای

خدا شریکی قرار دهد سخت به گمراهی افتاده است.» زیرا چنین کسی خدا را به برخی از مخلوقاتش قرین می سازد او را نشناخته است و مخلوق را نشناخته که با خدای سبحانش همتراز می شمارد. زیرا خالق را از مخلوق در ذات و صفات و اسماء فرق بسیار است و کسی که آن دو را به هم می آمیزد هیچ یک را از آن دو نشناخته است.

شرک یک انحراف اساسی است و با وجود هیچ عملی به صلاح نمی آید مانند کسی که هدفش و مقصدش مغرب باشد ولی به راه مشرق رود.

چنین کسی به هیچ روی اصلاح مسیرش میسر نیست بلکه باید بکلی راه خود را دیگرگون کند. از این روست که رحمت خداوند شامل شرک نمی شود و حال آنکه هر گناه دیگر را شامل می شود. زیرا شرک انحراف اصلی و اساسی است و دیگر انحرافهای بشری از آن متفرع می شود. بلکه می توان گفت که هیچ انحرافی نیست مگر آنکه ریشه آن صورت کوچکی از شرک به خداست.

مثلاً آنکه به مردم تکبر می فروشد و خود را از ایشان برتر می شمارد یا به برتری نژادی معتقد است یا به امتیازات طبقاتی، گرفتار نوع ۲/ کوچکی از شرک است. زیرا کسی تکبر می ورزد که خود را در صف خدا قرار دهد و فراموش کند که او چیزی جز یکی از مخلوقات خداوندی نیست. تردید نیست که تکبر، به نوبه خود یکی از هزاران ریشه جرایم است. زیرا شخصی که خود را برتر از همگان شمارد از ارتکاب هر جریمه و ستمی در حق آنان از پای نخواهد نشست و خضوع در برابر برخی از مردم و اهمیت دادن به قول و نظر آنان خود حقی است که در آن هیچ تردیدی نیست ولی پیروی راه و روش آنان به طور مطلق و به عبارت دیگر عبودیت در برابر ایشان خود نوعی از شرک به خداست. زیرا آنکه سر به خضوع فرود می آورد سرور خویش را در صف خدا قرار می دهد و فراموش می کند که او جز انسانی ناتوان هیچ نیست. پرستش دیگران هم یکی از هزاران ریشه ارتکاب جرایم است.

همچنین است همه معاصی کبیره و صغیره. که همه صورتی از شرک به خداونداند. و این همان ضلالت بعیده ای است که همه انحرافات انسانی را در خود دارد.

شرک به خدا از اندیشه قوای غیبی خارق العاده که ارواح نامیده می شوند آغاز می گردد، و این ارواح بر دو دسته اند:

ملائکه که قوای خیرند و اجنه که قوای شریره اند.

در عصر جاهلیت عربها ملائکه را دختران خدا می پنداشتند و آنها را می پرستیدند. در حالی که جن را از آن رو پرستش می کردند که همتایان خدا هستند و با سلطه او در عالم وجود رقابت می کنند.

«إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا - نَمِي خَوَانِد سَوَاي اللّٰه مَكْر الَاهه هَايِي رَا وَ نَمِي خَوَانِد سَوَاي اللّٰه مَكْر شَيْطَانِي سِرْكَش رَا.» سرکش یعنی متمرّد از اطاعت و اوامر سرور خود. اعتقاد به ارواح، اعم از ارواح خیر باشد و یاری طلبیدن از آنها و برای آنها نمادهایی به صورت بت ساختن و پرستیدن و در پایشان قربانی کردن، همه اینها بند و زنجیرهایی است بر قوای بشری و قیودی است که راه آزادی او را در مسیر حیات برمی بندد.

۲/ آن عرب جاهلی که می پنداشت «هبل» او را از بیماریش شفا می دهد سعی خود را برای یافتن دارو به کار نمی برد هم چنان که برای زیاد شدن مال یا اراضی یا چارپایان خود تلاش نمی کرد و در بازرگانی خود را به رنج نمی افکند زیرا معتقد بود اگر چند قربانی تقدیم بت کند معجزه او زندگی اقتصادی اش را تأمین خواهد کرد.

همچنین عقولشان را به کار نمی انداختند زیرا بر آن بودند که جنّ ها (شیاطین) به آنها الهام می کنند. گاه در غرفه ای تاریک می نشستند و مدتها منتظر الهام اجنه می ماندند در این حال چنان به خیالشان می رسید که هاتقی غیبی آنان را آواز می دهد و با ایشان گفتگو می کند و حال او خود بود که با خود گفتگو می کرد و جز مثنی اباطیل دستگیرش نمی شد ولی همین امر او را از تعقل باز می داشت.

داستان ملائکه با شیاطین فرق می‌کند. ملائکه، بندگان فرمانبردار خدایند، تنها کسی را شفاعت می‌کنند که خدا از او راضی باشد. در نتیجه تقرب به آنها سودی نمی‌کند زیرا سخن آخر سخن خداست. اما شیاطین مطرودین درگاه خدایند و لعنت شدگانند، ولی اکنون خدا آنها را مهلت داده است و این بدان معنی نیست که می‌توانند افراد بشر را گمراه کنند یا قادرند در برابر قدرت و هیمنه خداوندی مقاومت ورزند، هرگز، بلکه خداوند آنها را مدتی مهلت داده تا بندگان را به آنان امتحان کند.

پس شیطان همان ابلیس است.

«لَعْنَةُ اللَّهِ - خدایش لعنت کند.» «وَقَالَ لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِي مَفْرُوضًا - گروهی معین از بندگان را به فرمان خویش می‌گیرم.» شیطان که نماینده قوای شر و خطاست همواره بشر را به اعمال زشت ترغیب می‌کند ۲/ و او را در وادی جهل و ضلالتش سرگردان رها می‌سازد ولی او را بر گمراه ساختن همه افراد بشر توانایی نیست بلکه برخی از فرزندان آدم را گمراه می‌سازد.

از این رو در آیه آمده است «گروهی معین از بندگان را» و گروه دیگر را که اهل ایمانند رها می‌کند.

## شیطان و فساد زندگی

شیطان برای گمراهی بشر از سلاح آرزوها استفاده می‌کند بنا بر این باید آرزوهای دور و دراز را رها کنیم تا سلاح شیطان بر ما کارگر نباشد.

شیطان گاه بذر آرزوهایی چون درازی عمر و جاوید زیستن در دنیا و فرمانروایی دایم و ثروت بسیار در دل ما می‌کارد، همچنین به انسان القاء می‌کند که

رسیدن به آرزوها وقتی میسر است که راه کج در پیش گیرد.

مثلاً- ضلالت شیطان چنین است که به انسان امر می کند که گوشه‌های چارپایان را بشکافد و آفرینش خداوند را تغییر دهد. یعنی راه استفاده طبیعی را واگذارد و راه فساد را انتخاب کند.

خداوند چارپایان را آفریده است و هر عضوی از اعضای آنها به کاری می آید و در پیکر او وظیفه خاصی را انجام می دهد. در نتیجه هر عضو از اعضای حیوان به صورت غیر مستقیم به انسان خدمت می کند ولی شیطان او را می فریبد تا آن اعضاء را تباه کند تا منافی که از آن انتظار می رفت از دست برود.

« وَ لَأُضِلَّهُمْ وَ لَأَمْتِنَهُمْ وَ لَأَمُرُّهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَ لَأَمُرُّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ -البته گمراهشان می کنم و آرزوهای باطل در دلشان می افکنم و به آنان فرمان می دهم تا گوشه‌های چارپایان را بشکافند و به آنان فرمان می دهم تا خلقت خدا را دگرگون سازند.» ۲/ پس هر که از پی شیطان رود، منافع زندگی را تباه کند. زیرا شیطان پیوسته او را از راه درست، راهی که به استفاده از مواهب حیات منتهی می شود منحرف می سازد.

« وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا - و هر کس به جای خدا، شیطان را به دوستی برگزیند، زیانی آشکار کرده است.»

### وعده های فریب شیطان

[۱۲۰]

شیطان به انسان چه می گوید؟ می گوید: فردا یا پس فردا فلان سود و فلان موقعیت را حاصل می کنی...

چون فردا و پس فردا در رسد به فردای دیگر وعده می دهد. تا عمرش به پایان رسد در حالی که از آن وعده های شیطانی جز یاد در مشت ندارد.

« يَعِدُّهُمْ وَ يَمْنِيهِمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا - به آنها وعده می دهد و به آرزویشان می افکند و شیطان آنان را جز به فریب وعده ندهد.»

ص: ۱۷۵

اینان در دنیا به نتایج اعمال خود خواهند رسید و در آخرت جز ایشان جهنم است و از آن نتوانند گریخت.

« أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا - مکانشان در جهنم است و در آنجا راه گریزی نخواهند یافت. » یعنی حتی به قدر یک بند انگشت هم از آنجا پای بیرون نتوانند نهاد.

[۱۲۲]

اما مؤمنان کسانی که ایمان خود را به شرک نیالوده اند و با دل پاک خدا را پرستیده اند پاداششان بهشت است.

این وعده خداست و وعده خدا حق است. بر خلاف وعده های شیطان که سراسر دروغ است. خدای تعالی اجل و اعظم از آن است که دروغ گوید زیرا دروغ یا در نتیجه جهل است یا نیاز. و خدا از هر دو مبرا است.

۲/ « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا - و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند به بهشتهایی درمی آوریم که در آن نهرها روان است و در آنجا جاویدانند. » این غایت آمال آدمی است که در بهشتی زیستن گیرد که نیازهای جسمانی اش در آنجا برآورده شود و از تمتعات نفسانی برخوردار گردد. یکی از جلوه های آن رودهایی است که بر بهجت و جمال بهشت می افزایند. بهشتی از آینده خود بیم ندارد. همواره زنده است نه هراس مرگ خاطرش را مکرر دارد، نه زوال نعمت عیشش را منغص گرداند.

« وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا - وعده خداوند بر حق است و چه کسی از او راستگوتر است؟ »

اشاره

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۲۳) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴) وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَاللَّهُ لَمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (۱۲۶)

۲/

معنای واژه ها

[۱۲۳]امانی

:جمع امنیه است و آن ایجاد امن است در نفس از نظر برخورداری از آن و اصل آن مفهوم تقدیر می باشد.

[۱۲۴]نقیرا

:نقطه کوچکی است که در پشت هسته ای که می روید به شکل گودی کوچکی وجود دارد.

[۱۲۵]خلیلا

:خلیل، برگرفته از «خله» است که به معنای محبت می باشد یا مشتق از «خله» است که معنای نیاز دارد و به مفهوم دوستی نیز به کار رفته است، زیرا هر یک از دو دوست خلل دوستش را جبران می کند و گفته شده از آن روی که هر یک از دو دوست، دیگری را از اسرار خودش آگاه می گرداند و گویی او در سويدای دل اوست.

ص: ۱۷۷

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

در اینجا برای شرک به خدا دو قاعدهٔ نفسانی هست:

اول: بی تفاوتی و مسئول ندانستن خود.

دوم: عدم شناخت ذات باری.

در باب قاعدهٔ اول باید گفت، عواملی که انسان را به شرک به خدا و ایمان به الهه‌ها و شیطان سرکش دعوت می‌کنند این است که انسان می‌خواهد از زیر بار مسئولیت در زندگی دنیا شانه خالی کند.

زیرا انسانی که گرفتار اندیشهٔ اصالت فرد است می‌خواهد به هر طریق که ممکن است اعمال قبیح خود را توجیه کند، پس به خدایان متعدد قائل می‌شود تا مطمئن شود که با تقرب به آن خدایان از عذاب خدای یکتا رهایی یافته است.

دیدیم که شیطان یاران خود را چگونه به دام ۲/ آرزوهای دروغین می‌کشد و آنان را می‌فریبد و وعده می‌دهد که بدون عمل خیر می‌توان به بهشت راه یافت.

در این آیات، قرآن این قاعدهٔ روانی را تشریح می‌کند و بیان می‌دارد که آرزوها همواره در نزد خدا مقبول نمی‌افتند.

مسئولیت یک واقعیت است اعم از اینکه انسان او را بپذیرد یا انکارش کند و هر کس دست به کاری ناشایست زند-هر کس که باشد-کیفر عادلانهٔ عمل خود را خواهد یافت و هر کس دست به کاری شایسته زند جزای عمل خویش بی‌کم و کاست خواهد دید. مقیاس سنجش اعمال در نزد خدا تسلیم مطلق در برابر اوست تا به بهانهٔ آزادمنشی سرکشی و تمرد از فرمان او. برنامهٔ اعمال انسان همان طریقهٔ



ابراهیم است، مردی که خداوند او را به دوستی خود برگزید هنگامی که از دل و جان تسلیم پروردگار خود شد.

در آیه آخر خدای سبحان از این یاد می کند که هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست. و با مطرح ساختن این اصل پایگاه ثابت شرک یعنی جهل انسان به عظمت خداوند را درهم می کوبد که خدا را قدرتی است بی پایان و او را با هیچ یک از بندگانش قیاس نتوان کرد.

## شرح آیات:

### اشاره

### آرزوها و جوهره مسئولیت

[۱۲۳]

آیا اگر کسی آرزو کند میلیونها ریال پول داشته باشد به دستش خواهد آمد. آیا می توان در عالم خیال شهری بزرگ بنا کرد و در آن زیستن گرفت؟ هرگز، پس چگونه آدمی آرزوی بهشت می کند، جایی که میلیونها ریال در برابر ارزش آن هیچ است و از هر شهر که در عالم خیال به تصور درآید بیش.

این آرزو به آرزوی پیر مردی ماند که فرزند عزیزش را در یک حادثه ناگهانی از دست داده است ولی فاجعه چنان هولناک است که نمی خواهد مرگ او را باور کند بلکه برای تخفیف آلام خود پیوسته به زنده بودن او می اندیشد.

۲/ پیر مرد واقعا می داند پسرش مرده است ولی از چنگال عقل واقع گرای می گریزد تا در سایه خیال خوش خویش بیارآمد. اینان که از مسئولیتهای اعمالشان به دامن آرزوها می گریزند از این سنخ مردمند.

ارواح حقیر آنها، اراده های ناتوان و سست آنها نمی توانند زیر بار مسئولیتهای روند، از این رو به سایه خیال می گریزند و نفوس خویش به انواع امانی می فریبند.

مثلا می گویند: مسیح گناهان ما را با دادن جان خویش خواهد خرید، هبل ما را از عذاب پروردگار رهایی خواهد بخشید. و از این قبیل... اما قرآن آدمی را رودرروی مسئولیتهای زندگی خویش قرار می دهد و می گوید:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ - نه بر وفق مراد شماست.»

که می پندارید از زیر بار مسئولیت با توسل به بتان خلاص می شوید؟ « وَ لَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ - و نه بر وفق مراد اهل کتاب. »  
که می پندارند، مسیح گناهان آنان را با فدا کردن خود خریده است.

« مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا - هر کس که مرتکب کار بدی شود جزایش را ببیند و جز خدای برای خویش، دوست و یاور نیابد. » هیچ کس از آدمی عذاب خدا را دفع نخواهد کرد. هیچ کس قادر نیست با قدرت خداوند و سیطره او در عالم وجود رویارویی کند.

## اندوختن اعمال

[۱۲۴]

خداوند صالحان را به قدر اعمالشان جزا خواهد داد، بی هیچ کم و بیش. خواه مرد باشد یا زن ولی تنها به یک شرط و آن اینکه آن عمل صالح برآمده از ایمان به خدا باشد. زیرا بدون ایمان به خدا اعمال صالح چون کفی هستند بر روی سیل خروشان و به زودی حقیقت آن معلوم خواهد شد.

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا - و هر کس که کاری شایسته کند، چه زن و چه مرد، اگر مؤمن باشد به بهشت می رود و به قدر آن گودی که بر پشت هسته خرماسه به کس ستم نمی شود. » اگر انسان بداند که همه کارهایش نیکو است و برای او ذخیره می شود و او بزودی پاداش نیک خود را خواهد یافت، به انجام کارهای نیک مشتاق شود و در آن شتاب ورزد و بکوشد که هر روز بلکه هر ساعت بر ثواب خود بیفزاید.

شیطان برای آنکه بشر را به تبلی وادارد به او الهام می کند که گناهانش به شفاعت این یا آن بخشوده خواهد شد و اعمال نیکش را از او نخواهند پذیرفت. از این روست که ذات باری تعالی در خلال این دو آیه تأکید می کند که نیکبها و بدبها را خداوند عادلانه و بدون کم و کاست جزا می دهد.

ص: ۱۸۰

[۱۲۵]

روی نهادن به بتان و رقابت در پرستش آنها و بالیدن هر فرقه ای به بت خویش، دین پسندیده نیکو نیست، دین پسندیده نیکو دین ابراهیم است. مردی که از همه نمادهای شرک و ضلالت و از همه بتان ستم و بندگی اعراض کرد و تنها و تنها روی دل به خدا آورد و هیچ چیز در عبادت با او شریک نگردانید و هدفی جز آستان جلال او نشناخت. سپس به کارهای نیک روی آورد و به واجبات بسنده نکرد، بلکه بیشتر از واجبات به جای آورد تا آنجا که خداوند محسن «نیکوکارش» خواند.

« وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا - دین چه کسی بهتر از دین کسی است که به اخلاص روی به جانب خدا کرد و نیکوکار بود و از دین حنیف ابراهیم پیروی کرد. » یعنی همه نمادها و تندیسهای سنگی و بشری را طرد کرد.

« وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا - و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید. » ابراهیم را از اینکه پرستش بتان و دیگر شریکان را نفی کرد سودی عظیم حاصل شد و این سود عظیم آن بود که خدایش مقرب خود و دوست خود برگزید.

۲/

[۱۲۶]

کسانی که برای خود خدایانی جز خدای یکتا اختیار می کنند نتوانسته اند آن چنان که باید قدرت و توانایی او را بسنجند. بلکه اصلاً خدای یکتا را نشناخته اند. اگر خدا را شناخته بودند و دانسته بودند که قدرت او بر همه چیز در آسمانها و زمین بسط یافته است. مسلماً آن بتان سنگی که به دست خود تراشیده اند در نظرشان حقیر می آمد و آنها را به جای الله مقام الوهیت نمی دادند. و نیز به کسانی که شریکان خدا می پندارند ارجی نمی نهادند. شناخت قدرت و توانایی خداوند و کشف آثار آن داروی بیماری شرک است و از این روست که خداوند تعالی در اینجا بر همین قدرت توجه داده است:

« وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا -

ص: ۱۸۱

و از آن خداست هر چه در آسمانها و زمین است و خدا بر هر چیزی احاطه دارد.» این احاطه، احاطه علم و قدرت است. چون قدرت خداوند به اثبات رسید و ما دریافتیم که جز او ملجأ و پناهی نداریم، طبیعی است که از دل و جان تسلیم او خواهیم شد و از حیفانی خواهیم بود که از آیین ابراهیم پیروی می کنند.

### [سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۰]

#### اشاره

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷) وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸) وَلَنْ تَشِيءُوا أَنْ تُعَدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹) وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)

۱۲۷ [یستفونک]

فتوا پاسخ احکام دشوار است و استفتا سؤال از حکم می باشد.

۱۲۸ [الشح]

افراط در حرص مال و چیزهای دیگر و نیز به معنای بخل و عقب نشستن از حقوق است.

۲/

## عدالت در روابط خانوادگی

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

عدالت، اساس روابط اجتماعی است. بر مسلمان واجب است که بذره‌های عدالت در خانواده بیفشاند. یعنی بر زن خود که در خانه اوست و تحت رعایت اوست ستم نکند و مهرش را بالا نکشد بویژه اگر آن زن یتیم باشد.

پس از زن نوبت به کودکان می رسد، کودکانی که نمی توانند از حقوق خود دفاع کنند و یتیمان. بر انسان واجب است که در رابطه با اینان اعمالش بر طبق قوانین عدل باشد.

زن باید به نوبه خود روابطش را با مرد بر اساس مصالحه قرار دهد نه مطالبه جزئی ترین حق از حقوقش. زیرا اگر نه چنین باشد سبب اختلاف و جدایی می شود. بخل از صفاتی است که در نفس بشر جا خوش کرده است. از این رو در روابط میان زن و شوی هر چه جانب تقوی و احسان و گذشت و مصالحه رعایت شود بهتر است تا سیاست مته به خشخاش گذاشتن و موی از ماست کشیدن.

۲/ درست است که تعدد زوجات مجاز شمرده شده ولی مرد نباید در این کار

ص: ۱۸۳

آزمند باشد، زیرا رعایت عدالت در میان آنها بسیار دشوار است. بناچار یک یا چند تن از آنها را سرگشته رها خواهد ساخت، به گونه ای که نه زن او باشد و نه مطلقاً او.

چون روابط زناشویی به جمود و تنافر کشید بهتر آن است بدون بیم از فقر و ناداری راه جدایی در پیش گیرد، زیرا خداوند روزی دهنده است.

روابط زن و شوهر خود جنبه مهمی از روابط اجتماعی است. این روابط اعم از مثبت و منفی، مستقیم و غیر مستقیم منشأ بسیاری از گناهان خواهد شد.

ملاحظه می شود با آنکه در آغاز سوره سخن از روابط زناشویی رفته بود بار دیگر آن را مورد توجه قرار داده است. این بار در چارچوب سخن از گناه و گناهکارانی که به خود یا به مردم خیانت می ورزند.

### شرح آیات:

### اشاره

### حقوق زن

[۱۲۷]

از آنجا که در عصر جاهلی زن را با نظری کین توزانه می نگریستند و آنها را، نسبت به مردان عنصری پست و حقیر می شمردند، غالباً از رسول خدا می پرستیدند، که آیا زن نیز در زندگی حقی دارد یا نه؟ و آیا تجاوز به این حق گناه است؟ بویژه اگر زنی در خانه مردی سمت زوجیت او را داشت در این حالت به زعم مردم عصر جاهلی وابسته به مرد می بود و جامعه هیچ حقی برای او قایل نبود و زن از کوچکترین استقلال محروم بود.

قرآن در این آیه به سؤال این قوم پیرامون حقوق زن پاسخ می دهد که بر ماست حقوق آنها را چونان که در شریعت اسلامی آمده است بطور کامل ادا کنیم.

مخصوصاً اگر زن یتیم باشد و بخواهیم با او ازدواج کنیم بر ماست که حقش را کاملاً ادا نماییم.

۲/ « وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَزَعْتُونَ أَنْ

-از تو درباره زنان فتوی می خواهند. بگو خدا درباره آنان به آنچه در این کتاب بر شما خوانده می شود، فتوی داده است. این فتوی در باب آنها و زنان پدر مرده ای است که حق مقررشان را نمی پردازید و می خواهید ایشان را به نکاح خود در آورید.» همچنین حقوق مستضعفان، از خردسالان و یتیمان. همه این حقوق باید کاملاً رعایت شوند.

« وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ - نیز در باب کودکان ناتوان است و باید درباره یتیمان به عدالت رفتار کنید.» بر مؤمن است که از روی نیکوکاری به هنگام ادای حقوق این طبقات چیزی بر آن بیفزاید و بداند که هر عمل خیری نزد خداوند مکتوب است.

« وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا - و هر کار نیکی که انجام می دهید خدا به آن آگاه است.»

### سازش در پیوندهای خانوادگی

[۱۲۸]

هم چنان که بر مرد واجب است که حقوق زن را کاملاً ادا کند بر زن نیز مقرر است که به نوبه خود از پاره ای از حقوق خود گذشت کند، مخصوصاً هر گاه ببیند که شوهرش در ادای حقوق او سهل انگاری می کند یا حتی به کلی از او اعراض می نماید.

« وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصِيَا لِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ - اگر زنی دریافت که شوهرش با او بی مهر و از او بیزار شده است، باکی نیست که هر دو در میان خود طرح آشتی افکنند که آشتی بهتر است.» اسلام برای روابط اجتماعی حدود ثابتی مقرر کرده است و مردم را فرمان داده که به هنگام اختلاف مطابق آن قوانین عمل کنند. ولی از قانون تراضی و صلح در مواقع لزوم غفلت نورزیده است. مثلاً مهر حقی از حقوق زن است و مرد نباید

ص: ۱۸۵

بدون دادن مهر ازدواج کند، ولی گاه زنان توانگری هستند که به سببی با مردان فقیر ازدواج می کنند آیا نباید این زنان از مهر خود صرف نظر کنند و آن را به شوهر خود ببخشند.

آری، زیرا این با واقع گرایی قانونگذاری اسلامی موافق است. ۲/ بنا بر این گاه مصلحت زن در این است که همه حقوق خود را مطالبه نکند و این در چند مورد محتمل است:

۱- گاهی زن بر حسب مقتضیات زندگی اش استحقاق همه حقوق خود را ندارد، مثلاً زنی است پیر و زشت رو و سترون و از خاندانی پست و نادان. وقتی که این زن به مردی که در همه موارد بر خلاف اوست شوی می کند مسلم است که برای حفظ محبت شوهرش باید از برخی از حقوق خود صرف نظر کند.

۲- گاه شوهر در موقعیت دشواری است، اگر زن بر او فشار آورد تا همه حقوق خویش بستاند، ای بسا مرد ناچار به طلاق شود. در این صورت خیر زن در این است که از پاره ای حقوق خود چشم پوشد تا به پاره ای دیگر که ضروری تر است دست یابد.

۳- گاه شوهر مرد منحرفی است و در حقوق زوجه اش به او خیانت می کند ولی زن اگر با همه این معایب با او بماند بدین امید که شاید روزگاری اصلاح شود بهتر از این است که سرکشی کند و روابط زناشویی را به پایان رساند که در آن صورت ضررش متوجه هر دو خواهد شد.

موارد استثنایی دیگری هم هست که زن به رضا و رغبت از پاره ای از حقوق خود می گذرد و با شویش مصالحه می کند. این قانون آشتی طلبی زندگی زناشویی را تحمل پذیر و حتی شیرین می کند.

« وَ أَحْضَرَتِ الْأَنْفُسَ الشُّحَّ - بخل و فرومایگی بر نفوس مردم غلبه دارد. » یعنی آزمندی و بخل و خست و خودخواهی بر نفوس مردم چیره شده از این رو هر یک از دو طرف می خواهد خود را به آب و آتش زند تا سهم بیشتری فراچنگ آورد. بر ماست که همواره در نگهداشت و ادامه روابط اجتماعی بیشتر از گسستن آن



بکوشیم و با حرص آز و بخل مبارزه کنیم و به صلح و مدارا روی آوریم.

« وَ إِن تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا - و اگر نیکی و پرهیزگاری کنید، خدا به هر چه می کنید آگاه است. » ۲/  
یعنی خدا آگاه است که حقوق دیگران را حتی بیش از استحقاقشان ادا می کنید و درجه اخلاص شما را می داند. به هنگام گرفتن حقوق خود از آنها، از خدا پروا کنید و تنها، زمانی چیزی را تصاحب کنید که یقین کنید واقعا حق شماست.

## تعدد زوجات

[۱۲۹]

مرد بهتر است که بیش از یک زن نگیرد. زیرا اگر از یکی افزون شد وظیفه شرعی حکم می کند که میانشان به عدالت رفتار کند. ولی چه بسا یکی از آن دو زیباتر است و در این حال طبع مایل به اوست و رعایت عدالت کاری صعب خواهد بود. تا کار به آنجا می کشد که بکلی مهر از یکی ببرد و سرگشته رهایش سازد. یعنی نه او را مانند یک همسر پذیرفته است که همه حقوقش را ادا کند نه او را طلاق گفته که آزادانه بر حسب میل خود زندگی کند.

« وَ لَنْ تَسِيَطِعُوا أَنْ تَعِدُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَضْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ - هر چند بکوشید هرگز نتوانید که در میان زنان به عدالت رفتار کنید لکن یکباره به سوی یکی میل نکنید. » به عبارت دیگر اگر زن دیگر گرفتید باید فقط بر حسب مصلحت یا ضرورت باشد.

برای مثال هر گاه بیوه زنی را دیدید که به حمایت زناشویی نیاز دارد و کسی عهده دار او نیست با او ازدواج کنید یا در صورتی که شمار زنان بسیار بیشتر از شمار مردان است یا به هر دلیل دیگری که مشکله ای اجتماعی پدید می آورد- در صورتی که تعدد زوجات در کار نباشد- یا هنگامی که زن اول نازا یا بیمار یا سالمند باشد به گونه ای که نتواند حقوق زناشویی را بر بیاورد.

اما در وضع عادی که گرفتن همسر دوم صرفا جنبه شهوی یا تفننی دارد،

ص: ۱۸۷

سرانجامی که از این کار انتظار می رود آن است که یکی از آن دو نادیده گرفته شود که موجب می شود حقوق او آسیب ببیند.

« فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُضَيِّبِلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً - تا دیگری را سرگشته رها کرده باشید و اگر از آشتی درآیید و پرهیزگاری کنید، خدا آمرزنده و مهربان است.» ازدواج با زن دوم حرام نیست، حتی اگر فقط به منظور تمتعات نفسانی باشد یا شهوات جنسی. ولی شرطش این است که روابط شوی با همه زنان خود به یک درجه صمیمانه باشد و نیز به شرط پرهیزگاری ۲/ و پایمال نکردن حقوق دیگران در زیر فشارهای عاطفی.

پس اگر کسی اراده اش قوی باشد و در برابر فشار عواطف پایداری تواند و تقوی و پروایش او را از پیوستن به یکی و واگذاشتن دیگری منع نماید باکی نیست، حتی اگر گاهگاهی بدون تعمد و اصرار لغزشی در روابطش پدید آید، خدا آمرزنده و مهربان است.

## جدایی

[۱۳۰]

اگر شوی زن خود را مهمل گذارد و به او نرسد. بر زن است که خواستار طلاق شود و از فقر و بینوایی نترسد. زیرا طلاق خود یک راه علاج است ولی راه نخستین نیست، آخرین راه است.

چه بسا وضعیتی است که دیگر چاره ای برای اصلاح آن جز طلاق نیست.

زیرا اگر بخواهند به آن وضع دشوار ادامه دهند و صبر و شکیبایی پیشه کنند جز تلف شدن نیروها و فاسد ساختن ضمیر و هدر شدن حقوق نتیجه ای دیگری متصور نیست.

« وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَيِّئَاتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعاً حَكِيماً - اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، خدا هر دو را به کمال فضل خویش بی نیاز سازد که خدا گشایش دهنده و حکیم است.» درست است که خدا هیچ کس را بدون بذل کوشش در طلب روزی،

ص: ۱۸۸

روزی نمی دهد ولی ابواب رزق محصور در خانه شوی نیست که اگر زن را طلاق دهد بیم فقرش باشد، نه، خداوند می تواند درهای تازه تری بر روی او بگشاید زیرا گشایش دهنده است. بر ما نیز واجب است که خود را گرفتار رزق اندک نکنیم.

بلکه در میدان گسترده زمین به طلب روزی برخیزیم و همواره افقهای تازه تری را که از آنجا روزی بیشتری نصیب ما می گردد جستجو کنیم و از امکانات نامحدود زندگی سود ببریم.

## [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵]

### اشاره

وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ لَعَدُوْا صٰٓئِنَا الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيَّاكُمْ اَنْ اِتَّقُوا اللّٰهَ وَ اِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا (۱۳۱) وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ كَفِيَ بِاللّٰهِ وَ كَيْلًا (۱۳۲) اِنْ يَشَآءُ يُذْهِبْكُمْ اَيْهَا النَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِيْنَ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِكَ قَدِيْرًا (۱۳۳) مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ كَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا (۱۳۴) يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلٰی اَنْفُسِكُمْ اَوْ الْوَالِدِيْنَ وَ الْمَآفَرِيْنَ اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهَمَّآ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى اَنْ تَعْدِلُوْا وَ اِنْ تَلُوْا اَوْ تُعْرَضُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا (۱۳۵)

عدالت.

[تلووا]

انحراف و کژ راهی.

[تعرضوا]

به مطلق انحراف گفته می شود.

۲/

## مسئولیت اجتماعی

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

هر گاه آدمی قدرت شگرف خداوندی را احساس کند، قدرتی که در ملکوت آسمانها و زمین متجلی است و بر هر چیز احاطه دارد، آری، هر گاه این قدرت را احساس کند رگ دلش می لرزد و ارتعاشی در ضمیرش پدید می آید که او را به خود می آورد و هوشیاری می بخشد و از بی خیالی و غفلت دور می سازد.

هر چه معرفت انسان به آن قدرت بزرگی که بر او احاطه دارد، افزون گردد و هر چه پروایش بیش شود، در اعمالش انضباط بیشتری پدید آید و رهسپار راه سلامت گردد و در اعماق ضمیرش قوه ای بیدار شود که او را از ارتکاب خیانت و گناه بازدارد و به اقامه عدل و ادای شهادت برای خداوند سوق دهد.

در این درس قرآن حکیم سخن از طبقه خائنان را به پایان می آورد و به معالجه ریشه ای مسئله گناه می پردازد.

داروی این معالجه ازدیاد تقوای انسان است که خود به نوبه خود از شناخت قدرت خداوند سرچشمه می گیرد. از این رو در آغاز ما را به ملکوت الهی توجه می دهد و اینکه خداوند بی نیاز است و از کافر شدن کائنات بر دامنش گرد

ننشیند خداست که مالک آسمانها و زمین است و اوست که می تواند مردم را به ۲/ مردم دیگر بدل سازد.

آن گاه انسان را به ثواب و اجر اخروی امید می دهد و درس را با نمودن راه علاج دیگری برای مسئله گناه (خیانت و معصیت) پایان می دهد و آن این است که همه مردم عدل را بر پای دارند و برای خدا شهادت دهند در حالی که از هر اعتبار دیگری دور باشند و طبیعی است در جامعه ای که قسط قایم باشد و همگان برای خدا شهادت دهند، گناه را چندان مجالی نیست.

## شرح آیات:

### اشاره

### مسأله ترس در انسان

[۱۳۱]

یکی از انگیزه های اساسی ارتکاب گناه، ترس است. اگر ملتهای مستضعف از طاغوتان نمی ترسیدند در برابر ظلم ساکت نمی ماندند و اگر فرد از جامعه منحرف نمی ترسید جامعه هم چنان سرگشته وادی گمراهی نمی ماند و اگر وحشت از بینوایی نبود توانگران نسبت به فقرا بخل نمی ورزیدند و اگر خوف از مرگ نبود، بزدلان ترسو از جنگ رخ بر نمی تافتند.

با آنکه ترس یک مسئله ریشه دار بشر است، برای قطع ریشه های آن راههایی است. از آن جمله است: ایمان به خدا و اینکه او مالک آسمانها و زمین است و مردم را به عدل و احسان فرمان می دهد و آن کس که به عدل و احسان رفتار کند استواری گیرد و به قدرت عظیم خداوندی از عوامل ترس خلاص شود.

اگر همه چیزهایی که ما را از آنها بیم است در ید قدرت خداست، پس چرا از خدا نمی ترسیم؟ بلکه تا خدا، آن پروردگار هر چیزی بر ما خشم نگرفته است چرا باید از چیزی بترسیم.

این معادله روشن سبب می شود که ما در برابر فشارها و انگیزه هایی که ما را به گناه سوق می دهد مقاومت نماییم.

ص: ۱۹۱

« وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيَّاكُمْ اَنْ اَتَّقُوا اللّٰهَ - از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و هر آنچه اهل کتاب را که پیش از شما بودند و نیز شما را سفارش کردیم که از خدا بترسید. » این یک سفارش است و یک امر یا فرمان تنها نیست. زیرا امر گاه در کاری است که به زیان مأمور باشد، جز آنکه ۲/ سفارش همواره برای مصلحت کسی است که آن را می شنود. سپس وصیتی است مشترک در میان همه نسلهای مسلمان زیرا از ارزشهای کلی است که با گذشت زمان تغییر نیابد.

تقوی، به مصلحت و سود انسان است و نه به مصلحت و سود خدا زیرا خدا نه از تقوای شما متأثر می شود و نه از کفرتان.

« وَ اِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا حَمِيْدًا - اگر هم کفر ورزید باز هم آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است متعلق به خداست و اوست بی نیاز و در خور ستایش. » خداوند غنی است زیرا مالک آسمانها و زمین است و در خور ستایش است زیرا قدرت خود را برای زیان رسانیدن به مردم به کار نمی برد، بلکه قدرت خود را در لطف به آنها و تفضل در حق آنها به کار می برد.

### استعانت به خدا از خوف

[۱۳۲]

هر کس از خداوند استعانت جوید و در برابر فشارهای زندگی مقاومت به خرج دهد و به وسوسه های ترس که او را به سوی گناه می راند پاسخ نگوید، برای خود جای پای و تکیه گاهی محکم تدارک دیده است.

« وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ كَفِيَ بِاللّٰهِ وَكِيْلًا - از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و خدا کارسازی را کافی است. » برای دفاع از کسی که از او یاری طلبیده و بر اساس تکیه بر او از بندگانش نهراسیده است.

ص: ۱۹۲

اما هر کس که از مردم بترسد و از طبیعت بترسد و برای خشنودی جامعه خدا را به خشم آرد بر اوست که مسئولیت عمل خویش بر عهده گیرد زیرا خدا می تواند او را از صحنه وجود محو کند و کسانی دیگر را بیاورد که به جای او در زمین زیستن گیرند.

« إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا ذَلِكُمْ قَدِيرًا - ای مردم اگر بخواهد شما را از میان می برد و مردمی دیگر پدید می آورد. که خدا بر این کار قادر است. » [۱۳۴]

برخی از مردم را طمع به ورطه گناه می کشد. از روی طمع اموال مردم را می خورند و به خرید و فروش مشروبات الکلی و اشاعه فحشاء می پردازند.

اینان باید بدانند که اگر از راه خدا روند و از معصیت او خودداری کنند، خدا بی نیازشان خواهد کرد، ۲/ نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز ایشان را بهره مند خواهد ساخت.

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا - هر کس که پاداش این جهانی را می طلبد بداند که پاداش این جهانی و آن جهانی در نزد خداست و او شنوا و بیناست. » خداوند اقوال و اعمال نیک مردم را می شنود و می بیند و هیچ کس را بدون اجر و مزد رها نمی کند، نه در این جهان و نه در آن جهان.

خلاصه آنکه: اگر ارتکاب معصیت در اثر ترس باشد باید بدانیم که خدا قادر است که ما را از آنچه از آن بیم داریم در امان دارد، و خدا سزاوارتر از هر کس دیگر است که از او بترسند، و اگر معصیت به منظور حصول نعمت و مال است نعمتهای جاودانی در نزد خداست.

### مسئولیت اجتماعی

برای آنکه جامعه را از هر پلیدی مصون داریم باید از دو عامل مدد گرفت:

اول: ضمیری که هر شخصی را از معصیت منع نماید به عبارت دیگر وجود تقوی.

دوم: همه افراد جامعه احساس کنند که اگر مرتکب معصیتی شوند از آن بازخواست خواهند شد و هر کس را که مرتکب معصیت شد خود بازخواست کنند.

آیات پیشین از عامل نخستین سخن می گفتند.

در این آیه از عامل دوم سخن به میان آمده و از نقش آن در حقوق اجتماعی اگر ضمیر جامعه بیدار باشد و مسئولیت خویش احساس کند ستم را در حالی که هنوز در گهواره است و توش و توان نیافته است نابود خواهد کرد. در این حال هر کس آهنگ ستمگری داشته باشد نزدیکترین کسان به او، او را از آن منع خواهد نمود. خواه خویشاوندش باشد، خواه دوستش و خواه همکارش. حتی پیش از آنکه ظالم اقدام به غصب حقی کند غالباً برای مساعد کردن جو تجاوز با برخی نزدیکانش مشورت می کند، اگر جامعه آگاه و بیدار باشد در همان آغاز او را از ارتکاب آن عمل منع خواهد کرد و ظلم را در نطفه خفه خواهد نمود.

۲/ در اینجا برای قیام جامعه در برابر ستم دو مرحله قرار دارد:

یکی: منع ستم و اقامه عدل.

دوم: در حالت وقوع ستم همدستی و همکاری برای از میان بردن آن.

مثلاً به نفع صاحب حق و بر ضرر متجاوز غاصب شهادت دادن. آدمی نباید در چنین مواقعی از ادای شهادت به سود صاحب حق خودداری ورزد، در هر موقعیتی که باشد. بدین بهانه که صاحب حق ضعیف یا غریب یا فاجر است یا به این بهانه که ستمگر توانمند است یا از خویشاوندان یا دوستان من است. هیچ یک از این بهانه ها مانع آن نیست که آدمی از ادای شهادت سرباز زند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ - ای کسانی که ایمان آورده اید به عدالت فرمانروا باشید. » یعنی بر طبق عدالت رفتار کنید زیرا بنای کاخ عدالت در اجتماع محتاج به کوشش و تلاش بسیار است تا برآورده شود.

ص: ۱۹۴



« شَهْدَاءَ لِلَّهِ - برای خدا شهادت دهید. » یعنی شهادت که می دهید خشنودی خدا را در نظر داشته باشید نه از تهدید بترسید و نه در برابر تحیب سست شوید. حتی اگر شهادت به ضرر مصالح شما باشد.

« وَ لَوْ عَلَيَّ أَنْفُسِي كُمْ أَوْ الْوَالِدَيْنِ وَ الْمَأْقَرِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا - هر چند به زیان خود یا پدر و مادر و خویشاوندان شما - چه توانگر و چه درویش - بوده باشد. زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است. پس از هوای نفس پیروی نکنید تا از شهادت حق عدول کنید. » مباد رعایت مصلحت یا دوستی خویشاوندان و نزدیکان شما را از شهادت عادلانه بازدارد، یا تحت نفوذ این و آن قرار دهد.

۲/ « وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا - چه زبان بازی کنید یا از آن اعراض کنید، خدا به هر چه می کنید آگاه است. » یعنی چه اندکی از حق منحرف شوید یا بسیار منحرف شوید خدا به اعمال شما آگاه است.

### [سوره النساء (۴): آیات ۱۳۶ تا ۱۴۱]

#### اشاره

إِنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذْ دَاوُا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهَيِّدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷) بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹) وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسَيِّئُهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنْ اللَّهُ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (۱۴۰) الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَ إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱)

اصل عزّت به معنای شدّت است و عزیز، فردی است بر خلاف ذلیل، قوی و ارجمند.

### منافقان و دوگانگی در دوستی

#### اشاره

۲/

#### رهنمودهایی از آیات:

در سخن پیشین قرآن کریم قضیهٔ خیانت را در تمام ابعادش مورد بحث قرار داد و برای خائنان مواضع و درجاتی معین کرد.

اما اکنون سخن از منافقان است، از بعد اجتماعی اش. یعنی فعالیت آنان

ص: ۱۹۶

در میان جامعه مسلمانان و انعکاس روشهای منفی آنان در این جامعه بویژه آن روش و شیوه خاص آنان که از آن به دوگانگی در دوستی تعبیر می کنیم. زیرا منافقان از یک سو خود را عضو جامعه اسلامی قلمداد می کنند و از دیگر سو با دشمن ارتباط دارند.

قرآن بحث در این مقوله را بر پایه این اندیشه که ایمان دارای وحدت است و تجزی نمی پذیرد قرار داده. سپس به بیان استمرار و پیوستگی ایمان می پردازد و توضیح می دهد که نشاید مؤمن گاه بر سر ایمان خویش باشد و گاه از آن اعراض کند. آن گاه منافقان را به عذاب تهدید می کند و سپس این بحث را به میان می آورد که منافقان همان کسانی هستند که کافران را به دوستی برمی گزیده اند.

۲/ تا جامعه اسلامی از لوث کفر پاکیزه ماند ما را فرمان می دهد که پای از مجالست کفار بکشیم تا چه رسد به دوستی با آنان.

منافقان در این دوگانگی گرفتارند، از یک سو می خواهند دوستی مسلمانان را جلب کنند تا از مواهب غنایم برخوردار شوند و هم می خواهند خود را از خطر کفار در امان دارند تا اگر مسلمانان در جنگ به هزیمت کشانده شدند آنان جان خویش برهانند ولی خداوند نگذارد مسلمانانی که به مال و جان در راه او جهاد می کنند منهزم گردند.

### شرح آیات:

### اشاره

### ایمان کامل

[۱۳۶]

وقتی که آدمی ایمان آورد ایمانش تجزیه پذیر نخواهد بود. ایمان کلی است، تجزیه ناپذیر، کسی که خدا را شناخته و به نبوت پیامبرش ایمان آورده باید در ایمان خویش خالص باشد و اگر تحت فشار قرار گرفت یا از روی هوی، در آن نقصانی پدید نیاورد.

هر نقصی که در ایمان حاصل شود با اصل ایمان تناقض دارد. زیرا ایمان فقط علم و آگاهی نیست بلکه ایمان مخالفت هوی و پیروی از عقل هم هست.

ص: ۱۹۷

اگر کسی ایمانش را تجزیه کند و از آن، همان مقدار را قبول کند که با هواهای نفسانی اش موافق است آیا باید گفت که چنین کسی پیرو عقل است یا هوی؟ و به دنبال آن آیا می توان او را در زمره مؤمنان آورد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا - ای کسانی که ایمان آورده اید.» یعنی ای کسانی که حجت بر شما تمام شده زیرا به مبدأ ایمان اعتراف کرده اید باید از راهی که در پیش گرفته اید منحرف نشوید زیرا برای توقف و انحراف دلیلی ندارید.

«آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ ۲/ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا - به خدا و پیامبرش و این کتاب که بر پیامبرش نازل کرده و آن کتاب که پیش از آن نازل کرده به حقیقت ایمان بیاورید و هر که به خدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیامبرانش و به روز قیامت کافر شود، سخت در گمراهی افتاده است.»

### موضعگیرهای لرزان در برابر نیروی حاکمه

[۱۳۷]

گفتیم که ایمان تجزیه پذیر نیست. اکنون می گوئیم که ایمان در برابر قدرت و ضعف نیروی حاکمه افزونی و کاستی پذیرد. چنان نیست که هر گاه قدرت حاکمه اقتضا کند ایمان نیز رشد یابد و هر گاه اقتضا نکند رو به ضعف نهد. در واقع چنین ایمانی ایمان به قدرت است نه به حق و حقیقت.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا - هر آینه خداوند آنان را که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند و به کفر خویش افزودند، نخواهد آمرزید و به راه راست هدایت نخواهد کرد.» اینان مواضع خود را بر حسب موازین قدرتها تغییر می دهند یا به عبارت دیگر منتظرند که باد از کدام طرف بوزد. از این رو اینان بمثابة کافرانی هستند که خداوند هیچگاه گناهانسان را نخواهد آمرزید. بلکه بدتر از کافراند زیرا امر هدایت

ص: ۱۹۸

خدایی را به بازی گرفته اند و آن را وسیله گذران زندگی دنیوی خود کرده اند. از این رو به نظر یک جستجوگر حق به ایمان نمی نگرند بنا بر این محال است بدان راه برند.

کسی که می خواهد آینه ای بخرد گاه چنان به قطر شیشه و وزن آن سرگرم می شود که برای او نگرستن در تصویر آینه میسر نمی شود زیرا او از تصاویر داخل آینه به دقت در قطر شیشه و زیبایی و استحکام قاب آن پرداخته و این مثل کسی است که به امر دین به صورت یک وسیله ارتزاق می نگرد آن سان که تاجر به تجارتخانه اش و بقال به دکانش. بنا بر این چگونه می تواند حقیقت دین را درک کند یا به آن عمل نماید؟ آری، چنین کسی در تمام عمرش از هدایت برخوردار نمی گردد.

### منافقان و ارتباط با بیگانه

[۱۳۸]

« بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا - منافقان را بشارت ده که عذاب دردآور برایشان آماده است. » [۱۳۹] ۲/

وقتی در این آیه سخن از منافقان رفته، باید بدانیم که دقیقا چه کسانی هستند. منافقان گروهی از افراد جامعه اسلامی اند که در دوستی خود گرفتار دوگانگی شده اند. یا به عبارت دیگر در جامعه اسلام و ایمان زندگی می کنند ولی برای دست یافتن به قوت و عزت و مال و منال با جامعه کفر دوستی می ورزند.

مثلا در جامعه امروز اسلامی گروه هایی را می شناسیم که برای حصول قدرت و عزت تلاش می کنند ولی چون به آن دست یافتند از انجام کارهایی جدی بر حسب ارزشهای جامعه اسلامی سرباز می زنند، یا در پی یافتن بیگانه ای هستند که به دامن او آویزند و بدین منظور سازمانهای سیاسی راست یا چپ را برمی گزینند تا شاید به پایمردی آنان بدان قدرتی که خواهانش هستند دست یابند.

چه بسا روزی چند به سبب این وابستگی بر هموطنان و برادران خود سیادت

ص: ۱۹۹

می یابند و این سیادت را به بهای استقلال میهن و خواری و بردگی ملت خود و درهم شکستن ارزشهای آن می خردند.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَاْفِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ - کسانی که به جای مؤمنان کافران را به دوستی برمی گزینند، آیا عزت و توانایی را در نزد آنان می جویند.» نه، هرگز. نتوانند با گرایش به بیگانه به قدرت و قوت رسند، زیرا بیگانه چون سلطه یابد نخستین گروهی را که از صحنه قدرت بر کنار می سازد همین گروه وابسته به او و خدمتگزار اوست.

مسلم است وقتی اجنبی به اینان میدان می دهد عاشق چشمان سیاهشان نشده است، بلکه او عاشق بازارهای تجارت است که غالباً با منافع این گروه هم تناقض پیدا می کند. از این رو آنان را بر سر میز مذاکرات یکباره می فروشد و برای سود دیگری دندان تیز می کند.

۲/ پس عزت و قدرت این گروه در کجا نهفته است؟ آری، در یک جا، کلید زرین این گنجینه در دست کسانی است که به صفوف ایمان می پیوندند و شوکت و قدرت ملت را تقویت می کنند. اینان هستند که می توانند در میان امتهای خود سیادت و سروری جویند و بس، زیرا:

«فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً - عزت به تمامی از آن خداست.»

**نمی خواهیم در شمار مزدوران در آییم**

[۱۴۰]

تا بیگانه کافر نتواند برخی نفوس ضعیف از فرزندان امت اسلامی را به سوی خود جلب کند، اسلام مسلمانان را از گوش دادن به تبلیغات گمراه کننده آنان که هدفی را جز کشاندن مردم ساده به عوالم مزدوری تعقیب نمی کند، منع کرده است.

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ - و از این پیش در این کتاب بر شما نازل

ص: ۲۰۰

کرده ایم که چون شنیدید کسانی آیات خدا را انکار می کنند و آن را به ریشخند می گیرند با آنان منشینید.» «انکار می کنند» یعنی انکار کننده می پندارد برای عقیده خود استدلال عقلی می کند اما «ریشخند گرفتن» به این هدف است که ارزشهای والا را در نظر دیگران پست جلوه دهند. در این حال واجب است که از مجالس آنان دوری گزید تا زمانی که صیغه عداوت آمیز سخن آنان دیگرگون شود و موضوع سخن را تغییر دهند.

« حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ - تا آن گاه که به سخنی دیگر پردازند. » وقتی کسی در محفل چنین مردمی می نشیند و آنان به انکار و ریشخند ارزشهای دینی زبان می گشایند، اگر او به ردّ گفتار آنان پردازد و از آن همه انکار و ریشخند متأثر نشود خود نیز در شمار آنان خواهد بود، و در زمره فاجران.

« إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ - در این حال شما نیز منافقان هستید. » ۲/ و همانند آنان از کافران و جزای کافر و مشرک آتش جهنم است.

« إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا - خدا همه منافقان و کافران را در جهنم گرد می آورد. » [۱۴۱]

منافقان کفار را به دوستی می گزینند و در مجالس انکار و استهزاء آنان در زمان صلح شرکت می جویند ولی در هنگام جنگ بر فراز تپه ای می نشینند و چشم به راه حوادث اند تا باد پیروزی بر پرچم کدام طرف بوزد. زیرا اینان بزدل اند و بزدلان به درد هیچ طرفی از طرفین مخاصمه نمی خورند. چون مسلمانان پیروز شوند بیایند و مطالبه غنایم کنند و خود را از افراد جامعه اسلامی که در غنایم سهمی دارند، جای زنند. و اگر کفار موقتا پیروز شوند دزدانه به نزد آنان می روند و مزد خدمات خود را می طلبند.

« الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ - همواره کسانی مواظب شما هستند. » یعنی منتظر نتیجه آخراند.

« فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ

نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ

-پس اگر از جانب خداوند فتحی نصیبتان شود می گویند: مگر ما همراه شما نبودیم؟ و اگر پیروزی نصیب کافران شود، می گویند: آیا نه چنان بود که ما بر شما غلبه یافته بودیم و مؤمنان را از آسیب رسانیدن به شما بازداشتیم. یعنی ما بودیم که نگذاشتیم از مسلمانان به شما آسیبی رسد.

اینان بدانند که سرانجام نفاقشان در روز قیامت عذاب شدید است. اما در دنیا، مسلم است اسلام همواره بر دشمن خود پیروز است و چون دست خارجیان از پشت منافقان برداشته شود، در جامعه اسلامی بی آبرو و خوار و خفیف گردند:

« فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - در روز قیامت خدا میان شما حکم می کند و او هرگز برای کافران، به زیان مسلمانان، راهی نگشوده است.»

[سوره النساء (۴): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۶]

اشاره

إِنَّ الْمُتَنَفِّقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلا قَلِيلًا (۱۴۲)  
مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ لا إِلَى هَؤُلَاءِ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلا تَجِدْ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ  
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۱۴۴) إِنَّ الْمُتَنَفِّقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ  
لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵) إِلا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ  
أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶)

۲/

ص: ۲۰۲



یعنی افراد لرزان و آشفته ای که در یک جا آرام نمی گیرند.

حجت.

ژرفنای دریا و نیز ریسمانی که ریسمان دیگری را به آن گره زده باشند تا به عمق آب برسد و اصل درک، ریسمانی است که به وسیله آن به قلّه می رسند یا دلو به آن می آویزند.

## منافقان: ارزیابی و ویژگیهای ایشان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

به دنبال سخن پیشین در باب اینکه کسانی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند باید یک دله باشند، نه چون منافقان که زبان با مسلمانان دارند و دل با کافران، اکنون می خواهد پاره ای از صفات ظاهری منافقان را که دلالت بر گسستگی روحی آنها از روشها و ارزشهای اسلامی است، بیان دارد.

مثلا اینان اگر برای نماز برمی خیزند از روی اکراه و بی میلی است، زیرا دلهایشان چون صخره ای سخت است و از یاد خدا نرم نمی شود. دیگر آنکه همواره در حال شک و تردیداند و در میان دو جبهه کفر و ایمان در آمد و شد و هرگز نتوانند که در یک سو استقرار یابند، و همین شک و تردید آنان را از طریق هدایت دور می دارد.

آن گاه خداوند مؤمنان را از قدم نهادن در راه آنان بر حذر می دارد و آنان را بیم می دهد که به زودی بازخواستشان خواهد کرد و حجتشان را ناچیز خواهد ساخت اگر به خود اجازه دهند که با کافران دوستی ورزند.

و آن عاقبت ناگوار از آن کسانی است که مرتکب چنین اعمالی شوند، جایشان در فروترین طبقات جهنم خواهد بود و کس به ناله و فریادشان گوش نسپارد.

۲/ قرآن پیش از اینکه این سخن آغاز کند در امیدواری را به روی منافقان گشوده است و به توبه راهشان نموده، بدان شرط که آنچه را در اثر نفاق خود تباہ کرده اند از نو تدارک کنند یعنی یک دله به جامعه اسلامی پیوندند و با اخلاص قدم در راه نهند تا مگر خود را به قافله مؤمنان رسانند، آنان که خدا برایشان اجری عظیم مهیا کرده است.

### شرح آیات:

### اشاره

### فریب دادن خدا

[۱۴۲]

منافقان می پندارند هم چنان که به زعم خود مسلمانان را فریب می دهند می توانند خدا را هم فریب دهند. اینچنین اعمال دینی شان با رفتارهای اجتماعی شان شباهت دارد.

مثلا چون به نماز برمی خیزند به اکراه برمی خیزند. به ظاهر نمازی به جای می آورند نمازی از حقیقت خالی.

ولی این خدعه و فریبکاری به خودشان بازمی گردد که خدا بزرگتر از آن است که دستخوش خدعه بندگان خود گردد و عبادات بدون محتوای ایشان را به جای عبادت‌های حقیقی و صادقانه بپذیرد.

« إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ - منافقان خدا را فریب می دهند و حال اینکه خدا آنان را فریب می دهد. » خداوند چگونه بنده اش را می فریبد؟ این مکر و فریب خداوند بدین گونه

ص: ۲۰۴

است که روزی چند مهلتشان می دهد تا سرمست نعمتهای این جهانی گردند و عقل و اراده خود از دست بدهند. سپس به ناگاه آنان را فرومی گیرد، مثلاً- آن سان که درباره قوم لوط عمل کرد. آن گاه که ملائکه عذاب را بر سرشان فرستاد اما به صورت مهمان، با صورتی زیبا، آن سان که سبب انگیختن هوای نفسی ایشان شدند که پیش از این بدان اعمال ناپسند خوگر شده بودند. چون از آمدنشان خبر یافتند و چشمانشان به جمالشان افتاد چه هوسها در سر پختند و خیالها در دل پروردند که در دلشان ذره ای تقوی و ایمان نمانده بود. ۲/ در این هنگام آن فرشتگان به صورت اصلی خود درآمدند. آن هیبت غلاظ و شداد باز یافتند و شهرشان را از جای برکنند و بر سرشان ویران ساختند.

آری، خداوند آن گروه از بندگان خویش را که قصد فریب او دارند بدین گونه می فریبد.

« وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتَّالًا يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا - و چون به نماز برخیزند، با اکراه و کاهلی برخیزند و برای خودنمایی نماز کنند و در نماز - جز اندکی - خدای را یاد نکنند. » آنان به حقیقت نماز نمی گزارند در برابر مردم به نماز تظاهر می کنند.

وقتی که نماز مهمترین شعائر عبادی است با این روحیه به جای آرند با دیگر واجبات چگونه عمل خواهند کرد؟ این نمونه ای است از فریب دادن منافقان خود را و کیفیت انجام واجباتشان، و ما از همین نمونه می توانیم از راه و روش ایشان مطلع گردیم.

### نبودن معیارها و داوری از روی تردید

[۱۴۳]

صفت دیگر منافقان، شک و تردید است و آنان موضع خود را بر حسب یک معیار صحیح بر نمی گزینند. بلکه می خواهند هر دو جبهه کفر و اسلام را حفظ کنند و از هر طرف بر حسب مصالح آنی و عاجل خود استفاده نمایند.

« مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكِ - سرگشتگان میان کفر و ایمانند. »

ص: ۲۰۵

یعنی میان کافران و مؤمنان و این از عبارت بعد روشن می شود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - نه با اینان و نه با آنان. زیرا شک در دل‌هایشان لانه کرده و دیگر نمی توانند با مقیاس صحیح ۲/ میان حق و باطل فرق نهند و در نتیجه هیچگاه روی هدایت نخواهند دید.

«وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» - آنکه خدا گمراهش کند، هیچ راهی برای او نخواهی یافت. خداست که بندگانش را که در طریق هدایت ره می سپرند هدایت خواهد کرد. اما کسانی را که از طی این طریق تن می زنند و دریچه های دل خود را بر روی آن می بندند خداوند چگونه هدایت کند؟ آنان را در وادی ضلالتشان و خواهد گذاشت و کسی جز خدا نمی یابد که هدایتشان کند.

هدایت را نیز چون علم تصور کنیم. ما چگونه به علم دست می یابیم؟ مسلماً از طریق تحصیل علم. پس کسی که برای تحصیل علم تلاش نمی کند یا بدتر از این درهای علم را به روی خود می بندد و نمی گذارد کسی بر او داخل شود تا چیزی بیاموزدش، مسلماً در وادی نادانی سرگشته خواهد ماند از این مقوله است گمراه کردن خدای تعالی منافقان را.

### دوستی و پیوند با چه کسی؟

[۱۴۴]

این برخی از صفات منافقان بود و بر ماست که از انحراف آنان بر حذر باشیم و این انحراف از دوستی و پیوند با کافران آغاز می شود و این دوستی و پیوند به دو سبب است یا از خوف است یا از طمع.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» - ای کسانی که ایمان آورده اید، به جای مؤمنان کافران را به دوستی مگیرید. آدمی نمی تواند با دو جبهه متناقض دوستی ورزد خواه و ناخواه یا به جبهه کافران روی می آورد یا به جرگه مؤمنان می پیوندد.

ص: ۲۰۶

هر گاه مؤمنی با کافری دوستی ورزد طبعاً رشته دوستی اش را با مؤمنان خواهد برید، از این رو در قرآن در این آیه تعبیر «من دون المؤمنین» (به جای مؤمنان) آمده است.

آری، ممکن است دوستی و پیوند مؤمن به کافر از خلال دوستی و پیوند او به مؤمنان باشد، بدین گونه که ۲/ دوستی و پیوند خود را با مؤمنان و همه کافرانی که به مؤمنان خدمت می کنند خالصانه گرداند.

« أَلَا تَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا - آیا کاری می کنید که برای خدا به زیان خود حجتی آشکار پدید آرید. » پس خدا شما را یاری نماید، شما دوستیتان با او خالصانه نیست، زیرا دوستی خدا شامل کسانی می شود که در همه کار بد و اعتماد کنند و او را بپرستند بدینگونه که برنامه های او را بی کم و کاست انجام دهند.

کسانی که طرفدار کافران هستند خداوند آنها را به ایشان واگذارد، زیرا در حقیقت نمی توانند برنامه های الهی را به شکل کامل به اجرا درآورند.

[۱۴۵]

زمانی که مؤمنی با کافری دوستی و پیوند نماید در شمار منافقان قرار خواهد گرفت و جزای منافقان هم معلوم است: جهنم.

« إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ - هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند. » طبقات بهشت را درجات خوانده است و بالاترین آنها اعلیٰ علیین است و طبقات آتش را درکات خوانده بدترین درکات اسفل السافلین است.

« وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا - و هرگز برایشان یآوری نمی یابی. » آنان با کفار دوستی می ورزند تا مگر از یاری آنها برخوردار شوند ولی در روز قیامت جز نومیدی نصیبی ندارند، زیرا خود را درون آتش دوزخ خواهند دید بی آنکه یاران کافرشان به دوستی شان برخیزند.

ص: ۲۰۷

راه بازگشت منافقان به جبهه ایمان را چهار مرحله است:

نخست: توبه و پشیمانی از گرایشهای پیشین خود به کافران و عزم به عدم ۲/ تکرار آن اعمال.

دوم: اصلاح و ترمیم پلهایی که میان خود و مؤمنان ویران کرده اند. بدین گونه که عقول خویش صافی گردانند، از افکار کافران دلهای خویش بپیرایند از نفاق و کینه نسبت به مؤمنان پرهیز کنند و روابط پیشین را به یک سو نهند تا بتوانند روابط دوستانه جدیدی برقرار نمایند.

سوم: چنگ زدن به رشته خداوندی، بدین گونه که رشته دوستی خود با رهبری اسلامی استوار گردانند و تسلیم او شوند و فرمانهایش را اطاعت کنند.

چهارم: اخلاص در دین (۱) یا به عبارت دیگر یک دله شدن در دوستی، بدین گونه که با آگاهی و چالاکی نماز به جای آورند از کاهلی در امر نماز پرهیزند. و خدا را فراوان یاد کنند و دیگر شعائر دینی بر پای دارند و واجبات را به گونه ای صحیح به جای آرند.

پس از طی این مراحل اینان به مؤمنان می پیوندند، مؤمنانی که خداوند برایشان در این دنیا اجر عظیم معین کرده و این اجر عظیم یاری آنهاست در کارهای خیر و در آخرت هم در باغهای بهشت جاودانه خواهند بود.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا - مگر آنان که توبه کرده اند و از تباهی بازآمده اند و به خدا توسل جسته اند و برای خدا از روی اخلاص به دین گرویده اند. اینان در زمره مؤمنانند و خدا به مؤمنان اجر عظیم خواهد داد.»

ص: ۲۰۸

اشاره

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷) لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِنْ تَتُوبَا خَيْرًا أَوْ تَخْفَوْهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءِ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا (۱۴۹) إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا (۱۵۲)

۲/

۲/

صفات کافران، عرضه و ارزش

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از بیان مفصل شروطی که منافق برای اصلاح خویش باید به آن شروط عمل کند تا در زمره توبه کنندگان درآید و نیز مؤمن آنها را دستور العمل خود سازد تا نفاق در دلش ریشه ننماید، اکنون به بیان شروط دیگری می پردازد. از آشکارترین این شروط اصلاحی یکی سپاسگزاری خداوند است و ایمان به او و پاکیزه ساختن

ص: ۲۰۹

جو اجتماع از منفی بافیها و نیز رواج دادن اعمال خیر و عفو بدیهای دیگران.

پس از بیان این شروط اساسی برای برکندن ریشه های تفرقه و نفاق از زمین جامعه، اکنون قرآن بازمی گردد تا گروه دیگری از منافقان را به ما بشناساند.

اینان جماعتی هستند که ایمان خویش را تقسیم می کنند و به برخی از پیامبران و برخی از تعالیم آسمانی ایمان می آورند و به بعضی ایمان نمی آورند.

قرآن می گوید: اینان کافراند زیرا ایمان یک کل تجزیه ناپذیر است. و بر این حقیقت در آیه بعدی تأکید می کند. پیش از این به بنی اسرائیل مثل زد که آنان ۲/ به بعضی از پیامبران ایمان می آورند و به بعضی ایمان نمی آورند. این ایمان به بعض و انکار بعض دیگر بر حسب مصالح شخصی آنها بوده است.

### شرح آیات:

### اشاره

### سپاس حق

[۱۴۷]

خداوند از ما بی نیاز است. از اعمال ما بی نیاز است و به عذاب کردن نیاز ندارد. خداوند از عذاب کسی لذت نمی برد-منزه است او- پس هنگامی که بنده ای را به عذاب خود گرفتار می سازد بر حسب استحقاق آن بنده است یا به عبارت دیگر این مردمان هستند که عذاب خدا را برای خود می خرند.

برای اینکه انسان از شر اعمال خود در امان بماند، باید مؤمن شود و برای اینکه مؤمن شود، باید سپاس حق به جای آورد، زیرا کسی که شکرگزار نعمت خدایی است بر اوست که بر زندگی نگاهی مثبت و خوش بینانه داشته باشد و به هر نعمتی چنان بنگرد که آن نعمت عطایی تازه است که او در خور آن نبوده است و هر بار، و در هر لحظه ممکن است که از او سلب شود. پس از یک سو قدر آن نعمت را می شناسد و از سوی دیگر سپاس منعم- یعنی ذات باری تعالی- را بر خود فرض می شمارد. بدین گونه بر ایمانش افزوده می گردد و به رحمت و اسعه خداوند، و بر قدرت و سلطه او بر زندگی آگاهی می یابد.

ندیده ای که چون مردی سخاوتمند تو را مهمان کند، در حالی که تو را بر او



حقی نیست و برایت انواع وسایل تمتع و لذت را فراهم آورد و نیز ضیافت خویش به مدتی محدود ننماید! چسان در تمام مدت مهمانی خود را سپاسگزار او احساس می کنی و با او با نهایت گشاده رویی و ادب برخورد می نمایی؟ این همه برای چیست؟ برای این است که بر تو نعمتی ارزانی داشته که تو مستحق آن نبوده ای و نیز می ترسی که مبادا در هر لحظه نعمت خویش از تو بازگیرد.

بنده شاکر خداوند نیز چنین است. هر چه آگاهی اش به نعمت خداوندی بیشتر شود در نتیجه ایمانش به خدا فزونی یابد و هر بار که او را نعمتی تازه ارزانی می دارد، شعورش به نعمت او فراوانتر گردد. به عکس منافق که هر چه نعمت حق بر او افزونتر شود ۲/ پندارد که این بخشی از حقوق حقه اوست و این دلیل بر عظمت خود اوست، پس در نتیجه بر کفر و طغیانش بیفزاید.

« مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا - چرا خدا شما را عذاب کند، اگر سپاسگزار باشید و ایمان آورید؟ در حالی که خدا شکرپذیر و داناست. » هر چه سپاسگزاری و قدردانی تو از نعمتی که بر تو عطا کرده زیادتر گردد خداوند سپاس تو را بیشتر بپذیرد و تو را در نعم تازه خود بیشتر غرقه سازد.

### علاج برخی بیماریهای اجتماعی

[۱۴۸]

چون نفس از شکرگزاری به درگاه خداوند اشباع گردد، و از رضا و تسلیم سرشارتر گردد، حسد و حقد و کراهت در او کمتر شود. زیرا این صفات نکوهیده مولود تنگ نظری است و چون کینه توزی و دشمنی که حاصل خودبینی و فردیت است از میان برخیزد صفا و محبت و مدارا جای آن را خواهد گرفت و آدمی درباره دیگران حسن نظر خواهد یافت و از آنان به نیکی یاد خواهد کرد.

خداوند تجاهر به بدگویی و بدزبانی را دوست ندارد، مگر آنکه آن را هدفی نیکو و پسندیده باشد. مثلاً حالت اعتراض به ظالم را داشته باشد و مردم را علیه او برانگیزاند.

ص: ۲۱۱

«لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً» - خدا بلند کردن صدا را به بدگویی دوست ندارد، مگر آن کس که به او ستمی شده باشد و خدا شنوا و داناست. «خداوند سخن غیبت و تهمت آمیز و زشتگویی و توهین و تحقیر دیگران را می شنود و می داند که راست است یا دروغ و انگیزه آن چیست. آیا این سخنان برای گرفتن حق مظلومی است از ظالمی؟ یا برای استعانت از مردم است علیه یک جابر ستمکار؟ خداوند وقتی چیزی را دوست ندارد، که مضر به مصلحت مردم باشد پس در دنیا و آخرت کیفر آن را خواهد داد.

[۱۴۹]

آری، خداوند آن جامعه ای را که از سخنان بیجا و تهمت آلود پاکیزه باشد و همه توجهش به انجام اعمال خیر باشد - چه آشکارا و چه پنهان - دوست می دارد. آشکارترین اعمال خیر عفو و بخشایش است.

۲/ آیا این سخن خداوند نیست که می گوید: (از تو می پرسند که چه انفاق کنند بگو عفو) عفو فرزندان جامعه را به یکدیگر ارتباط می دهد و ریشه های نفاق را برمی کند و می خشکاند.

«إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا» - اگر کار نیکی را به آشکارا انجام دهید، یا به پنهان، یا کردار ناپسندی را در گذرید، خدا عفوکننده و تواناست. «خداوند از گناه کسی که از خطای مردم بگذرد خواهد گذشت و گناه کسی را که در حق مردم نیکی کند، خواهد بخشود. در حالی که بر کیفر آنان قدرت دارد، آنان را می بخشاید. آیا شایسته نیست که بنده به اخلاق خداوندی متخلق باشد؟ و به نوبه خود، خویشتن به حلیه عفو و رحمت متحلی سازد؟

ص: ۲۱۲

ایمان کدام است؟

جواب: ایمان سرکوبی قوای شر است در وجود آدمی برای رضایت خداوند و تسلیم نفس است به درگاه رفیع عقل. ایمان، پاسخ دادن بنده است به ندای خداوند و در نتیجه، مخالفت با هواهای نفسانی و پیروی از برنامه های الهی.

اگر معنی ایمان این است، پس کسی که زمانی موافق با حق است که حق موافق مصالح او باشد، یا زمانی در برابر حق سر فرود می آورد که هدفش تحقق نیات پلید خود باشد یا هنگامی تسلیم عقل می شود که با هواهای نفسانی او دمساز و همراه باشد یا وقتی به ندای خداوند پاسخ می دهد که به امیال نفسانی و شهوات او آسیب نرساند، چنین کسی را به ایمان راهی نیست.

چنین کسی در کفر فرورفته، زیرا خود را می پرستد و خدا را وسیله ای می شناسد برای تحقق مصالحش.

کسانی که در دین خدا دست به انتخاب می زنند و آنچه را که موافق مصالحشان باشد می پذیرند و آنچه را مخالف آن باشد رد می کنند، اینان پرستنده مصالح خود هستند، نه پرستنده خدا. بنا بر این در زمره کافران واقعی هستند و خدا نیز، آنان را در حکم کافران آورده است. و گفته است:

۲/ « إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا - کسانی هستند که به خدا و پیامبرانش کافر می شوند و می خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی افکنند و می گویند که بعضی را می پذیریم و بعضی را نمی پذیریم و می خواهند در این میان راهی برگزینند. » [۱۵۱]

« أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا - اینان در حقیقت کافرانند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده ساخته ایم. » جدا ساختن خدا از رسول و ادعای اینکه به همان ایمان به خدا بسنده

می کنند، هدفی جز عصیان در برابر پیامبر ندارد.

ولی آیا می توان بدون رهبری پیامبر برنامه های خدا را انجام داد؟ نه، اینان دروغ می گویند، وقتی که ادعا می کنند که با خدا رابطه دارند، دروغ می گویند. زیرا در این صورت لازم می آمد که در برابر او امر رسول نیز خاضع باشند.

در تمام طول تاریخ، طاغوتان با مردان مصلح در ستیز بوده اند. اینان در حالی که ادعا می کرده اند که خود در زمره مصلحان هستند، پیامبران را به نام نگهداری از دین می کشته اند و علمای دینی را خوار و خفیف می ساخته اند ولی در همه حال به حمایت از دین تظاهر می کرده اند.

پیامبر از خدا جدا نیست، از اصلاح و راه و روشهای دین جدا نیست و از حاملان دین یعنی مصلحان و علما نیز جدا نیست. خدای تعالی این کافران را در روز قیامت به عذاب خود بشارت داده است و در دنیا مورد خشم و غضب خود قرار داده. زیرا اینان با رسولان خدا مخالفت ورزیده اند و در نتیجه به خدا کافر شده اند.

انگیزه این اعمال تکبر و غرور دروغین آنهاست به همین سبب مستحق عذاب خدا شده اند هم در دنیا و هم در آخرت.

[۱۵۲]

در برابر کافرانی که به خاطر مصالح زودگذر و ناپایدار مادی خود، میان خدا و پیامبرانش جدایی می افکنند یا تفاوت قایل می شوند، مردمی هم هستند در ایمان خود صادق اند و خواستار اجر و ثواب خداوندی. اینان به اجر و ثواب الهی در این جهان یا در آن جهان خواهند رسید.

« وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا - کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند و میان پیامبرانش جدایی نیفکنده اند، پاداششان را خدا خواهد داد. و خدا آمرزنده و مهربان است. » ۲/ ۲/

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۳ تا ۱۶۲]

اشاره

يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳) وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَ قُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۱۵۴) فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرْتُمْ بِالآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلْتُمْ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵) وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ لَمَّا لَمْ يَلْمِزْهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمِ إِلَّا- اِبْرَاهِيمَ الطَّنَّ وَ قَوْلُهُمْ يَقِينًا (۱۵۷) بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸) وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹) فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا

عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٌ أَجَلَتْ لَهُمْ وَ بَصِيْدُهُمْ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيْرًا (١٦٠) وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهِيَ عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ  
أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيْمًا (١٦١) لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ  
الْمُقِيْمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيْمًا (١٦٢)



تجاوز و تعدی نکنید.

دروغی که از بزرگی موجب حیرت گردد.

## انگیزه های کفر

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان شود و میان خدا و پیامبرانش جدایی افکند؟ آیا نه بدین علت است که به صدق رسالت رسولان قانع نشده است.

آری، بیشتر مردم برای پاسخ به هواهای نفسانی و مصالح آنی خود با رسول مخالفت می ورزند و مخالفت خود را در لفافه جدالهای فکری درمی پیچند.

مثلاً بنی اسرائیل از پیامبر می خواهند که برایشان نوشته هایی از آسمان نازل کند همانند الواح موسی. آیا اینان بدین سبب پیغمبر را انکار کردند که برایشان این نوشته ها را نازل نمود و اگر این نوشته ها را نازل می کرد، به او ایمان می آوردند؟ نه! هر چه خواستند موسی برایشان آورد ولی به او نیز ایمان نیاوردند و او را گفتند:

کاری کن که ما خدا را آشکارا بنگریم. آیا این درخواست برآوردنی است؟ سپس آنان پس از آنکه از طریق معجزات به حق گردن نهادند باز هم بیشترشان پیمان گسستند و پس از آنکه آن کوه عظیم بر فراز سرشان قرار گرفت و نزدیک بود بر آنان فرو افتد، همه به فرمانبرداری گردن نهادند و چون کوه از فراز سرشان دور گردید بار دیگر به کفر و غفلت خود بازگردیدند. آیات خدا را انکار کردند و پیامبران را

کشتند و مدعی شدند که بر در دل‌هایشان قفل نهاده شده و نور ایمان بر آن داخل نمی‌شود، در حالی آنان خود به سبب کفرشان بر در دل‌هایشان قفل ۲/ نهاده بودند.

مثل دیگر: بنی اسرائیل عیسی را انکار کردند و به مادرش مریم تهمت زدند و نیز مدعی شدند که عیسی را کشته اند در حالی که او را نکشته بودند بلکه درباره او به اشتباه افتاده بودند و خداوند او را به سوی خود فرا برد و هر یک از آنها پیش از آنکه بمیرد به مسیح ایمان خواهد آورد و انسان پیش از مردنش حق را آشکارا خواهد دید.

آن سوی کفر اینان چه بود؟ ظلمی که خدا بسبب آن بسیاری از طیباتی را که سابقا بر آنان حلال کرده بود حرام نمود.

ظلم خواه به شخصی خود باشد و خواه اجتماعی، عامل اساسی کفر است.

ظلم به شخص خود چون شرابخواری و ظلم اجتماعی چون منحرف کردن مردم از راه حق و رباخواری و خوردن اموال مردم به باطل. همه اینها سبب کفر می‌شود و کفر سرانجامش عذاب الیم است.

### شرح آیات:

### اشاره

[۱۵۳]

بر ما واجب است که سخنان کفار- که بدان تظاهر می‌کنند- ما را نفیید مخالفتشان با امر نبوت به این سبب است که هنوز از جهت فکری قانع نشده اند اینک پی در پی پیشنهادهایی می‌کنند و می‌پندارند که اگر آنها برآورده شود ایمان خواهند آورد. بر ماست که از انگیزه‌ها و رغبت‌های اجتماعی شان پرده بگیریم.

بنی اسرائیل از پیامبر می‌خواهند که برایشان از آسمان کتابی غیر از قرآن نازل کند. معلوم است که آنها می‌خواهند که آن کتاب حاوی برخی افکار باشد یا کتابی می‌خواهند مکتوب در الواح، آن سان که بر موسی علیه السلام نازل شده بود.

۲/ اما این درخواست تنها پرده‌ای بود برای پنهان داشتن کفرشان که آن را هماهنگ با مصالح خود می‌دانستند.

ص: ۲۱۷



موسی علیه السلام بر آنها مبعوث شد و آنچه در طلب آن بودند برایشان بیاورد ولی طولی نکشید که از او خواهشی دیگر کردند و آن هم خواهشی برآورده ناشدنی، گفتند: خدا را به ما بنمای! آیا می توان خدا را به چشم دید؟ آنها از موسی می خواستند که خدا را به آنها نشان دهد تا ایمان بیاورند.

« يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ - اهل کتاب از تو می خواهند که بر ایشان کتابی از آسمان نازل کنی اینان بزرگتر از این را از موسی طلب کردند و گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمای. به سبب این سخن کفرآمیزشان صاعقه آنان را فرو گرفت.» صاعقه ای آمد و همه را یکسره نابود نمود، سپس بار دیگر خداوند آنان را زنده نمود. سؤال این است که چرا پس از این سؤال سخیف و بیجا گرفتار صاعقه شدند؟ جواب این است که آنان زین پیش به خود و مردم ستم می کردند و این سؤال پرده ای بود روی ظلمشان. یا بدین جهت که این خواهش دلیل آن بود که به خدا کافر شده اند و ارزشهای خدایی را انکار می کنند.

خداوند پیش از این معجزاتی برای آنها مقرر داشته بود. از دریا گذشته بودند و دریا برایشان شکافته شده بود همانند جاده ای خشک و دشمن ایشان فرعون را غرق کرده بود.

خداوند برایشان منّ و سلوی فرو فرستاده بود و تخته سنگها را شکافته بود تا چشمه ها از آن بجوشند و آب گوارا بنوشند. با این همه گوساله پرستیدند. آیا این دلیل آن نیست که آنان را انگیزه گرایش به کفر نیرومند شده بود؟ « ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا - پس از آنکه معجزه هایی برایشان آمده بود، گوساله ای را به خدایی گرفتند و ما آنان را بخشیدیم و موسی را حجتی آشکار، ارزانی

داشتیم.» ۲/ خداوند با این حجت توانست ریشه گوساله پرستی را از دل آنان بر کند.

بسیاری از داعیان و مبلغان این آیین را بکشت و وحدت فکری بنی اسرائیل را تضمین نمود.

[۱۵۴]

مثلی دیگر باز هم از وقایع بنی اسرائیل. خداوند قطعه ای از کوه را جدا نمود و بر فراز سرشان بداشت و تهدید به مرگشان نمود. تا پیمان تازه گردانیدند.

سپس فرمان داده شد که به شهر اندر آیند ولی در حالی که خدا را سجود می کنند نه گردن افراشته و متکبر و نه به طمع مال و منال. پس برای زندگی شان نظمی نهاد و فرمان داد که در روزهای شنبه صید نکنند و از آنان پیمانهای سخت گرفت. آیا بنی اسرائیل به پیمانهای خود واقعی نهادند؟ هرگز.

« وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ - و به خاطر پیمانی که با آنها بسته بودیم کوه طور را بر فراز سرشان بداشتیم.» یعنی کوه را بالای سرشان بردیم تا به عهد و پیمان خود خستو شوند و پایبند.

« وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا - و گفتیم که سجده کنان از آن در داخل شوید.» این در، همان دری بود که پس از آنکه از بدویت و بیابان گردی خسته شده بودند و از خدا خواستند آنان را به شهر برساند و از کشته ها و محصولات زمین روزی دهد، بر رویشان گشوده شده بود.

« وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ - و گفتیم که در روز شنبه تجاوز نکنید.» یعنی در آن روز از مقررات و حدود خداوند درمگذرید.

« وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا - و از ایشان پیمانی سخت گرفتیم.» [۱۵۵]

ولی چرا پیمان گسستند؟ چرا آیات خدا را انکار کردند؟ چرا پیامبران را کشتند؟ و از متابعت حق دور شدند و چنان نمودند که دریچه های دل‌هایشان فرو بسته است و نتوانند این حقایق را در خود جای دهند؟ آیا همه اینها به

ص: ۲۱۹

سبب کفرشان نبود؟ چون کافر شدند خداوند بر دل‌هایشان مهر برنهاد و دریچه‌های هدایت را فرو بست. ۲/ همانند کسی که دیده بر هم می‌فشارد تا آفتاب را نبیند تا آفتاب غروب کند. آیا اگر دیده بگشاید آفتاب را خواهد دید؟ هرگز! آنان نابینایی را بر هدایت اختیار کردند، خداوند نیز نور هدایت را از ایشان باز گرفت تا سزای کفرشان و انکارشان باشد.

«فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرِ حَقٍّ - پس به سبب پیمان شکستنشان و کافر شدنشان به آیات خدا و به ناحق کشتن پیامبران.» مسلم است که کشتن هیچ پیامبری به حق نیست و در این آیه واژه «بناحق» برای تأکید آمده است. بعضی می‌گویند مراد این است که اینان پیامبران را در جنگ نکشته‌اند. زیرا برخی چنان می‌پنداشتند که اگر آنان را در جنگ بکشند، کشتنشان بر حق است.

اینان پیامبران را در اسارت می‌کشتند بدون هیچ عذر و بهانه‌ای و تنها بر طبق مقیاسهای جاهلی خود.

«وَقَوْلِهِمْ قُلُوبِنَا غُلْفٌ - و اینکه گفتند دل‌های ما فرو بسته است.» یعنی جایی برای نور خدا ندارد. و این خود بهانه‌ای سخیف است که همه معاندانی که در برابر خصم فرو مانده‌اند و می‌خواهند به بحث و جدل پایان دهند بدان متوسل می‌شوند و می‌گویند: چه کنیم؟ خدا ما را چنین خلق کرده است، نمی‌فهمیم، نمی‌توانیم ایمان بیاوریم و در پی آن بار مسئولیت از دوش خود می‌افکنند. ولی خدا می‌داند که آشکارا دروغ می‌گویند.

«بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ - خدا بر دل‌هایشان به سبب کفرشان مهر نهاده است.» اینان به فهم حقایق قادراند. زیرا خداوند آنان را چون دیگران از نعمت عقل متمتع ساخته و فرصت هدایت عطا کرده ولی اینان خود به خدا کافر شدند و راه هدایت به روی خود بر بستند. این جماعت اکنون هم می‌توانند راه دیگرگون

کنند ولی با دشواری بسیار. باید عناد و کینه توزی به یک سو نهند و از انکارشان به درگاه خدا توبه کنند. خدا توبه آنان را خواهد پذیرفت ۲/ و نعمت عقل و نور هدایت را که از آنان سلب شده بود بازخواهند یافت.

البته این کار سخت است و خطیر و جز اندکی بدان اقدام نخواهند نمود.

«فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا» - و جز اندکی ایمان نمی آورند. وجود این گروه اندک که ایمان می آورند، دلیل است بر سخافت این عقیده، کسانی که «ضلالت را امری حتمی» می پندارند. آری اینان چنین عقیده ای را پراکنده اند تا برای ضلالت خویش محملی بیابند؟

## داستان مسیح و مادرش

[۱۵۶]

چگونه این قوم کافر شدند تا خدا بر دل‌هایشان مهر برنهد؟ ایشان عیسی را انکار کردند و افزون بر این انکار به مادر او مریم نیز تهمت بزرگی زدند.

«وَبِكْفُرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلٰی مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا» - و نیز به سبب کفرشان و آن تهمت بزرگ که به مریم زدند. «مریم را به زنا متهم کردند تا پیامبرشان عیسی را در نظر مردم خفیف کنند و می دانستند که آن تهمتی بزرگ و در عین حال باطل است.

[۱۵۷]

و نیز برای آنکه شخصیت عیسی را فرو کاهند و او را در نظر مردم بی ارج سازند و در پی آن رسالتش را نفی کنند، گفتند که ما عیسی را کشتیم و این سخن بدروغ می گفتند. آنها مرد دیگری را که به عیسی شباهت داشت کشته بودند.

«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ» - و نیز بدان سبب که گفتند ما مسیح پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم. «قرآن نام مسیح را به بزرگی یاد می کند و او را مسیح پسر مریم و پیامبر خدا می خواند تا با تصمیم یهود در باب فرو کاستن از شخصیت او مقابله کند.

ص: ۲۲۱

۲/ « وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَيَّرُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ - و حال آنکه مسیح را نکشتند و بردار نکردند، بلکه امر برایشان مشتبه شد. » آنان کس دیگر را کشتند و پنداشتند که عیسی را کشته اند. عیسی را خداوند زنده به آسمان برده بود.

« وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ - هر آینه آنان که درباره او اختلاف می کردند خود در تردید بودند. » مجرد اختلاف در کیفیت قتل او دلیل است که در قتل او یقین نداشتند و گرنه کشتن شخصیت بزرگی چون عیسی محال است که موجب شک و تردید شود.

« مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ابْتِغَاءَ الظَّنِّ - به آن یقین نداشتند. تنها پیرو گمان خود بودند. » این گمان چیزی بود که پس از غایب شدن عیسی پدید آمد. برخی پنداشتند که او را کشته اند و برخی پنداشتند که او را بردار کرده اند.

« وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا - و عیسی را بییقین نکشته بودند. » [۱۵۸]

خداوند عیسی را به نزد خود باز گردانید، او را به آسمان برد. در حالی که زنده است و روزی خود می خورد. خدا به عزت خود قادر است. به مقتضای حکمت خود پس از اینکه رسالت خویش بگذارد و وظیفه اش را انجام داد او را به آسمان برد.

« بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا - بلکه خداوند او را به نزد خود فرا برد که خدا پیروزمند و حکیم است. »

### چه وقت ایمان می آورند؟

[۱۵۹]

اینان که با کتابهای آسمانی آشنایند می دانند که عیسی جز پیامبری از سوی خدا نبوده است. و اگر در آن تردید می ورزند گاه هدف این تردید جز مصالح شخصی آنهاست. یا عامل این تردید تنگ نظری ۲/ است یا حسد و یا تکبر و چون حجابهای شبهت از روی دیدگان نشان برافتد یا مصالح شخصی را به یک سو

ص: ۲۲۲

نهند و دل‌هایشان از کبر و حسد پاک شود، در این هنگام ایمان می‌آورند ولی این امر چه زمانی محقق می‌شود.

بلی، محقق می‌شود ولی به هنگام مرگ. در آن لحظاتی که دیگر افکار آدمی آلوده به تعلقات این جهان فانی نیست. در این زمان حقایق را می‌فهمد و به یقین درمی‌یابد.

« وَ إِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا - وَ هِيَجَ يَكُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ نَيْسْت مَكْرَ أَنْكَه  
پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد.» بعضی می‌گویند که این شهادت عیسی، شهادت است به کذب و جدل و محاربه آنها با او. آن هم برای چه؟ برای اینکه رسالت خویش به ایشان رسانیده بود و خواستار صلاح ایشان بود. شهادت به اینکه پس از شناختنش به رسالت، بر او کافر شدند و آنچه آنان را درباره او به شک انداخت چیزی جز پرده حسد و کینه توزی نبود که بر روی دیده دل آنها افتاده بود.

آدمی هنگامی که خود را در لحظات جدایی از زندگی مادی و دیدار خداوند می‌بیند، درمی‌یابد که همه آن بهانه‌ها که نفسش او را تلقین کرده بود بی‌ارج بوده و باطل. آن گاه حقایق را بروشنی می‌بیند. بر ماست که هر چند گاه خود را در آن حالت پنداریم باشد که به طریق حق هدایت گردیم.

### رابطه کفر با نقصان نعمتها

[۱۶۰]

کفر یهود (یعنی انکار و عنادشان) سبب کوری دل‌هایشان شد. و خداوند بر دل‌هایشان مهر بر نهاد و این امر سبب انحراف اصلی آنها در زندگی شد و آنان را به نقض پیمان کشید و به کشتن پیامبران و ادعای قتل عیسی واداشت.

ستم ایشان (تجاوز به حقوق دیگران) بینوایی بر ایشان به همراه آورده زیرا نمی‌توانند در زندگی از نعمتهای خدا بهره مند گردند.

« فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - وَ هِيَ

ص: ۲۲۳

کیفر ستمی که یهودان روا داشتند آن چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود حرام کردیم.» آیا خداوند آن چیزها را تحریم شرعی کرده بود (مثل حرام کردن برخی از گوشتها را)؟ یا ۲/ آن چیزها را به گونه ای طبیعی حرام کرد یعنی آنان را به طریق تکوینی از آن چیزها منع نمود، هم چنان که مثلا زنان شیردهنده را بر موسی که شیرخواره بود حرام کرده.

هم ممکن است حرمت اولی باشد و هم دومی. زیرا خداوند بر امت ظالم سخت می گیرد و برای آنها قوانین دشوار وضع می کند جامعه ظالم مستوجب نظامی شدید و قوانینی کوبنده است. و بنی اسرائیل از اینگونه بودند. لذا می بینیم چگونه خداوند در داستان «گاو» به سبب همین ظلمشان بر آنان سخت گرفت.

امت ظالم از نعمتهای خداوندی بهره مند نمی شود، زیرا هر گروه از آنان می خواهد حقوق دسته دیگر را غصب کند، هرگز نمی خواهند متحد شوند و برای تحقق رفاه کل، کوششهای خود را یکپارچه کنند و از منابع طبیعی در راه خیر و صلاح عموم استفاده برند.

اکنون این سؤال پیش می آید که آن ستمی که منع نعمت می کند چگونه ستمی است؟ پاسخ این است:

اولا: منع کردن مردم از اکتساب و گذاشتن موانعی جلو عواملی که موجب رفاه مردم است و خدا از آن به «راه خدا» تعبیر کرده است.

طبیعی است مردمی عقب بیفتند که شایستگیها را در بند می کنند و بندهای بسیاری بر آن می نهند.

ثانیا: استثمار کردن قوی، ضعیف را. آنجا که قوی در انجام کارهای سازنده تنبلی می کند و از راه استثمار دیگران زندگی می نماید.

ضعیف نمی تواند نقش خود را بازی کند زیرا مورد استثمار است. قرآن در این مورد، رباخواری را مثال می آورد و نیز خوردن اموال مردم را به ناحق و باطل.

رباخواری، استثمار مخفی است و خوردن اموال مردم به ناحق و باطل

استثمار بی پرده و آشکار است.

« وَ بَصَدُّهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا - و منع کردن بسیارشان از راه خدا. » ۲/

### علم راسخ و فطرت ایمانی

[۱۶۱]

« وَ أَخَذِهِمُ الرَّبُّوا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا - و نیز به سبب رباخواریشان و حال آنکه از آن منع شده بودند و خوردن اموال مردم را به باطل و ما برای کافران عذابی دردآور مهیا کرده ایم. » سخن پیشین به طور کلی درباره بنی اسرائیل بود. خداوند کافران آنها را مشمول عذاب نمود تا کسی تصور نکند که همه بنی اسرائیل کافراند ولی طبقه خاصی از آنها را مستثنی کرد و از آنان چنین کرد:

[۱۶۲]

« لَكِنَّ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ - ولی دانشمندانشان. » یعنی آنهایی که علم را وسیله ارتزاق قرار ندادند بلکه از آن آینه معرفت ساختند.

« وَ الْمُؤْمِنُونَ - و آن مؤمنان. » که از نفوس پاکیزه برخوردارند و رسوبهای جاهلی را از خود دور کرده اند.

از این آیه برمی آید که آدمی باید بهره مند باشد یا از علمی راسخ و یا از فطرتی پاک و ایمانی درست و در نتیجه باید حقایق را خود دریابد یا خود را به دست کسی سپارد تا آن حقایق را به او القاء کند و به صدق باطن و صفای درون مجهزش گرداند.

« يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا - به آنچه بر تو و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند و نماز گزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روز قیامت را اجر بزرگی خواهیم داد. »

ص: ۲۲۵



اشاره

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى  
 وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳) وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ  
 وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴) رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا  
 (۱۶۵) لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ  
 سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ  
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹) يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمَنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ  
 تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰)

## دلایل صدق رسالت

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن در چارچوب سخن از طبقات اجتماعی سخن را به طبقه کفار کشید و بنی اسرائیل را مثل آورد که از پیامبر خواستند که کتابی از آسمان نازل کند و آن گاه انگیزه های کفر خود را در این لفافه پیچیدند. و بیان نمود که کفر را انگیزه های متعددی است شخصی و مصلحتی و اجتماعی.

و اما اگر آدمی را در علم رسوخ باشد یا در ایمان، کافر نمی شود و در این سخن بعضی از دلایل رسالت رسول را بیان می کند و می گوید:

اولاً: این رسالت یک پدیده تازه نیست، بلکه امتداد رسالتهای آسمانی پیشین است که بر پیامبران نازل شده.

ثانیاً: هدف از رسالت این است که خدا حجت را بر مردم تمام کند تا پیش از آنکه انسان را هشدار داده باشد عذاب ننماید.

۲/ ثالثاً: خدا بر صدق رسالت رسولان گواهی می دهد. پس هر کس که خدا را می شناسد می داند که او دوستدار خیر است و به احسان و صدق و فداکاری دعوت می کند و همه این ارزشها با روح رسالت متفق است. سپس مسیر کفار را در برابر موضع رسالت بیان می کند که آنان از راه راست منحرف اند و راهشان به آتش منتهی می شود.

در پایان مردم را به پیروی از امر رسالت فرمان می دهد زیرا خیر مردم در آن است و اگر هم مردم با آن مخالفت ورزند به خدا زیانی نمی رسد بلکه مردم خود، خویشتن را عرضه عقاب خدا و خشم و سخط عظیم او می سازند.

ص: ۲۲۷

[۱۶۳]

وحی فرستادن خدا به یکی از بندگانش کاری است بر خلاف عادت طبیعت و مخالفت است با سنتهایی که مردم به آنها خوگر شده اند.

از این رو مدعیان رسالت همواره با مخالفت مردم رو به رو می شده اند بهانه شان هم این بوده که دعوی آنها با عادت مألوف مردم مخالف است اما قرآن از این مانع می گذرد و می گوید که این نبوت سلسله ای است طولانی در دوره هایی از تاریخ. بنا بر این این پیامبر، در امر نبوت و رسالت بدعتی نیاورده است و کاری شگفت انگیز نکرده است و پیش از او پیامبران دیگر هم بوده اند.

«إِنَّمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ - ما به تو وحی کردیم، هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کرده ایم.» پس از نوح، پیامبران بسیار آمده اند که تاریخ از آنها چیزی نمی داند. از این رو قرآن به آن اشاره کرده است. هم چنان که بیان نکرده است که دقیقاً فاصله میان نوح و ابراهیم چقدر بوده است.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآدَمَ دَاوُدَ زَبُورًا - و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبطها و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود زبور را ارزانی داشتیم.» / ۲ با آنکه زبور کتاب تشریح نیست و کتاب دعا و مناجات است آن را بر داود وحی کرده است و این دلیل بر آن است که خداوند حتی ادعیه و مناجاتها را به پیامبرانش وحی می کند.

[۱۶۴]

اینها برخی از پیامبران خدا بودند، گروه دیگری هم هستند که مردم آنها را نمی شناسند. پاره ای می گویند که رسالت مخالف سنت خداست یا کلاً مخالف طبیعت حیات است. نه، رسالت جزئی از این طبیعت و سنت است. دلیل

این امر این است که به طور مستمر واقع شده است.

می دانیم که باران جزئی از سنت حیات است زیرا مکرر باریدن آن اتفاق می افتد و لرزش نیز جزئی از طبیعت زمین است زیرا هر چند گاه زلزله ای زمین را می لرزاند، بنا بر این رسالت پیامبران هم تا زمانی که به شکل مکرر واقع می شود جزئی از سنتهای زندگی است.

« وَرُسِيلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسِيلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ - پیامبرانی که پیش از این داستانهایشان را برای تو گفته ایم و پیامبرانی که داستانهایشان را برای تو نگفته ایم. » این ارتباط رسول با خدا گاه از وحی هم فراتر می رود و به صورت تکلم بدون واسطه درمی آید. یعنی خدا با انسان بی هیچ واسطه ای سخن می گوید. مسلم است چنین وحیی از وحی از پشت پرده قوی تر است.

« وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا - و خدا با موسی سخن گفت، چه سخن گفتنی، بی میانجی. »

### تبشیر و تحذیر دو وظیفه پیامبران

[۱۶۵]

هدف اصلی از بعثت انبیاء بشارت دادن به زندگی بهتر و تحذیر از هلاکت است. تا کسی فردا نگوید: ای پروردگار ما چرا برای ما پیامبران نفرستادی تا گمراه نشویم و در هلاکت نیفتیم. این یکی از دلایل عقلانی است بر اینکه خداوند باید رسولان را مبعوث دارد. دیگر آنکه خدا به ارسال رسل قادر است و در این تردیدی نیست. زیرا خداوند حکیم است و ۲/ او افراد بشر را پیش از آنکه حجت را بر آنان تمام کند عذاب نمی نماید:

« رُسِيلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا - يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزًا حَكِيمًا - پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده، تا از آن پس مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا پیروزمند و حکیم است. » اگر خداوند پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده را نمی فرستاد این امر با عزت

ص: ۲۲۹

و حکمت او متناقض می بود و دلیل بر آن بود که یا قادر به عمل نیست یا عارف به مصالح مردم و موقعیت اعمال خود نیست. و خدا منزله است از اینها.

۲/

### گواهی دادن خدا بر صدق رسالت

[۱۶۶]

دلیل دوم بر صدق رسالات شهادت خدا است بر آن، خدایی که به علم خود بر رسولان وحی نازل کرده است. ولی خداوند چگونه شهادت می دهد؟ خدا به آدمی عقل داده است و چون به تفکر در آیات هستی پردازد عقل او، او را به معرفت صفات حسنی خداوند و شمار کثیری از تعالیم و ارزشهای او راه می نماید.

نگریستن به عالم وجود، ما را راه می نماید که خدا عادل است و بخشنده و دوستدار نیکی و نیکوکاری و نیز فسق و ظلم و زشتکاری را دوست ندارد. ما این حقیقت را از خلال عدالتی که در سراسر عالم وجود منتشر است درمی یابیم و نیز از خلال رحمتی که در نعمتهای خداوندی بر این جهان متجلی است و از خلال این موضوع که هر فردی جزای عمل خویش خواهد یافت. همچنین عقل ارزش های الهی را که بر شرایع آسمانی منطبق است، می شناسد. و با یک نگاه به برنامه های این رسالتهای و شرایع، به صدق آنها پی می برد و از ارتباط آنها با خدا آگاه می شود. و درمی یابد که همه بر وفق عدالت و خیر و رحمت هستند و در نتیجه همه از سوی خدا نازل شده اند.

### گواهی فرشتگان

« لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً - ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرده شهادت می دهد که به علم خود نازل کرده و فرشتگان نیز شهادت می دهند و خدا شهادت را بسنده است. » فرشتگان چگونه شهادت می دهند؟ آیا شهادت فرشتگان بدین معنی است که حقایق عالم وجود و قوای طبیعت با رسالتهای آسمانی هماهنگ اند به اعتبار

ص: ۲۳۰

اینکه ملائکه قوای عاقله موكله از سوی خدا، بر طبیعت هستند؟ ممکن است چنین باشد، ممکن هم هست به این معنی باشد که فرشتگان عملاً در تقویت جبهه رسالت وارد میدان می شوند، آن سان که در جنگهای حضرت رسول وارد می شوند. یا فرشتگانی که تعبیری از گرایشهای خیراند در قلب انسان، همان گرایشهایی که فرشتگان آنها را تقویت می کنند ولی شیاطین با آنها مخالفت می ورزند و چون گرایشهای خیر و رسالات الهی متفق شوند در می یابیم که فرشتگان بر صدق آن رسالات گواهی می دهند.

آیا رسول خدا یک بار به دل یکی از عربها اشاره نکرد و به او نگفت که «هر چه این به تو می گوید عمل کن که حق است»؟ مهم این است که خدا و ملائکه به صدق رسالت رسول شهادت می دهند ولی از راه های مختلف.

### گواهی کفار دلیلی زنده

[۱۶۷]

گواهی بر صدق رسالت از جانب دیگر هم می آید، یعنی از سوی کفار خود. آنجا که در برابر ارزشهای الهی چون حریت و عدالت، مقاومت می کنند همین امر ضلالت را در برابر ما با تمام زشتی و بطلانش مجسم می سازد.

تو وقتی به واقعیت سرکوبی و قهر و ظلم پی میبری که آن را خود در یک رژیم طاغوتی دیده باشی و دیده باشی که چسان کرامت انسانی لگدکوب می شود و چگونه حقوق انسانها غصب می گردد و چگونه آزادیهایشان در سایه چنین رژیمی بر باد می رود. در چنین وضعی است که به بطلان ایدئولوژی طاغوت که ۲/ این رژیم بر آن متکی است آگاه می شوی همانطور هم که به صدق اندیشه ای که با این ایدئولوژی مخالفت ورزد پی میبری.

بنا بر این نگرستن به جبهه کفر ما را به صدق رسالت راه می نماید.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا» - هر آینه آنان که کافر شده اند و از راه خدا روی گردانیده اند سخت به گمراهی افتاده اند.

ص: ۲۳۱

راه خدا، هر خیری است که خدا بدان دعوت می کند و بدان منتهی می شود.

[۱۶۸]

اینان آزادیهای مردم را می ربایند و نمی گذارند از نعم حیات متمتع شوند و در نتیجه آنان را از راه خدا بازمی دارند، هم چنان که حقوق و اموال ایشان را تصاحب می کنند. آیا ممکن است که اینان بر حق باشند و پیامبر بر باطل؟ آیا ممکن است که خدا اینان را به بهشت برد و پیامبر را به دوزخ؟ نه، هرگز، پروردگاری که ما از خلال نعم بی پایانش و رحمت گسترده اش و عدالت همه گیرش و اسماء حسنائش در عالم وجود شناخته ایم، قطعاً به ظلم راضی نمی شود. او با اندیشه ای که به ظلم دعوت می کند مخالف است بنا بر این رسالتی را که به عدالت فرا می خواند تأیید می کند.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا - کسانی را که کافر شده اند و ستم کرده اند، خدا نمی آمرزد و به هیچ راهی هدایت نمی کند. » [۱۶۹]

« إِلَّا - طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا - مگر به راه جهنم که همواره در آن باشند و این کار بر خدا آسان است. » با وجودی که در این جهان از عزت و شوکت و مال و منال برخوردارند و به همین سبب در نظر مردم بزرگ می نمایند، در آخرت رانده و مانده اند و در آتش عذاب خداوندی جاویدان. عزت و شوکت آنان در برابر قدرت و عظمت ذات باری تعالی جوی نسنجد.

### واقعیت، دلیلی بارز

[۱۷۰]

دلیل دیگر بر صدق رسالت رسول دلیلی است واقعی که از تجارب عملی به دست می آید. زیرا به یاری تجربه درمی یابیم که امر رسالت به خیر بشر (یعنی رفاه ۲/ و سعادت و حریت و عدالت) می انجامد. زیرا رسالت حق است و با واقعیات و سنن و قوانین زندگی هم آهنگ.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ »

ص: ۲۳۲

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

-ای مردم پیامبری به حق از جانب خدا بر شما مبعوث شد. پس به او ایمان بیاورید که خیر شما در آن است و اگر هم کافر شوید، از آن خداست هر چه در آسمانها و زمین است. و خدا دانا و حکیم است.» یعنی قادر است و از شما و از عبادتهای شما بی نیاز ولی هنگامی شما را از خیر برخوردار می سازد که از رسالت او متابعت کنید. زیرا او حکیم است و به اعمال شما آگاه و بر آن پاداش می دهد: اگر نیک باشد، نیک و اگر بد باشد، بد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳]

اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳)

۲/

ص: ۲۳۳



اصل غلُو به معنای در گذشتن از حد است.

استنکاف، عدم پذیرش چیزی است و اصل آن برگرفته شده است از «نکفت الدمع» به مفهوم آن که اشک را با انگشت از چهره بزداییم.

### در دین خود غلو مکنید

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

به دنبال سخن از ضرورت وحی و بیان برخی صفات طبقه مؤمنان تا از طبقات متظاهران به ایمان ممیز گردند، این آیات نازل شده تا به بطلان این عقیده پردازد که مثلاً کسانی هستند-به زعم آنها-نیمه خدا. مانند عیسی بن مریم که مسیحیان او را پسر خدا پندارند. این عقیده ای است باطل. عیسی و همه پیامبران بشراند و امتیاز آنان از دیگر افراد بشر این است که خدا آنان را برگزیده تا محل وحی و الهام او باشند و این امتیاز را به سبب عبودیت تام و خضوع کاملشان به درگاه خداوند حاصل کردند.

آیه نخستین از غلو در دین و افتراء به خدا در باب عیسی است. می گفتند که او سومین سه خداست. و آن سه برای اداره عالم وجود یک واحد تشکیل داده اند.

ولی عیسی چنان که از آیه دوم برمی آید این اتهام را نپذیرفت و از عبودیت به درگاه خدا سر برنتافت و سر عظمت خویش در این عبودیت یافت ولی آنان که از عبودیت او سر برتابند جزایی جز عذاب الیم در انتظارشان نخواهد بود.

با طرح این مسئله، قرآن اندیشه رسالت را از رسوبات شرک ایام ۲/ جاهلیت - که آن را آلوده بود- پاک کرد و آن را مورد قبول عقل بشری گردانید.

واقع این است که بسیاری که حقایق دینی را انکار می کنند، خرافات و اوهامی را که دین را آلوده کرده است، انکار می کنند. گر دین از این خرافات و اوهامی که در طول قرون به او چسبیده است پاک شود، اینان نیز به خود خواهند آمد و به حقایق ایمان خواهند آورد.

از این رو تصفیه کردن اندیشه رسالت از رسوبات شرک به مثابه دلیلی است بر صدق رسالت، زیرا راه را جلو ایمان به آن باز و هموار می کند.

### شرح آیات:

#### اشاره

#### غلو

[۱۷۱]

غلو در دین به مثابه انکار دین است. زیرا زیان غلو کمتر از زیان انکار و نقض دین نیست. گاه غلو در دین سبب می شود که بسیاری از دین برگردند زیرا فطرت پاک آنان آلودگیها و خلطهای غلو را نمی پذیرد. آن گاه به همراه رد و انکار آن آلودگیها اصل دین هم مورد رد و انکار واقع می شود.

مثلا غلو مسیحیان در حق عیسی سبب گریختن فرهیختگان و مردم با فرهنگ از دین مسیح و انکار رسالت گردید. زیرا آنان به فطرت صافی خود دریافته بودند که ایمان به الوهیت بشری همانند خود آنان سخافت است. از این رو کفر را بر این سخافت ترجیح دادند و خود را به رنج نیفکندند تا مگر خرافات را از حقیقت دین جدا سازند.

به همین سبب قرآن حکیم با غلوکنندگان در دین چنان به عنف و شدت برخورد می کند که با کفار و منکران.

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ - ای اهل کتاب در دین خویش غلو مکنید و درباره خدا جز سخن حق مگویید. هر آینه عیسی پسر مریم پیامبر خدا است.»

یعنی عیسی خدا نیست و ولادت خارق العاده او یکی از دلایل عظمت و قدرت خداست و آن بر الوهیت عیسی دلالت ندارد.

« وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوْحٌ مِنْهُ - وَ كَلِمَةٌ أَوْ بُوْدٌ كَهْ بِه مَرْيَمُش أَفْكَنْدُ وَ رُوْحِي أَزْ أَوْ بُوْد. » كَلِمَه اللّٰهُ يَعْنِي مَشِيْتِي كَهْ دَر كَلِمَه «كُن» مَتَبَلُوْر شُدِه. «كُن» كَلِمَه اِي اَسْت كَه بَدَان هَمَه اَشْيَاء تَحَقُق يَافْتَه اَنْد. خَدَاوَنْد اَسْمَان وَ زَمِيْن رَا بَدِيْن كُوْنَه خَلْق كَرْدَه اَسْت وَ هَمْچِيْن عِيْسِي رَا. خَدَا كَفْت «كُن» يَعْنِي مَوْجُوْد شُو وَ عِيْسِي دَر رَحْم مَادَرُش مَوْجُوْد شُدْ أَزْ اِيْن جِهْت أَزْ اَنْ بَه «اَلْقَاها اِلَى مَرْيَم» (بِه مَرْيَمُش أَفْكَنْد) تَعْبِيْر مِي كَنْد يَعْنِي اَنْ كَلِمَه اِي كَه خَدَاوَنْد بَر مَرْيَم نَازِل كَرْد وَ أَزْ اَنْ عِيْسِي عَلِيَه السَّلَام وَجُوْد يَافْت.

و این امر بدینگونه صورت گرفت که جبرئیل به صورت مردی درآمد و در گریبان مریم دمید و از این دمیدن (نفخه) عیسی را خدا خلق کرد.

اما روح، آن سان که برای من معلوم شده همان روح القدس است که خدا عیسی را به آن تأیید کرد و عیسی علم غیب می دانست و مردگان را زنده می کرد و دیگر معجزات از او سر می زد.

بنا بر این، معجزات عیسی دلیل بر این نیست که خدایی است غیر از الله بلکه دلیل بر این است که عیسی از روح خدا بهره می گرفته است.

« فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ - پَسْ بَه خَدَاوَنْد وَ پِيَامِرَانُش اِيْمَان بِيَاوَرِيْد. » خَوَاه اَنَّان رَا بَدُوْن پَدْر خَلْق كَرْدَه بَاشْد، يَا نَه. خَوَاه مَرْدَه زَنْدَه كَنْد، يَا نَه.

مهم این است که کسی از جانب خداوند رسول باشد و مهم نیست که این امتیازها را هم داشته باشد یا نه.

« وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ اِنْتَهَا خَيْرًا لَكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلَهٌ وَ اَحَدٌ سُبْحَانَهُ اَنْ يَكُوْنَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ كَفِيَ بِاللّٰهِ وَ كَيْلًا - وَ مَكُوْبِيْد كَه سَه چِيْز اَسْت. أَزْ اِيْن اَنْدِيْشَه هَا بَاز اِيْسْتِيْد كَه خَيْر شَمَا دَر اَنْ خَوَاهْد بُوْد. جَزْ اِيْن نِيْسْت كَه اللّٰهُ خَدَايِي يَكْتَاَسْت مَنْرَه اَسْت أَزْ اِيْنَكَه صَاْحِبْ فَرْزَنْدِي بَاشْد. أَزْ اَنْ اَوْسْت

آنچه در آسمانها و زمین است و خدا کارسازی را کافی است.» آیا معقول به نظر می آید که پروردگار آسمانها و زمین یکی از افراد بشر را به فرزندگی برگزیند؟ ارزش معجزات عیسی نسبت به قدرت عظیم خداوندی که در ملکوت آسمانها و زمین تجلی می کند چیست؟ آیا تناسبی دارد که عیسی آن انسان محدود ناتوان فرزند پروردگار عظیم توانا باشد؟ آیا به جای اینکه عیسی را به خدایی گیریم بهتر نیست که ذات پروردگار را به خدایی خود بپذیریم. آیا خدای یکتا ما را از عیسی و غیر عیسی - از افراد بشر - بی نیاز نمی کند؟ آیا خدا کارساز و یاور و رهبر و راهنمای ما نیست؟

### پرستش خداوند خود امتیازی است

[۱۷۲]

ساده ترین دلیلی که عیسی جز یکی از بندگان خدا نیست این است که عیسی خدا را می پرستد و از فرمانهای او اطاعت می نماید آن سان که دیگر پیامبران خدا را می پرستیدند و از او اطاعت می کردند. و از دلایلی که آنها نیز - چون ما - بندگان خدایند این است که همه ما باید پرستنده او باشیم و فرمانبردار او.

« لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ - مسیح ابایی نداشت که یکی از بندگان خدا باشد. » یعنی عیسی تنها و تنها خود را در خور بندگی و پرستش خداوند می دانست.

« وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ - و ملائکه مقرب نیز ابایی ندارند. » برخی می پنداشتند که فرشتگان مقرب در کارهای خدا شریک اند.

□  
- سبحان الله - اینان نیز به نوبه خود جز پرستش خداوند دعوی دیگری ندارند.

۲/ « وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ - هر که از پرستش خداوند سرباز زند و سرکشی کند. » یعنی هر کس خود را از روی تکبر و دروغ بالاتر از پرستش خداوند می داند باید بداند که جز انسانی ناتوان نیست و دلیل ناتوانی او این است که در قیامت در

عین خواری و خضوع به دادگاه عدل الهی حاضر خواهد شد.

« فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعاً - خدا همه را در نزد خود محشور خواهد ساخت. » [۱۷۳]

در اینجا مردم به دو گروه تقسیم می شوند:

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا - اما آنان که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند اجرشان را به تمامی خواهد داد و از فضل خویش چیزی بر آن خواهد افزود. » « وَاسْتَكْبَرُوا - و استکبار در پیش گرفتند. » و این ابا کردن آنان را به کفر کشانیده است و این سرکشی به ترک اعمال صالحه واداشته.

« فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَلا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَلا نَصِيراً - به عذابی دردآور معذب خواهد داشت و برای خود جز خدا هیچ دوست و یآوری نخواهند یافت. » آری، این نیمه خدایان خیالی به حال پرستندگانشان سود نخواهند داشت و آنان را از عذاب خداوند رهایی نتوانند داد.

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (۱۷۵) يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ إِمْرَأَةً هَلَكَتْ لَهَا وَلَدٌ وَلَهَا أُخْتُ فَلَهَا نِصْفٌ مِمَّا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۷۶)

۲/

ص: ۲۳۸

برهان، گواه حق است، و گفته شده برهان، همان بیان است. می گویند: «برهن قوله» یعنی حجّتش را آشکار کرد.

۲/

## حکم ارث

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

قرآن پس از آوردن دلایل و براهین متعدد برای صدق رسالت رسولان الهی - بطور عموم - اینک به طور اختصاص از رسالت پیامبر محمد بن عبد الله (ص) سخن می گوید و بیان می دارد که رسالت آن حضرت همه ویژگیها و صفاتی را که در دیگر ادیان آسمانی بوده است، در بردارد.

پس آن برهانی است از سوی خدا که ذات باری تعالی آن را با همه ارزشهای راست و درستش تصدیق می کند. رسالت او نوری است روشن کننده راه آدمیان در تمام جوانب زندگی. رسالت او همه خیر است برای کسانی که از آن پیروی کنند و دست در ریسمان استوار آن زند، سعادت است و رفاه و هدایت.

خداوند سوره «نساء» را هم چنان که با یکی از احکام عادلانه انسان که هر کس باید به حق خود برسد، آغاز کرده بود، با یک حکم اجتماعی دیگر به پایان

ص: ۲۳۹

می آورد.

## شرح آیات:

### اشاره

### قرآن نور است و هدایت

[۱۷۴]

قرآن برهانی است از جانب خدا و از این رو در تمام جوانب ۲/ زندگی ما راهنمای ماست. قرآن نوری است از سوی خدا و از این رو برای ما همه خطوط زندگی را واضح و روشن می گرداند.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا - ای مردم از جانب پروردگارتان بر شما حجتی آمد و برای شما نوری آشکار نازل کردیم. » [۱۷۵]

از آنجا که قرآن برهانی است از سوی خدا و بشر را به خدایش ارتباط می دهد، بر بشر لازم است که به وسیله ایمان خویش به این ارتباط پاسخ دهد و از آنجا که نور است بر بشر لازم است که از این نور فروغ گیرد و از پی آن رود و به ریسمان آن چنگ زند.

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ - اما آنان که به خدا ایمان آوردند. » وقتی برهان پروردگار را دیدند، « وَاعْتَصَمُوا بِهِ - و به او توسل جسته اند. » هنگامی که نور از سوی پروردگارشان آمد، « فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمِهِ مِنْهُ وَفَضْلٍ - به آستان فضل و رحمت خویش در آورد. » یعنی آنان را حیاتی سراسر سعادت ارزانی دارد. هم نیازهای جسمی شان را برآورد و هم نیازهای روحی شان را، و هم به حاجات فردیشان برساند و هم به حاجات اجتماعی. مراد از فضل خدا رفاه مادی و آرایش روانی است. زیرا سعادت نخستین درجه خیر است. بسا فردی سعادت مند است ولی در رفاه نیست. کسی مشمول فضل الهی است که علاوه بر مواهب مادی از ایمانی کامل برخوردار باشد و

ص: ۲۴۰

از اسلام متابعت نماید.

« وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا - و به راهی راست هدایتشان کند. » ۲/ پس تحقق خیر و فضل، در این دنیا مقدمه سعادت و رفاه بزرگتری است در آخرت به دست آوردن همه اینها با اندک کوششی میسر شود و آن پیروی است از صراط مستقیم که نزدیکترین راه است به هدف.

### طبقه دوم چگونه ارث می برد

[۱۷۶]

مسئله ارث از مسائل اجتماعی اسلامی است که در آغاز این سوره از آن بحث شد، اکنون در پایان سوره نیز بدان می پردازد. قرآن احکام ارث را به تفصیل بیان می کند زیرا ارث خود از عواملی است که افراد یک خاندان را به هم ارتباط می دهد و از سوی دیگر راهی است برای توزیع ثروت و مبارزه با مال اندوزی و از سوی دیگر آنکه ارث احترام به حقوق فرد یعنی «مرده» است، اوست که برای گرد آوردن آن مال رنج برده اکنون پس از مرگش پس از ادای دیونش و انجام وصیتهایش باقی مانده آن میان میراث برانش تقسیم شود.

میراث بران سه طبقه اند. طبقه دوم تا هنگامی که یکی از طبقه اول زنده است ارث نمی برد و طبقه سوم وقتی مشمول ارث می شود که دیگر کسی از افراد طبقه اول و دوم نمانده باشد.

برادران و خواهران بعد از پدر و مادر و فرزندان، در طبقه دوم جای دارند هر گاه مرده را تنها یک خواهر باشد نصف دارایی مرده را می برد و اگر مرده را دو خواهر باشد آنها دو ثلث مال را میان خود تقسیم می کنند ولی اگر شمارشان از دو تن بیش بود و یا مختلط بودند، یعنی چند برادر و خواهر، مال را بر حسب «مرد دو برابر زن» تقسیم می کنند. و این هم در حالتی است که کسی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان متوفی وجود نداشته باشد.

۲/ « يَسْتَفْتُونَكَ - از تو فتوی می خواهند. » یعنی از تو می خواهند درباره تقسیم ارث کلاله حکم کنی.

ص: ۲۴۱



«قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ - بگو خدا درباره کلاله برایتان فتوی می دهد.» مراد از کلاله برادران و خواهران است.

«إِنَّ امْرَأَتَهُ لَبِئْسَ لَهَا وَوَلَدٌ - هر گاه مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد.» یعنی پدر هم نداشته باشد، از پدر ذکری به میان نیاورد، زیرا غالباً چنین است که پدرها پیش از فرزندان می میرند.

«وَلَهُ أَخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ - او را خواهری باشد به آن خواهر نصف میراث او می رسد.» اما اگر زن بمیرد و برادری بر جای گذارد یا مرد بمیرد و تنها یک برادر بر جای گذارد مرد یا زن همه میراث را می برند.

«وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ - او اگر خواهر را نیز فرزندی نباشد برادر از او ارث می برد.» اما اگر مرد بمیرد و دو خواهر بر جای گذارد، آنان دو ثلث دارایی او را میان خود تقسیم می کنند یعنی به هر یک ثلث دارایی می رسد.

«فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً - او اگر آن خواهران دو تن بودند، دو ثلث دارایی را به ارث می برند. و اگر چند برادر و خواهر بودند.» آنان مال را بر حسب «مرد دو برابر زن» میان خود تقسیم می کنند.

«فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - پس هر مرد برابر دو زن می برد خدا برای شما بیان می کند، تا گمراه نشوید و او از هر چیزی آگاه است.» خداوند احکام خویش را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و حق یکی / ۲ را به دیگری ندهید، و خدا می داند برای ارتباط میان افراد جامعه چه احکامی مناسب است. آیا جز خدا دیگری به این حقایق آگاه هست؟ هرگز.

سورۃ مائدہ

اشارہ

ص: ۲۴۳



### فضیلت سوره:

□

از عیسی بن عبد الله، از پدرش، از جدش به نقل از علی (ع) آمده است که:

«بخشی از قرآن بخش دیگر را نسخ می کرد و آخرین نسخ از پیامبر اکرم گرفته می شد، آخرین سوره ای که بر وی نازل شد سوره مائده بود ما قبلش را نسخ می کرد و دیگر چیزی آن را نسخ نکرده است. این آیه در حالی بر حضرتش (ص) نازل شد که بر اشتر خاکستریش سوار بود و چنان وحی حضرتش (ص) را سنگین کرد که نزدیک بود استر بیفتد و شکمش آویزان شد تا جایی که چیزی نمانده بود نافش به زمین رسد و پیامبر از هوش رفت پس از آن که به هوش آمد و این حالت از حضرتش زائل شد سوره مائده را برای ما خواند و آن را به ما آموزش داد و ما هم آن را آموزش دادیم».

ص: ۲۴۵

## زمینه کلی سوره

نام سوره از مطلبی که در آخر سوره آمده گرفته شده است. موضوع این است که رفاه اقتصادی نعمتی است که از آسمان بر آدمی فرود می آید، البته به همان اندازه که خود را ملزم به رعایت راه و رسم الهی و اجرای احکام او بدانند.

مسائلی که در این سوره مطرح شده، بطور کلی بر محور مسائل اجتماعی می گردد، یعنی به همان گونه که در سوره «النساء» آمده بود، البته مگر در یک مورد. سوره مائده غالباً به روابط کلی اجتماعی می پردازد و حال آن که در سوره «النساء» روابط خانوادگی از قبیل مسائل ارث و امثال آن مورد بحث قرار گرفته بود.

سوره مائده از ضرورت وفا به عقود و عقدها و میثاقها آغاز می کند، به اعتبار این که این مسئله یکی از ارکان اساسی بنای تمدن بشر است ولی قرآن عقود را محدود به حدود احکامی می کند که تجاوز از آن جایز نیست.

۲/ یکی از بارزترین احکامی که قرآن بیان کرده، احکام مربوط به خوردنیهاست که در واقع نخستین و مهمترین چیزی است که مشمول عقود می شوند زیرا آدمیان را به آنها نیاز مفرط است.

پس از ذکر شمه ای از احکام اطعمه، سخن از احکام صید و احکام آزادی تجارت-بخصوص در ماههای حرام- می رود. و نیز همدستی و همداستانی در

نیکی و پرهیزگاری و امثال آنها تا حدودی که از نزدیک با قضیه اطعمه ربط پیدا می کند. (آیات ۱-۴) سپس از طعام اهل کتاب بحث می شود که قرآن خوردن آن را برای مسلمانان حلال کرده است. و این خود از موارد تشجیع و ترغیب مسلمانان است به تجارت و داد و ستد با اهل کتاب. (آیه ۵) سپس به بیان برخی احکام طهارت در اسلام می پردازد، تا آنجا که به روابط اجتماعی مربوط است (زیرا پاکیزگی سبب می شود که افراد از یکدیگر خوششان بیاید و این یکی از حقوق جامعه است بر گردن فرد). (آیه ۶) آن گاه از ضرورت وفا کردن به پیمانها قراردادهای سخن می گوید به اعتبار این که این امر رکن اساسی روابط اجتماعی است. زیرا پیمانها و قراردادهای وسیله داد و ستد بازرگانی است و نیز وسیله همکاری سیاسی و اجتماعی است. البته با این شرط که هدف آنها برقراری و رواج عدل در جامعه باشد. (آیات ۷ تا ۱۱) همچنین پیمانها و قراردادهای باید با احکام شرعی تطبیق کنند و بر همکاری در امور خیر مددکار باشند.

قراردادهای دول اسلامی مهمترین چیزی است که احترام آن بر مسلمانان واجب است. قرآن داستانهای تاریخی از قوم بنی اسرائیل نقل می کند تا برای ما بخوبی روشن سازد که التزام به قراردادهای و عهد و پیمانها تا چه حد اهمیت دارد و نقض آنها چگونه موجب بدبختی و لعنت می شود. (آیات ۱۲ تا ۱۴) سپس ما را از ضرورت کاربرد شریعت آسمانی در جامعه آگاه می سازد که این شرایع نور و هدایت اند، خواه ۲/ در تورات بر موسی نازل شده باشند و خواه بر عیسی در انجیل یا بر محمد (ص) در قرآن مجید، کتابی که تورات و انجیل را نسخ کرده است.

آن گاه قرآن کریم به بیان شمه ای از تاریخ بنی اسرائیل می پردازد که چگونه مخالفتشان با اوامر پروردگار، سبب شد که چهل سال در بیابان سرگردان بمانند، سپس حکم قتل را بعد از داستان دو پسر آدم یعنی هابیل و قابیل بیان می دارد و

حکایت از این که این اولین جرم و جنایتی است که در روی زمین اتفاق افتاده است. (آیات ۱۵ تا ۳۲) قرآن پس از حکم قتل از حکم فساد در زمین (راهزنی) و از آنجا از جرم دزدی و سپس جاسوسی تا حدی که به مسئله امنیت اجتماعی مربوط می شود، سخن می گوید. (آیات ۳۳ تا ۴۲) آن گاه ضرورت سر فرود آوردن در برابر ادیان آسمانی را بیان می کند و اینکه هر کس با آن مخالفت ورزد کافر است یا ظالم و یا فاسق بر حسب میزان و نوع مخالفتش. قرآن برای این سه گونه مخالفت مثالهایی می آورد. (آیات ۴۳ تا ۴۷) البته برای اقامه دولت اسلامی، متابعت از آن ادیان ضروری نیست. زیرا رهبری و قدرت و هیمنه از آن اسلام است و بس. و رهبری اسلامی را جایز نیست که از اهواء آنان متابعت کند. زیرا کیش و آیین آنها جاهلیت است. پیوند (ولاء) سیاسی در درون جامعه اسلامی باید صرفاً از آن رهبری اسلامی باشد (آیات ۴۸ تا ۵۳) پس از بیان طبیعت پیوند سیاسی در درون جامعه اسلامی - همان که از آن به حزب الله تعبیر می کند - (آیات ۵۴ تا ۵۶) بار دیگر از دوگانگی در پیوستگی و دوستی سخن به میان می آورد و بعضی از بدیها و معایب اهل کتاب را بیان می دارد. بارزترین این بدیها و معایب کینه توزی آنهاست نسبت به مسلمانان و شتاب ورزیدنشان در گناه و دشمنی و این سخن که می گویند دل دست خداوند بسته است، و نیز فساد کردنشان در روی زمین. ۲/ (آیات ۵۷ تا ۶۴) مردم از اجرای دستورهای خداوندی چه سودی می برند؟ قرآن می گوید از فراز سر و زیر پاهایشان روزی خواهند خورد و این پاداش کسانی است که در این جهان بر وفق کتاب خدا عمل می کنند ولی در آخرت خداوند ایشان را از نعمتهای بهشت روزی خواهد داد. (آیات ۶۵ و ۶۶) و بر پیامبر است که رسالت خدا را در همه شؤون به مردم برساند (از بارزترین آنها مسئله رهبری اسلامی است) و از کس نترسد. (آیه ۶۷)

همچنین احکام خداوندی برای مردم بهترین چیزهاست زیرا امت اگر آن احکام را بطور کلی و بدون آنکه چیزی بر آن بیفزاید، به کار نبندد هیچ ارزشی نخواهد داشت. (آیه ۶۸) ارزش ایمان و عمل صالح، همان ارزش اساسی است که اشخاص در جامعه اسلامی بر حسب پیوندشان با آن، بدان سنجیده می شوند. (آیه ۶۹) ولی اهل کتاب دین خود تحریف کردند و از هواهای نفسانی پیروی نمودند، تا آنجا که اگر پیامبری می آمد و سخنی می گفت بر خلاف هواهای ایشان تکذیب می کردند، یا او را کشتندش و می پنداشتند که اگر او را از میان بردارند زندگی خوشی در انتظار آنهاست ولی همواره نتیجه بر عکس بود. (آیه ۷۱) اما مسیحیان مسیح را خدا خواندند و حال آنکه مسیح خود آنان را به خدا می خواند و از شرک آوردن به خدا منع می کرد. بعضی از ایشان بودند که به سه خدا معتقد بودند و می گفتند که مسیح هم یکی از آنهاست. اینان کافرند و اگر از پروردگار طلب آموزش نکنند به کیفر سخت او گرفتار خواهند آمد.

بنا بر این مسیح تنها پیامبری است همانند دیگر پیامبران خدا و مادرش مریم صدیقه است. اندیشه تعدد خدایان از افکار جاهلی مایه گرفته و به ادیان آسمانی راه یافته است و ۲/ همه پیامبران با چنین افکار و اندیشه هایی به مبارزه برخاسته اند و مسیح خود یکی از همین پیامبران بود. (آیه ۷۸) کسانی که این اندیشه های کفرآمیز را به ادیان الهی داخل کرده اند خود کافرانی بوده اند دور از روحیه رسالت. دلیلش هم این است که از منکرات پرهیز نمی کنند و بسیاری از ایشان کفار را به رهبری و دوستی خود برگزیده اند و این از صفات کافران است، زیرا اگر اینان واقعا به خدا ایمان آورده بودند کافران را به دوستی بر نمی گزیدند. البته برخی از علمای نصاری هم چنان متمسک به دین خدا هستند و مسلم است که اینان را نزد خداوند پاداشی نیکوست. قرآن رهبری جامعه اسلامی را از یهود و نصاری جدا کرده است. سپس باز می گردد و از تنظیم حیات اجتماعی و ضرورت انتفاع از خوردنیهای نیکو و حلال سخن می گوید، البته با



یکی از حقوق، رعایت سوگند است که خود بخشی از زندگی جامعه را نظام می دهد.

جامعه اسلامی جامعه منطقی است زیرا از سبکسریها (که خود از عوامل کشاکشهای جاهلی بود) به دور است. در این جامعه از شراب و قمار و بت پرستی و شرط بندی نشانی نیست.

نباید تصور کرد که در جامعه اسلامی هر لذتی حرام است. نه هر چیزی در حدود قانونی که بر مبنای پرهیزگاری و احسان باشد جایز است. (آیه ۹۲) مثلا- هر خوراکی که حلال است مگر بعضی از شکارها که حرام شده اند، آن هم حرمتش برای مردم جنبه تربیتی دارد، مانند شکار در هنگام احرام. البته این قانون منحصر به شکار در خشکی است ولی صید دریا حلال است حتی هنگام احرام. و تا مطلب کامل شود اندکی سخن از کعبه می گوید که امر حج یکی از عوامل نظام اجتماعی است. پس اگر خداوند شکار کردن را در ضمن سفر حج حرام کرده است کلا برای نظم حیات اجتماعی است. (آیه ۹۷) قرآن پس از آن که از ضرورت التزام به تعالیم آسمانی سخن می گوید، سخافت ۲/ برخی از خرافاتی را که به دین ملحق شده است بیان می دارد.

و به دنبال آن می گوید افزودن در دین، درست همانند فروکاستن از آن است (آیه ۱۰۳) و آن نتیجه سنن جاهلی است و بر امت اسلامی است که علیه این تقالید و سنن پایداری ورزد و به آنها توجه ننماید. (آیه ۱۰۵) در رابطه با زندگی اجتماعی نوبت به شهادت می رسد که موجب در امان دانستن جامعه است از تجاوز به حقوق دیگران. قرآن در اینجا مسئله وحی را در ضمن مثلی زنده بیان می دارد. (آیه ۱۰۸) سپس سخن از رسولان و نقش ایشان که از رساندن رسالت تجاوز نمی کند، می گوید: و این که هر گاه از آنان معجزه ای هم سر بزند به اذن خداوند و به سبب نیرو و علمی است که خدا به آنان داده است.

رفاه اجتماعی که پی آمد رسالت‌های آسمانی است از خداست آن سان که خدا برای حواریون از آسمان مائده نازل کرد. نزول مائده دلیل بر این نیست که عیسی خدا بوده از این رو در روز قیامت از آنچه مردم درباره او می گویند مورد مؤاخذه قرار می گیرد ولی او فوراً از عمل اتباع خود تبری می جوید. زیرا ملک از آن خدای یکتاست. (آیه ۱۲۰)

ص: ۲۵۱

## [سورة المائدة (٥): آيات ١ تا ٣]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (١) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَعُونَ فَضلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَايُنْ قَوْمٍ أَنْ صَادُواكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (٢) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالسَّامُ وَاللَّحْمُ الْخَنِزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتْجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٣)

۱ [بالعقود]

عقود جمع عقد است و آن به هر پیمان طرفینی گفته می شود.

[بهیمه]

بهیمه از «ابهام» گرفته شده که به هر چهارپایی اطلاق می شود و بهیمه نامیده شده زیرا که غالب امور بر آن مبهم است.

۲ [شعائر]

شعائر جمع شعیره است و آن به معنای نشانه ها و اعمال حج است و وقتی گفته می شود: «شعر فلان بهذا الامر» یعنی آن را دانست.

[القلائد]

آن جمع قلاده است که به گردن قربانی می اندازند و تقلید آن است که به گردن چهار پا علامتی می آویزند تا دانسته شود برای قربانی است.

[شنان]

دشمنی و خصومت.

۳ [اهل]

یعنی نام غیر خدا بر آن برده شود و آن چهارپایی است که برای بتان قربانی می شود.

[تستقسما]

طلب قسمت.

[الازلام]

جمع زلم و آن تیری است در قمار.

[مخمصه]

کتابی شدن شکم از شدت ضعف و لاغری.

[متجانف]

:متمايل به گناه و منحرف به سوي آن.

ص: ۲۵۳

برای تأمین حد اقل نزدیکی به تمدن، جامعه بشری نیاز دارد که مواد غذایی خود را مبادله کند. یعنی آنچه را بیش از مصرف خود دارد و بدان احتیاج ندارد بدهد و آنچه را که دیگران از مصرفشان افزون آورده اند بستاند.

قرآن سوره مائده را که اختصاصاً مسائل تنظیم حیات اجتماعی عموم را مورد بحث قرار می دهد با بیان اصل وفای به عهد آغاز می کند، و این اصل سبب می شود که در میان مردم روابطی ایجاد شود که برای همکاریهای بازرگانی ضرورت دارد.

گاه ممکن است مردمی بدون راه و روشهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی در یک جای زندگی کنند ولی بدون مبادلات بازرگانی اجتماع مردم صورت نگیرد.

ولی اصل وفای به قراردادها واجب است که در چارچوب نظام کلی اقتصادی اسلامی وجود داشته باشد.

۲/ از این رو قرآن پس از سخن از وفای به عهد از مباحات و محرمات سخن می گوید و گوید که چهارپایان حلال اند ولی صید در حال احرام حرام است.

هم چنان که شعایر خدا و ماه حرام قربانی بدون قلابه و با قلابه حرام می شود. و نیز آزار رسانیدن به کسانی که به قصد بازرگانی یا حج به خانه خدا می آیند حرام است و نیز تجاوز به دیگران حتی اگر آنها ابتدا کرده باشند حرام است.

آن گاه به مناسبت از ضرورت همکاری برای تحقق یافتن خیر در اجتماع و

به جهت تنفیذ نظام الهی که سعادت جامعه در آن است. سخن به میان آمده.

و باز به بیان محرمات چون مردار و خون و گوشت خوک پرداخت و گفت دوری گزیدن از عادات جاهلی بدون هیچ بیمی ضرورت دارد. زیرا دین کامل است و در آن نقصی نیست و در حالت ضرورت بهره وری از محرمات جایز است ولی باید به قدر ضرورت باشد بی آن که قصد تجاوز و گناه در میان باشد.

## شرح آیات:

### اشاره

### وفا کردن به قراردادها

[۱]

احترام به قراردادها یعنی اجرای آنها امری است واجب، آن سان که طرفین قرارداد راضی باشند. عقد: خود عهد و پیمان است یا به عبارت دیگر تعهدی است که هر طرف در برابر طرف دیگر به گردن می گیرد و اجرای آن و وفای به شروط آن الزام آور است.

اصل وجوب وفا کردن به عقد وجوب شرعی است زیرا کسی که قراردادی می بندد حقی از حقوق جامعه را بر گردن دارد. این اصل هر عقدی را جنبه شرعی می دهد اعم از این که قرارداد تجاری باشد یا غیر آن یا از قراردادهایی باشد که در صدر اسلام در میان مردم رواج دانسته یا نه و این اصل قانونگذاری اسلامی را با تطور زمان همراهی می کند.

۲/ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ - ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها وفا کنید.» شاید در تمام کتب قانون و فقه کلمه ای به این اندازه موجز که از آن دهها احکام و قوانین کلی پدید آید وجود نداشته باشد و بویژه تعبیر به «ای کسانی که ایمان آورده اید.» این تعبیر برای این است که حکم را به تمام جامعه تسری دهد مثل اینکه بگوید: ای جامعه مؤمن به اسلام بر تو است که به پیمانها وفا کنی.

اصل وفای به پیمانها آزادی بازرگانی را الهام می کند ولی بقیه آیه این

آزادی را در چارچوب قانونگذاری کلی اسلامی محدود می نماید و در آن از چیزهایی که حرام است یا حلال است سخن می رود.

« أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ - حیوانات چهارپا بر شما حلال شده.» مگر برخی از آنها که مستثنی شده اند:

« إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ - مگر آنچه از این پس برایتان گفته می شود.» و از جمله این استثناءها است:

« غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ - آنچه را در حال احرام صید می کنید.» اما صید در غیر حال احرام جایز است و موجب ملکیت می شود.

« إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ - خدا به هر چه می خواهد حکم می کند.» بر ماست که نپنداریم که در انجام هر کاری که ما را از آن خوش می آید آزاد هستیم، هرگز. تنها خداست که حاکم مطلق است.

۲/ آری در اسلام معاملات تجاری و برخورداری از مباحات آزادی هست ولی در حدود اراده و خواست والای آفریدگار جهان و مصالح عالیة انسانی. در آیات، این قضایا بتفصیل بیان شده اند.

## انواع احکام

[۲]

احکامی که خداوند بر حسب اراده خود بر ما واجب ساخته چه احکامی است؟ خداوند برای ما در مورد این حکم یک مثل واقعی می زند از این قرار که احکام اجتماعی الهی بر دو گونه اند:

الف: احکامی که حافظ امنیت مردم اند و آزادی آنها را پاسداری می کند و برای هر کس فرصت فعالیت فراهم می آورد. مانند برپای داشتن مکانهایی آزاد که هر گونه تجاوز به هر بهانه که باشد در آنها ممنوع شده است. خداوند کعبه-بیت الحرام-را قرار داد و مقرر داشت که در آنجا صلح و آرامش و امنیت برقرار باشد و کسانی که بدان وارد می شوند زیر پوشش حرمت و امنیت جای دارند تا تجارت و

ص: ۲۵۶



تبادل افکار و شناخت یکدیگر بهتر صورت پذیرد و در پی آن همکاری در طریق خیر میسر گردد.

هدف از آوردن این احکام حفظ مردم است از شر یکدیگر و گشاده گردانیدن میدان است، برای تمام نیروهایی که می خواهند در ساختن اجتماع سهمی داشته باشند.

ب: دیگر احکامی است که رابطه انسان را با طبیعت در نظر دارد. و هدف آن حفاظت بشر است از زیانهای طبیعی مثل حرام شدن مردار و خون و گوشت خوک و آنچه مشابه آن است.

در باب احکام نوع اول خدای تعالی می فرماید:

۲/ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ - ای کسانی که ایمان آورده اید شعائر خدا را حرمت مشکنید.» یعنی شعیره ای را که خداوند حرام کرده حلال شمارید. شعیره چهارپایانی هستند که آنها را به خانه خدا می رانند و تجاوز به آنها چه به سرقت و چه به غارت حرام است و ممکن هم هست به معنی خود، حج باشد. در جمله بعد توضیح این مطلب است:

«وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ - و نه ماه حرام را و نه قربانی را چه با قلاده و چه بی قلاده.» مراد این است که در ماه حرام به یکدیگر تعدی مکنید و مباد که کسی از شما «هدی» یعنی قربانی را که مخصوص کعبه است سرقت کند یا به غارت برد و چهارپایانی را که بر گردن آنها قلاده افکنده اند تا معلوم شود که برای قربانی به خانه خدا می برند، مکشید و مخورید.

این همه، برای این است که به مردم بفهماند که کعبه حرم است و حرم را حرمت و این مقدمه و جوب پدید آمدن جو صلح و ایمنی است در اراضی این بلاد مقدس و نیز در راههایی که بدان منتهی می شود. از این رو در جمله بعد می فرماید:

«وَلَا آمِنَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا - و آزار

آنان را که به طلب روزی و خشنودی پروردگارشان آهنگ بیت الحرام کرده اند، روا مدارید.» یعنی اینان که به حج می آیند نه برای ربودن اموال مردم آمده اند و نه برای تجاوز به حقوق ایشان. بلکه آهنگ حصول رحمت خدا را در همان محدوده مباحات و مبادلات تجاری دارند و نمی خواهند با ارتکاب مکاسب غیر مشروع نظامات اسلامی را برهم زنند. اینان خواستاران خشنودی خدایند. از اینجا می فهمیم کسانی که آهنگ حج می کنند ولی در پس پرده ۲/ حج قصد خوردن مال مردم را دارند یا می خواهند اعمالی انجام دهند که با احکام خداوند مغایر باشد، حرمتی برای آنان قایل نباید شد.

دامنه طبیعت گسترده است و همه را برخوردار از مواهب آن میسر است بدون مزاحمت دیگران. زمانی که ریشه کینه ها از دلها برکنده شود و روحیه تجاوز در آنان به نابودی کشد، همگان می توانند از نعمتهای خداوندی متمتع گردند جز این که این کینه ها عادتاً به عنوان یک عکس العمل پدید می آیند مثلاً هر طرفی تصور می کند که او آغازگر تجاوز نبوده است بلکه در برابر کسانی که بر او تجاوز کرده اند ایستادگی می کند و می خواهد تجاوز او را پاسخ گوید. آری، این است آن مانعی که در برابر همکاری اجتماعی قرار می گیرد.

بر همگان واجب است که به هوش باشند مبدا دفع تجاوز، آنان را به زیاده روی در کیفر متجاوز وادارد؛ یعنی یک ضربه را به دو ضربه پاسخ گویند تا از حدود عدالت بیرون آیند. تنها در چنین موقعیتی است که باید به یکدیگر دست یاری دهند.

« وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا - و چون از احرام به در آمدید صید کنید. » خداوند تعالی به این تمهید می خواهد انسان را به نعم بی پایان خود توجه دهد و آنان را از نگرستن از روی طمع به اموال دیگران دور دارد از این رو بی درنگ می گوید:

« وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ

-دشمنی با قومی که شما را از مسجد الحرام بازداشتند، و ادارتان نسازد که از حد خویش تجاوز کنید.» آری دشمنی با این قوم نباید شما را از چارچوب عدالتخواهی بیرون آورد بلکه بر عکس باید همه هدفان تحقق تعاون و همکاری باشد.

### تجمع بر پایه ایمان

« وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ - و در نیکوکاری و پرهیزگاری همکاری کنید نه در گناه و تجاوز. » ۲/ تجمعها و همدستیهایی است بر پایه عداوت که هدف از آنها ستم به مردم است و استثمار آنها. مانند تجمع بازرگانان محترک علیه مصرف کنندگان و تجمع سازمانهای ستمگر علیه ملت‌های مستضعف که سخت مردود است. همچنین تجمعاتی است که هدف آنها اشاعه خیر است و اجرای نظام. اما اشاعه خیر - که همان برّ است - به این معنی نیست که تو برای سعادت‌مند شدن خود دیگران را به زیر بار استثمار کشی بلکه به این معنی است که هم خود بهره مند شوی و هم همه آنها را که برای تو کار می کنند.

اما نظام و اجرای آن، پرهیزگاری است. یعنی ترس از خدا و ترس از امتحان او. و این کار صورت نبندد مگر با به کار بستن آیینی که آن را به پیامبرانش وحی کرده است و نیز رعایت سنتهایی که در طبیعت جای داده. به بیان دیگر واجب است که هدف از تعاون اشاعه خیر و مقاومت در برابر شرّ باشد، از هر طریق که میسر شود.

قرآن در برابر واژه «برّ»، نیکوکاری واژه «اِثم» گناهکاری را می آورد و در برابر تقوی تجاوز را. پس «اِثم» همان چنگ افکندن بر مال مردم است از طریق مکر و خدعه (چون غش، دزدی، احتکار، همکاری با قدرتهای ستمگر و سوگند دروغ خوردن).

در حالی که عدوان یا تجاوز، تسلط است بر حقوق مردم بزور و بدون هیچ

مجوزی.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ » - و از خدای بترسید که او به سختی عقوبت می کند. « یکی از انواع عقوبتهای شدید خداوندی این است که بر سر یکدیگر زنید و برخی از شما آتش جنگ را علیه برخی دیگر برافروزند، آن گاه همه در آن آتش سوخته شوند.

یا با تشکیل اتحادیه های نظامی باعث وحشت دیگران شوید. آن گاه همگان روی به تسلیحات آورید و برای این منظور بودجه های گزاف در نظر گیرید.

تا همه ثروت ملی شما در آتش مسابقات تسلیحاتی سوخته و نابود گردد و ریشه های سعادت و رفاه خشک گردد و آن گاه همه از کاری که کرده اید پشیمان شوید.

۲/ آیا وضع امروزی جهان چنین نیست؟ آیا نمی خواهند به رهنمودهای خداوندی گوش فرا دهند؟ تا کی؟ [۳]

برای این که جامعه ای خوشبخت شود باید روابط افرادش با یکدیگر بر پایه های استوار عدالت و همکاری قرار داشته باشد، همچنین باید روابط خود را با طبیعت نیز منظم کند به گونه ای که از شرور آن زیان نیند. قرآن در این آیه بخشی از تنظیم روابط انسانی را با طبیعت بیان می دارد و این خود بخشی از اعمال و عادات ممنوعه و محرمه است که در آن ایام در جامعه جاهلی رواج داشته است.

می گوید:

« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِزْيِرِ - حرام شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک. » زیرا این سه به سلامت انسان زیان می رسانند.

« وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ » - و هر حیوانی که به هنگام کشتن نام دیگری جز الله را بر او بگویند. « یعنی هر ذبیحه ای که آن را نه به نام الله ذبح کرده باشند.

« وَ الْمُنْحَنَقَةُ » - آنچه خفه شده باشد.

ص: ۲۶۰

یعنی کشتنش به سر بریدن نباشد به خفه کردن باشد.

« وَ الْمَوْقُودَةُ - یا به سنگ زده باشند.» و این حیوانی است که آن را با آلت غیر برنده ای بکشند. مثلاً با ضربات سنگ.

« وَ الْمَتْرَدِيَّةُ - یا از بالا درافتاده باشد.» یعنی به جای سر بریدن از بلندی اش بیفکنند تا بمیرد.

« وَ النَّطِيحَةُ - یا به شاخ حیوانی دیگر بمیرد.» ۲/ یعنی حیوانات دیگر او را به شاخ خود بزنند تا بمیرد.

« وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ - یا درندگان از آن خورده باشند.» یعنی درندگان او را زخمی کرده باشند و پیش از آنکه به طریق شرعی سرش را ببرند مرده باشد.

« وَ ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ - و نیز هر چه بر آستان بتان ذبح شود.» یعنی برای خشنودی بتها- که نه سود می رسانند و نه زیان- قربانی شود.

بر شما واجب است که از خوردن چنین ذبیحه ای اجتناب کنید زیرا این ذبیحه به بت پرستی آلوده است و در نتیجه به شرک.

« وَ أَنْ تَسْتَقِيمُوا بِالْأَزْلَامِ - و آنچه به وسیله تیرهای قمار قسمت کنند.» و این عادتی بود در جاهلیت. بدین گونه که چند نفر پولی روی هم می گذاشتند و گوسفندی می خریدند ولی تقسیم کردن آن عادلانه به نسبت پولی که داده بودند نبود. چوبهایی می آوردند و بر هر چوب نام جزئی از حیوان را می نوشتند و در درون کیسه یا در شکم بت می گذاشتند. سپس هر یک از آنها چشم بسته چوبی را بیرون می آورد و هر چه بر آن نوشته شده بود سهم او می شد. مثلاً به یکی سر گوسفند تعلق می گرفت و به یکی یک شقه از آن. و این خود نوعی قمار بود و حرام.

این ذبیحه در این حالت، حرام بود زیرا او را به نام بتی که هر یک از مشرکان نام او را می آورد و قرعه ای از شکم او یا از کیسه بیرون می آورد، کشته شده بود.

«ذَلِكُمْ فَسُقٌّ - این کارها خود نافرمانی است.» عمل حرام انسان را از حدود تقوی خارج می کند بلکه اگر به قصد تقرب به بتان باشد از مرز ایمان بیرون می آورد.

۲/ اگر مردم عصر جاهلی چنین عادات نکوهیده ای داشته اند، بر ماست که در برابر آنها مقاومت ورزیم و مرتکب چنان اعمالی نشویم. زیرا میان ما و آنها خط فاصلی قرار دارد. آنها از این که ما به آیین آنها درآیم نومید شده اند و ما به نوبه خود نباید راه مدارا و مدهانه پیش گیریم و به خاطر آنان از برخی واجبات خویش عدول کنیم و در برابرشان سر فرود آوریم.

بر ماست که بدانیم که دین ما کامل است و در آن نقصی نیست، پس چرا باید به عادات مردم جاهلی بازگردیم یا از آنها تقلید کنیم.

«الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا - امروز کافران از بازگشت شما از دین خویش نومید شده اند. از آنان مترسید از من بترسید. امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.» اسلام، در اینجا به همان معنی لغوی آن است که قرآن در دیگر آیات خود به کار می برد، یعنی تسلیم در برابر خدا و آیین او. اسلام دینی است که خدا برای ما برگزیده و آن پرهیزگاری و پیروی از آیینهای خداوند است و اطاعت از رسول خدا و اولو الامر بعد از او که امتداد خط رسالت پیامبر اکرم هستند.

از آنجا که سوره مائده بعد از همه سوره های قرآنی نازل شده، مسئله تکمیل دین در آن مطرح شده است. طبعاً مسئله رهبری اسلامی که بارزترین و مهمترین قضایایی است در آن مطرح شده تا مردم بدانند که ائمه معصومین علیهم السلام رهبران واقعی دینی امت هستند، خواه از لحاظ سیاسی هم بر بلاد حکومت کنند یا نکنند. خواه به مصالح عالی امت قیام کنند یا نه.

البته رهبری، در منطق اسلامی هنگامی دارای معنی است که از رسوبات

جاهلی پالوده شده باشد و با دلیری تمام، بی هیچ خوف و وحشتی برای تنفیذ تعالیم اسلامی رودرروی جاهلیت بایستد.

۲/ از این روست که در ضمن حدیث از پاره ای از عادات جاهلی که اسلام آنها را ممنوع فرموده به مسئله رهبری اشارت می رود. تا معلوم دارد که رهبری از آیین دینی جدا نیست و اسلامی کسی را به رهبری نمی شناسد مگر آن که مو به مو احکام را رعایت کند. مسلم است با این تعبیر به کسانی که خود را زیر پوشش کلمات پرطنین دینی و شعارهای پرخروش اسلامی پنهان کرده اند ولی در اجرای احکام قدمی بر نمی دارند، وقعی نمی نهد.

« فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَّجِزِيفٍ إِثْمٌ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - پس هر که در گرسنگی بیچاره مانند بی آنکه قصد گناه داشته باشد بداند که خدا آمرزنده و مهربان است. » یعنی تنها در یک حالت خوردن مردار جایز است، آن هم در حالت اضطرار و ناچاری. یعنی زمانی که گرسنگی و قحطی همه گیر شده باشد. در این حال خوردن گوشت مردار جایز است اما به شرطی که نفس، بدان مایل نباشد و تنها و تنها اضطرار سبب آن کار شود. بنا بر این تا اضطرار برطرف شد باید او نیز بر فور اجتناب کند تا مبدا عادت او شود.

### [سوره المائده (۵): آیات ۴ تا ۵]

#### اشاره

يَسْئَلُونَكَ ۖ ذَا أُحْزَلٍ لَهُمْ قُلٌّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ ۚ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكَنَّ عَلَيْكُمْ ۖ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۴) الْيَوْمَ أُحْزَلٌ لَّكُمْ الطَّيِّبَاتُ ۚ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ ۖ وَطَعَامُكُمْ حَلَّ لَهُمْ ۚ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ ۚ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ۚ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ ۚ وَلَا تُنْخِذِي أَعْدَانٍ ۚ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ ۚ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۵)

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

در همان وقت که اسلام چیزهایی را حرام می کند، نمی خواهد مردم را دست بسته در وسوسه حرام و حلال رها کند تا از فعالیت و عمل بازمانند. از این رو پس از ذکر محرمات سخن از چیزهایی که حرام نیستند به میان می آورد. و چیزهای پاکیزه یا طیبات را به طور کلی حلال می شمارد. پس قاعده اساسی حلال بودن طیبات است، مگر چند چیز که به آن تصریح کرده است.

وسایلی که برای دست یافتن به طیبات به کار می رود، نیز باید حلال باشند، مگر چیزهایی که به آنها اشارت می کند. و از آن جمله است وسائل جمع آوری و نگهداری چون سگان شکاری و وسایل تجارت چون تجارت با اهل کتاب پس آنچه را سگان شکاری می گیرند به شرطی که حلال گوشت باشند و صیاد نیز اسم الله بر آنها خوانده باشد خوردنش جایز است.

همچنین مبادلات تجاری با اهل کتاب برای دست یافتن به منافع مشترک جایز است و نه تنها این، بلکه تمتعات جنسی هم در صورتی که از راه حرام نباشد نیز جایز است. پس ۲/ زناشویی با زنان عقیفه خواه مؤمنه باشند یا از اهل کتاب، و هر یک از طرفین به ادای وظایف خود ملتزم باشند جایز است. زن عفت خویش حفظ می کند و مرد نیز مهر او را بتمامی می پردازد.

بنا بر این دین خدا دین جمود و سرکوب و وحشت نیست بلکه دین پاکیزگی



و نظم است.

## شرح آیات:

### اشاره

### همه چیز از طیبات است مگر

[۴]

نادانی موجب افراط و تفریط است. نادان نمی تواند راه مستقیم را انتخاب کند یا به چپ می گراید یا به راست. کسی که در بیابانی گم شده و راه خود نمی شناسد، گاه به سوی راست می گراید و گاه به جانب چپ.

بنا بر این تا آگاهی از راهی که در پیش دارد نداشته باشد، نمی تواند طریق مستقیم را برگزیند. مردم عصر جاهلیت نیز چنین بودند، برخی از آنها هیچ چیز را حرام نمی دانستند و برخی که گرفتار جمود شده بودند همه طیبات دنیا را بر خود حرام کرده بودند (چنان که بعضی از مسیحیان و راهبان عرب چنین بودند). اسلام آمد و راه درست را به مردم نشان داد و گفت هر چه برای تندرستی بشر مضر باشد یا از لحاظ اخلاقی و اجتماعی به او زیان رساند بر او حرام است. پس طیبات را حلال شمرد و یک قاعده کلی و اساسی آورد که هر چیز طیب و پاکیزه ای حلال است مگر آن که از طریق شرع حرام شده باشد.

### وسایل کسب

طیب هر چیزی است که عقل سلیم آن را پاکیزه و خوش شمارد:

« يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ - از تو می پرسند که چه چیز بر آنها حلال شده است، بگو چیزهای پاکیزه. » ۲/ درباره ابزار و وسایلی که به وسیله آنها می توان به طیبات دست یافت پرسیده اند قرآن در پاسخ از دو گونه ابزار و وسیله یاد می کند، یکی نمونه هایی از وسایل برای نگهداری و استفاده از طبیعت و این نمونه شک برانگیز است و سؤال دیگری را در پی می آورد و آن اینکه سگ شکاری دیگر چگونه وسیله ای است؟ آیا می توان حیوانات را در گرفتن و نگاهداشتن چیزهای مباح به کار گرفت

ص: ۲۶۵

در حالی که سگ خود نجس است و در دین مورد نفرت است، آیا ذبیحه ای که به وسیله سگ به دست آمده باشد حلال است؟ و چون قرآن به سؤال جواب مثبت می دهد به خودی خود معلوم می شود که به کار گرفتن روشها و آلات دیگر برای گرفتن و نگهداشتن نیز مشروع است (چون به کار بردن دست و آلات برنده مانند کارد یا حیواناتی که با انسان دوست می شوند و به او انس می گیرند و امثال آنها).

دوم، وسیله ای از وسایل تعاون در زندگی و تبادل منافع و تجارتها نیز از مسایلی است سؤال برانگیز:

آیا معامله تجاری با اهل کتاب جایز است؟ چون قرآن به این سؤال جواب مثبت می دهد طبعاً به آزادی تجارت با همه مسلمانان رأی می دهد. این آیات، بویژه ما را از رهبانیت و این که معتقد شویم که هر چیزی حرام است منع می کند همان گونه که از اباحی گری و اعتقاد به این که هر چیزی حلال است باز می دارد، بلکه مطابق نص صریح برخی چیزها حلال و برخی چیزها حرام است.

« وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ - خوردن صید آن حیوان که به آن صید کردن آموخته اید چون پرندگان شکاری و سگان شکاری هر گاه آنها را بدان سان که خدایتان آموخته است تعلیم داده باشید. » از این بخش از آیه برمی آید که تعلیم مرغان شکاری نه تنها مباح است بلکه مستحب است. زیرا انسان را در رفاه زندگی مساعدت می کند.

« فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ - از آن صید که برایتان می گیرند بخورید و نام خدا را بر آن بخوانید. » ۲/ به این معنی که صیاد هنگامی که سگش را برای گرفتن شکار می فرستد نام خدا را بیاورد.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ - و از خدا بترسید که خدا سریع الحساب است. »

چون برخی از طیبات به سبب سوء اعمال اهل کتاب و ستم آنها بر خود، بر آنها حرام شده، از آنجا که موجبات تحریم از میان رفته است اکنون بر شما حلال شده اند.

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ - امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است.» و تجارت که وسیله دست یافتن شما بر طیبات است بر شما حلال است، هر چند این تجارت با کسانی جز مسلمانان باشد مانند اهل کتاب.

«وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ - طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است.» با آن که طعام شامل حبوبات و میوه ها می شود و ذبایح و غذاهای پخته آماده خوردن را نیز در بر می گیرد، ولی سیاق آیه دلالت بر مبادلات بازرگانی دارد و مبادلات بازرگانی معمولاً در خوردنیهای غیر آماده خوردن است مانند حبوبات و دامهای زنده ذبح نشده. اما خوردنیهای آماده برای خوردن بویژه در آن زمان چندان معمول نبوده است.

### زنان پارسای اهل کتاب

«وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ - و نیز زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای اهل کتاب بر شما حلال است.» یعنی تمتع از آنها به عقد دائم یا عقد موقت برایتان جایز است. روابط جنسی، امری پلید و فرومایه نیست یا حالت بهیمی ندارد. نه، روابط جنسی لذتی است پاکیزه که خداوند برای آدمیان مهیا ساخته است. ۲/ ولی باید این روابط جنسی از حدود شرع مقدس تجاوز نکند.

پس اولاً: باید که زن عقیفه باشد و شرمگاه خود را از زنا حفظ کند یعنی حافظ کرامت انسانی خود باشد.

ثانیا: شوی او ملتزم شود که حقوق شرعی اش را ادا کند، و این حقوق شرعی مهر اوست که اجر پارسایی و اخلاص و یک دله شدن او با شوی خود است و هر گاه که شوی او را به او نیاز جنسی بود زن تمکین کند.

ثالثا: هدف مرد از ازدواج تنها به روابط جنسی منحصر نشود به این معنی که با زنی ازدواج کند فقط برای این که مدتی محدود از مقاربت با او لذت ببرد و بس. بلکه باید هدفش بنای دژ استوار زناشویی باشد بدین گونه که هر یک حقوق دیگری را کاملاً رعایت نماید.

چهارم: باید که هدف فراتر از برقرار کردن یک دوستی آبکی میان زن و مرد باشد، بدین گونه که اگر یکی از آنها برای دیگری خدمتی انجام داد چشم آن داشته باشد که از آن طرف خدمتی شایان تر صورت پذیرد. نه، هرگز. بلکه باید دو طرف وقتی به این دوستی رضا دهند که روابطشان بر اساس احکام شرعی همراه با تعهد و التزام باشد.

تو می توانی به دوستان و خویشاوندانت هدیه بدهی و از آنان هدیه بگیری.

زیرا این گونه تبادل هدایا منجر به اختلاف و نزاع نخواهد شد و دیگر روابط اجتماعی را متزلزل نمی سازد ولی تو نباید با یک زن اجنبی عشق و رابطه جنسی را چون هدیه ای مبادله کنی زیرا رابطه جنسی یک مسئله مهم زندگی بشری و رکن اساسی از ارکان تعاون اجتماعی است. اگر اجازه داده شود که سکس نیز بر حسب میل و هوای دو طرف مبادله شود و هیچ ضابطه قانونی نباشد سرانجام آن گسستن رشته های روابط اجتماعی است و تزلزل در بنیان اجتماعی. از این رو اسلام برای روابط جنسی قوانینی معین کرده ۲/ تا این روابط بر اساس آن قوانین استوار گردد.

« إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَاتٍ بَيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّحِدِي أَخْدَانٍ - هر گاه مهرشان را بپردازید به طور زناشویی نه زناکاری و دوست گیری. » قرآن خروج از این نظام را با خروج از دین یکسان شمرده، زیرا عقیده گفتار نیست عمل و سلوک است.

« وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ - و هر کس که به اسلام کافر شود عملش ناچیز شود.» یعنی هر کس که پس از ایمان به کفر گراید یا به ایمان تظاهر کند ولی در دل مؤمن نباشد، اعمال صالح او در نزد خدا مقبول نخواهد بود. چنین عملی ناچیز شود و بر روی او زده شود و هیچ سودمندش نیفتد.

« وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ - و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.» نباید کسی بپندارد که می تواند میان عقیده درست و عمل فاسد جمع کند زیرا چنین کسی بزودی به عمل خود روی خواهد کرد و به عقیده توجه نخواهد داشت و ادعایش در این که به فلان عقیده ملتزم است باطل خواهد بود.

### [سوره المائده (۵): آیه ۶]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ  
إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا  
صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ۗ يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ  
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶)

## اشاره

## شرح آیات:

## اشاره

[۶]

آیه طهارت در چارچوب بحث از جامعه اسلامی آمد تا به جنبه اجتماعی طهارت و بیان رابطه میان طهارت قلب و طهارت جسم دلالت داشته باشد. در سوره «النساء» هم دیدیم که آیه طهارت بعد از آیات نهي از بخل و ریا و پیش از آیات نهي از تحریف در دین جای گرفت.

در اینجا نیز آیه در سیاق نهي از شماری دیگر از منکرات از جمله زنا جای دارد. و سخن از وضو و غسل با حرمت زنا و مردار و خون و غیر آن و نیز تنظیم روابط جنسی از آن جهت که به سلامت جسم مرتبط است و پاکیزگی که نیز از جهت دیگر با سلامت جسم رابطه دارد مناسب است. علاوه بر این طهارت ظاهر که در وضو و غسل صورت می پذیرد و طهارت باطن که دوری از محرمات نشان آن است متناسب است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ - ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه به نماز برخاستید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشوید.» ۲/

## وضوء

شرط است که پیش از راز و نیاز کردن با خدا در مراسم عبادات آدمی خود را پاکیزه سازد. یعنی صورت خود را بشوید و مراد از صورت آن مقداری است که عرفا آن را صورت می گویند و فقها حد آن را فاصله میان رستنگاه موی سر تا پایان

زنخ از جهت طول و آن مقدار که میان انگشت شست و انگشت وسطی قرار می گیرد از جهت عرض، معین کرده اند.

اما دست معمولاً به هر جزئی از عضو مشهور اطلاق می گردد، از این رو قرآن مقداری که باید شسته شود معین کرده است از آرنج است تا سر انگشتان.

### شستشو

قرآن طریقه شستشو و چیزهایی که با آنها شستشو توان کرد سکوت کرده است. ولی از آنجا که خطابش با کسانی است که معمولاً با شستشو خو گرفته اند و چگونگی آن را می دانند به تفصیل آن نپرداخته.

### شرایط شستشو

اولاً: شستشو باید با آب مطلق باشد نه با مایع دیگر (مثلاً با آب پرتقال یا الکل جایز نیست).

ثانیاً: شستن معمولاً - و بر حسب عادت از بالا - به پایین است زیرا هدف از آن این است که آب چرکها را با جریان خود ببرد معلوم است که آب سربالا نمی رود، بلکه همواره از بالا - به پایین جاری می شود، پس بر ما واجب است نخست آب را به پیشانی بزنیم تا بر همه صورت جریان یابد ۲/ همچنین باید آن را بر آرنج بریزیم تا از آنجا بر ساعد و کف دست جاری گردد.

### چگونگی شستشو

برخی در تفسیر این آیه کلمه «الی» را به معنی پایان عمل شستشو گرفته اند و پنداشته اند که باید از سر انگشتان تا آرنج را از پایین به بالا شست.

به نظر می رسد که این تفسیر با بلاغت قرآن سازگار نباشد، زیرا با عرف عام مخالف است... آیا اگر پدری به فرزندش بگوید دستهایت را تا آرنج بشوی، فرزند از آرنج شروع نمی کند تا به سر انگشتان رسد؟ آیا ممکن است که فرزند از سر

انگشتان آغاز کند تا به آرنج رسد پدر عمل او را خلاف عادت نمی شمارد؟ یا اگر شما یک نقاش ساختمان را به خانه آورید تا دیوار خانه شما را رنگ کند و به او بگویید که: این دیوار را تا سقف رنگ کن. نقاش از بالا به پایین شروع به رنگ کردن می کند یا از پایین به بالا؟ اگر چنین کند و رنگ دیوار ناصاف و زشت گردد، شما به او نمی گویید مقصودم این بوده که مقداری که باید رنگ کنی از زمین تا سقف بوده است؟ و این تویی که باید بفهمی که اسلوب رنگ کردن دیوار از بالا به پایین است نه از پایین به بالا و تو خود باید به اسلوب کار خود نیک آشنا باشی.

چون عرف عام می داند که اشیاء را چگونه باید شست. شرع مقداری را که باید شسته شود معین می کند و مردم خود کیفیت شستن را می دانند.

### چگونگی مسح

« وَ اَمْسِیْحُوا بِرُؤْسِکُمْ وَ اَرْجُلَکُمْ اِلَى الْکَعْبَیْنِ - و سر و پاهایتان را تا قوزک پا مسح کشید. » یعنی جزئی از سرتان را. بقاء در «برءوسکم» ضروره دلالت به جزئی از سر دارد. اما پا با آن که قسمت دیگری است که باید مسح شود، قرآن ۲/ «ارجلکم» (پاهایتان را) به فتح لام آورده زیرا ارجل برای «امسحوا» مفعول است و مفعول منصوب است. چرا ارجل را به «رءوس» که مجرور است عطف نکرده و آن را مجرور نیاورده است؟ زیرا میان مفهوم «مسح به سر» و «مسح به پا» فرق است.

«مسح به پا» کردن غالباً این معنی را به ذهن می آورد که پا وسیله مسح باشد، در حالی که به سر مسح کردن چنین مفهومی را القاء نمی کند.

در جای دیگر آمده است:

«و اضرب برجلک هذا مغتسل بارد و شراب».

یعنی پایت را بر زمین بزن.

مسلم است که در تصور نمی آید که سر وسیله مسح باشد، وقتی می گوید



«امسحوا برؤوسکم» هرگز این معنی به ذهن نمی آید که به وسیله سرت چیز دیگری را مسح کن بلکه این معنی به ذهن متبادر می شود که بخشی یا قسمتی از سرت را مسح نمای.

پس بلاغت قرآن حکم می کند کلمه «رجل» منصوب خوانده شود تا به محل «برؤوسکم» عطف داده شود نه به لفظ آن. یا فعل «امسحوا» را که در سیاق جمله آمده است مقدر فرض کنیم و بگوییم «ارجلکم» مفعول است برای فعل مقدر «امسحوا».

اگر در قرآن آمده بود «امسحوا بارجلکم» حق داشتیم بررسی کنیم که چه چیز با سرمان مسح کنیم، زیرا «ارجل» عنوان آلت و وسیله مسح می یافت.

### تیمم

«وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» - اگر جنب بودید خود را پاکیزه سازید. یعنی غسل کنید.

«وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» - و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا از جای قضای حاجت آمده بودید یا با زنان نزدیکی کرده بودید و آب نیافتید با خاکی پاک تیمم کنید. ۲/ یعنی به خاکی پاک یا زمینی پاک توجه کنید، روی آورید و خود را به آن خاک پاکیزه سازید:

«فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ» - صورت و دستهایتان را با آن مسح کنید. بدین گونه که دو کف دست بر خاک زنید و با آن خاکی به دست شما می چسبد بخشی از صورتتان را و بخشی از دستهایتان را مسح نماید. اما صورت، عبارت از پیشانی و جبهه تا سر بینی و اما دستها عبارت است از ابتدای مچ تا سر انگشتان.

این طهارت هدفش آن نیست که مؤمنان را گرفتار رنج و زحمت کند، بلکه هدف از آن پاکیزه ساختن آنهاست از پلیدیهای ظاهر و باطن.

## حرج

« مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ - خدا نمی خواهد که شما در رنج افتید. » یعنی هر حکم شرعی که تحملش دشوار آید آن سان از عهده آدمی برنیاید یا ملغی می شود و یا به عملی آسانتر تبدیل می گردد. مثلاً حج و نماز و روزه، اگر آدمی در وضعی باشد که طاقت ادای آنها را نداشته باشد مشمول تخفیف یا الغاء می گردند. در حج برخی از اعمال را برای ناتوانان حذف می کنند و برخی را باقی می گذارند، یا نماز را به جای ایستاده نشسته ادا می کنند. حتی گاه به اشاره و گاهی آن واجب، اگر تجزیه پذیر نباشد حذف و ملغی می شود، مانند روزه به هنگامی که فردی طاقت ادای آن را نداشته باشد.

خداوند برای این قاعده فقهی که به قاعده «حرج» مشهور است مثالی آورده و آن قرار دادن تیمم است به جای وضوء، در اوقات حرج، مانند بیماری یا ۲/ سرمای گزنده یا کمی وقت برای شتاب در سفر یا نیافتن آب یا ترس از دشمن قاهر...

ما می توانیم قاعده «حرج» را بر مبنای این مثالها که قرآن آورده در موارد جزئی دیگر هم تسری دهیم.

## آنها مردمی هستند که خود را پاکیزه می دارند

« وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِيبَكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - بلکه خدا می خواهد که شما را پاکیزه سازد و نعمتش را بر شما تمام کند که سپاس گزارید. » هدف از غسل و وضو و تیمم پاکیزگی جسم است و پاکیزگی روح. جسم

را به آب و خاک می توان پاکیزه نمود ولی روح نیازمند که در لای و لجن شهوات افتاده است پاکیزگی اش تازه داشتن ایمان است و این تطهیرات نماد همین تازه داشتن است. چگونه؟ شخص می خوابد و این خواب پاسخ اوست به یک نیاز جسمانی ولی روحش از این امر ناخشنود است زیرا روح همواره می خواهد برای تحقق اهداف خود در تلاش و کوشش باشد و لحظه ای از لحظات عمر را از دست فرونگذارد. چون مرد از خواب برمی خیزد روح خود را ملول و ناخشنود می یابد. پس به طرف آب می رود و برای نماز وضو می گیرد. هدفش تحقق خشنودی خداوند است که در عمل به واجبات دین حاصل می شود. روح از این عمل خشنود می شود و از کسالت بیرون می آید زیرا در مسیر صحیح خود به حرکت آمده است.

خداوند وقتی مقرر داشت که مردم خود را پاکیزه سازند قصدش تکمیل دین خود بود زیرا دین جنبه های معنوی آن نیست، بلکه هدف آن همه جانبه است و این کامل شدن نعمت خداوندی است در حق انسان. ۲/ ولی آیا آدمی در برابر این نعمت، خدای خود را سپاس می گوید تا شایسته سعادت دنیا و آخرت گردد؟ این یک سؤال است و تو باید به آن پاسخ گویی.

## [سوره المائده (۵): آیات ۷ تا ۱۱]

### اشاره

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَ عِدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱)

۸] و لا یجرمنکم]

جرمت و اجرمت به یک معناست و لا- یجرمنکم یعنی نکشانند شما را به جرم، چنان که گفته می شود: «آثمته» یعنی او را در گناه وارد کردم.

۲/

## عهد و پیمان

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

میان پروردگار و بنده

میان انسان مسلمان و خداوند یک پیمان اجتماعی است و بر مسلمان است که این پیمان به سر برد، زیرا علت مستقیم نعمت خداوند است به آدمی و سبب یاری اوست از آدمی و این التزام باید که از اعماق دل سرچشمه گیرد و تردید و نفاق را در آن راهی نباشد.

ص: ۲۷۶

## اما مواد این پیمان

اولا: عمل مستمر برای رضای خدا بدون هیچ ملامت و کسالتی.

ثانیا: شهادت عادلانه و نه آن که برای مصالح شخصی شهادت باطل دادن.

ثالثا: بعدالت رفتار کردن در جامعه، حتی با دشمنان.

رابعا: تقوی و خدای ترسی در اجرای این مواد و مواد دیگر از فرایض دینی.

۲/ مؤمنانی که خود را ملزم به اجرای این مواد سازند خداوند آمرزش خویش نصیب آنان خواهد کرد و گناهانشان را خواهد زدود و آنان را از کمکاریها و کند کاریهای گذشته شان در انجام امور دینی خواهد بخشود و آفاق پیشرفت و رفاه را به رویشان خواهد گشود و اگر نه چنین کنند جایشان در جهنم است.

## تنفیذ پیمان

برای آن که بتوانیم نیرومندان پیمان با خدا را به سر ببریم، باید همواره این معنی را در نظر داشته باشیم که همین پیمان با خدا بوده که در گذشته ما را از چنگ دشمنانی که قصد فرو گرفتن ما را داشتند بیرون آورده است. و در آینده نیز اگر به خدای ایمان آوریم و بر او توکل کنیم و به فشارهای جاهلی که ما را از راه خدا بازمی دارد تسلیم نشویم حال به همان منوال خواهد بود، یعنی ما را از چنگال دشمنانمان خواهد رهانید.

## شرح آیات:

## اشاره

## نعمت رسالت

[۷]

بزرگترین نعمتهایی که خداوند به انسان ارزانی داشته نعمت رسالت است زیرا به وسیله این نعمت است که آدمی می تواند از دیگر نعمتهای خداوند سود برد. زیرا بدون اجرای راه و روشهای دینی بشر نمی تواند از نعمت سلامت منتفع

ص: ۲۷۷

شود، بلکه با ارتکاب اعمال ناشایست به سلامت خود لطمه می زند و نیز بدون اجرای دستورهای دینی نمی تواند از نعمت عقل بهره مند گردد، بلکه عقل او در چنین صورتی در زیر خاک امیال نفسانی مدفون می ماند و نیز به نعمت حریت دست نتواند یافت زیرا در غل و زنجیر شرک و عبودیت بت و شیطان و طاغوت اسیر گردیده است.

از این رو خداوند بزرگترین نعمتهای خود یعنی نعمت رسالت را به یاد ما می آورد.

در سایه این نعمت ما را فرصتهایی به دست می افتد که بتوانیم از نعم حیات متمتع شویم. از این رو خداوند بارها ما را فرمان می دهد که نعمتهای او را به یاد آوریم.

« وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ - نعمتی را که خدا به شما داده است بیاد آورید. » ۲/ اما این نعمت نیازمند چیزی است که آن را به دست آورد و آن همان پیمانی است که ما را در برابر خدا متعهد می سازد که به آن عمل کنیم. بدون تعهد به آن پیمان نمی توانیم از نعمت رسالت برخوردار شویم.

« وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاْتَقَّكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا - و پیمانی که با شما بسته است بدان هنگام که گفتید شنیدیم و فرمانبرداری کردیم. » باید روز این پیمان را به یاد داشته باشیم تا مبدا تصور کنیم که نعمت رسالت و دیگر نعم زندگی برای ما تا ابد باقی خواهند ماند. نه، این نعمتها تا زمانی برای ما باقی می مانند که ما خود را ملزم به آن تعهد و پیمان شناسیم و این التزام رعایت تقوی و پرهیزگاری است.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - از خدای بترسید که به آنچه در دلها می گذرد، آگاه است. » پس هر نیتی که برای نقض پیمان در دل گذرد خدا آن را می داند و صاحب آن را به سختی مؤاخذه خواهد کرد.

این پیمان را سه ماده است:

اول: عمل به خاطر رضای خدا. پس بر ما واجب است که واجبات دینی خود و نیز مسئولیتهای اجتماعی خود را نیک به جای آوریم.

خداوند ملت تنبل و وامانده ای را که در زندگی دست از فعالیت کشیده است، دوست ندارد. همچنین ملتی را که فعالیت می کند ولی فعالیتش برای رضای خدا نیست، بلکه به خاطر مصالح تجاوزکارانه زندگی است ناخوش می دارد. خداوند می خواهد که ما همواره متحد و فعال باشیم ولی این فعالیت ما را هدفی والا باشد و این است معنی قول خداوند که می گوید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ - ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا، حق گفتن را بر پای خیزید. » ۲/ یعنی با تمام نیرو بر پای خیزیم برای تحقق اهداف رسالت که در آبادانی زمین و اشاعه خیر در سراسر آن متبلور است.

دوم: امت اسلامی باید همواره از آنچه در اطرافش می گذرد آگاه باشد و موضع خود را در برابر آن انتخاب کند و به همگان اعلام دارد.

ملتی را که نادانی و بی خبری از جریان زندگی، در بر گرفته، ملتی که نتواند حوادث زندگی را آن چنان که باید ارزیابی کند و ملتی که نتواند موضع خود را در برابر این حوادث اعلان کند، آن ملتی نیست که خدای تعالی درباره او می گوید:

« شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ - به عدل گواهی می دهید، » زیرا شهادت پس از علم به حقیقت و بعد از آمادگی در اعلام موضع صورت می گیرد.

سوم: باید امت به راه عدالت رود حتی با دشمنانش، و نگذارد حس دشمنی و کینه توزی علیه این یا آن یک در دلش بارور شود، آن سان که این

دشمنیها و کینه توزیها منجر به سلب آزادی ملل دیگر و غارت ثروت آنها شود.

« وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی الْاَلَا تَعِدُّوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی - دشمنی با گروهی دیگر وادارتان نکند که عدالت نورزید. عدالت ورزید که به تقوی نزدیکتر است.» عدالت بهترین وسیله برای تحقق خشنودی خداوند و در امان ماندن از عذاب اوست. اما راه ظلم و ستم نزدیکترین راه به دوزخ است.

« وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ - و از خدای بترسید که او به هر کاری که می کنید آگاهتر است.» ۲/

### دستاوردهای اجرای عهد و پیمان

[۹]

به سبب اجرای مواد این پیمان، امت دو مزد سرشار می گیرد:

یکی: اصلاح گذشته بد و تصفیه رسوبات این گذشته.

دیگر: تضمین آینده ای سراسر خیرات دنیا و آخرت.

« وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّ اَجْرٌ عَظِيْمٌ - خدا به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند، وعده آمرزش و مزدی بزرگ داده است.» خداوند در وعده خود خلاف نخواهد کرد. آمدن واژه «لهم» در سیاق آیه دلالت بر تأکید این امر دارد که خدا این پاداش را برای آنان مقرر داشته و از آن بازگشتی نیست.

[۱۰]

کسانی هم هستند که به راه خلاف می روند و به جای ایمان به کفر می گرایند و به جای عمل به راه و روشهای اسلامی و انجام اعمال صالح این راه و روش را-راه و روشی که آیات قرآن معین کرده است- دروغ می شمارند. جای این گروه در جهنم است.

« وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ - آنان که کافر شده اند و آیات ما را تکذیب کرده اند، اهل جهنمند.»

ص: ۲۸۰



نعمت ایمان قطب دیگر نعمتهایی است که طلیعه آنها نعمت عزت و قناعت است. عربهای جاهلی مردمی ذلیل و خوار بودند. هر فرومایه پست و ناچیز در آنان طمع می کرد. اسلام آمد و روح دلاوری و اتحاد در آنها دمید. پس بر دشمنان خود پیروز گردیدند.

بر ماست که همواره در این اندیشه باشیم که پیش از اسلام چگونه بوده ایم پس از ایمان به چه عزت و اعتباری رسیده ایم یادآوری این دو حالت ما را وادار می کند که به ارزش ایمان بیشتری ببریم و واجبات دینی را با جدیت بیشتری انجام دهیم. و از مهمترین وظایف ما عمل به مواد پیمانی است که پیش از این از آن یاد کردیم.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ ۚ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمتی که خدا به شما ارزانی داشته است یاد کنید، آن گاه که گروهی قصد آن کردند تا بر شما دست یابند. خدا دست آنان از شما کوتاه کرد.» زیرا خداوند در دلهایشان بیم افکند و آنان گریزان بازگشتند.

### راه پیروزی

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ - از خدا بترسید.» بدین گونه برنامه هایی را که برای شما ترتیب داده است اجرا کنید و پیمانی را که میان شما و خدا است به سر برید.

« وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ - مؤمنان بر خدا توکل می کنند.» بنا بر این، از آن نیروهای اجتماعی که برای منحرف ساختنشان از راه خدا و کارهای خدایی منحرف می دارند و مانع آن می شوند که همانند یک امت معتقد به رسالت و وظایف خویش انجام دهند نباید بترسند. بلکه حتی در زیر فشار دشمنان هم چنان به راه حق روند.

آن عامل اصلی که در نبرد میان جاهلیت و اسلام سبب پیروزی مسلمانان

می شد ترس و وحشت بود. کافران از مسلمانان می ترسیدند و از برابرشان منهزم می شدند. همواره چنین است که آن گروه که وحشت در دل‌هایشان رخنه کرده است پایداری نتوانند. ولی اگر وحشت در دل‌های مسلمانان جای گیرد تقوی و توکل دو عامل هستند که آن را زایل می سازد و به دل دشمنانش می افکنند.

### [سوره المائده (۵): آیات ۱۲ تا ۱۴]

#### اشاره

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَرْتُمْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ قَرَضًا حَسِينًا أَلاَّ يَكْفُرَنَّ عَنْكُمْ سِئَاتِكُمْ وَأَلْذَلْنَكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۲) فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَاكَ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴)

۲/

۲/

ص: ۲۸۲

۱۲ [میثاق]

سوگند مؤکد زیرا بدین وسیله امور، استوار می گردد.

[نقیبا]

اصل نقیب در لغت از نقب است که به معنای سوراخ گسترده است و نقیب قوم به اسرار ایشان نقب می زند و ره می یابد. و نقاب فردی آگاه به امور و دارای قلب پاک که در امور بسیار می کاود.

[عزّرتموهم]

تعزیر به معنای بزرگداشت است.

۱۴ [فأغرینا]

معنای اغراء آن است که برخی را بر برخی تسلط دهند.

۲/

## امتی که پیمان پروردگارش را شکست

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن سخن از اهمیت پیمان و ضرورت التزام به مواد آن را به پایان آورد، اکنون بازمی گردد تا در باب یهودیانی که پیمان شکسته اند و نیز از مسیحیان سخن گوید.

اما یهودیان، خداوند از آنان پیمان گرفت و برایشان دوازده رئیس مقرر داشت- زیرا دوازده قبیله بودند- و در آن پیمان؛ بر آنان گزاردن نماز و دادن زکات را و ایمان به همه رسولان و پیروی از ایشان و مبالغت در انجام اعمال خیر را واجب نمود، و وعده داد که اگر این پیمانها را محکم نگاه دارند خداوند گناهانشان

ص: ۲۸۳

را خواهد آمرزید و آنان را به بهشت داخل خواهد کرد ولی اگر بدان کافر شوند در گمراهی خواهند افتاد و از راه خدا منحرف خواهند شد.

اما یهودیان، آن پیمانها را شکستند و خداوند بدین سبب لعنتشان کرد و اولین کیفری که در مقابل نقض ایمان به آنان داد قساوت قلب بود که خود عامل ارتکاب محرمات است. و از آن جمله است:

اولا: تحریف کتاب خدا و عدم استفاده عملی از آن.

۲/ ثانيا: خیانتی که در میان آنان یک عادت رایج گشته است. از این رو خداوند به پیامبر خود سفارش می کند که آنان را عفو کند و به آنان نیکی کند، باشد که بازگردند.

آری، خداوند یهود را این چنین لعنت کرده است.

اما مسیحیان: چون پیمان شکستند خداوند در میانشان دشمنی افکند تا از درون خود را بخورند، بر سر یکدیگر زنند. ای بسا تا روز قیامت به همین منوال زیست خواهند کرد تا آن روز فرارسد و مورد مؤاخذه خداوند پیروزمند مقتدر قرار گیرند.

این سرگذشت یهود و نصارا بود، به هنگامی که پیمان شکستند. پس بر ماست که از سرنوشت آنان پند گیریم و آن پیمان را که با خدای بسته ایم نیکو نگهداریم.

## شرح آیات:

## اشاره

## عهد و پیمان بنی اسرائیل

[۱۲]

هر امتی را بر حسب وضعی که در زندگی خود دارد و بنا بر نیازهای دینی اش عهد و پیمانی است و بنی اسرائیل را هم با خداوند پیمانهایی بود ولی آن را به سر نیاوردند. یکی از بارزترین این پیمانها که بنی اسرائیل در تمام طول تاریخ خود آن را نادیده انگاشتند اطاعت از فرمان رسولان بود که به جای اطاعت از فرمان رسولان به مخالفت با رسولان برخاستند و چون از آنان سخنی می شنیدند که

مخالف هوای نفسشان بود یا آنان را دروغگو می خواندند، یا می کشتند.

پیروی از رسولان و یاری و تقویت ایشان یکی از مهمترین مواد این پیمان نامه بود و علاوه بر آن اقامه نماز بود و دادن زکات و انفاق مال در راه خدا.

این نحوه عمل بنی اسرائیل بود.

اما خداوند تعالی آنان را وعده داده بود که در دنیا با آنان باشد، ۲/ در جنگها پیروزشان گرداند و نعمت صلح و آرامش و رفاه به ایشان ارزانی دارد و گناهانشان را بزداید و در آخرت به بهشت داخلشان کند، هر گاه همه پیمانهای را که بسته اند، اجرا نمایند.

« وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا - خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم. » یعنی برای هر طایفه ای از ایشان پیامبری یا رهبری که امورشان را اداره کند برگزید، تا مستوجب رحمت خداوندی گردند.

« وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ - و خدا گفت که من با شمایم. » « لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ - اگر نماز بخوانید. » « وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ - و زکات بدهید. » « وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ - و به پیامبران من ایمان بیاورید و یاریشان کنید. » « وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا - و به خدا قرض الحسنه بدهید. » ماده آخر - قرض الحسنه به خدا دادن - به معنی جهاد در راه خداست به مال و این مخصوص موقعیتهای خاصی است چون زمان جنگ یا در سالهای قحطی.

در چنین موقعیتهایی باید که هر کس از حقوق مشروعش بگذرد و برای مصالح عمومی بدون چشمداشت پاداشی فداکاری کند. و اما زکات دادن پرداخت بخشی از مال است که در مواقع عادی هر کس باید ادا کند.

پیمان، آنان را به اجرای این مواد فرمان می داد و در ضمن وعده داد که خدا در دنیا با آنان خواهد بود و در روز جزا هم پاداشی نیکو خواهد داد.

«لَمَّا كَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لَأَدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - بدیهایتان را می زدایم و شما را به بهشتهایی داخل می کنم که در آن نهرها روان باشد.» ۲/ و در همین پیمان نامه آمده بود که اگر از اجرای آن سر باز زنند عواقب ناگواری خواهند داشت.

«فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ - و هر کس از شما که از آن پس کافر شود، راه راست را گم کرده است.» آری، چگونه است حال کسی که راه راست را از دست بدهد و در صحرا سرگردان بماند؟

## تقلب و تحریف

[۱۳]

اغلب بنی اسرائیل پیمان خلاف کردند و خداوند لعنتشان نمود.

«فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ - و اهل کتاب - جز اندکی از آنها - چون پیمانشان را شکستند لعنتشان کردیم.» و خداوند ایشان را از حوزه ایمان دور ساخت و در دلهایشان پرتو عظمت خداوندی نتابید و از عذاب خدا نترسیدند و به رحمت او امید بستند و نفسهایشان به خیر نگروید و از عواقب شر بیمناک نشد و دلهای فسرده شان را دگرگونیهای حیات تکان نداد و حوادث روزگاران در آنها مؤثر نیفتاد. یعنی دلهایشان سخت شد.

«وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً - و دلهایشان را سخت گردانیدیم.» دل آدمی به معرفت و موعظه نرم می گردد و از نادانی و غفلت سخت می شود. معرفت تو به خدا سبب خوف تو از خدا می شود و نور امید به او را در دل تو می تاباند آری، دل اگر میان بیم و امید باشد نرم می گردد و مستعد اندیشه در موضوعات می شود. و حق را می پذیرد و دست به اعمالی می زند که از بیم و امید سرچشمه می گیرد. دلی که نرمی یافته دوست می دارد و دشمن می دارد. آنچه را که سبب سعادت اوست دوست دارد و آنچه را که باعث شقاوت اوست ناخوش دارد.

ص: ۲۸۶

دلی که نرمی یافته همانند زمینی نرم است که کشته آن سبز می شود و در خور آبادانی است.

اما اگر در ورطه نادانی افتادی و به خدا ایمان نیاوردی و به خطرهایی که تو را تهدید می کند گوش ندادی و منافی را که ممکن است به تو روی آورد نشناختی دلت سخت می شود نه از امیدی می لرزد ۲/ و نه از بیمی. چنان احساس می کنی که جهان فسرده است، به گونه ای که نه نعمت را زوال است و نه نقص و عجزت را پایانی است. ندانی که چرا باید بیمناک شوی و به چه باید امیدوار گردی؟ و درباره چه بیندیشی؟ و به کدام سو باید حرکت کنی و در کدام جهت فعالیت نمایی؟ دل فروبسته، در خود زندانی است. سببی برای معرفت حیات نمی بیند و با سنن زندگی راه به موافقت نمی پوید و به حقایق آن دل نمی سپارد. زیرا نه در آن بیمی است و نه در آن امیدی. هم از این روست که علم را خوار مایه می شمارد و حق را بی ارج می داند و رسالتهای آسمانی را به هیچ می انگارد بلکه بر حسب اوهام خود آنها را به بازی می گیرد.

چنین دلی کلام خدا را تحریف می کند، زیرا برای آن ارزشی قایل نیست و نمی داند که کلام خداست که منشأ خیرات است و دافع همه زیانها. اساساً موجودی این چنین نه زوال خیرات را درک می کند، نه روی آوردن شوربختیها را.

از این روست که خدای تعالی چون یهود را لعنت نمود، دلهایشان را سخت گردانید و آنان کلام خداوند را تحریف کردند.

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ - کلمات خدا را از معنی خود منحرف می سازند.» آنها هر کلامی را از معنی صحیح خود دور می گردانند و بدان معنی دیگر می دهند. گاه این تحریف بدین گونه است عین کلمه را تحریف کنند، آن سان که بشارت ظهور محمد (ص) را که در تورات آمده بود دگرگون ساختند تا با دلایل بعثت آن حضرت موافق نیفتد یا آن که کلمه را از معنی اصلی اش دور می کنند و از آن

معنی دیگر استنباط می کنند.

۲/ یهودیان گفتند: هر چه در تورات در نکوهش ربا و خوردن اموال مردم از روی گناه و تجاوز آمده مربوط است به روابط قوم یهود با یکدیگر، نه قوم یهود با اقوام دیگر. بنا بر این هر گونه تجاوز و ستمی بر آنان جایز است. و همین انحراف از حق عواقب بدی را در پی داشت.

یهودیان به تحریف کلمات حق بسنده نکردند، بلکه برخی از مواد رسالت را نیز تحریف کردند. زیرا وقتی دل‌هایشان به سختی گرایید، ارزشی را که برای نبوت باید قایل شوند، نشدند و هر جا که با هوای نفسشان مخالف بود آن را تغییر دادند.

« وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ - و از آن پند که به ایشان داده شده بود بهره خویش فراموش کردند. » قرآن نمی گوید که بخشی از دین خدا را حذف کردند، می گوید بهره خویش فراموش کردند. زیرا دین خدا باقی و تغییر ناپذیر است و کسی را یارای آن نیست که از آن بکاهد.

از یک سو قرآن واژه «حظ» را به کار می برد تا به بخشی دلالت کند که در مکتب فراموشش کرده اند؛ بخشی که همچون دیگر بخشهای مکتب به سود آنها بوده است.

یعنی عقولشان با مواد آن موافق بود ولی آنان به عمد روی می گردانیدند و به دین خدا و رهنمودهای آن وقعی نمی نهادند.

آن لعنت که قوم یهود را به سبب پیمان شکنیشان در بر گرفته بود بدین مقدار پایان پذیرفت، بلکه بر تمام حرکات و سکنااتشان بر سراسر زندگیشان سیطره یافته بود.

« وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ - و همواره از کارهای خائنانه شان آگاه می شوی. »



زیرا به قساوت قلب و خوار شمردن دین خدا و تحریف آن گرفتار آمده اند و بخشی از آن را به فراموشی سپرده اند و در ورطه خودمداری فروغلتیده اند، و این خودمداری چیزی جز بی ارج شمردن ارزشهای خداوندی و خود را محور همه چیز پنداشتن نیست.

۲/ این خودمداری موجب خیانت به یکدیگر شده است. زیرا امانت از خوف و رجا و تعهد در برابر ارزشهای خدایی و گردیدن بر محور حق حاصل می شود.

اما اینان که دلپایشان چون صخره ای سخت شده آن سان که حتی رایحه ای از روایح ارزشهای الهی را احساس نمی کنند، چگونه معنی امانت را خواهند یافت؟ خیانت این قوم نباید ما را به عکس العملی از نوع اعمال آنان وادار سازد، زیرا امت اسلامی باید اخلاقیات والای خود را در معامله با ملتهایی که اخلاقشان دستخوش فساد شده است رعایت کند و اعمال آنان را الگوی اعمال خود قرار ندهد.

از این رو است که قرآن ما را آگاهی می دهد که:

□  
«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» - عفوشان کن و از گناهانشان در گذر که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. «عفو» مؤاخذه نکردن گناهکار است از گنااهش و «صفح» فراموش کردن همه گناه اوست و «احسان» آهنگ اصلاح گناهکار است با از میان بردن اسباب و عوامل گنااهش، چون فقر و جهل و کینه توزی.

### مسیحیان نمونه ای دیگر

[۱۴]

این داستان قوم یهود بود و پیمان شکنی آنان، اما داستان مسیحیان در نقض پیمان از جهت قساوت قلب اندکی تفاوت دارد. زیرا رسالت مسیح بر پایه مواعظ و ترغیب و ترهیب است از این رو اینان به لعنت قساوت قلب گرفتار نیامدند.

البته مسیحیان هم - چون یهودیان - بخشی از دین خود را به فراموشی سپردند و به جای آن از پی اوهام و شهوات و مصالح دنیوی خویش رفتند.

اصولا بشر هنگامی که از پی شهوات و اوهام و منافع شخصی خود رود بر

۲/ حسب آن اوهام و شهوات و منافع شخصی در میانشان اختلاف خواهد افتاد. این اختلاف حتی از اختلاف قومی گذشته به اختلاف فردی هم منجر می شود.

مسیحیان نیز گرفتار این اختلافها شدند و زندگیشان به جهنم تبدیل گردید.

« وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِذَا نَصَرْنَا نَصْرًا نَصْرًا أَوْ إِذَا نَصَرْنَا نَصْرًا نَصْرًا فَسَوْا حَطًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم. پس قسمتی از اندرزهایی را که به آنها داده بودیم فراموش کردند، ما نیز میان آنها تا روز قیامت کینه و دشمنی افکندیم. » التزام و تعهد امت در برابر پیمان خدا، سبب وحدت و یکپارچگی آنان می شود و همه اختلافات و منافع فردی در کوره آن پیمان پالوده خواهد شد. پس زمانی که آن پیمان فراموش کردند کارشان در ورطه اختلافات ابدی افتاد. آری هیچ چیز مردم را متحد نمی کند مگر تعهد در برابر پیمان الهی.

« وَ سَوْفَ يُبْتَلُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ - و بزودی خدا آنان را از کارهایی که می کنند آگاه خواهد ساخت. » زیرا خدا بر آنان غلبه دارد، اعمالشان را شماره می کند و در نامه اعمالشان ثبت می کند تا در روز قیامت به مقتضای آن بازخواستشان نماید.

### [سوره المائده (۵): آیات ۱۵ تا ۱۸]

#### اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۶) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ أُمُّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

یهودیان و مسیحیان پیمان خدا شکستند و کتابهای آسمانی خود را تحریف کردند... اکنون چه وظیفه ای دارند؟ وظیفه آنان این است که بر گرد دین خدا حلقه زنند، دینی بی هیچ آلودگی و پیراسته از شایبه شرک.

این دین حقایقی را که اهل کتاب آهنگ پنهان کردن داشتند روشن ساخته است. و همچنین می خواستند برخی احکام آن را بر حسب موقعیتهای خاصی

ص: ۲۹۱

که پیش می‌آمد الغاء کنند. آری این دین، نوری است که راه آدمیان را برای رسیدن به خدای روشن می‌سازد و خردشان را برمی‌انگیزد و ضمیرشان را تابناک می‌سازد.

این دین را کتابی است روشنگر که در آن برنامه‌ای است واضح و آشکار.

این برنامه انسانی را که سالها در کوچه‌های پیچ در پیچ زندگی گمراه و سرگشته بوده‌اند و عاقبتی جز هلاکت نداشته‌اند به سر منزل مقصود می‌رساند.

مسیحیان به سبب سخنی که درباره‌ی عیسی می‌گفتند کافر شدند. می‌گفتند که عیسی خداست. و یهودیان مشرک شدند زیرا می‌گفتند که ما فرزندان خدا هستیم.

در چنین وضعی تنها برای آدمیان یک دین پاکیزه از آلودگیهای کفر و شرک وجود داشت ۲/ و آن دین اسلام است.

مسیح، بنده‌ای است از بندگان خدا و یهودیان نیز مردمی هستند چون دیگر مردمان.

اما ذات احدیت آفریدگار آسمانها و زمین است. هرگز به عقل در نمی‌آید که در پیکر مسیح جای گیرد، هم چنان که به عقل در نمی‌آید که یهودیان را به فرزندی برگزیند. آری، خدای از آنچه این ستمکاران می‌گویند بسیار برتر است.

## شرح آیات:

## اشاره

## دین خدا میان تجدید و تکامل

[۱۵]

آیین اسلام مجدد آیین پیامبران پیشین و مکمل آنها بود. مجدّد بود زیرا اهل کتاب را خدا امین شمرد و رسالت خویش در میان ایشان نهاد، آنها در امانت خیانت کردند و موارد بسیاری را که خلاف مصالحشان بود پنهان نمودند.

ضرورت ایجاب می‌کرد که آیین نوین آید تا آنچه را پنهان داشته بودند آشکار گرداند.

مثلاً: عالم دینی که باید از او اطاعت نمود، از دنیا بیزار و به خدا و آنچه خدایی است راغب باشد. این امر را علمای اهل کتاب از مردم مخفی می‌داشتند،

ص: ۲۹۲

زیرا با مصالح دنیوی ایشان منافات داشت. قرآن آمد و حقیقت را آشکار ساخت و مجدداً بر آن تأکید ورزید. بر مردم واجب است که بر فرمانروای ستمگر خویش شورش کنند ولی این امر را علمای اهل کتاب از مردم مخفی ساخته بودند تا اسلام آمد و آن را اظهار کرد.

آیین مکمل آمد تا بعضی امور را که مشروع ساختن آنها ضروری بود و در موارد و شرایط خاصی حرام شده بودند بار دیگر مشروع سازد. مثل خوردن برخی گوشتها که یعقوب آنها را بر خود حرام کرده بود و خداوند در مرحله ای آنها را بر بنی اسرائیل حرام کرد و این امر یا صرفاً برای تأسی به یعقوب بود و یا برای تادیب ۲/ بنی اسرائیل. اسلام آمد و آن حرمت از میان برداشت.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ - ای اهل کتاب پیامبر ما نزد شما آمد تا بسیاری از کتاب خدا را که پنهان می داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری درگذرد.»

### دین خدا بزرگترین گنج

آیین آسمانی نور و کتاب است. نور است زیرا در ضمیر بشر مشعل عقل را برمی افروزد تا راه زندگی را با بصیرت و بینایی بیپیماید.

ادیان آسمانی، خدا را همواره به یاد آدمیان می آورد و دریچه های بصیرتشان را به نشانه های قدرت پروردگار در عالم وجود می گشاید. انسان را با خرد دمساز می سازد و از هوی و هوس و امیال نفسانی و خشم و غفلت بر حذر می دارد، در نتیجه او را از هر چه ابواب معرفت را به روی قلب او بر بندد و پرتو درخشان عقل را از وجود او محجوب دارد دور می سازد.

چون عقل آدمی از بند نفس آزاد گردید و دیده بصیرتش بینا شد، بسیاری از اسرار پنهانی حیات را خواهد شناخت خواه ادیان آسمانی به آنها تصریح کرده باشند و بتفصیل بیان کرده باشند، یا نه.

البته خداوند به این اکتفاء نمی کند که تنها بشر را «نور» ارزانی دارد، بلکه آن نعمت را به کمال می رساند بدین گونه که نقشه تمام راهها و کوره راههای زندگی را برایش تکمیل می کند و این نقشه همان است که قرآن از آن به «کتاب» تعبیر کرده است:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ - از جانب خدا نوری و کتابی صریح و آشکار بر شما نازل شده است.»

### چگونه کسی مستحق هدایت خداوندی خواهد شد

[۱۶]

نور خدا و کتاب او و به عبارت دیگر آیین و کیش او کسی را سودمند می افتد که ۲/ از راه خدا، راهی که خشنودی خدا در آن است پیروی کند. و هر کس که از آن راه سر برتابد، از سوی خدا نوری به قلب او نمی تابد و راه زندگی او روشن نخواهد شد.

عقل انسان تابع اراده اوست. اگر انسان بخواهد که بفهمد باید به سوی وسایل و اسباب فهم حرکت کند وسایل و اسبابی که چشم و گوش و دل او را می گشاید و نیز در پی یافتن وسایل معرفت باشد.

اما کسی که نمی خواهد بفهمد عقلش در گور تاریک نادانی فرومی افتد و نور عقلش برای ابد خاموش می ماند.

کسی که می خواهد بفهمد باید در راه آن تلاش کند. در پی علم رود و چون به علم دست یافت بدان عمل کند. هر چه عمل انسانی در چیزی افزون گردد علم او نیز بدان چیز افزون می شود.

اما کسی که علمی بیاموزد و بدان توجه نکند و بدان عمل ننماید و به راه هدایت آن نرود، آن علم بدون بدرود از نزد او رخت خواهد کشید. در حدیث آمده است که «علم عمل را ندا می دهد، اگر پاسخش گفت می ماند و اگر پاسخش نگفت رخت برمی بندد».

پس هدایت خداوندی به کسی ارزانی شود که بدان عمل کند و برای

اجرای آن بذل کوشش کند و چون چنین کند درهای سلامت در عرصه های گوناگون حیات به روی او باز شود. دری از سلامت در اجتماع، و دری در سیاست و دری در اقتصاد و درهای دیگر در عرصه های دیگر.

در هر عرصه ای دری است از سلامت و دری است از هلاکت. در هلاکت، رونده را به بدبختی می کشاند. و به درهای سلامت، جز عمل کنندگان به علم و هدایت نتوانند رسید.

« يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ - تا خدا هر کس را که در پی خشنودی اوست به راههای سلامت هدایت کند.»  
کسانی که قدم در راه خدا نهند، خداوندشان به راههای سلامت رهنمون شود و از راههای هلاکت دور گرداند.

۲/ « وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ - و به فرمان خود از تاریکی به روشنایشان ببرد.» یعنی تنها کافی نیست که خداوند برای بشر برنامه راهنمای زندگی را ترتیب دهد. و دروازه های سلامت را به ایشان بنماید بلکه باید مشعل و عقل و ایمان را نیز فراراهشان دارد تا خود آن دروازه ها را کشف کنند و هر چه را برایشان مخفی است واضح و آشکار سازند.

« وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - و آنان را به راه راست هدایت کند.» یعنی همه راههای سلامت مآلا به یک راه راست می رسد که نه در آن کجی است و نه انحراف و همین راه است که رهرو خود را به بهشت می رساند.

### چه کسانی کافر شدند؟

[۱۷]

بارزترین نشانه های صراط مستقیم که بندگان خود را به سوی خدا هدایت می کند و برای طی آن رهروان را توشه عقل همراه می سازد، راه توحید خالص است، در حالی که راههای دیگر راههای شرک و انحراف است. همه افراد بشر و بویژه یهود و نصارا به هدایت حق و تجدید رسالت او نیازمنداند زیرا از راه مستقیم

ص: ۲۹۵

خدا منحرف شده اند و دربارهٔ پیامبرانشان سخنان کفرآمیز گفته اند مثلاً مسیحیان (یا طایفه ای از ایشان) می گفتند که خدا در عیسی حلول کرده است و مسیح خدا شده است؟! این یک سخن کفرآمیز است و راه کج. چگونه ممکن است که بندهٔ عاجزی که مالک سود و زیان خویش نیست، خدای آسمانها و زمین شود؟! چه گمراهی ازین بیشتر که افراد بشر فردی را که همانند خودشان می خورد و می آشامد و در بازارها راه می رود و ناتوان می شود و بیمار می گردد، خدای مالک آفتاب / ۲ و ماه و ستارگان ثابت و سیار پندارد؟! « لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا - آنان که گفتند که خدا همان مسیح پسر مریم است کافر شدند. بگو چه کسی می تواند عذاب خدا را دفع کند. اگر خدا اراده کند، مسیح پسر مریم و مادرش و همهٔ اهل زمین را به هلاکت رساند.» آیا عیسی را چنان قدرتی هست که خدا را از هلاک ساختن او و مادرش و مردمی که او را خدا می خوانند منع کند؟ هرگز، مسیح، ناتوانتر از اینهاست پس چگونه دعوی خدایی کند؟ منزّه است خدا. آیا آنان که می پندارند که عیسی خداست هیچ می دانند که چه می گویند؟ آیا به مقام و مرتبت الوهیت پی برده اند؟ و می دانند که الله آن خدای یکتا مالک آسمانها و زمین است و او می آفریند و بر هر کار قادر و تواناست؟ اینان اگر اندکی بیندیشند و پهنهٔ آسمانها و زمین را تصور کنند شخصیت مسیح با همه عظمتش در چشمشان پس خرد می آید، آن گاه می توانند به عبودیت در برابر الله خست و معترف گردند.

این زمین پهناور با این بیابانهای وسیع و دریاهاى عظیم و کوه های بلند استوار و رودهای غران و این عرصه های گوناگون، آیا مالک آنها خداست یا مسیح؟



اگر بگوییم مسیح سخنی دور از خرد بر زبان نیاورده ایم؟ این آفتاب غول پیکر که اگر زمین ما در آن افتد گم شود، آن سان که حلقه انگشتری در صحرای پهناور گم شود، این کهکشانهایی که میلیونها خورشید در خود دارند که برخی چنان عظیم اند که اگر خورشید ما در آن افتد گم شود آن سان که دانه ریگی در صحرایی عظیم گم گردد، این میلیونها کهکشان که در فضای لا نهاییه در حرکتند و کهکشان ما با همه عظمتش در لابلای آنها ناپدید می شود، آیا همه اینها از آن الله است؟ یا از آن عیسی که انسانی ناتوان است که جز مقدار کمی مکان را در زمین اشغال نمی کند؟ ۲/ آیا چه کسی شایسته خدایی است الله یا مسیح بن مریم.

« وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا - از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین و هر چه ما بین آنهاست. » یکی از علل اصلی کفر و شرک، جهل به عظمت خداوند است و عدم شناخت سلطه و اقتدار وسیع و ملکوت عظیم او. از این رو هر زمان که در قرآن سخن از شرک به میان آمده از قدرت و عظمت پروردگار هم سخن رفته است تا مهمترین عامل شرک را از دل او بر کند.

« يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ - آنچه می خواهد می آفریند و بر هر چیز تواناست. » [۱۸]

هنگامی که مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست یا گفتند که او خداست انگیزه روانی آنها این بود که از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی کنند.

آنان گفتند که مسیح خداست و ما پیروان او مقربان درگاه او هستیم، پس او ما را عذاب نمی کند، بلکه میان ما و پروردگار عرش همانند حاجز یا مانعی است تا ما در برابر گناهانمان عذاب نشویم.

این همان گمراهی بزرگ است که بشر بدان گرفتار آمده است. از بشری که نمی خواهد خود را مسئول هیچ یک از خطاهایی که مرتکب شده، بداند چه انتظاری می توان داشت. آیا از او جز جرم و جنایت انتظاری دیگری توان داشت.

« وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ - يَهُودِيَانِ وَ مَسِيحِيَانِ كَفْتَنَدِ كِه مَا فِرْزَنَدَانِ وَ دُوسْتَانِ خُدَا هَسْتِيمِ بَغُو پَس چِرَا شَمَا رَا بِه پَادَاشِ گَنَاهَاتَانِ عَذَابِ مِي كَنَد؟ بَلَكِه شَمَا انسانيانِ اَز جَمَلَهٗ آفِرِيدگانِ هَسْتِيد. » بَنگَرِ كِه چِسَانِ خُدَايِ تَعَالِيِ آنانِ رَا رَسُوا مِي كَنَدِ وَ بَدَعْتشانِ رَا تَكْذِيبِ مِي نَمَايَدِ وَ بَدُونِ مَقْدَمِه بِي اَيْنِ كِه اَيْنِ مَسْئَلِه رَا مُورِدِ مَنَاقِشِه قَرَارِ دَهَدِ كِه آيَا ايشانِ فِرْزَنَدَانِ خُدَايِنْدِ يَا نَه، مَسْئَلِه مَسْئُولِيَتِ رَا مُورِدِ مَنَاقِشِه قَرَارِ مِي دَهَدِ. وَ مِي گُويَد: هَدَفِي كِه شَمَا اَز پِي اَيْنِ دَعَاوِي تَعَقِيبِ مِي كَنِيَدِ رَهَايِي اَز زِيرِ بَارِ مَسْئُولِيَتِ اَعْمَالَتَانِ اسْتِ.

هَر گَزِ اَز زِيرِ بَارِ مَسْئُولِيَتِ نَتَوَانِيَدِ گَرِيخْت: شَمَا مَسْئُولِ اَعْمَالِ خُودِ هَسْتِيد.

سَادِه تَرِينِ دَلِيلِ بَرِ اَيْنَكِه شَمَا مَسْئُولِ اَعْمَالِ خُودِ هَسْتِيدِ اَيْنِ اسْتِ كِه يَكِي اَز شَمَا شَرَابِ مِي خُورَدِ وَ مَسْتِ مِي شُودِ وَ خُودِ رَا مَجْرُوحِ مِي كَنَدِ وَ ۲/ بِيْمَارِ مِي شُودِ وَ مِي مِيرَدِ. آيَا چَنِينِ كَسِي جَزِ خُودِشِ دِيگَرِي مَسْئُولِ مَرگِ اُوسْتِ. دِيگَرِي گُوشْتِ مَرْدَارِ مِي خُورَدِ.

اَيْنِ گُوشْتِ حَرَامِ اسْتِ وَ دَرِ اَثَرِ مِيكْرُوبَهَايِي كِه دَرِ چَنِينِ گُوشْتَهَايِي هَسْتِ مِي مِيرَدِ، آيَا خُودِ مَسْئُولِ مَرگِ خُودِ نَبُودِه اسْت؟ پَسِ شَمَا مَسْئُولِ اَعْمَالِ خُودِ هَسْتِيدِ وَ دَرِ بَرَابَرِ گَنَاهَاتَانِ عَذَابِ مِي شُويَدِ.

اَيْنِ سَادِه تَرِينِ دَلِيلِ اسْتِ بَرِ اَيْنِ كِه شَمَا رَا نِيَزِ چُونِ دِيگَرِ مَرْدَمِ خُدَا آفِرِيدِه اسْتِ.

« يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ - هَر كَسِ رَا كِه بَخُوهَدِ مِي آمِرْزَدِ وَ هَر كَسِ رَا كِه بَخُوهَدِ عَذَابِ مِي كَنَد. » قَرآنِ بَازْمِي گَرَدَدِ وَ بَارِ دِيگَرِ قَدْرَتِ وَ مَلَكُوتِ خُدَاوَنْدِي رَا بِه يَادِ مَا مِي آوَرَدِ، بَاشَدِ كِه دِيگَرِ كَسِي دَرِ اَنْدِيشَهٗ اَيْنِ نَبَاشَدِ كِه يَكِي اَز بَنَدگانِ او رَا فِرْزَنَدِ او تَصُورِ كَنَدِ.

« وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا - وَ اَز اَنِ خُدَا اسْتِ فَرْمَانِ رُويِ آسْمَانِهَا وَ زَمِينِ وَ اَنْچِه دَرِ مِيانِ اَنِهَا اسْت. » سِپَسِ بَارِ دِيگَرِ مَسْئَلِه مَسْئُولِيَتِ مَا رَا دَرِ بَرَابَرِ اَعْمَالِمَانِ بَازْمِي گُويَد:

« وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ - و بازگشت همه به سوی اوست.» در آنجا هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می آمرزد.

## [سوره المائدة (۵): آیات ۱۹ تا ۲۶]

### اشاره

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۰) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۲۱) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (۲۲) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً يَا مُوسَى إِنَّ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمْ آدَامًا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (۲۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۵) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۲۶)

۲/

۲/

ص: ۲۹۹

اصل تیه به معنای تحیر است که با آن ره به جایی برده نمی شود زیرا فرد به وسیله آن از راه خارج شده تا به مقصود مورد نظر خویش دست یابد.

۲/

### بنی اسرائیل در تیه (صحرای سینا)

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیشین، قرآن روش تشویق و ترغیب در پیش گرفته بود تا بنی اسرائیل را به پیروی از آیین اسلام تشجیع گرداند. و در این آیات روش تهدید، از این قرار که اگر بنی اسرائیل به گرد محور رسالت جمع نشوند خطرهایی بزرگ تهدیدشان خواهد کرد و بزودی پشیمان می شوند، آن گاه که دیگر پشیمانی را سودی نباشد.

خداوند برای آنان، از تاریخشان مثل می آورد که چسان پس از نافرمانی پروردگار گرفتار مشکلاتی شدند و امروز هم اگر در برابر دین اسلام سر به نافرمانی بردارند به همان بلایا گرفتار خواهند شد.

خداوند به زبان موسی بن عمران به آنان فرمان داد که نعمتی را که خدا به آنان عطا کرده است همواره به یاد داشته باشند و تعهدات خود را در برابر این نعمتها به انجام رسانند و به صلح یا جنگ به سرزمین مقدس داخل شوند. ولی آنان از جنگ رخ برتافتند و از آن قوم که در آنجا می زیستند بترسیدند و از پیامبر خود خواستند ۲/ که خود و پروردگارش به جنگ روند و آنان را معاف دارند، خدا نیز ورود

ص: ۳۰۰

به شهر را بر آنان حرام کرد و مدت چهل سال در آن صحرا سرگردانشان ساخت.

آری، عاقبت کسانی که با اوامر خداوند مخالفت می ورزند چنین است و عاقبت کسانی که به آیین او ایمان نمی آورند همین است.

## شرح آیات:

### اشاره

### رسالت امری مستمر است

[۱۹]

رسالت آسمانی امری مستمر است خواه در شخص رسول باشد یا در اوصیاء او و حاملان علمش و عهده داران هدایتش. پس در هیچ زمانی منقطع نمی شود. البته ممکن است حرکتش کند گردد و در این هنگام خداوند از میان بندگانش رسولی نو برمی گزیند تا بدان حرکتی نوین دهد و آن فتور و کندی را از آن دور سازد.

پیامبر ما (ص) بنا بر این سنت الهی مبعوث شد و هدف از بعثت او روشن ساختن راه مردم به سوی خدا بود، راهی که سبب تحریفات و انحرافات که در آن پدید آمده بود رهروان را به سر منزل مقصود نمی رسانید.

« يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ - ای اهل کتاب فرستاده ما در دورانی که پیامبرانی نبودند مبعوث شد تا حق را بر شما آشکار کند. » رسالت نعمتی است ارزانی شده به آدمیان. خداوند بشر را عقل و علم داده و بر اوست که به نیروی آن دو خود را از مهالک برهاند.

ولی با وجود این دو نیرو تا نعمت را بر او تمام کند با ارسال رسولان بر او منت نهاد تا فردا که در پیشگاه عدل الهی حضور یافت مسئولیت هلاکت خود را به گردن گیرد و مثلاً نگوید: پروردگارا چرا رسولان نفرستادی و ما غافل و جاهل بودیم.

۲/ « أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ - و نگویند که مژده دهنده و بیم دهنده ای بر ما مبعوث نشده است. اینک آن مژده

دهنده و بیم دهنده نزد شما آمده است.» اکنون خود گواه باشید که اگر به ورطهٔ هلاکت افتاده اید به سبب عمل شما و انتخاب غلط بوده است.

« وَ اللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - و خدا بر هر چیز تواناست.» خداوند قادر است که هر زمان که بخواهد شما را به سبب مخالفتان با رسول عذاب کند و او قادر است که بر شما رسولان فرستد به غیب و به صورت مخالف با طبیعت اشیاء.

### نقش انبیاء و مسئولیت آنها

نقش انبیاء و مسئولیت امت در برابر آنها چیست؟ [۲۰]

نقش انبیاء راه نمودن بشر است به آنچه خیرش در آن است. اما مسئولیت امت عمل به این رهنمود است. بدون رهنمود ایشان عمل میسر نیست و بدون عمل، رهنمود چنان که باید سودمند نمی افتد و این داستان بنی اسرائیل است با رسولانشان.

« وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا - و موسی به قوم خود گفت: ای قوم من نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید، که از میان شما پیامبران و پادشاهان پدید آورد.» پیامبران آمدند و مردم را رهنمودهایی آوردند و مردم از آن رهنمودها پیروی کردند و ملوک روی زمین شدند، و چون بدین مرحله رسیدند آثار رفاه و آسودگی در آنان نفوذ کرد و پنداشتند رسیدنشان به مقام سرور از سوی خودشان بوده نه از سوی خدا. از این رو موسی به آنان وصیت کرد که نعمت نبوت را که خدا به آنان ارزانی داشته به یاد بیاورند که اگر آن را نادیده انگارند خداوند ملک از ایشان بستاند و به دیگران دهد.

« وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ - و به شما چیزهایی عنایت کرد

که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است.» ۲/ این نعمت فرمانروایی که شما را داده است عبث نبوده بلکه به سبب متابعت شما از رسولان بوده، رسولانی که خدا از میان شما برانگیخته است.

[۲۱]

پس از آنکه برای قوم خود نقش انبیاء و مسئولیت امت را در برابر انبیاء بیان داشت و بعد از اینکه به آنان بشارت داد که پیروی از انبیاء بنی اسرائیل را ملوک روی زمین خواهد کرد، فرمان داد که به زمین مقدسه «یعنی فلسطین» داخل شوند. این قوم به رهبری موسی از مصر بیرون آمدند و از دریا گذشتند و به سوی سرزمین مقدس به راه افتادند. فرمان موسی یک فرمان حتمی شبیه فرمانهای نظامی بود:

« يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتُدُّوا عَلَيَّ آدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ - ای قوم من به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است داخل شوید و باز پس مگردید که زیانده باز می گردید.» خداوند در آن هنگام مقرر کرده بود که بنی اسرائیل به فلسطین داخل شوند زیرا آنان تنها امت مؤمن بودند و حکام فلسطین قومی جبار بودند که در زمین فساد می کردند. موسی هشدار داد که بازگشتشان از این راه سبب خسارت می شود.

### فرار از مسئولیت افیون تمدن

[۲۲]

اما بنی اسرائیل با همه امکاناتی که داشتند، مردمی بزدل بودند و این فرمان به جای نیاوردند. علاوه بر این از روی خطا می پنداشتند که پیامبران باید همه وسایل پیشرفت مادی را بدون دخالت و کوشش افراد بشر از غیب مهیا کنند. از این رو بدون هیچ آزمی گفتند:

« قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ - ای موسی در آنجا مردمی جبارند.» بنی اسرائیل کلمه «موسی» را تکرار کردند تا مگر عطوفت او برانگیزند و نقش معنوی و غیبی او را در عبور از دریا و هلاکت فرعون یاد کنند. از این رو حکام

ص: ۳۰۳

فلسطین را به حکام پیشین مصر تشبیه کردند که هر دو جبارند.

۲/ «وَإِذْ لَمْ نَدْخُلْهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَأَنَا دَاخِلُونَ - و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آن گاه که آن جباران بیرون شوند. اگر آنان از آن سرزمین بیرون شوند، بدان داخل شویم.» گویی می خواستند بر خدای منت نهند یا با ورود خود به شهر از خدا ثوابی چشم می داشتند.

واقع این است که چنین افکاری را در نزد بسیاری از مردم می توان دید.

اینان فقط از پیامبران چیزهایی را می طلبند که در خدمت شهوات و امیال دنیوی آنان باشد و این عمل خود را عملی عظیم به شمار می آورند.

[۲۳]

چون جوابی چنان به موسی دادند، موسی با آنان سخن نگفت و بعضی از یاران او وظیفه اقناع آن قوم را بر عهده گرفتند.

« قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ - دو مرد از آنان که پرهیزگاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود، گفتند: از این دروازه بر آنان داخل شوید و چون به شهر در آمدید شما پیروز خواهید شد.» زیرا اکنون شما اصحاب حقیق و آهنگ حمله به دشمن دارید و هدفان از این نبرد آزاد کردن مردم این شهر است از سلطه و یوغ جباران. با این اهداف که در سر دارید بر آنان پیروز خواهید شد زیرا مردم شهر نیز علیه جباران به یاری شما بر خواهند خاست.

« وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - و بر خدا توکل کنید، اگر از مؤمنان هستید.» زیرا توکل به خدا باعث افزون شدن اعتماد شما و تقویت روحیه معنوی شما می شود.

ص: ۳۰۴



این رأی آن دو مرد بود که می خواستند دیگران را قانع کنند تا به اوامر رسول گردن نهند ولی اکثریت آن قوم جز گرفتن ۲/ جنبه های منفی قضیه رأی و نظری نداشتند. زیرا معتقد بودند که وظیفه خداست که پیروزی را در طبقی زرین نهاده تقدیم آنان کند.

« قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا - گفتند: ای موسی تا وقتی که جباران در آنجایند هرگز بدان شهر داخل نخواهیم شد.» برای بیان سرپیچی از قتال با جباران سخن خود را به انواع تأکیدها آراستند و واژه «هرگز» را به کار بردند تا معلوم دارند که هر گونه استدلال و اصرار با آنها هیچ نتیجه ای نخواهد داشت و قدم اقدام در میدان پیکار نخواهند نهاد. تنها راه حل این است که پیروزی ساخته و پرداخته به آنان اعطاء شود.

« فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِ دُونَ - ما اینجا می نشینیم تو و پروردگارت نبرد کنید.» نگرش مردم به دین مختلف است حتی می توان گفت متناقض. در حالی که برخی به دین گرویده اند تا در آن برای اعمال صادقانه خود برنامه ای بیابند و برای فداکاری و از خود گذشتگی اسلوبی حاصل کنند و برای دست یابی به آزادی دلاورانه به عرصه جهاد تازند، برخی دیگر به دین می گروند تا مشکلات زندگانی خود را بر دوش رهبری نهند و از آنان بخواهند که به جای ایشان بار مشکلاتشان را بر دوش کشند.

و چون دین مشکلاتشان را حل نکرد به خشم می آیند و بدان کافر می شوند و اعتقادشان از رهبری سلب می شود. اینان دین را طرد می کنند زیرا پیشرفت و ترقی مادی را به آنان تقدیم نداشته و حال آن که عقب افتادنشان ربطی به دینشان نداشته و همه نتیجه تبلی و سهل انگاری خود آنها بود که صادقانه عمل نکرده اند.

مسیحیان می پندارند که مسیح خود را فدای آنان ساخت و از شرور

نفسه‌ایشان ایشان را خلاص کرد و از اعمال زشتشان برهانید از همین نوبت.

یهودیان نیز که خدا را از سوی خود وکیل کردند که به جای آنان به جنگ جباران رود، از اصحاب اینگونه اندیشه اند.

ولی مسلمانان صادق هر گاه جنگی پیش می‌آمد رسول را اجابت می‌کردند.

۲/ مقداد در جنگ بدر گفت: ما مانند یهودیان که به پیغمبرشان گفتند: «تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید» نمی‌گوییم بلکه می‌گوییم: اگر دریا بر سر راه ما قرار گیرد با تو در آن غوطه‌ور می‌شویم و یک تن هم از ما درنگ نمی‌کند و واپس نمی‌ماند.

[۲۵]

پیروی صادقانه و راستین از رهبری اینگونه است نه آنچه یهودیان داشتند. موسی از قومش تبری جست آن گاه که:

« قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » - گفت: ای پروردگار من، من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم.

میان من و این مردم نافرمان جدایی بینداز. «خطرناکترین بلایی که بر یک ملت وارد می‌شود، این است که خود از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و بار هر مشکلی را بر دوش رهبری بگذارد و خود را از کار به کناری کشد. سزای او این است که رهبران صالح از او می‌برند زیرا می‌بینند امیدی به اصلاح آنان نیست.

موسی نیز از قوم خود بیزار می‌گشت و از آنان برید و آنان را به فسق و نافرمانی نسبت داد.

[۲۶]

اما جزای دوم این است که این قوم هم چنان عقب خواهند ماند، زیرا نمی‌خواهند بهای پیشرفت و ترقی را که همان جهاد است بپردازند. از این رو بنی اسرائیل هم پس از آن که از جنگ رخ برتافتند، در بیابان (تیه) سرگشته شدند، هر ملتی هم که از رهبران الهی خود پیروی نکند، در گودالهای ضلالت و عقب ماندگی باقی خواهد ماند تا آن گاه که خرد خویش بازیابد.

« قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ »

ص: ۳۰۶

-خدا گفت: ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال برایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند. پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش. « موسی از قومش بیزاری جست و از پروردگارش خواست که میان او و ایشان جدایی بیفکند. خداوند دعوتش را اجابت کرد و از او خواست که برای آن قوم اندوه به دل راه ندهد و به آنچه بر سرشان می آید متأسف نشود.

[سوره المائده (۵): آیات ۲۷ تا ۳۲]

اشاره

وَ اتُّلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسِطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَفَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سُوءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سُوءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

۲/

۲/

ص: ۳۰۷

۲۷ [قربانا]

قربان، آن چیزی است که به وسیله آن قربت و نزدیکی به رحمت الهی حاصل می آید.

۲۸ [بسطت]

بسط به معنای کشیدن است خلاف قبض.

۲۹ [تبوء]

تبوء به معنای بازگشت است.

۳۰ [فظوعت]

فرمانبر او شد.

۳۱ [یواری]

به معنای پوشاندن است.

[سواه اخی]

شرمگاه او.

۲/

## انگیزه های کشاکش و آثار روانی آن

**اشاره**

**شرح آیات:**

**اشاره**

**برتری جویی در داستان نخستین برتری جویی**

داستان دو پسر آدم داستانی واقعا عبرت آمیز است. افزون بر آن، یک داستان واقعی است و هدف آن، تحقق صلح و سلامت در میان فرزندان آدم است.

هم چنان که راضی نمی شویم که یک برادر بر برادر دیگر خود که هر دو فرزندان آدم اند تجاوز ورزد، نباید راضی شویم که انسانی بر انسان دیگر که آنها هم از فرزندان آدم اند و در نتیجه برادراند بر یکدیگر دست تطاول گشایند.

« وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاُ ابْنِ اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا - و داستان راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آن گاه که قربانی کردند.»

این قربانیها در راه خدا بود.

« فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ - از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم.»  
انگیزه ای که قابیل را به ارتکاب اولین جرمه قتل در تاریخ بشر وادار کرد، ۲ انگیزه حسد بود. حسد غریزه حرص بر تفوق و برتری جویی است.

افراد بشر می توانند، بی آن که نیازی به قتال داشته باشند خیرات زمین را میان خود تقسیم کنند. زیرا خداوند ضروریات زندگی بشر را به فراوانی فراهم ساخته و در تحصیل آنها به کشاکش با دیگر افراد نیازمند نیست.

ولی جنگها در اثر جوشش و طغیان غریزه برتری جویی که یک غریزه شیطانی است و باید بر آن لگام زد و محدودش ساخت پدید می آید.

قابیل بر خلاف عقیده داروینی ها برادرش را برای تنازع بقا نکشت و نه به خاطر دختر زیباتر آن سان که مکتب فروید می گوید و نه به سبب سوء تربیت یا فشار اجتماع یا مبارزه طبقاتی یا غیر آن، بدان گونه که مذاهب مختلف اجتماعی عقیده دارند، نه او برادر خود را به انگیزه عشق به برتری جویی و حسد به قتل آورد. اگر بشریت بر غریزه استعلاء در وجود خویش غلبه یابد زندگی اش در صلح سپری خواهد شد و جنگ ریشه کن می شود.

موضع هایبل در برابر تهدیدات برادرش موضع مسالمت جویانه بود:

« قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد.»

## دو عبرت

نخست آن که: بسیاری از جنگها به سبب ترس از تجاوز دشمن برپا می شود. مثلاً: یک دولت از تجاوز کشور همسایه اش می ترسد و به تهیه و خرید سلاح می پردازد. چون کشور همسایه از این کار آگاه می شود دچار وحشت می شود و او نیز به نوبه خود بسیج سلاح می کند. آن گاه یکی از آن دو می ترسد که دیگری در

جنگ پیشدستی کند، از این رو خود نخستین گلوله را شلیک می کند و آن کشور مورد تجاوز به دفاع برمی خیزد، بدین گونه میان دو کشور همسایه ۲/ تنور جنگ افروخته می شود. آری، عامل این کشتار چیزی جز ترس نبوده است.

از این رو داستان پسران آدم به ما القاء می کند که خوف از تجاوز برای تجاوز سببی معقول نیست. چنان که هابیل (مقتول) در برابر کلام تهدیدآمیز برادرش سخنی به قصد تربیت او بر زبان آورد و گفت اگر تو دست بر من گشایی من دست بر تو نخواهم گشود.

دوم آن که: برتری جویی راه برتری یافتن نیست. مثلاً کسی که می خواهد بر کوهی بلند فرارود، نباید در پای کوه بایستد و در دل آرزوی صعود کند یا کسانی را که قدم در راه نهاده اند و بالا می روند از رفتن بازدارد. بلکه بر اوست که خود از جای بجنبد و تصمیم به فرار رفتن گیرد و فرار رود. خداوند وقتی عمل بنده ای را می پذیرد و او را موفق می دارد که او خود دگرگون شده باشد و از او بترسد.

کسی که می خواهد به تحصیل علم پردازد و به جایی نمی رسد وقتی که می بیند دیگران به مرتبه علما رسیدند، راهش این نیست که به مخالفت با علما برخیزد و با آنان دشمنی ورزد، راهش این است که نخست خویشتن را بکاود، اگر در نفس خویش خللی می یابد که مانع تحصیل اوست آن خلل برطرف سازد. بدین گونه مبدأ و خاستگاه پیشرفت این اصل است که «خدا از پرهیزگاران می پذیرد» زیرا اینان هستند که خود را اصلاح می نمایند و خدا هم آنان را در رسیدن به منزلگاه مقصود مساعدت می نماید.

[۲۸]

« لَئِنْ بَسَّطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي ۖ أَمَا بِبَاسِطِ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ - اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم. » بدین گونه قرآن تصریح می کند که در برابر تهدید یک طرف، طرف دیگر می تواند مبادرت بر جرم نکند. اگر انسان بتواند در برابر تهدید دشمن مقاومت کند، هرگز به قتل پیشدستی نخواهد نمود و آتش جنگ را - ابتداء - بر ضد دیگران

ص: ۳۱۰

نخواهد افروخت زیرا نیمی از جنگها بدون مجوز و انگیزه خواهد ماند.

در این صورت چه چیز موجب می شود که ملتها از یکدیگر بیمناک نشوند و در نتیجه پس از تهدید یک طرف، دست به جدال و کشتار نگشایند؟ پاسخ این است که خوف از خدا. خوف از خدا در برابر خوف از بشر پایداری می کند، زیرا تو از مردم می ترسی ۲/ و می خواهی با آنان وارد جنگ شوی ولی از طرف دیگر از خدا هم می ترسی. همین ترس از خدا مانع آن می شود که تصمیم خود را عملی سازی. از این روست که هابیل می گوید:

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ - من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم.» زیرا خدا پروردگار مردم است، دوستشان دارد و راضی نمی شود یکی بر دیگری تجاوز ورزد.

سخن آخر آن که: چنین موضعی که هابیل اتخاذ کرده است دلیل بر تسلیم او در برابر ظلم نیست. اسلام بطور صریح و جدی ضرورت مقاومت در برابر ستمکاران را تأکید می کند ولی هنگامی که ستمکار دست ستم گشاید یا عملی کند که حتما منجر به ستم گردد.

هابیل هنوز یقین نکرده بود که قایبل واقعا قصد قتل او را دارد. بلکه سخن او را مجرد تهدید می انگاشت یا لا اقل احتمال قتل خود را می داد. و قایبل ناگهان و بی خبر او را کشت.

[۲۹]

آن گاه هابیل که نمی خواست مجرم شود، حتی اگر چه این امر به قربانی شدن او بینجامد گفت:

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ - می خواهم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را.» زیرا قاتلی که کسی را به ناحق بکشد، در روز قیامت همه گناه مقتول را به گردن او خواهند نهاد، در حالی که خدا همه گناهان مقتول را خواهد آمرزید.

«فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ - تا از دوزخیان گردی»

ص: ۳۱۱



که این است پاداش ستمکاران.» که به سبب ستمی که مرتکب شده اند گناهشان مضاعف گردیده است.

[۳۰]

نفس اماره جرایم بزرگ را در نظر انسان خرد و حقیر می نماید تا شهوات عاجل را ارضاء کند. قایل در آغاز، کشتن برادر را کاری صعب و عظیم می دانست.

زیرا ۲/ خداوند احترام به زندگی و گرمی داشتن دیگران را در فطرت انسانی به ودیعت نهاده است ولی این نفس اماره اوست که برمی آشوبد و این جنایت را در نظر او کوچک می نمایاند.

« فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْرَبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ - نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد و او را کشت و از زیانکاران گردید.» فطرت پاکیزه خود را بیالود و برادر بزرگوارش را از دست داد و زندگی آرام خود را تباه کرد و حیات آخرت را به خسران افکند.

[۳۱]

اکنون که برادر را کشته و در ورطه این جنایت درافتاده است، اکنون با پیکر برادر چه کند؟ در این هنگام خداوند کلاغی فرستاد تا زمین را به منقار خویش بکاود چون کلاغ را دید که چه می کند ناگهان باد غرورش فرونشست و به فطرت خویش بازگردید آن خشم و خروش که دیده عقلش را فروپوشانده بود تسکین یافت، و با خود گفت: چه ناتوانم و چه مغرور! این کلاغ به من آموخت که چسان پیکر برادرم را به خاک بسپارم! « فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْرَبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ - خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود را پنهان سازد. گفت وای بر من، در پنهان کردن جسد برادرم از این کلاغ هم عاجزترم و در زمره پشیمانان در آمد.» [۳۲]

دیدی که قایل چسان به زندگی برادر پایان داد و چسان از کرده خویش پشیمان شد و پشیمانی اش سود ندارد. دیدی که این قتل چه خیانت عظیم و

ص: ۳۱۲

دردناکی بود؟ بدین سبب ادیان آسمانی حیات مردم را محترم دانسته آن سان که حیات هر فردی برابر است با حیات همه مردم.

« مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ - از این رو بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را به قصاص قتل کسی، یا ارتکاب فساد بر روی زمین بکشد چنان است که همه مردم را کشته باشد.» قتل به قصاص و قتل به سبب فساد در زمین - چنان که پیش از این آوردیم - جایز است و از اینکه بگذریم کشتن یک تن به مثابه کشتن همه مردم است.

۲/ « فَكَأَيُّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَيُّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا - و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد.» احترام به حیات در نزد شرایع آسمانی و بویژه اسلام به حیات این شخص یا آن شخص منحصر نیست. بلکه حیات هر کس که باشد محترم است با هر خصوصیت و تفاوت.

فرقی میان طفل شیرخوار و فرماندار شهر یا میان مؤمن صالح و مردم معمولی یا میان دوست من و دشمن من نیست. مهم این است که حیات محترم است. اگر جامعه حیات یکی را خوار شمرد و بی قدر داند، حیات همه جامعه به خطر می افتد.

« وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذُوا الْقَتْلَ مِنْهُمُ بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُشْرِفُونَ - و به تحقیق پیامبران ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند و باز هم بسیاری از آنها هم چنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز کردند.» از حدود خویش تجاوز کردند تا به ارتکاب جنایات فاحش دست زدند.

اشاره

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

۲/

معنای واژه ها

[۳۳]ینفوا]

:به معنای نفی و طرد است.

[خزی]

:به معنای رسوایی و فضاحت است.

۲/

کیفر محارب

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش، قرآن حکیم، سخن از قتلی می گفت که به سبب فساد در زمین حادث می شود و در این آیات بیان ضرورت کشتن یا بردار کردن و تبعید این گروه فساد کننده است. خدای تعالی به ما گوشزد می کند که عقوبت بتنهایی برای جلوگیری از اعمال مجرمان کافی نیست بلکه مجرم باید بفهمد که جزای حقیقی عملش را که عذاب الیم است در روز قیامت خواهد چشید. سپس خدای تعالی

ص: ۳۱۴

عقوبت خود از توبه کاران برمی دارد و باب رحمت خویش به روی آنان می گشاید.

ولی این توبه تا زمانی است که دستگاه نظام اسلامی بر آنان دست نیافته باشد و این به نوبه خود راهی است برای ممانعت مجرمان از ادامه فسادشان.

## شرح آیات:

### اشاره

### جریمه و عقاب

[۳۳]

« إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا - جَزَاءُ كَسَانِي كَه بَا خَدَا وَ پِيَامِيرَش جَنكَ مِي كَنَنْد وَ دَر زَمِين بَه فَسَاد مِي كُوشَنْد. » ۲/

### جنگ با خدا چیست؟

جنگ با خدا به کشیدن اسلحه، به روی خدای سبحان نیست هم چنان که جنگ با رسول هم همواره کشیدن اسلحه نیست. جنگ واقعی، مقاومت مسلحانه در برابر نظام اسلامی است، نظامی که پیامبر و خلفای او رهبری اش را بر عهده دارند، به گونه ای که سبب فساد در زمین و دگرگونی نظامی شود که کارش اصلاح جامعه است.

فساد در جامعه عبارت است از تغییر نظام اسلامی موجود آن و اشاعه هرج و مرج است در آن و برهم زدن امنیت آن و تباه کردن کشاورزی با تغییر دادن نظام آبیاری و ممانعت از انجام امور لازم کشاورزی چون کود دادن و هرس کردن و اختیار زمان مناسب برای کاشت و برداشت.

صناعت و تجارت هم مانند زراعت است، و همچنین است در تمام عرصه های مختلف زندگی. کیفر کسی که در برابر نظامات طبیعی و قانونی که خداوند وضع کرده فساد را اشاعه دهد؛ یکی از این عقوبتها است: کشتن به شمشیر، بردار کردن، قطع دست و پا از چپ و راست و یا تبعید از آن بلد.

« أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا »

ص: ۳۱۵

-آن است که کشته شوند یا بردار گردند، یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود، یا از سرزمین خود تبعید شوند اینها رسوایشان در این جهان است.» این گروه کسانی هستند که در برابر نظام صالح به مقاومت می پردازند. این طغیانها به طمع دست یافتن به قدرت و عزت است و این عقوبتها سبب خواری و ذلت و تحقیر آنها می شود.

« وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند. » اگر عقوبتهای دنیوی مانع اعمال آنان نشد یا پنداشتند که در دنیا از چنگال عدالت فرار کرده اند، بدانند که آخرت نزدیک است و عذاب بزرگ الهی در انتظارشان خواهد بود.

۲/

### به صلاح است که به توبه روی آریم

[۳۴]

خداوند در برابر فساد کنندگان در زمین باب توبه را گشوده است تا به خود آیند و خون مسلمانان را نریزند. خدای تعالی می فرماید:

« إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - مگر کسانی که پیش از آن که شما بر آنها دست یابید توبه کنند. پس بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است. » قبول یا رد توبه اینان به عهده امام است که رهبری عالی دولت است زیرا گاهی توبه کردن تاکتیکی است موقت برای گرد آوردن اسلحه و اموال جهت بازگشت مجدد به قتال.

سخن آخر: این گروه شامل راهزنان و سرکشان بر ضد نظام اسلامی به طور مسلحانه است. بنا بر این شامل نیروهای مسلحی که در تقویت نظام طاغوتی و مستبد هستند، نیز می شود. پس زمانی که انقلاب اسلامی پیروز می شود حق دارد که این دار و دسته را نیز به تهمت مفسد فی الارض و محارب با خدا و رسول او و نظام صالح

ص: ۳۱۶

اسلامی دستگیر کند و به شدیدترین عقوبت‌ها، کیفر دهد. همانند نیروهای مسلح است همه ارکان نظام طاغوتی چون رجال امنیتی و اطلاعاتی و وزراء عامل فساد.

### [سوره المائده (۵): آیات ۳۵ تا ۳۷]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۳۶) يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ (۳۷)

۲/

#### معنای واژه ها

[۳۵] الوسیله

:به معنای پیوند و نزدیکی است.

۲/

#### حسرت بزرگ

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

نظام اسلامی که آهنگ اصلاح زمین و آنچه را بر روی آن است دارد، نیازمند به تعهد و التزام و تقوی است و نیازمند به فعالیت در راه خداست، بدین

ص: ۳۱۷

هدف که به خشنودی او دست یابد و به آن کمال رفیع الهی ارتقاء جوید و نیازمند به جهاد و مقاومت در برابر موانع انسانی و طبیعی است، موانعی که بر سر راه مجریان امر قرار می گیرد و نمی گذارند نظام به اهداف خود برسد. اگر همه این نیازها برآورده شود جامعه اسلامی رستگار خواهد شد و از یک زندگی سعادت‌مندانه برخوردار می گردد.

اما کسانی که این نظام صالح را اجرا نمی کنند و بدان کافر شده اند، عذاب خدایی منتظر آنهاست و آنان را راه گریزی نیست. حتی اگر همه اموال خویش به فدیة دهند تا خود را از آن عذاب وارهانند میسرشان نشود. اینان به گونه ای مستمر در پی خلاص خویش اند ولی عذاب خدا دایم است و پایان یافتنی نیست.

## شرح آیات:

### اشاره

### حقیقت نظام اسلامی

[۳۵]

نظام اسلامی که بیانگر وحی فطرت و سنن حیات است، ۲/ اجرای آن به نیروی زور میسر نیست باید به نیروی تعهد شخصی باشد و مراد از تعهد شخصی تقواست و نیز به ترس از عذاب خدا که هر فردی از بیم هلاکت خویش از آن حذر می کند.

### دستیابی به کمال

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید.» واجب است که تقوی به جمود و سکون منجر نشود. بلکه وسیله ای باشد برای حرکت مستمر به کمال والاتر که در نزد خداست. از آن خداست اسماء حسنی و عالم وجود یکسره رهسپار راه رسیدن به کمال است و آن را جز در نزد پروردگارش نخواهد یافت. از این رو است که می بینیم موبک وجود به سوی این مقام اعلی متصاعد است و آدمی اگر دارای فطرتی سلیم باشد از این موبک شریف

ص: ۳۱۸

جدا نخواهد ماند، بلکه بر حسب فطرت خویش به خاطر علم و قدرت و عشق و جمال و دیگر اسماء حسنائی که تنها در نزد خداست بدان طریق در سیر و صعود است.

بر آدمی لازم است راهی را که از آن می تواند به این اسماء حسنی برسد از دست نهد و بی هیچ سستی و تنبلی دمی از رفتن نیاساید، زیرا عالی ترین اهداف زندگی همین است و بس. تلاش پیوسته و کوشش ناگسسته در طی طریق الی الله و وصول به اسماء حسنای او ضامن تکامل بشر و عروج و ارتقاء اوست. از این روست که می فرماید:

« وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ - به او تقرب جوید. »

### وسيلة این تقرب چیست؟

از سیاق عبارت برمی آید که بطور مطلق هر گونه وسیله حقیقی که ما را به خدا و اسماء حسنای او از علم و قدرت و محبت و جمال ۲/ و غیر آن برساند وسیله خواهد بود. نماز و روزه و حج و زکات و صدقه و قربانی هم وسیله اند. همچنین تألیف کتب و ایراد خطابه و فرا خواندن مردم به سوی خدا از جمله وسایل اند.

هم چنان که وسیله های رسیدن به خدا متنوع است مواهبی هم که انسان از آنها برخوردار است و بر اوست که آنها را ذخیره نکند و بی استفاده رها ننماید، نیز مختلف است. موهبتی که آدمی آن را ذخیره کند کهنه و فاسد می شود. نیرویی که امروز باید به مصرف رسد اگر آن را برای فردا گذارند بسا که دیگر به کار نیاید. از این رو جهاد و مقاومت در برابر همه موانع نفسانی که سد راه بشر می شوند و طریق او را به تعالی و ارتقاء برمی بندند واجب است.

« وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - و در راه خدا جهاد کنید باشد که رستگار شوید. »



[۳۶]

این نیروها و امکانات که امروز مالک آن هستیم روشنگر راه تعالی و ترقی ما به سوی پروردگار پیروز ماست. اگر بخل ورزیم و آن نیروها به کار نبریم باید بدانیم که آنچه در مصرفش بخل ورزیده ایم برای ما نخواهد ماند و ما و گناهانمان باقی خواهیم ماند. گناهایی که فردا-روز رستاخیز-گریبانگیر ماست و دوست داریم که خداوند ما را از آنها برهاند حتی اگر با پرداخت همه ما میملکمان باشد. ولی آیا در آن روز چیزی خواهیم داشت که اگر بستانند بدهیم و گناهان خود بازخریم؟ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ - آنان که کافر شده اند، اگر همه آنچه در روی زمین است و همانند آن متعلق به آنها باشد و بخواهند خود را با آن از عذاب روز قیامت بازخرند، از ایشان پذیرفته نیاید و به عذاب دردآور گرفتار آیند.» اکنون بگذارید همه نیروها و امکاناتی را که خدا به ما داده است، در طریق وصول به حق به کار بریم و آن را وسیله ترقی و تعالی خود گردانیم و آن سان که کافران می کنند، آن را حجابی میان خود و پروردگارمان قرار ندهیم.

[۳۷]

کافرانی که به عذاب گرفتار آمده اند از شدت عذاب الیم خدایی رها نگردند. ۲/ همه کوششهایشان برای رهایی از عذاب قیامت بیهوده خواهد بود. اگر اندکی از آن کوشش و تلاش را در دنیا به کار می برند، اینک به عذاب الهی دچار شده بودند. «يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ - می خواهند از آتش بیرون آیند، در حالی که بیرون آمدنی نباشند و عذابشان پاینده است.» یعنی مستمر است و هیچ از آن کم نشود.

ص: ۳۲۰

اشاره

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ  
كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۰)

۲/

۲/

امنیت اجتماعی را چگونه تحقق بخشیم

اشاره

رهمودهایی از آیات:

در سیاق جرایم و عقوبتهایی که پیش از این ذکر شد اینک به بیان جرم سرقت که عبارت از تجاوز بدون به کار بردن اسلحه به امنیت اجتماعی است می پردازد و ضروره به قطع دست در جزای عملی که مرتکب شده حکم می کند و این عقوبتی خدایی است.

ولی وارد آوردن این عقوبت سبب نمی شود که نام دزد از شمار نامهایی که دارای حقوق اجتماعی هستند حذف شود، بلکه اگر توبه کند و گذشته خود را اصلاح کند خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. زیرا عقوبت در اسلام برای انتقام نیست.

آمرزش خداوندی با مقدرت و ملکوت او متناسب است. از آن اوست آنچه

ص: ۳۲۱

در آسمانها و زمین است. از این رو هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می آمرزد پس نباید بشر در کرم و بخشایش گسترده پروردگارش به تنگ نظری گرفتار آید.

## شرح آیات:

### اشاره

[۳۸]

هنگامی که دست خیانتکاری به دارایی دیگری دراز می شود، این دست به سوی امنیت بلد شهر و کشور، دراز شده است ۲/ و افراد اجتماع را که در طلب حصول آن مال سعی و تلاش کرده اند دلسرد و مضطرب خواهد ساخت. دقیقاً، هم چنان که کشتن یک تن به مثابه کشتن همه مردم است، زیرا امنیت همه اجتماع را تهدید می کند، همچنین هنگامی که امنیت شهر و کشور از میان برود مردم، دیگر در راه سازندگی کشورشان و به کار بردن توانهای خود در این راه و گردآوری ثروت ملی برای آینده کشور انگیزه ای نمی یابند. از این رو در اسلام کیفر دزد سخت است.

ولی به سختی عقوبتهایی که در دیگر رژیمها برای سارق معین کرده اند یعنی حکم به قتلش داده اند، نمی رسد. در اسلام مقرر شده که فقط دست دزد را ببرند تا کیفر عمل او سبب عبرت دیگران گردد.

« وَ السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا - مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ - دست مرد دزد، و زن دزد را به کیفر کاری که کرده اند ببرید. این عقوبتی است از جانب خدا و خدا پیروزمند و حکیم است. »

### حد قطع دست

فقها می گویند انگشتان دست راستش را ببرند، اگر آنچه را دزدیده در جایی بود که بر آن قفل و بند نهاده باشند. معلوم می شود که عقوبت باید در کمترین مقدار ممکن باشد و کمترین مقدار در دست، انگشتان است. هم چنان که اگر سرقت در جایی صورت گیرد که بر آن قفل و بندی نباشد عرفاً بدان سرقت نمی گویند.

دولت اسلامی مظهر عزت و قوت و قدرت و حاکمیت الهی است، هم چنان

که مظهر حکمت و هدایت و صلاح نظام و تشریح اوست.

### گریزگاه توبه

[۳۹]

در هر جریمه ای، هدف اساسی اسلام تزکیه جامعه است از آن و از آثار آن. هدف انتقام از مرتکبان نیست. از این رو خداوند، در توبه را به روی مجرمان گشوده است ولی شرط کرده که توبه آنها لفظی نباشد، بلکه توبه ای از روی قلب و بدون بازگشت به گناه باشد و نشان آن در ۲/ اعمال توبه کننده که از فساد به صلاح گراییده متجلی گردد.

« فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - هر کس پس از کردار ناپسندش توبه کند و به صلاح آید خدا توبه او را می پذیرد که او آمرزنده و مهربان است. »

### حقیقت توبه

اما کسی که دزدی را ترک کرده و اموال دزدیده شده را به صاحبانشان نداده یا دزدی را به سبب دشواری اش ترک کرده و به حيله گری و رشوه خواری و فسق مشغول شده توبه اش توبه واقعی نیست و رحمت خدا که همه چیز را در بر گرفته او را در بر نخواهد گرفت. خداوند آمرزنده است قلب انسان و وجدان جامعه و صحیفه اعمال را پاک خواهد ساخت. همه آثار گناهانی که فرد مرتکب شده می زداید.

آن سان که گویی مرتکب گناهی نشده است. خدا رحیم است و بر توبه کننده ای که اینک به راه راست افتاده است تفضل خواهد کرد و آن نعمت و آسودگی و خوشبختی را که می پنداشت از طریق معصیت فراچنگ خواهد آورد، از طریق درستکاری به او ارزانی خواهد داشت.

[۴۰]

خداوند از مردم نمی ترسد. از این رو با آنان به ظلم یا به قساوت معامله نمی کند. دولت اسلامی نیز باید چنین باشد. در دل مردم وحشت نیفکند از بیم آن که مبادا علیه او قیام کنند. نه، بلکه باید هنگامی که نشانه های اصلاح در

ص: ۳۲۳

آنان دید توبه آنها را بپذیرد و بر قدرت وسیع خداوندی اعتماد کند.

« أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ عَلِيمٌ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - آیا ندانسته ای که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست. هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می آمرزد و بر هر کاری تواناست.» از آنجا که قدرت خداوندی وسیع است و ملک او عظیم است، بر انسان است که از او بترسد و پروا کند و اوامر و تعالیم او را خوار نشمارد. هم چنان که بر اوست که در اکتساب معاش بدون ترس از شکست و کساد بر خدا توکل کند.

سخن آخر آن که: معرفت اسماء الله الحسنى و بارزتر از همه، رحمت او و قدرت او ۲/ بر سلوک بشری به صورت صفاتی عالیه منعکس می شود. از این رو قرآن قبل از بیان احکام و بعد از بیان احکام آنها را به ما تذکر می دهد. و بر ماست که هر گاه خواستار تربیت نفس خویش یا اجتماع خویش به روشی نیکو باشیم باید که آنها را فریاد خود داشته باشیم.

### [سوره المائده (۵): آیات ۴۱ تا ۴۳]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتَوْكَ بِحَرْفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۴۱) سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِللُّسْحِ فَإِنْ جَاؤَكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲) وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳)

## معنای واژه ها

۴۲ [سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ]

پذیرندگان سخن دروغ گفته می شود: «لا- تستمع من فلان قوله» یعنی سخن او را نپذیر و گفته می شود: «سمع الله لمن حمده» یعنی خداوند از او می پذیرد.

[للسحت]

اصل سحت به معنای ریشه کن کردن است.

## موانع اجرای احکام شریعت

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در ضمن سخن از احکام اسلامی، قرآن حکیم شماری از موانع شخصی و اجتماعی را که در سر راه اجرای این احکام قرار می گیرند بیان نمود. و اینها عبارتند

ص: ۳۲۵

از:

اولاً: نفاق و از میان رفتن ایمان حقیقی که منافق و بی ایمان را به دریدن منشور قوانین و عمل به احکام سازمانهای کفرآمیز و ادار می کند.

ثانیا: کفری که پاره ای از اهل کتاب چون یهودیان آشکار می کردند. اینان پیوسته گوش به دروغ سپرده اند و افکار خود را از اجانب الهام گرفته اند. و اینان کلام خدا را از معانی صحیح آن منحرف می کنند پیروان خود را به راه و روشهایی معین که به سود خودشان باشد، فرا می خوانند.

خداوند خواستار گمراهی ایشان بوده، زیرا این گمراهی را از زمانهای گذشته با خود آورده اند و دیگر، سخن گفتن با ایشان را فایدهتی نیست. ۲/ سبب این است که دلهایشان بیمار و ناپاک است و خواری و رسوایی دنیا و عذاب دردناک آخرت بهره آنهاست.

ثالثا: از صفات این دار و دسته یکی این است که به شنیدن دروغ سخت مشتاقند و حرام می خورند. بر رسول است که با آنان مصالحه نکند. یا در میان آنان به حق حکم کند یا از آنان اعراض کند بی آن که از آنان بیمناک باشد و خدا مردم دادگر و کسانی را که به عدالت حکم می کنند دوست دارد.

واضح است که آمدن این گروه در نزد پیامبر برای نزدیکی به خدای نبود، بلکه برای این بود که از احکام تورات راه گریزی پیدا کنند.

## شرح آیات:

### اشاره

**کسانی که به کفر می شتابند تو را محزون نکنند**

[۴۱]

اگر اسلام همان ایمان زبانی باشد بسیاری را می بینیم که ادعای اسلام می کنند ولی چون پای عمل به میان آید بسیاری از ایشان را می بینیم که به سوی کفر می شتابند، و با تعالیم آسمانی مخالفت می ورزند و از سازمانهای فاسد طاغوتی پیروی می کنند. بر دستگاه رهبری اسلامی است که از شتافتن اینان به کفر احساس ناتوانی و سستی نکند، زیرا اگر اینان، این گروه منافق از پیکره جامعه جدا

نمی شدند آن گاه احتمال پدید آمدن سستی و ناتوانی بیشتر بود.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ - ای پیامبر، غمگین نکند تو را کردار آنان که به کفر می شتابند، چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیاوردند...» بر حسب سیاق عبارت «کفر» در این آیه به همان مفهوم «کفر» در آیه ۴۴ است. آنان که به سوی کفر می شتابند منافقان اند، یا از یهودیان (یعنی ستون پنجم در جامعه اسلامی) اینان افکار و راه و روشهای خود را از ۲/ اجانب که در صحنه به چشم نمی آیند، الهام می گیرند.

### یهود و ساختن افکار

«وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ - و چه آن یهودان که گوش به دروغ می سپارند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی آیند سخن چینی می کنند.» واژه «السماع» که در آیه آمده بر یک حالت روانی دلالت دارد، که شخص را وامی دارد تا در پی جستجوی سخنان دروغ باشد تا آنها را بپذیرد. و این به سبب انحراف روانی آنها از حقیقت است. پشت سر این گروه جستجوگر، دروغ جماعتی از بزرگان و سروران ایشان قرار دارند که برایشان فرهنگی منحرف، طرح ریزی می کنند، و آنان را وامی دارد که آن را معیار سنجش خود قرار دهند. پس اگر سخنی که از رسول خدا (ص) شنیده اند با آن افکار سازگار بود و در چارچوب آن فرهنگ جای گرفت می پذیرندش و گرنه آن را طرد می کنند.

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ - سخن خدا را دگرگون می سازند.» یعنی پس از آن که کلمه در جایگاه واقعی خود قرار گرفت مانند این که معنی کلمه توضیح داده شده باشد، اینان آن کلمه و معنی را تحریف می کنند، یا مصداقهای آن را دگرگون می سازند، یعنی برای آن مصداقهایی برمی گزینند که واقعا



مصدق مفهوم آن کلمه نیست.

« يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيْتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا - و می گویند:

اگر شما را اینچنین گفت پذیرید و گرنه از وی دوری گزینید.» این سؤال پیش می آید که چرا اینان از این دین جدید چیزی فرا نگرفتند آیا این رسالت هدایت و نور نبود؟ زیرا دل‌هایشان لبریز از عقاید و آراء عجیب و غریب و دور از حقیقت است آنان آن آراء و عقاید را برگزیدند تا اطماع و شهواتشان تحقق یابد از این رو خداوند هم برای ایشان ضلالت را برگزید و هر که را خدا گمراه خواهد کس هدایت نتواند کرد.

« وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - و هر کس را که خدا ضلالت او خواهد تلاش از قهر خدا رهایی نخواهی داد اینان کسانی هستند که خدا نخواسته است که دل‌هایشان را پاک گرداند. آنان را در دنیا خواری و در آخرت عذاب بزرگ است.» از این آیه برمی آید که پاک بودن دل شرط اولیة هدایت خداوندی است.

[۴۲]

گروه گمراهی که افکار مردم را فاسد می کنند چند دسته اند:

عالم نمایان فاسق دینی و رجال درباری و ملکداران بزرگ و امثال آنها. اینان کانون فسادند که ضلالت اولین و آخرین در آنها جمع شده است، زیرا اینان خود در جستجوی چنین ضلالتی هستند تا آن را میان خود و دین چون پرده ای قرار دهند.

اینان:

« سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ - گوش نهادگان بر دروغند.» می دانند که رسالت حامل نور و هدایت است و در نتیجه به مردم فرهنگی پربار و سالم اعطا می کند و مردم نمی توانند در پوچی و بی خبری زندگی کنند، پس باید به خلق فرهنگ و آیینی باطل پردازند تا به خیال خود خلأ فکری مردم را پر کنند و مردم، آنان را صاحب رسالت به حساب آورند، چه از لحاظ فکری و چه از حیث

ص: ۳۲۸

عمل، تا مباد علم صاحب رسالت و هدایت او انبوه مردمشان را به خود جلب کند.

وقتی که طاغوت بخواهد در برابر هر حقی که صاحب رسالت ابراز می دارد باطلی از سوی خود جعل کند به جستجوی دروغگویان و دجال صفتان به هر جا سر می کشد تا آنها را در این هدف کثیف خود به کار گیرد و از این روست که همواره گوش به دروغ می سپارد.

هدف از این کار رسیدن به اهداف بی ارزش در رسیدن به کالایی است که قرآن آن را «سحت» می خواند.

□ « أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ - خورندگان حرامند. » «السحت» در این آیه به معنی شوخی است گنده که از جسم آدمی جدا می شود و پر از میکربهای فاسد است. آنچه اینان از اموال مستضعفان می خورند همین شوخ ناپاک ۲/ و فاسد است که خورنده را جز مرگ ثمرتی ندارد.

### وظیفه رسول

اینان به نزد رسول می آیند نه برای این که از او فایده‌تی حاصل کنند بل برای آن که در سخن و عمل او چیزهایی پیدا کنند که آنان را برای ترک دین و احکام او بهانه ای باشد.

□ « فَإِنْ جَاءُوكَ فَاْحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاْحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ - پس اگر نزد تو آمدند میانشان حکم کن، یا از ایشان رویگردان شو.

و اگر رویگردان شوی هیچ به تو زیانی نرسانند. و اگر میانشان حکم کنی به عدالت حکم کن که خدا عدالت پیشگان را دوست دارد. » پیامبر و رهبری اسلامی در برابر اینان موضعی احتیاط آمیز اتخاذ می کنند. یا از آنان اعراض می کند بدون خوفی یا میانشان به قسط که همان عدالت محض است داوری می کند.

[۴۳]

اینان هنگامی که نزد پیامبر می آمدند از روی دروغ و ریاکاری بود،

ص: ۳۲۹

زیرا کتاب مقدس خود تورات را که در آن زمان هنوز تحریف نشده بود وامی گذاشتند و عمل به داوری آن را رو می کردند، و بدین گونه با پیامبر اکرم نفاق می ورزیدند.

« وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ - و چگونه تو را داور قرار می دهند در حالی که تورات که حاوی حکم خداست در نزد آنهاست؟ سپس از حکم تو رویگردان می شوند. اینان ایمان نیاورده اند.» زیرا احکام کتاب مقدس خود را که با آراء و هواهای نفسانی آنها وفق نمی داد اجرا نمی کردند.

### [سوره المائده (۵): آیات ۴۴ تا ۴۷]

#### اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَايُونَ وَ الْأَعْبَارُ بِمَا أُسْتُخِفُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِي وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴) وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵) وَ قَمَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۴۶) وَ لِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷)

۲/

۲/

ص: ۳۳۰

جمع خبر و آن به معنای دانشمند است و آن از تحبیر مشتق است به معنای تحسین، زیرا فرد دانا امر نیکو را تحسین می کند و امر ناپسند را زشت می شمارد.

القفو به معنای دنبال کردن نشانه است و قافیۀ شعر به این نام نامیده شده زیرا که تابع وزن است.

## وحدت رسالت الهی

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در ضمن بیان اهمیت تعهد به احکام شرع خدای تعالی از کتاب «تورات» سخن گفت و گفت که تورات کتابی است برای هدایت قوم بنی اسرائیل به صراط مستقیم که از سوی او نازل شده، و روشنایی است فرا راه آنان، دلها را پاک و دیدگان بصیرت را بینا می کند. همچنین دستور العملی است که انبیاء علیهم السلام - آنان که در برابر فرمان الهی تسلیم شده اند و در برابر رسالتهای او خاضع اند - بر وفق احکام آن داوری می کنند و احکام الهی چون امانتی حفظ می نمایند و مراقب اجرای آن هستند و در این راه از کس هراس به دل نمی دهند.

در مقابل اینان گروهی هستند که بر وفق آنچه خدای تعالی نازل کرده

داوری نمی کنند، بلکه در برابر قدرتهای دیگر خاضع اند یا تحت تأثیر فشارها یا ترغیب و تشویقهای دیگرانند.

یکی از بارزترین احکامی که در تورات آمده است حکم قصاص است.

جان در برابر جان ۲/ و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاص است. این قصاص باید اجرا شود. بدون توجه به انتساب این شخص یا سرشت او و یا نژاد و قومش. آری، ممکن است صاحب حق بر کسی که مرتکب جنایت شده ببخشد و این بخشش کفاره گناهان او خواهد شد. کسانی که با حکم قصاص مخالفت می ورزند و اشراف را که در حق ناتوانان جنایتی کرده اند قصاص نمی کنند مردمی ستمکارند. پس از حضرت موسی عیسی بن مریم آمد، تورات را تصدیق کرد و انجیل را که هدایت و روشنایی بود آورد. در انجیل هم مانند تورات بسی رهنمودها و اندرزها برای پرهیزگاران آمده بود. ولی فریقی از مردم، انجیل را اجرا نکردند و اینان قومی فاسق بودند.

### شرح آیات:

### اشاره

### تورات روشنایی و هدایت

[۴۴]

چرا خداوند تورات را نازل کرد و در تورات چه بود؟ و چه کسی امانت تورات را از روی صدق تحمل کرد؟ اولاً: پروردگار ما تورات را برای هدایت مردم به راه راست نازل نمود تا دیدگان دل مردم بگشاید و آنان بتوانند خود، حقایق را ببینند نه تنها به حقایق راهنمایی شوند، بلکه حقایق را مشاهده نمایند. از این رو تورات هم هدایت است و هم روشنایی.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ - ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی است نازل کردیم.» از این جهت احترام تورات و احترام کسی که حقیقه بدان عمل می کند واجب است.

ص: ۳۳۲

ثانیا: انبیاء صلوات الله علیهم بر حسب رأی تورات داوری می کردند و به آنان حکومت و رهبری عطا شده بود زیرا تسلیم فرمان حق بودند و از خطا و لغزش معصوم.

۲/ ثالثا: کسانی که به تورات گردن نهاده بودند همان یهود بودند و حکم تورات به مصلحت این قوم بود نه به زیانشان.

رابعا: بعد از پیامبران اولیاء و علما بر وفق حکم تورات در میان مردم داوری می کردند.

### پیشوایان و دانشمندان

«يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِيْنَ اٰسَلَمُوْا لِلَّذِيْنَ هَادُوْا وَالرَّبَّائِيُوْنَ وَالْاَعْجَابُ - پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند، بنا بر آن، برای یهود حکم کردند و نیز خداشناسان و دانشمندان.» ربانیون (خداشناسان) آن گونه که برای من معلوم شده جمعی از اولیاء خدا بودند که به «رب» انتساب یافته بودند زیرا در نهایت اخلاص و فداکاری بودند.

اینان تندیس روح رسالت بودند. همانند امامان ما علیهم السلام و حواریون مسیح.

صفت بارز اینان قیام برای خدا بود و فانی شدن در ذات احدیت. هر چند در زمره علمای دینی هم بودند. در حدیثی مأثور از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در تفسیر این آیه کریمه آمده است که:

(از لوازم امامت پاکیزگی و پاکی از گناهان و معصیتهایی است که موجب عذاب آتش می شود. سپس علمی روشنی بخش (و در نسخه ای: مکنون) به همه چیزهایی که امت بدان نیاز دارد از حلال و حرام و علم به کتاب خدا از خاص و عام و محکم و متشابه و دقایق علم قرآن غرایب تأویل و ناسخ و منسوخ آن).

راوی حدیث گوید: پرسیدم به چه دلیل امام وقتی امام است که به این چیزها که ذکر فرمودی عالم باشد؟ آن حضرت فرمود:

قول خدای تعالی که به آنان اجازه داده حکومت را و آنها را شایسته آن

مقام دانسته. آنجا که می فرماید:

۲/ «ما تورات که در آن هدایت و روشنایی است نازل کردیم پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند بنا بر آن برای یهود حکم کردند و نیز خداشناسان و دانشمندان».

این ائمه فروتر از پیامبرانی هستند که مردم را به علم پرورش می دهند. اما دانشمندان (احبار) علمایند ولی فروتر از خداشناسان یعنی (ربانیون) اما دانشمندان فقهای عادل اند که مقامشان از ربانیون فروتر است و بر مردم واجب است که در غیاب ربانیون از آنان متابعت کنند.

### صفات علماء

رهبری این گروه بر مردم بر اساس وجود چند صفت است در آنها چون آگاهی از علم فقه و وجود عدالت و قدرت اجرایی در امور اما آن دو صفت نخستین دلیل آن این عبارت است از آیه:

«بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - به حفظ کتاب خدا مأمور بودند.» یعنی بدان سبب که امینان بر کتاب خدا هستند و نیز هر قدر که یکی از آنها از کتاب خدا آگاهتر باشد و آن را بیشتر اجرا کند، به عبارت دیگر هر چه دانشش از فقه افزونتر و تقوایش بیش باشد رهبری اش بزرگتر و وسیعتر است اما تصدی رهبری دلیل بر آن آنجاست که می فرماید:

«وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ - و بر آن گواهی دادند.» یعنی شاهدان اجرای احکام و مواظب مردم که تا چه حد آن را اجرا می کنند. ولی علما به این مقام رفیع نتوانند رسید مگر وقتی که از دو مانع بگذرند:

ترس از مردم و میل و علاقه به دنیا.

«فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ وَاللَّهِ تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا - پس از مردم مترسید از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک بفروشید.» ۲/ زیرا کالایی پس ارزشمند است.

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ - و هر که بر وفق

آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند، کافر است.» یعنی علمایی که یا در پی لذایذ دنیوی هستند یا در اجرای احکام الهی از مردم می ترسند، نمی توانند به آنچه خداوند نازل کرده است داوری کنند و در زمره کافرانند زیرا خود هلاک می شوند و مردم را هلاک می کنند.

## قوانین تورات

[۴۵]

احکام الهی که خداوند در تورات نازل کرده چیست؟ آیا همان احکام نماز و روزه است؟ نه. قوانین و نظامات زندگی است چون قصاص که در اجرای آن دیگر احکام اجتماعی چون مساوات و عدالت متجلی است. زیرا در جامعه های طبقاتی هرگز توانگر را به خاطر فقیر قصاص نمی کنند در جامعه هایی که تبعیض نژادی حاکم است هرگز حکم قصاص را در حق سفید به نفع سیاه به کار نمی برند و در جامعه های حزبی که یک حزب حکومت می کند کسی را که در درون کادر حزبی است به جریمه ای که درباره یک فرد غیر حزبی مرتکب شده به قصاص نمی کشند. اما اگر در جامعه ای حکم قصاص جاری شود دلیل بر این است که آن جامعه به عدالت ایمان دارد و از امتیازات ناروا به هر نوع که باشد بدور است.

بنی اسرائیل فاسد شدند و این فساد به سبب ترک نماز و روزه آنها نبود، بلکه به سبب عدم اجرای کامل حکم قصاص بود تا آنجا که اگر یکی از اشراف یکی از مردم عادی را می کشت او را قصاص نمی کردند. (۱) و این آیه بدین سبب نازل شده.

ص: ۳۳۵

---

۱-۱) -در حدیثی به جا مانده از امام باقر(ع) رسیده است که زنی از اشراف خیبر با مردی از اشراف خیبر زنا کرد و هر دو همسر داشتند. آنها کراهت داشتند از این که آن دو نفر را سنگسار کنند. پس پیکی برای یهودیان مدینه فرستادند و به آنها نوشتند که این مسأله را از پیامبر پرسند تا مگر بدین ترتیب مجوزی به دست آورند برای آزادی آن دو. جماعتی نزد پیامبر رفتند که عبارت بودند از: کعب بن الاشرف، کعب بن اسید، شعبه بن عمرو، مالک بن صیف، کنانه بن ابی الحقیق و دیگران و عرض کردند: ای محمد! حد زانی و زانیه محصنه چیست؟ پیامبر فرمود: آیا به حکم من در این باره خشنود خواهید شد؟ گفتند آری. پس جبرئیل نازل شد و حکم رجم داد و پیامبر هم حکم را به آنها ابلاغ کرد، ولی آنها از پذیرش این حکم سرباز زدند.



۲/ « وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمُ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ - و در تورات بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس.» بدون توجه به طبقه و شرف و علم و امثال آنها.

« وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْمَأْتَفَ بِالْمَأْتَفِ وَ الْمَأْذُنَ بِالْمَأْذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ - و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است.» پس هر جراحتی را که بتوان مقدار آن را معین کرد در برابر آن قصاصی است. قصاص یکی از حقوق کسانی است که بر آنان جنایتی می رود و جایز است که از آن عفو کنند تا سبب تقرب به خدا شود و تصدیق وعده او. و کسی که از گناه برادرش عفو کند، عفو او سبب کفاره گناهان او شود.

« فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - هر که از قصاص درگذرد، گناهِش را کفاره ای خواهد بود و هر که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، از ستمکاران است.»

### حقیقت تبدیل

به نظر من تبدیل حکم قصاص (مثلاً به زندان) یک ستم اجتماعی به حساب می آید، زیرا به عدالت و مساوات در جامعه خاتمه می دهد. این تبدیل اگر در سطح قانونی باشد و علما و امرا مرتکب آن شوند - چنان که در آیه پیشین آمده بود - کفر است و اگر تبدیل در احکامی باشد چون راستگویی و وفاداری و امانت داری و دیگر مواعظی که در انجیل آمده است فسق است. چنان که در آیات بعد خواهد آمد.

### انجیل برادر تورات

[۴۶]

خداوند عیسی بن مریم علیه السلام را پس از پیامبران پیشین فرستاد و او از همان خط الهی که آنان پیروی می کردند، پیروی کرد و از آن منحرف نشد.

عیسی رسالات دیگر پیامبران را تصدیق کرد و چیزی افزون از آنها آورد. ۲/ مثلاً در

ص: ۳۳۶

انجیل-چنان که در تورات بود-رهنمودی بود مردم را به راههای صلح و سلامت، هم چنان که فروغی بود که بر زوایای خرد پرتو می افکند و غبار ضمیر می زدود و ارزشهای فطرت را متجلی می ساخت. تا انسان خود راههایی را که خداوند به آنها هدایت کرده بود بنگرد و رسالتهای او را بشناسد.

« وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ - و از پی آن رسولان عیسی پسر مریم را فرستادیم. » یعنی عیسی از پی پیامبران پیشین آمد و پای به جای پای آنان نهاد.

« مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ - که تصدیق کننده توراتی بود که پیش از او فرستاده بودیم و انجیل را که تصدیق کننده تورات پیش از او بود به او دادیم که در آن روشنایی بود. » این آیه دلیل است بر وحدت رسالات الهیه و تکامل آن به آمدن انبیاء و ضرورت احترام اهل کتاب. انجیل حاوی تصدیق کتب آسمانی پیشین بود و از آن جمله تورات در آن مثالهایی است واقعی تا مردم متذکر شوند و موعظت پذیرند و عبرت گیرند.

« وَ مَصِّدَقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ - و برای پرهیزگاران هدایت و موعظه ای. » چون فردی پرهیزگار باشد یا دست کم بخواهد از شر و بدی دور باشد به موعظه و اندرز گوش می دهد و از آن سود می برد. اما شقی گوش را بر هر موعظه و اندرزی می بندد.

[۴۷]

با آن که ادیان آسمانی از یک منبع سرچشمه گرفته اند گاه احکام تازه، احکام پیشین را نسخ می کند و این امر به سبب وجود وضع و موقعیت تازه ای می شود که قانون جدیدی را ایجاب می کند ولی این اختلافها چندان مهم نیستند، زیرا هنگامی که محتوای ادیان و روحیه یکتاپرستی و اهداف والای آنها را ملاحظه کنیم و با این حقیقت آشنا شدیم که خضوع انسان در برابر ادیان آسمانی او را اندک اندک وامی دارد که حقیقت واحد را در همه آنها تشخیص دهد و به آن ایمان

ص: ۳۳۷

آورد ۲/ دیگر کسی که به موسی و عیسی علیهما السلام ایمان آورده نمی تواند رسالت محمد صلی الله علیه را انکار کند زیرا دین آن دو و دین محمد هر دو را یک خاستگاه است و هر دو از یک چراغ فروغ گرفته اند. از این رو خداوند اهل کتاب را فرمان می دهد که از دینهای خود نیک پیروی کنند.

« وَ لِيُحْكُمَ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - و باید که اهل انجیل بر وفق آنچه خدا در آن کتاب نازل کرده است داوری کنند. زیرا هر کس به آنچه خدا نازل کرده است داوری نکند از نافرمانان است.»

### [سوره المائده (۵): آیات ۴۸ تا ۵۰]

#### اشاره

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) وَ أَنْ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ إِذْذَرْتَهُمْ أَنْ يَنْفِثُوا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

هیمنه به معنای سیطره است.

[شرعه]

شرعه، ابتدای راه است.

[منهاجا]

منهاج، راه مستقیم است.

۲/

## در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

خداوند قرآن را نازل کرد تا حقیقت رسالت الهیه واحده ای را که بر موسی و عیسی و پیامبران علیهم السلام فرود آمده بیان دارد و از حقیقتی که در واقعیت زندگی است پرده بردارد. قرآن در همان زمان که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند آنها را تکمیل هم می کند و حافظ آنهاست و بهترین و برترین قوانین و شرایع آنها را بیرون می کشد. از این رو پیروی همگان از قرآن واجب است و مخالفت و رد عقایدی که با حق مخالفت می ورزند ضروری است.

خداوند برای هر امتی شریعتی و روشی و طریقتی قرار داده که مردم از آن طریق به حق می رسند. ممکن بود همه مردم به صورت امت واحدی در آیند ولی این اختلاف برای آزمایش مردم است. این اختلاف اگر بر طبق سنت خدا از آن بهره برداری شود، خود وسیله همچشمیها و رقابتهای سازنده خواهد شد و همه به سوی هدف خیرات با یکدیگر مسابقه خواهند نهاد، و فردا نزد خدا هر فردی خواهد دانست که بر حق بوده است یا باطل.

۲/ بر ماست که از احکام خدا پیروی کنیم و مجال خودنمایی به این عقیده یا

آن عقیده که آهنگ گمراه کردن بشر را دارند ندهیم. آنان که از دین خدا روی برمی گردانند سبب گناهانی است که دلپایشان را سخت کرده، آن سان که دیگر چهره حقیقت را از پس پرده ای که بر قلوبشان فرو افتاده است نمی بینند و اینان مردمی فاسق هستند، که می خواهند احکام جاهلیت را که انعکاسی از عقب افتادگی و ارتجاع و ستم است مجری دارند و احکام خدا را که متکی به علم و ایمان و در نتیجه یقین است ترک گویند.

## شرح آیات:

### اشاره

### کتاب حق

[۴۸]

هم چنان که خداوند تورات و انجیل را نازل کرد، برای همان اهداف قرآن را نیز نازل نمود. قرآن متصل به حق است، حقی است هماهنگ با سنن حیات و نظامات عالم وجود و فطرت انسانی و وسیله راستین اوست و آن عمل صالح و ایمان و فداکاری است و هدف آن حق است و آن رستگاری انسان و سعادت او است. چه بسا «ب» در بالحق دلیل بر این همکاری و همیاری تام میان کتاب و حق باشد. زیرا قرآن اصلا حق است و وسیله و هدف است.

« وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم. » قرآن آنچه را در کتب پیشین آمده است تصدیق می کند و این خود دلیل بر این است که میان آنها وحدتی برقرار است ولی قرآن بر آنها برتری دارد زیرا آنها را کاملتر می نماید و بر آنان سیطره دارد.

« مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ - تصدیق کننده و حاکم بر کتابهایی است که پیش از آن بوده اند. » پس هر غموض و پیچیدگی که در انجیل بوده تفصیل آن در قرآن آمده است.

ص: ۳۴۰

## اختلاف از چیست؟

به نظر من قرآن کریم مسئله اختلافات میان افراد و جوامع بشری را بطور کلی مورد بررسی قرار می دهد. و آنچه مطرح می کند اختلافی است که میان کتابهای آسمانی و پیروان ادیان آسمانی وجود دارد و به این سؤال که «این اختلاف بر سر چیست؟» پاسخ می گوید.

پاسخ قرآن روشن و صریح است و ما در چند مورد به شرح آنها می پردازیم.

الف: هر امتی از دیگر امتهای به شیوه و اسلوب مادی و معنوی زندگی خود متمایز می شود. اقتصاد هر امت، وضع اجتماعی اش، نگرش فردی اش (که در آیه از آنها به «شرعه» تعبیر شده) با امت دیگر مغایر است. هم چنان که هر امتی در زبان و فرهنگ و دیگر جلوه های تمدن (که در آیه از آنها به «منهاج» تعبیر شده) با امتهای دیگر فرق دارد.

ب: این اختلاف فطری و از خلقت بشر سرچشمه می گیرد خدای تعالی قادر بود که افراد بشر را چون پرندگان و ماهیان و امثال آنها امتی واحد بدون هیچ اختلافی در میان آنها، بیافریند.

ج: اختلاف برای زندگی بشر مفید است. زیرا مورث رقابت و همچشمی و پیشی گرفتن بر یکدیگر برای رسیدن به خیرات است. زیرا هر طایفه ای برای شناخت برترین نظامات زندگی و برای به دست آوردن بهترین وسایل، برای حصول امکانات آن سعی و تلاش می نماید، تا مگر بر طوایف دیگر پیشی گیرد. می بینیم که تمدنهای بزرگ تاریخ به سبب برخورد و کشاکش طوایف با یکدیگر به وجود آمده اند.

د: شایسته است که این اختلاف به صورت دشمن اصلی درآید که هر گروهی ۲/ هدفش از میان بردن آن باشد منتهی با از میان بردن صاحب آن یا کشاکشهای کلامی هرگز، بلکه شایسته است عاقبت اختلاف و پایان کشمکش را به خدا و روز واپسین واگذارد و به سوی این و آن حکم نکند تا این کار مایه سازنده

(انرژی کشمکش و برخورد) در راه نابودی و هلاکت به کار گرفته نشود و چنین گردد که هر گروهی بکوشد سود گروه دیگر را به دست آورد، هرگز چنین نیست، بلکه هر گروه باید بکوشد به رهاوردهایی بیش از گروه دیگر دست یازد، آن هم در عرصه پهنای زندگی که جای کافی برای همه دارد.

حکمت الهی در اختلاف مردم این است که در حد نیروهای ذاتی و امکانات طبیعی که خدا برایشان فراهم آورده به گزینش پردازند تا دانسته شود کدام گروه آگاهی و علم بیشتری از زندگی دارد و بهتر می تواند از آن بهره برد و در نتیجه باور بیشتری دارد و اعمال شایسته بیشتری را به جا می آورد.

«فَاخُكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ - میانشان به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از پی خواهشهایشان مرو تا آنچه را از حق بر تو نازل شده است واگذاری.» در قرآن علم در برابر هوی آمده است، زیرا هواهای نفسانی حجابهای ستبری هستند که آدمی را از رسیدن به حق باز میدارند.

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَاً - برای هر گروهی شریعت و روشی نهادیم.» با آن که شریعت و منہاج به یک معنی است و هر دو به معنی راه و روش است و حتی می گویند که آن دو با هم مترادف اند ولی باید دانست که «منہاج» در لغت به معنی راه مستقیم است و شریعت راه پهنای، از این رو در ذهن چنین متبادر می شود که منہاج مخصوص امور معنوی است که از آن به فرهنگ تعبیر می کنیم در حالی که شریعت مربوط امور این جهانی و مادی است. و الله اعلم.

### اهداف دراز مدت اختلاف

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ - اگر خدای می خواست همه شما را یک امت می ساخت ولی خواست در آنچه به شما

ارزانی داشته بیازمایدتان.» ۲/ تا نیروها و طبایع نهفته در شما را بیرون آرد و میزان پایداریتان را بیازماید.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ - پس در خیرات بر یکدیگر پیشی گیرید.» این است هدف دور اختلاف: رقابت سازنده به خاطر رسیدن به خیرات اما مخالفتها و کینه توزی ها، نه.

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ - همگی بازگشتشان به خداست تا از آنچه در آن اختلاف می کردید، آگاهتان سازد.» از این رو باید آن را رها کرد و نباید خود را برای پایان دادن به آن و کوشش برای اثبات حقانیت خود، خویشتن را به رنج افکنید.

[۴۹]

وقتی می گوئیم مسالمت جویی با دیگر امتهای، مراد این نیست که هر نوع اعتقاد باطل و انحراف آنها را نادیده بگیریم یا در برابر فشارهای شان تسلیم شویم. بلکه مراد این است که هر چه بیشتر خود را متعهد به احکام و اجرای آنها در عمل، گردانیم و در عوض برای رسیدن به خیرات یعنی هر چه خوب و پسندیده است پیشی جوییم و در یک مسابقه و رقابت سازنده شرکت کنیم.

«وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ - میانشان به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از خواهشهایشان پیروی مکن و از ایشان بپرهیز مبادا که بفریبندت تا از بعضی چیزها که خدا بر تو نازل کرده است سرباز زنی.»

### نفوذ دادن فرهنگ باطل

رقابت کنندگان و دشمنان برای نفوذ دادن افکار و فرهنگ خود به میان امت اسلامی تلاش می کنند. و این در زمانی است که میان آنها و مسلمانان آشتی برقرار است. از این رو قرآن ما را توصیه می کند که جانب حذر و احتیاط را رعایت کنیم تا مسلمانان به آن افکار آلوده نگردند.

بر مسلمانان است که شیفته زندگی خوش و امنی که کفار و یا امم دیگر از

ص: ۳۴۳



آن برخوردارند، نشوند. زیرا این زندگی خوش و امن به سبب گناہانی که مرتکب می شوند به جهنم تبدیل می شود. ۲/ پس باید خود را از متأثر شدن از آن تقلید افکار و عاداتشان نیک نگهدارند.

« فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاَعْلَمُ اَنْمَّا يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفٰسِقُوْنَ » - و اگر رویگردان شدند بدان که خدا می خواهد آنان را به پاداش برخی گناہانشان عقوبت کند و هر آینه بسیاری از مردم نافرمانند.»

### صادر کردن اسلام

[۵۰]

امت اسلامی کوشد تا برنامه خود را و آیین خود را به عنوان یک برنامه و آیین تکامل یافته به اکناف جهان صادر نماید. برای صدور این آیین، نیازی به افروختن آتش جنگ و ستیز نیست زیرا این برنامه و آیین خود به گونه ای است که چون نیک ارائه شود بر هر برنامه و آیین دیگر پیروزی خواهد یافت. ولی این امر زمانی میسر است که فرزندان امت اسلامی را از متأثر شدن به افکار و برنامه های دیگران که صبغه جاهلیت دارند، دور نگهدارند. باید امت اسلامی بدانند آنچه اجانب به او عرضه می دارند یک آیین جاهلی است و گنده است و مدت‌ها امتحان خود را داده است و محال است مسلمانان بدان گوش فرا دهند.

« اَفَاَحْكَمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُوْنَ - آیا حکم جاهلیت را می جویند. » یعنی طالب جاهلیت هستند و جاهلیت هر حکمی است که اصول آن بر پایه های استوار علم نباشد و علم به نوبه خود از یکی از این دو سرچشمه می تراود:

عقل و وحی.

« وَ مَنۢ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ » - برای آن مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از حکم خدا بهتر است. » یعنی برای مردمی که به پایمردی علم به درجه یقین رسیده اند، و این فراترین درجات علم به حقیقت است. گاه ممکن است علم باشد ولی یقین نباشد و یقین عبارت از این است که تو بدون دواعی و انگیزه های شهوت و غضب دلت به

ص: ۳۴۴

حق آرام گرفته باشد.

حکم ایده آل در نظر اسلام حکمی است که منبع برنامه هایش علم ۲/ - که از عقل و وحی سرچشمه می گیرد- باشد، بدان شرط که اجرای این برنامه ها به دست کسانی باشد آگاه و راه یافته به عالم یقین. از این رو در این آیه تأکید شده که بهترین انواع حکومتها حکم خداست به شرطی که مجریانش اهل آگاهی و یقین باشند نه این که چیزی بر مردم مقرر شود و مردم هم مقلدانه و کورکورانه از آن متابعت کنند.

### [سوره المائده (۵): آیات ۵۱ تا ۵۳]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِيبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ (۵۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبِحُوا خَاسِرِينَ (۵۳)

۲/

#### معنای واژه ها

[۵۲]دائره]

در این جا به معنای حکومتی است که از این به آن منتقل می شود.

ص: ۳۴۵

## کافران دوستداران یکدیگر

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

اگر می‌گوئیم اقامهٔ مسالمت و آشتی میان فرقه‌های خداپرست در عین اختلاف راه و آیینشان، امری ضروری است این بدان معنی نیست که باید در برابر ایشان خضوع کرد و آنان را به دوستی برگزید، در حالی که راه راست نمی‌شناسند و قومی هستند بر خود ستم کرده.

کسانی که برای دوستی ورزیدن با آنان می‌شتابند به یک بیماری قلبی دچارند و آن بیماری خوف از آنهاست، مبدا به سبب مخالفتشان به آنان رنجی رسد. سؤال این است: اگر خدا پیروزی آورده و مسلمانان را بر آنان نصرت داده، آیا اینان از ترسی که در دلها نهان داشته‌اند پشیمان نیستند؟ گاه ممکن است که اینان غلبه یابند و به دنباله روان خود، از آن رو که از خود نمی‌شمارند، خیانت ورزند و مؤمنان هم منافقان را دشنام گویند. در این حال این دنباله روان که به بن بست رسیده‌اند چه می‌گویند؟ این کافران را اختلافی افتاد و کارهایشان خنثی شد و زیانمند گشتند و همچون اربابان‌شان در این کشمکش ضرر کردند.

### شرح آیات:

### اشاره

#### دوستی منحرف

[۵۱]

بعضی از مسلمانان که ایمانی ضعیف دارند، ممکن است برای آن که با یک نیروی بیگانه پیکار کنند، از نیروی بیگانه دیگری یاری طلبند. مثلاً

برای غلبه بر یهود از نصارا مدد جویند. این پندار، پنداری باطل است به دو سبب:

اول: بیگانه آن قدر که به بیگانه نزدیکتر است به تو که مسلمانی نزدیک نیست. یهودیان و مسیحیان بر ضد تو هم پیمان خواهند شد، هم چنان که شرق و غرب بر ضد مصالح مستضعفین دست اتحاد به هم داده اند. نسبت به تو که یک مسلمان هستی با دین و آیینی مخالف با آنها، یهودی و مسیحی یکسانند. همچنین شرق و غرب نیز از تو فاصله دارند و از جامعه تو دورند و با تو مخالف.

دوم: هنگامی که تو با اینان پیمان دوستی می بندی جزئی از جامعه آنها می شوی و ادامه دهنده وجود آنان. این امر تو را از جامعه مسلمانان دور می کند، زیرا از چیزهایی که هویت انسان را می سازند یکی هم وابستگی اوست و یک فرد واحد نمی تواند دل در دو جا به گرو نهد و دارای دو وابستگی باشد. از این رو پروردگار ما می فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصارا را به دوستی بر مگزینید. آنان خود دوستان یکدیگرند. هر کس از شما ایشان را به دوستی گیرد در زمره آنهاست. » چه بسا چنین شخصی در نزد خود پندارد که از دو سو متمتع می شود، به ظاهر از مسلمانان است و در باطن از دوستان بیگانگان. ولی این پنداری خطاست.

زیرا با عمل خود به جامعه اش ستم می کند، از این رو خداوند او را هدایت نمی کند.

زیرا قلبش پر از نفاق و غل و غش است و نور عقل در آن نمی تابد.

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - خدا ستمکاران را هدایت نمی کند. » [۵۲] ۲/

چه کسی با بیگانه دوستی می کند؟ فرد یا طبقه ای که خود را در برابر بیگانه شکست خورده احساس کند، کسی که از قوت و قدرت او بترسد یا چنین پندارد که به زودی بر کشورش سیطره خواهد یافت با او همکاری می کند.

« فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ - آنهایی را که در دل مرضی دارند می بینی که به صحبتشان می شتابند، می گویند می ترسیم که به ما آسیبی برسد. » یعنی مکره‌هی با سلطه دشمن.

## انتظار فرج

ولی پروردگار ما می گوید: از احتمال دیگری نباید غافل شد و آن پیروزی مسلمانان است بر بیگانگان. اگر چنین اتفاقی بیفتد آیا در آن هنگام نباید از مسلمانان پیروزمند ترسید؟ « فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْفَتْحِ - اما باشد که خدا فتحی پدید آورد. » یعنی مسلمانان بر دشمنانشان پیروز شوند.

« أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ - یا کاری کند. » چون عذاب سختی که به کفار رسد و به دست مسلمانان نباشد، بلکه از طریق زلزله باشد یا فروشدن در زمین یا انتشار بیماری.

« فَيُضَيِّعُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ - آن گاه از آنچه در دل نهان داشته بودند پشیمان شوند. » زیرا آنان به نیرویی اندک متکی شده بودند و دوستی مقدس خود را به سرابی فریبنده ارزانی داشته بودند.

[۵۳]

در آن هنگام که خداوند مسلمانان را پیروز کرده یا کفار را به هلاکت رسانده مسلمانان بر منافقان شماتت می کنند و می گویند: آیا این کافران همان هم پیمانان شما بودند. ۲/ چنین بود سرنوشت ایشان که مشاهده کردید. سراب شرک تباه شد و اکنون سرمایه ای جز خسران و ندامت به دست ندارند.

« وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ - آنها که ایمان آورده اند می گویند: آیا اینان همان کسانی که به خدا سوگندهای سخت می خورند. »

ص: ۳۴۸

و سوگندشان و محتوای پیمانشان چنین بود که:

«إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ - که با شما خواهند بود.» «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ - ولی اعمالشان باطل گردید.» زیرا مشرک بودند.

«فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ - و در زمره زیانکاران درآمدند.»

### [سوره المائده (۵): آیات ۵۴ تا ۵۶]

#### اشاره

إِيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ يَزِيدَ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵) وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

۲/

۲/

#### حزب خدا

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

وجود عناصر منافقی که با یهود و نصارا دست دوستی داده باشند، در میان امت اسلامی به این معنی نیست که امت اسلامی را کار به پایان رسیده است بلکه پروردگار سبحان به زودی جماعتی را روی کار می آورد که دارای صفات خاصی هستند و واقعا در خور نام «حزب خدا» هستند. نخستین مشخصه اینان این است که

ص: ۳۴۹

خدا دوستشان دارد، آنان هم خدا را دوست دارند. خداوند در حق ایشان تفضل می کند و ایشان در راه خدا فداکاری، انسجامشان با یکدیگر به درجه تواضع و ایثار می رسد، در برابر مؤمنان فروتن اند و در برابر بیگانگان احساس قدرت و سرفرازی می کنند و در مقابل کفار سرکش. همواره در راه خدا جهاد می کنند و این جهاد مستمر از ایمان راستینشان به خداوند سرچشمه می گیرد نه از طوفانهای اجتماعی. از این روست که از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند. همه این صفات از خداست از ایمان و توکل بر او در نتیجه از نعمتی که بر بشر ارزانی داشته. نعمتی که به هر یک از بندگانش که بخواهد ارزانی می دارد. زیرا نعمت او گسترده است و او به مستحقان بذل نعمت نیک آگاه است.

اینان همان کسانی که در خور ولایت در جامعه اسلامی هستند. زیرا ولایت ۲/ اساسی از آن خداست و سپس رسول او، سپس کسانی که ایمان آوردند و نماز بر پای می دارند. و در حال رکوع انفاق می کنند. هر کس این چنین ولایت را بحق بپذیرد از یاران خداست و یاران خدا پیروزاند.

اما کفار، بر مسلمانان حرام است که آنها را به دوستی برگزینند نه تنها به آن سبب که نماز نمی خوانند، بلکه از آن رو که نماز را هم مسخره می کنند. باید که مسلمان عهدی را که با خدا بسته رعایت کند و از او بترسد و کفار و اهل کتاب را به دوستی برنگزیند.

اینان نماز را به مسخره می گیرند، زیرا واقعیت نماز را در نمی یابند و از رابطه آن به تزکیه انسان و تربیت جامعه بی خبرند.

## شرح آیات:

## اشاره

## صفات جامعه فاضله

[۵۴]

مپندار که اگر تو با بیگانگان دوستی ورزیدی جامعه اسلامی از تو اثر خواهد پذیرفت یا تو از مقربان بیگانه خواهی شد. هرگز، تو به زودی در دین خود مرتد می شوی و از جامعه اسلامی جدا می افتی هر چند در آن جامعه صاحب نام و آوازه

ص: ۳۵۰

و مقام و منصب بوده باشی، خداوند قومی را بر سر کار خواهد آورد، که دارای صفات ویژه ای هستند و آن قوم، آن جامعه فاضله را تحقق خواهد بخشید. این قوم را صفاتی است از این قرار:

اولا: خدا آنان را دوست دارد. و خدا کسی را به خاطر خودش دوست ندارد بلکه به سبب تکامل صفات حسنه در اوست که محبوب خدا می شود. این صفات حسنه ایمان و عمل صالح است. چون خدا کسی را دوست بدارد فرشتگان و اولیاء او نیز دوستش دارند. هر چه در آسمانها و زمین است به فرمان اوست زیرا او به فرمان خداوند است.

۲/ ثانيا: ایشان خدا را دوست دارند و می دانند که خدا در حق ایشان تفضل کرده و بر آنان شکر پروردگار واجب است و این شکرگزاری را به وسیله انفاق و نماز و زکات و جهاد به جای می آورند. و اگر نماز می خوانند یا زکات می دهند یا به جهاد می روند و هر کار نیکی دیگر که انجام می دهند به زور و اکراه نیست، بلکه به طوع و رغبت و اختیار است، زیرا از محبتشان به خدا سرچشمه می گیرد.

ثالثا: ارتباطشان به خدا ارتباطی است بر مبنای محبت و آن برترین درجات توافق و پیوستگی است. همچنین یکدیگر را دوست می دارند، آن سان که اگر کسی از دور در ایشان بنگرد و آن شدت تواضع و ایثار و دوری از خودخواهیها را ببیند پندارد که هر يك غلام دیگری است. آری، اینان در برابر مؤمنان فروتن اند.

رابعا: علاقه آنها با کافران بر مبنای مناعت و پیکارجویی است. پس در برابر کافران سرکشند و در برابر افکارشان تأثیرناپذیر و از آنان بیمی به دل راه نمی دهند.

خامسا: در جامعه اسلامی مشکلاتی است داخلی و خارجی، و باید با این مشکلات داخلی و خارجی مبارزه شود. اینان همواره کمر همت بسته اند تا بر ضد جریانات منفی داخلی و دشمنان خارجی نبرد کنند.

سادسا: در روش و راهی که در پیش گرفته اند تحت تأثیر آنچه دیگران می گویند قرار نخواهند گرفت، بلکه همواره گوش به آنچه اندیشه های سالمشان و



بصیرت نافذشان به آنان الهام می کند، می سپارند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ - ای کسانی که ایمان آورده اید هر که از شما از دینش بازگردد چه باک.» چنین کسی پیوندش را با جامعه اسلامی قطع می کند در حالی که جامعه اسلامی موجود است و موجودیتش وابسته به این شخص یا آن شخص نیست، بلکه به کسانی است که خدا می آورد:

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ - زودا که خدا مردمی را بیاورد...» ۲/ یعنی آنان را هدایت کند.

«يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ - که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش. در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی هراسند.» زیرا پیوندشان به جامعه اسلامی آنان را از ارتباط به مردم غیر مسلمان بی نیاز می دارد. از این رو شایعات و حرفهایی که مغرضین در اطراف هدفهای مقدسشان پراکنده می کنند در آنان مؤثر نمی افتد.

این یکی از دستاوردهای ایمان صادق به خدا و ثمرات راه و روش تربیتی اسلام است.

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ - این فضل خداست که به هر کس که خواهد ارزانی دارد و خداوند بخشنده و داناست.» در متن این آیه کلمه «واسع» آمده. زیرا نعمت خداوند گسترده و بی شمار است و نیز واژه «علیم» زیرا می داند هر کس نسبت به عملش مستحق چه پاداشی است.

### دوستی خدا مهمترین مظاهر یاران خدا

[۵۵]

اینها صفات ظاهری جامعه اسلامی بود یا به عبارت دیگر چهره

ص: ۳۵۲

ظاهری آن. اما واقع و باطن امر پذیرفتن ولایت الله در آسمان و زمین است... در نهان و آشکار، در امور دنیا و آخرت، در امور دینی هم چنان که در امور دنیوی. مراد از ولایت الله:

اولا: اخلاص عبودیت است در برابر او.

ثانیا: پیروی از راه و روش او است.

۲/ ثالثا: آنکه دوستی و دشمنی اش برای خدا باشد و بس.

ولایت الله در دنیا در رهبری رسول الله و امامان و ربانیون و علمای صالح شکل می گیرد.

« إِنَّمَا وَدَّعَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ - جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می خوانند و هم چنان که در رکوعند انفاق می کنند.»

### باران خدا پیروزند

[۵۶]

کسانی که ایمان آورده اند، یعنی گروه مؤمنان یک گروه برتر دینی هستند که فرد باید به آنان پیوند جوید، تا این ولایت شکل گیرد و از مجموع این افراد حزب و گروه الهی پدید آید.

« وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ - هر که با خدا و پیامبر او و مؤمنان دوستی کند، بداند که پیروزمندان گروه خدایند.» سؤال این است که: چرا گروه خدا بر همه دستجات دیگر پیروز می شود.

اولا: مشیت والای خداوند چنین است که گروه او بر دیگر گروه ها پیروز شود، و ما در مبارزه میان اسلام و جاهلیت جلوه های این مشیت را بخوبی مشاهده می کنیم و این آیه: «اگر خدا را یاری کنید خدا شما را یاری خواهد کرد و قدمهائتان را ثابت می گرداند» دلیل بر این امر است.

ثانیا: حزب خدا بر پایه های آن ارزشهای حیاتی متکی است که فرد را بر یقین و عمل صالح و انضباط به بار می آورد و این ارزشها بر ساختن تمدن قادرند.

ص: ۳۵۳

۲/ ثالثاً: اساس رقابت در داخل جامعه اسلامی وابسته به علم و عمل است.

در حالی که اساس رقابت در دیگر جوامع بشری چیزهای بی ارزش است. مسلم است جامعه ای که رقابت افرادش بر سر علم و عمل باشد بر هر جامعه دیگر غلبه می یابد.

رابعاً: آنچه به جوامع پیشرفت و دوام ارزانی می دارد قدرت مقاومت آن جوامع است در برابر تعرضات دیگران. جامعه اسلامی متکی بر جهاد و شهادت است و به این دو نیرو در برابر تعرضات خصم مقاومت می کند. بنا بر این می تواند بهتر و بیشتر به حیات خود استمرار بخشد و از پیشرفت برخوردار گردد.

از این رو حزب خدا علی رغم اندک بودن افرادش و کمی درآمدش در آغاز کار از حزب شیطان با همه شمار و ساز و برگش نیرومندتر است و بنا بر این بر آن غالب می شود.

**[سوره المائده (۵): آیات ۵۷ تا ۶۰]**

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُبَكُمْ مُّؤْمِنِينَ (۵۷) وَ إِذَا نَادَيْتُمُ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (۵۹) قُلْ هَلْ أُنبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰)

۲/

ص: ۳۵۴

**بنده طاعت****اشاره****رهنمودهایی از آیات:**

اسلام برای این که میان جامعه اسلامی و جوامع جاهلی سدی استوار بکشد تا جامعه در پیوند و دوستی گرفتار دوگانگی نشود، به دوستی گرفتن غیر مسلمان را، اعم از مشرکان و کفار یا اهل کتاب را که دین اسلام را به مسخره و بازیچه گرفته اند، بر مسلمانان حرام نمود و آنان را به تقوی و ترس از خدا و حذر از عذاب خدا فرمان داد.

قرآن یادآور شد که اینان اهمیت نماز را در نیافته اند، از این رو آن را به ریشخند می گیرند و ایمان مسلمانان را به خدای یکتا و کتابی که از سوی او نازل شده انکار می کنند، در حالی که اکثرشان مردمی فاسق هستند.

چون به عدالت ارزیابی شود، این سؤال مطرح می گردد که کدام یک از این دو بدتراند: مسلمانان یا یهودیانی که خداوند لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و پیروان و بندگان طاعت اند؟ معلوم است که یهودیان بدتراند، زیرا از ۲/ طریق حق دورند و از هدایت بی خبر.

**شرح آیات:****اشاره****با آنان راه موالات مپوی**

[۵۷]

مقیاس انسان در ارزیابی اشخاص و مجامع همان اصول اعتقادی اوست. بنا بر این علاقه و پیوندش به مردم به اندازه علاقه و پیوند مردم به آن اصولی

ص: ۳۵۵

است که بدان اعتقاد دارد. اما اگر غرضش یک مصالحه موقت باشد گاه به کسانی هم که با اصول اعتقادیش مخالفت می ورزند، طرح دوستی می افکند ولی گاه کار به جایی می کشد که آن مخالف اصول را مورد استهزاء قرار می دهد یا می خواهد از چنبر آن سر بیرون کشد. استهزاء بدترین نوع سر برتافتن از یک عقیده است، زیرا استهزاء کننده می پندارد سخافت فکر طرف یا رذالت او به حدی است که دیگر برای رد آن نیازی به آوردن دلیل و برهان نیست، از این رو به کلمات مسخره آمیز روی می آورد و بدین گونه به او می گوید که اندیشه اش سخیف و فکرش نابجا است.

قرآن حکیم مؤمنان را از ریختن طرح دوستی با کسانی که به دینشان احترام نمی گذارند نهی می کند و می گوید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ - ای کسانی که ایمان آورده اید، اهل کتاب را که دین شما را به بازی و مسخره می گیرند و نیز کافران را به دوستی برمگزینید.» در آیه واژه «هزوا» آمده. هزء به معنی مسخره کردن است به طور آشکار مثلاً - به کلام یا ادا و اطوار. و نیز کسی یا چیزی را برای خنداندن دیگران آلت دست قرار دادن. مثل این که از حرکات نماز تقلید کنند ولی قصد مسخره داشته باشند، یا بدون اعتقاد به نماز از روی نفاق به نماز ایستند (چنان که برخی مفسران گفته اند) و معلوم است که همه یهود و نصارا یا اهل کتاب این چنین نبوده اند، تنها بعضی از ایشان دین را مسخره می کرده اند.

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - اگر ایمان آورده اید از خدا بترسید.» ۲/ مصالح زودگذر شما را وادار نکند که با این فرقه ها راه دوستی پویید زیرا کرامت و استقلال آدمی گرامی ترین چیزهاست در نزد او و سزاوار نیست برای یک مصلحت اندیشی موقت از آنها عدول کند، چنان که برخی از سازمانها در بلاد مسلمین چنین می کنند و با غرب و شرق یا دولت غاصب اسرائیل ارتباط برقرار

می کنند و معتقدند که این پیوند برای بعضی مصالح موقت ضروری است در حالی که مؤسسات فرهنگی و اطلاعاتی غرب و احزاب کارگری شرق و بوقهای اسرائیل بر خلاف اسلام و مسلمانان تبلیغ می کنند.

براستی چگونه ممکن است جهان به جامعه ای که خود برای خود احترامی قائل نیست، احترام قایل شود؟ چگونه ممکن است جهان جامعه ای را که کرامت انسانی و استقلال خود را نادیده می گیرد، مورد تقدیر قرار دهد یا به عهد و پیمانهای که با آنان می بندد وفا کند؟ [۵۸]

چون مؤذن بانگ نماز برمی دارد، اینان را می بینی که ریشخند آغاز می کنند و با اشارت چشم و ابرو به یکدیگر می گویند: مسلمانان را نگاه کنید، کارهای ضروری خود را، برای کاری بی فایده رها کرده اند.

« وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوا هُزُوعًا وَ لَعِبًا ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ - و چون بانگ نماز کنید آن را به مسخره و بازیچه گیرند، زیرا مردمی هستند که نمی اندیشند. » آنان به آنچه خداوند ارزانشان داشته، از نعمت عقل که آنان را به تفکر در فواید نماز و امی دارد منتفع نمی شوند و در نمی یابند سعادت و رستگاری بشر تا چه حد به آن نماز پیوسته است.

[۵۹]

مسخره کردن و انکار اینان مسلمانان را و مخالفت با ایشان به خاطر تضاد در مصالح نیست و نیز به خاطر اختلاف در نژاد و زبان نیست. چنان که برخی پنداشته اند، بلکه این همه به خاطر اختلاف در ارزشها و اصول است. مسلمانان به خدا و پیامبرانش ایمان دارند، ۲/ در حالی که اینان عملاً به آن دو ایمان ندارند. فرضاً هم به رسالت پیامبران اذعان کنند تعالیم آنان اجرا نمی کنند و جز نافرمانی و اهانت کاری از ایشان ساخته نیست.

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَيَلٌ تَقْمُونَ مِمَّا إِلَّا أَنْ آمَدًا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ - بگو ای اهل کتاب! آیا ما را سرزنش می کنید؟ جز این نیست که ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از این

ص: ۳۵۷

## سوء عاقبت

[۶۰]

واقع این است که عاقبت نیکو از آن مؤمنان و پرهیزگاران است. اما عاقبت کار فاسقان بس ناگوار است و از ثواب بی نصیب اند و پاداششان بدی است، زیرا در نزد خداوند ملعونند و از رحمت او به دور. خدا بر آنان خشم گرفته و آنان را به عذاب ظاهر معذب ساخته یعنی به صورت بوزینگان و خوکان در آورده و بندگان طاغوت گردانیده است. به عبارت دیگر به سبب از دست دادن کرامت و استقلال خود آنان را به طاغوت و سلطان خود کامه ستمگر مبتلا نموده.

« قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ - بگو: آیا شما را از کسانی که در نزد خدا کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم. »  
یعنی در نزد خدا پاداشی و عاقبتی ناسزاتر از این.

« مِمَّنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ - کسی که خدا لعنتش کرده و بر او خشم گرفته. » لعنت - به نظر من - دوری از بخشایش خداوند است در حالی که عذاب به دو گونه در دنیا صورت پذیرد:

« وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَ وَ الْخَذَّازِيرَ وَ عَبِيدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرُّ مَكَانًا - بعضی را بوزینه و خوگ گردانیده است و خود بت پرستیده اند؟ اینان را بدترین جایگاه است. » « وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ - و از راه راست گمگشته ترند. » ۲/ یعنی از راه حق دورترند... از نظر معنوی.

## [سوره المائده (۵): آیات ۶۱ تا ۶۶]

### اشاره

وَ إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَ الْعُدُوانِ وَ أَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ (۶۲) لَوْ لَا - يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِثُونَ وَ الْأَجْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْأَيْمِ وَ أَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳) وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْفَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَمَا كَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعمَلُونَ (۶۶)





**معنای واژه ها**

۶۲ [الاثم و العدوان]

تفاوت میان این دو آن است که اثم جرم است به هر شکلی در حالی که «عدوان» ستم است.

۶۵ [لکفرنا]

اصل تکفیر به معنای پوشاندن است.

ص: ۳۵۹

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

در مقابل جامعه اسلامی جامعه فاسدی را می یابیم و آن جامعه یهود است.

اینان به چند صفت منفی متصف اند:

اول: نفاق و دورویی. به ایمان تظاهر می کنند ولی هم چنان کافر، بر رسول وارد می شوند و کافر بیرون می روند و خدا می داند که آنان در دل خود کفر را نهفته دارند.

دوم: در گفتن سخن گناه آلود می شتابند و به حرمت مردم تجاوز می کنند و حرام می خورند.

سوم: رجال علم و دینشان فاسد شده اند و از گناه و حرام خواری دست بر نمی دارند.

چهارم: اهل قضا و قدراند و از رحمت خدا مأیوس و می پندارند که دستان خدا بسته است.

۲/ پنجم: رسالت الهی بر طغیان و کفرشان می افزاید.

ششم: میانشان اختلاف است و با یکدیگر خصومت می ورزند.

هفتم: طبیعت آنها به جنگ و تباهی گرایش دارد.

این صفات است که کافران را به نابودی می کشد. زیرا اگر اهل کتاب ایمان حقیقی بیاورند و پروا کنند، خدا گناهانشان را محو خواهد کرد و آنها را در آخرت در بهشت جای خواهد داد. ولی در دنیا، اگر از رسالت الهی پیروی کنند و اوامر خداوند را که در تورات و انجیل آمده است اجرا کنند در رفاه خواهند زیست

آن سان که از فراز سر (آسمان) و از زیر پای خود (زمین) روزی خواهند خورد. در میان آنان مردمی میانه رو هستند که تعالیم سماوی را به کار می برند ولی بیشترشان فاسقانند و کارهای بد می کنند و به این صفات نکوهیده که بر شمردیم گرفتارند.

## شرح آیات:

### اشاره

### واگذارنده رسالت الهی... صفات و تقسیمات

[۶۱]

تا مسلمانان اجانب را به دوستی نگیرند، خداوند صفات طایفه ای از یهود را برمی شمارد. این صفات بر امتهای دیگری هم که ترک رسالت الهی کرده اند و در ایمان خود راه انفاق می پویند چون سازمانهای مسیحی در جهان غرب یا مدعیان اسلام در همین جهان اسلام صادق است. بارزترین صفات ناپسندی که دیگر صفات ناپسند از آن بیرون می آید، نفاق است.

« وَإِذَا جَاءُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ - و چون نزد شما آمدند، گفتند که ایمان آوردیم و حال آنکه با کفر داخل شدند و با کفر خارج گشتند. » یعنی پیش از داخل شدن و بعد از داخل شدن بر رسول خدا یا بر اسلام کفر همراه آنان بود.

« وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ - و خدا به آنچه پنهان می دارند آگاهتر است. » / آنچه پنهان می دارند، نفاق و دروغ است.

خداوند تنها ظاهر مردم را نمی بیند بلکه درون آنها را هم می بیند و بر واقعیت حالشان آگاه است.

[۶۲]

ایمان فرد را از تهمت و غیبت و سخن باطل و هر اندیشه فاسدی که آدمی را به تبلی و ترس و دشمنی وادارد بازمی دارد... اما منافقان از چیزی که مانع ارتکاب آنان شود برخوردار نیستند، از این رو می بینی که به ارتکاب گناه می شتابند.

ص: ۳۶۱

« وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ - می بینی، بسیاری از ایشان را که به گناه می شتابند.» یعنی در گفتن سخن کفرآلود و باطل درنگ و تردید نمی کنند.

ایمان یک مانع باطنی است در برابر تجاوز به حرمت دیگران و این تجاوز به وسیله افروختن آتش جنگهای استعماری و اشاعه جو وحشت افکنی به قتل و بند یا تبعید چنان که رژیمهای طاغوتی می کنند صورت می گیرد. اما کسی که این مانع باطنی را نداشته باشد به تجاوز شتاب می ورزد.

« وَ الْعُدُوَانِ - و تجاوز.» آنچه از سخن کفرآلود و تجاوز هدف این گروه است، خوردن اموال مردم است که در واقع چون تکه ای است از پوست زخمی پرچرک و خون و میکربی که از تن کسی بریده باشند. این است آنچه در آیه از آن به «السحت» تعبیر کرده است.

« وَ أَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - و حرام خوارگی، چه بد کارهایی می کردند.» [۶۳]

فساد در این جامعه گاه به مقامات بالا هم سرایت می کند، مثلاً به رجال علم و دین. اینان که باید خود از عوامل اصلی اصلاح جامعه باشند ولی به سکوت می گریند.

۲/ « لَوْلَا - يَنْهَاهُمْ رَبِّيونَ وَالْأَحْبَابُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكَلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ - از چه روی خداپرستان و دانشمندان آنان را از گفتار بد و حرامخوارگی باز نمی دارند؟ چه بد کارهایی مرتکب می شوند.»

### دست خدا گشاده است

[۶۴]

از افکار خرافی فاسدی که در چنین جامعه ای شایع بود، هم چنان که نزد یهود، این بود که می گفتند: دست خدا بسته است و او مخلوقات را بیافرید ولی دیگر قدرت تغییر و تحول و تطور در آنها را ندارد. با این اندیشه نقش دین در زندگی

ص: ۳۶۲

و نقش ایمان به خدا و توکل بر او در بنای تمدنها ملغی می شود.

« وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ - یهود گفتند که دست خدا بسته است.» زیرا یهودیان می پنداشتند که قدرت خدا محدود است و این یک عقیده جامد و عقب افتاده است. زیرا ایمان به قدرت گسترده خداوند آدمی را نیز به حرکت و پیشرفت وامی دارد. زیرا حرکت و پیشرفت تابع ایمانی است بدون محدودیت امکانات. انسان مؤمن به دریای قدرت بی منتهای خدایی پیوسته است.

از این رو می فرماید:

« غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ - دستهای خودشان بسته باد.» کسانی که زندگی را به صورت جامد تصور می کنند هرگز حرکت از پستی به بلندی را نمی پذیرند. و کسانی که معتقد نیستند که قدرت خداوندی او را از بدبختیهایش رهایی می بخشد، چون کسی است که دستهایش بسته باشد و کسی که بر خدا توکل نمی کند او نیز همانند موجود دست بسته ای است که همواره در لجنزار ارتجاع و واپس ماندگی دست و پا می زند.

افزون بر این یهودیان ملعون و مطرود از رحمت خدایی هستند. از امکاناتی که برایشان موجود است استفاده نمی کنند. خداوند در حق ایشان می گوید:

« وَ لَعْنُوا بِمَا قَالُوا - بدین سخن که گفتند ملعون گشتند.» ۲/ یعنی از برکات خدایی - به سبب این سخن فاسد خود - دور شدند. اما پروردگار ما قدرتش نامحدود است و بر حسب اقتضاء حکمت بالغه خود از این قدرت انفاق می کند.

« بَلَّ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ - دستهای خدا گشاده است، به هر سان که بخواهد روزی می دهد.» نگرش یهود به رسالت جدید و هر چیز جدیدی نگرش جامد است. عدم اعتقاد آنان به امکان تجدید و تجدد، میان آنها و نور رسالت به صورت حجابی درآمده است. از این رو هر گاه آیات خدا بر آنان نازل می شد بر طغیانشان می افزود.

ص: ۳۶۳

« وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا - و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است به طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود.» زیرا اینان می پندارند که هر تازه ای بدعت است و باید با آن به پیکار پرداخت از این رو هر چه بیشتر در خرافات کهن خویش فروخواهند رفت.

چه بسا به سبب نگرش جامد و تغییر ناپذیر خود به زندگی و اعتقاد راسخ به این که خداوند زندگی را دگرگون نمی سازد، همواره با الفاظ و قوالبی معین رابطه دارند و جز آن چیزی نمی پذیرند و بر سر آن کشاکش دارند و این کشاکش تا روز قیامت در میانشان دوام خواهد یافت. تطورات و دگرگونیهای زندگی نمی تواند آنان را به اصل و جوهر دینشان بازگرداند و به ترک قوالب جامدی که هر گروه به گوشه ای از آن چسبیده اند و بدان تعصب می ورزند، وادارد. از این رو قرآن حکیم به جنبه های منفی گذشته آنها جنبه ای دیگر که اختلافات داخلی است می افزاید و می گوید:

« وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعِدَاةَ وَ الْبُغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ - ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده ایم.

هر گاه که آتش جنگ را افروختند، خدا خاموشش ساخت.» خاموش کردن خداوند آتش جنگی را که آنان افروخته اند، دلیل بر تدبیر مستقیم و بی واسطه اوست، در شئون زندگی. هم چنان که هر نقشه محکم و دقیقی به چیزی که آن را «تصادف» می گوئیم باطل می شود و هر اندیشه استوار و حساب شده ای به علتی و سببی نقض می گردد و از این سبب و علت گاه به روزگار تعبیر می شود. ۲/ همه آنها دلیل بر این است که خداوند در جهان و زندگی تأثیر مستقیم دارد. در حدیث از علی علیه السلام آمده است «خدا را به فسخ عزیمتها و نقض آهنگها شناختم».

« وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ - و آنان در روی زمین به فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد.» فساد در روی زمین نتیجه نگرش باطل و جامد آنهاست به زندگی. آنان به

ضرورت کار برای آینده بهتر که موجب بهتر شدن زندگی است ایمان ندارند و نیز معتقد نیستند که فسادشان موجب ویرانی پایه های زندگی و تبدیل زندگی شان به جهنمی طاقت سوز، خواهد شد، تا مگر از فساد باز ایستند.

واقع این است که اندیشه آنها اندیشه ای است باطل. زیرا خداوند مفسدان را دوست ندارد و آنان را نیز در مقابل فسادشان کیفری بد خواهد داد.

[۶۵]

این گرفتاریها و بدبختیها که پی در پی بر سر یهود تاخته به سبب نزول احکام الهی بر پیامبران آنها نیست، بلکه بدان سبب است که به آن احکام عمل نکرده اند.

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ - اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزگاری کنند، گناهانشان را خواهیم زدود و آنها را به بهشتهای پر نعمت داخل خواهیم کرد. » و این در آخرت است. و «پرهیزگاری» که در متن آیه آمده تعهد در برابر احکام ایمان است یعنی عمل صالح و روش نیکو.

[۶۶]

همان طور که اجرای تعالیم آسمانی آسودگی و رفاه را نصیب آنان خواهد ساخت.

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ - اگر تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خدا بر آنها نازل شده است بر پای دارند. » ۲/ چون قرآن حکیم.

« لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ - از فراز سر و زیر پاهایشان روزی بخورند. » یعنی از آسمان برکات بر آنها نازل خواهد شد و زمین برای ایشان خیرات خود را خواهد رویانید. سلطه حکومتشان عادلانه خواهد بود و بزرگان قوم بر خردانشان ترحم خواهند کرد و خردان، بزرگان را محترم خواهند داشت. در میان آنها طبقه زورگو پیدا نخواهد شد و در جامعه آنها طغیان سر بر نخواهد داشت ولی اهل کتاب، همه به کتاب خدا عمل نکرده اند و از این رو:

ص: ۳۶۵

« مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ - بعضی از ایشان مردمی میانه رو هستند. » یعنی در اجرای اوامر معتدل اند نه فراپیش می افتند و نه کوتاهی می کنند.

« وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ - و بسیاریشان بدکردارند. » یعنی واجبات و وظایفی را که پروردگارشان مقرر داشته انجام نمی دهند، عاقبت اینان همان است که خدا در آیات پیشین یاد کرده است.

## [سوره المائده (۵): آیات ۶۷ تا ۷۱]

### اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيُزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۶۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹) لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كَلَّمْنَا بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (۷۰) وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۷۱)



:غمگین مباش.

۲/

## ولایت قلّه رفیع ایمان

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

قرآن حکیم پس از آن که مسلمانان را به ولایت تامه در برابر جامعه اسلامی فرمان داد و آنان را از قبول ولایت کفار و مشرکان بشدت نهی فرمود- و سبب این امر در مطالب پیش بیان گردید- اکنون رسول الله را و همه حاملان رسالت الهی را چون ربانیون و احبار مؤکدا فرمان می دهد که در تبلیغ رسالت با هیچ کس مدارا نکنند و راه آشتی جویی در پیش نگیرند. معلوم است که سیاق سخن در این موضوع ولایت یا رهبری است. زیرا همین امر بود که رسول خدا از تأخیر تبلیغ آن، بیمناک مرتد شدن مردم بود. زیرا رهبری از مسائلی است که غالب نیروهای اجتماعی هوای آن را در سر دارند.

پروردگار ما تأکید می کند که تأخیر در این مورد به منزله تأخیر در تبلیغ رسالت است و کسانی را که در این راه تبلیغ می کنند وعده داده که آنان را از آسیب مردم حفظ خواهد کرد، زیرا کافران را راهنمایی نخواهد کرد.

سپس اهل کتاب را هشدار داد، و گفت که شما کمتر از آن هستید که بخواهید تورات و انجیل و قرآن را بر پای دارید. سپس بیان کرد که رسالت جدید بزودی بر طغیان و کفر، کافران خواهد افزود، پس تو محزون مباش.

۲/ ولی اینها به معنی این نیست که یهود و نصارا و صابئین که دارای کتب

آسمانی هستند به آتش جهنم خواهند رفت، نه آنها اگر به خدا و روز جزا ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند بیمی بر آنها نیست و نباید غمگین شوند.

## شرح آیات:

### اشاره

### آیا دین غیر از ولایت است؟

[۶۷]

سیاست در هر نظام اجتماعی قله است و رهبری در سیاست نوک قله است. بدون یک سیاست صالح همه نظامات اجتماعی جز نقوشی بر روی کاغذ هیچ نیستند. هم چنان که بدون رهبری سالم و صالح سیاست هم معنی ندارد. از این رو خدای سبحان، در اینجا، پیامبر را هشدار می دهد به اینکه هر قصوری در امر تبلیغ - هر ماده ای از مواد رسالت که باشد - بدان می ماند که رسالت خود را تبلیغ نکرده است.

خدای تعالی می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ - ای پیامبر، آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان. اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای.» در اینجا دو سؤال مطرح می شود:

اول آن که: چرا در آیه این هشدار آمده است؟ دوم این که: چرا تبلیغ رسالت جزئی از آنچه را که بر او از خدا نازل شده به دیگر اجزاء ارتباط داده است؟ در پاسخ به این سؤاها باید بدانیم که: قصور رسول یا هر کس که مبلغ رسالت الهی باشد، انگیزه اجتماعی دارد. مثل خوف از مردم ستمکار یا بیم از مراکز قدرت یا به خاطر جذب مردم.

و این امر غالباً در قضایای حساس است، مثل تعیین رهبری، یا مخالفت با عاداتی که در ذهن مردم رسوخ یافته و امثال اینها. زیرا رسول رسالت خود را در این موارد به انجام نرساند، هدف رسالت او تحقق نیافته است، چه هدف رسالت او

ص: ۳۶۸

مقاومت در برابر مخالفان است. اما دیگر قضایای ساده، اصلاح آن در جامعه چندان تغییری ایجاد نمی کند. ۲/ پس رسالت اگر از مقاومت در برابر مخالفان عاجز باشد، یا نتواند قضایای اساسی اجتماع را حل و فصل کند، در آن چه فایده ای است؟ از این جا می توانیم به پرسش نخست پاسخ دهیم، زیرا سیاق قرآنی برای ما از ولایت سخن می گوید و ولایت مسأله ای حساس بلکه حساسترین قضیه است و به همین سبب قرآن در همین سیاق بر این حکم تأکید می ورزد. به همین سبب در حدیثی به نقل از امام باقر(ع) آمده است که:

(خدا به پیامبر(ص) وحی کرد که علی را به جانشینی خویش برگزین این امر بر جماعتی از اصحاب او گران می آمد. خدای این آیه را نازل کرد و پیامبر را به ادای آنچه خدا فرمان داده است دلیر ساخت).

یعنی اگر تبلیغ آنچه را که بر تو نازل شده واگذاری و آن را کتمان کنی چنان است که گویی هیچ رسالت پروردگارت را تبلیغ نکرده ای.

« وَ اللَّهُ يَعَصِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » - خدا تو را از مردم حفظ می کند که خدا مردم کافر را هدایت نمی کند.»

### موضع اهل کتاب در برابر امر ولایت

[۶۸]

این قضیه فقط به مسلمانان اختصاص ندارد. زیرا بر همه اهل کتاب ۲/ واجب است که تعالیم رسالت‌های الهی را اجرا کنند و اگر همانند کسانی هستند که اصلاً به رسالتی نگرویده اند و در این صورت فرقی با کفار ندارند.

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ - بگو ای اهل کتاب شما هیچ نیستید، تا آن گاه که تورات و انجیل و آنچه را از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده است بر پای دارید.» چون اهل کتاب در برابر رسالت‌های پروردگارش موضع مخالف گرفتند، پس بر کفر و طغیانشان افزوده شد.

ص: ۳۶۹

« وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ ۖ أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است بر طغیان و کفر بیشترشان بیفزاید. پس بر این مردم کافر غمگین مباش. » [۶۹]

چون اهل کتاب هر چه را از سوی خدا بر آنها نازل شده انجام دهند رحمت خدا وسیع است و فضل او عظیم. خداوند آنان را چون مسلمانان به بهشت داخل می کند.

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - هر آینه از میان آنان که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصارا هر که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته کند بیمی بر او نیست و محزون نمی شود. » [۷۰]

بنی اسرائیل و همه اهل کتاب مأمور شده اند که به حق ایمان بیاورند، هر زمان که باشد و هر جا که باشد ولی اینان از این فرمان اطاعت نکردند و عهدی را که بسته بودند شکستند.

پس بر حسب هوای نفس خویش یا بر حسب تنگ نظریهای نژادی با رسالات پروردگار خویش کینه ورزیدند. چون رسولی از جانب خدا می آمد و با مصالح آنان مخالفت می ورزید، یا آن رسول از نژاد آنان نبود، به او ایمان نمی آوردند و این امر دلیل بر این است که اصلاً به خدا ایمان ندارند بلکه به هواهای نفسانی و گرایشهای نژادی ایمان دارند.

۲/ « لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلُوبًا كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ - ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی برایشان فرستادیم. هر گاه که پیامبری چیزی می گفت که با خواهش دلشان موافق نبود، گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند. » عمل تکذیب رسول به مثابه قتل او بود، زیرا مهمترین چیزها در نزد پیامبران رسالت آنهاست اگر آن را دروغ انگارند چنان است که او را کشته اند.

[۷۱]

اینان می پنداشتند که کشتن یا تکذیب انبیاء تأثیر سویی در زندگی

آنها نخواهد داشت. از این رو بی آن که خود به عواقب اعمال خود بیندیشند یا سخن ناصحان را بشنوند دست به چنین عملی می زدند.

« وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَهُ فَعَمُوا وَ صَبُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَبُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ - و پنداشتند که عقوبتی نخواهد بود.

پس کور و کر شدند. آن گاه خدا توبه شان پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند. و هر چه می کنند خدا می بیند.» دعوتگران و مصلحان چشمان امتند، چون ایشان را بکشند چنان است که دیدگان امت را کور کرده اند و چون چشم آدمی کور شود، آیا به این معنی است که حقایق از میان می روند و به مجرد این که آنها را نبیند، دگرگون می گردند؟ نه، بلکه به معنی این است که با آن تناقض پیدا می کنند و بهای گرانی را خواهند پرداخت.

در جلو تو تخته سنگی است که چشم تو آن را می بیند و به تو خبر می دهد. اما تو به جای این که آن را تصدیق کنی و راهت را کج کنی که با سنگ برخورد نکنی میخی در چشمت فرومی بری و آن را کور می کنی، و این کار بدان می کنی تا ناصحی را که تو را اندرز می داده و راه می نمایاند کیفر دهی. زیرا سخنی می گفته که غرور و خودپسندی تو آن را ناخوش می داشته. خوب، بعد چه؟ آیا مشکل تمام شد؟ نه، لحظاتی پیش خواهد آمد که تو به آن سنگ می خوری و ساق پایت می شکند. و سرت شکاف برمی دارد. اهل کتاب هم با پیامبران خدا که اندریشان می دادند چنین می کردند. ناصحان را می کشتند و می پنداشتند که این عمل ایشان را از آنچه از آن برحذرشان می داشتند نجات می دهد. ولی ناگاه حادثه را رو به روی خود می دیدند. در این حال برخی توبه می کردند ولی توبه بیشترین امری موقت بود، زیرا بی درنگ عناد خود از سر می گرفتند.

این بعضی از آثار کفر به خداست که یهودیان بدان عادت کرده بودند. و بر ماست که بدین سبب با یهود دوستی نکنیم.

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴) مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۷۷)

۲/

۲/

معنای واژه ها

[۷۵] صدیقَه

مبالغه در صدق است، چنان که گفته می شود «رجل سکیت» که مبالغه در سکوت را می رساند.

ص: ۳۷۲

گفته می شود افکه یأفکه افکا وقتی فرد را بازگردانند و «افک» به معنای دروغ است، زیرا بازگشت از حق است و هر چیزی که از چیزی بازگردد «مأفوک» است، و هنگامی که باران از زمین قطع می شود می گویند: «قد افکت الارض».

## انحرافات مسیحیان: شرک و غلو

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

امت اسلامی که بحق شایسته نام حزب خداست، امتی است رهسپار راه مستقیم حق و بر اوست که همین راه را ادامه دهد و از هر چه موجب لغزش او می شود پرهیزد. دنباله رو یهود و نصارا- که از حق منحرفند- نگردد که چون از راه راست منحرف شد دیگر فرقی نمی کند به چپ گراید یا به راست.

دیدیم که چگونه یهود به عنوان نگهداری سنتها گرفتار جمود شدند و از حقیقتی که تازه بر آنها آشکار شده بود، رخ برتافتند و به کفر و طغیان خویش ادامه دادند.

و دیدیم که نصارا به گونه ای دیگر با حق مخالفت ورزیدند. آنان نیز به یک سلسله اساطیر و افسانه ها معتقد بودند که آنان را از راه حق باز می داشت. پس به خدا شرک آوردند و مسیح را تا سطح ربوبیت فرا بردند. اینان این عقیده را از کفار که پیش از آنها گمراه شده بودند، فرا گرفته بودند.

قرآن این اندیشه را رد کرد و گفت شرک است و سبب محروم شدن از بهشت، زیرا ۲/ منجر به کفر درباره خدا می شود. چرا برای خدا شریک قرار دهیم؟ آیا

کسی را می‌جوییم که ما را از عذاب خدا خلاص کند. آیا بهتر نیست که به خدا بازگردیم تا از آموزش گسترده او برخوردار شویم. در حالی که مسیح در برابر خداوند هیچ کاره است. او نیز انسانی است مانند ما که طعام می‌خورد و صاحب سود و زیانی نیست. در واقع مقام الوهیت به مسیح دادن به تقلید اساطیر کافران است. غلوی مردود در دین است.

## شرح آیات:

### اشاره

### انگیزه های شرک به خدا در نزد مسیحیان

[۷۲]

چرا مسیحیان از راه صحیح دین خود منحرف شدند و چرا گفتند که مسیح خداست؟ آیا آنها حقیقت ایمان به غیب را نمی‌دانستند؟ و هنوز به سطح چنین ایمانی نرسیده بودند، از این رو مسیح را خدا شمردند؟ یا آن که می‌خواستند هر چه بیشتر به دین تمسک جویند پس در ورطه غلو افتادند و برای این که مرتبت و منزلت پیامبر خود بالا برند کارشان به شرک کشید؟ یا آن که از افسانه های ملل مشرک چون یونانیان متأثر شدند؟ همان فرهنگ یونانی که در اسکندریه لانه کرده بود و از آنجا به مسیحیت نفوذ کرد؟ یا بدان سبب که تصور عظمت خدا کردند و بشدت خشم و برندگی احکامش اندیشیدند، تا برای خود راه فراری بجویند مرتکب گناهی شدند و گفتند خدا بیش از یکی است هر گاه یکی از آنها بخواهد کسی را شکنجه و عذاب کند آن دیگر ما را می‌رهاند؟ همه اینها به هر صورت که باشد شرک است. زیرا شرک را انواعی است و راههای انحرافی فرار راه است در حالی که راه حق یکی بیش نیست.

در آیات بعد به همه انگیزه های تحریفی اشاراتی است و بر ما واجب است ۲/ که از همه آنها دوری گزینیم تا بتوانیم هویت امت اسلامی خود را حفظ کنیم.

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - به تحقیق آنان که گفتند که

ص: ۳۷۴



خدا همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند. مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، الله پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید. زیرا هر کس که برای خداوند شریکی قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کند و جایگاه او آتش است و ستمکاران را یاوری نیست.» چگونه ممکن است خدا مردم را از پرستش خود منع کند؟ اگر مسیح خداست چگونه ممکن است ما را به عبادت دیگری وادارد؟ مسیح خود از دعوتگران به وحدانیت خداست به صراحت می گوید: «الله پروردگار من و پروردگار شماست». سپس مردم را از شرک به خدا بر حذر می دارد و جزای مشرک را معین می کند و تأکید می کند که نه او و نه دیگران، نمی توانند در برابر اراده خداوند مقاومت کنند تا چه رسد که ظالمی را یاری کنند و از عذاب آتش برهانند.

## خدایی جز الله نیست

[۷۳]

مسیحیت کژ راه بر خود قبولانیده است که الله همان مسیح است یا الله شریک مسیح است. این از اختلاف در افکار قدیم جاهلی منبث می شود که گاه به وحدت وجود می گراید و گاه به تعدد وجود. چه عقیده شان بر مبنای اصل اول باشد یا دوم، کفر است و کفر.

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ - آنان که گفتند: الله سومین سه است کافر شدند. » زیرا الله به معنی احدیت مطلق است و اگر کسی آن را منکر شود خود الوهیت را منکر شده است.

« وَمِمَّنْ مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ - در حالی که هیچ خدایی جز الله نیست. » ۲/ از این رو هر که یکتایی خدا را انکار کند، خدا را انکار کرده است. زیرا این کسی که برای خود شریک پذیرفته است خدا نیست، آیا کسی که نتواند شریکش را چاره کند خداست؟ یا آن که بدون یاری شریکش قادر به انجام کارها

ص: ۳۷۵

نباشد عنوان الوهیت را شایسته است؟ در این صورت فرق میان او و مخلوقاتش چیست؟ پس چه ضرورتی دارد که به چنین خدایی ایمان بیاوریم؟ وقتی می بینیم مردم از بعضی کارها عاجزند، در می یابیم که نباید در ذات الهی عجز بوده باشد و نباید قدرت او را چیزی محدود کند.

اگر خدا نیز مانند ما عاجز باشد چه موجبی برای پرستش او؟ « وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ - اگر از آنچه گویند باز نایستند به کافرانشان عذابی درد آور خواهد رسید.» می گوید عذاب مخصوص کافران آنهاست، در حالی که هر کس را چنین پنداری بود به کفر انتساب دارد. ولی آنچه از این برمی آید این است که بعضی از آنها عذاب می شوند. زیرا کسانی که بدون آگاهی و علم کافی چنین سخنی بگویند بر او حکم به کفر نمی شود. مثل بعضی از متصوفه مسلمان که درباره اولیاء خود غلو می کنند حتی - بدون آگاهی به آنچه می گویند، آنان را به مقام الوهیت می رسانند. در حالی که این کفر به خدای بزرگ است.

### عیسی خدا نیست

[۷۴]

بعضی از مسیحیان می پندارند که عیسی (که پسر خداست) آنان را از عذاب پدرش رهایی خواهد داد. زیرا او از (پدر) به ما رحیم تر است. خدا این پندار را به دو گونه تقبیح می کند.

نخست: آنجا که می گوید:

« أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ - آیا به درگاه خدا توبه نمی کنند و از او آمرزش نمی خواهند. خدا آمرزنده و مهربان است.» / ۲ زیرا رحیمتر از خدا و آمرزنده تر از او نتوان یافت. چگونه تصور می کنند که کس دیگری هست که چون خدا درهای رحمتش را بر بندد، می تواند آنها را برهاند؟ پس باید به پروردگارش باز گردد تا هر خیری را بر آستانه او بیابد.

[۷۵]

دوم: مسیح جز بشری هیچ نیست. آیا بشر می تواند انسان را از غضب

خدا برهاند؟ مسیح از مادر زاده شده و این اولین و بارزترین دلایل عجز و محدودیت اوست، پس مخلوق است. سپس طعام می خورد و اگر طعام نخورد خواهد مرد، این نیز دلیل این است که او جز بشر نیست. آیا کسی که محتاج به طعام است می تواند در برابر اراده خداوندی که خالق خوردنیها و آشامیدنیهاست و مالک آنهاست مقاومت کند؟ « مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - مسیح بن مریم جز پیامبری نبود که پیامبرانی پیش از او بوده اند. » بنا بر این معجزه های او یا علوم او دلیل این نمی شود که خدا باشد. زیرا همه رسولان همانند او معجزاتی دارند و تا حدودی از غیب آگاهند.

« وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَتْ يَأْكُلُ مِنَ الطَّعَامِ - و مادرش زنی راستگو بود که هر دو نیازمند خوراک بودند. » پس او و مادرش از نوع خدایانی نیستند که از طعام بی نیاز باشند.

« أَنْظُرْ كَيْفَ نُبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ - سپس بنگر که چگونه آیات را برایشان بیان می کنیم و چگونه از حق روی می گردانند. » [۷۶]

مسیح وقتی از خود رفع گرسنگی نتواند کرد، جز به تلاش و کوشش و به وسیله غذاهای مادی؛ برای شما چه کاری تواند کرد؟ « قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - بگو آیا جز الله خدای دیگری را که برای شما مالک هیچ سود و زیانی نیست می پرستید و حال آن که الله شنوا و داناست. » ۲/ آیا می توانید در سایه حمایت او قرار گیرید و از خدا بی نیاز شوید؟ خدایی که آنچه را بر زبان می آورید و آنچه را در دل نهان می دارید، می داند.

### غلو، محراب شرک

[۷۷]

مهمترین انگیزه الوهیت بخشیدن به مسیح بن مریم، غلو در دین بود.

ص: ۳۷۷

همان طور که بی مبالائی و بی تفاوتی برای دین خطرناک است غلو هم خطرناک است. زیرا هر دو مخالف حق هستند. حق محور عالم وجود است باید محور زندگی انسان نیز قرار گیرد.

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ - بگو ای اهل کتاب، به ناحق در دین خویش غلو مکنید. » چون رؤسای کلیسا خواستند مبادی دینی را تقویت کنند به غلو در دین روی آوردند تا مگر در دلها رسوخ بیشتری یابد. ولی غلو برای استحکام خود نیازمند یک ایدئولوژی است. از این رو به فرهنگهای اعصار جاهلی روی آوردند و دین خود را به آن تغذیه کردند و این غذا چیزی جز خرافات نبود که اهل ضلالت املاء کرده بودند، مانند خرافات یونانیان در پرستش خدایان متعدد و وجود یک قدرت غیبی برای هر چیزی در ما و رای آنچه در طبیعت می بینیم، از تناقضات یا فعل و انفعالات.

این خرافات در مسیحیت رخنه یافت و آن را به دین غلوکنندگان تبدیل کرد.

خدای تعالی به شدت از غلو نهی می کند.

« وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ - و از خواهشهای آن مردمی که از پیش گمراه شده بودند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی مکنید. »

**[سوره المائده (۵): آیات ۷۸ تا ۸۱]**

**اشاره**

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (۸۰) وَ لَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُواهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱)

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم در پایان این سلسله از آیات بار دیگر مخالفت خود را با دوستی ورزیدن با کفار تجدید کرد و هشدار داد که هر کس با کفار دوستی ورزد همانند آنان خواهد بود، حتی اگر اینان از سلسله مؤمنی چون بنی اسرائیل باشند.

و ملاحظه می شود که داود، آن پیامبر و پادشاه و عیسای زاهد هر دو طایفه ای از بنی اسرائیل را لعنت می کنند. مسلم است که داود و عیسی هر دو نیز از بنی اسرائیل بودند ولی لعنت بنی اسرائیل به سبب عصیان و تجاوزشان بود...

در جامعه ایشان ارزشهای دینی الهی مرده بود. از این رو کسی به آن توجه نداشت و از آن دفاع نمی نمود. از این رو وحدت فکریشان از بین رفت جمعشان پریشان شد.

فرقه ای از ایشان به صراحت به کفار پیوستند و خشم خدا را خریدند.

۲/ اگر ارزشهای دینی الهی در دلشان زنده بود هرگز در دوستی و پیوند گرفتار دوگانگی نمی شدند و به جامعه خود خیانت نمی کردند ولی نفوسشان از ایمان تهی شده بود و روی به فسق و عصیان نهادند.

این درس با دروس گذشته هماهنگی دارد، دروسی که بر پشتیبانی از جامعه اسلامی و حزب واحد الهی تأکید دارند.

## لعنت بنی اسرائیل

[۷۸]

لعنت به سبب طینت و فطرت آدمی، دامنگیر او نمی شود هم چنان که رحمت هم چنین نیست. هر چه به انسان می رسد نتیجه عمل اوست... در میان بنی اسرائیل مردمی مسلم بودند و مردمی هم کافر. این کافران را انبیاء بنی اسرائیل طرد کرده بودند. قرآن از انبیاء بنی اسرائیل دو نمونه ذکر می کند یکی داود (ع) که پادشاه و فرمانرواست. فرض بر این است که پادشاه با رعایای خود به سیاست و نرمش رفتار کند، بویژه داود که صاحب زبور بود و همیشه به رحمت و صلاح دعوت می کرد. پس از داود، عیسی علیه السلام آنان را لعنت کرد، با وجودی که دعوتش سراسر رحمت و آرامش و آشتی بود. سبب لعنت کردن آنها کفار بنی اسرائیل را، این بود که کفار بنی اسرائیل به خدا عصیان می کردند و بر مردم تجاوز.

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ - از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند و این لعنت به پاداش عصیان و تجاوزشان بود.»

## عوامل سقوط و انهدام جامعه

[۷۹]

سقوط و انهدام جامعه از آنجا آغاز می شود که افراد به وظایف خود عمل نکنند و در پیامد آن خدا را عصیان کنند، ۲/ یا در اموری که مخصوص به خود فرد است چون ترک نماز و دروغگویی، سپس به تجاوز به حقوق دیگران منجر خواهد شد. آن گاه به صورت بی اعتنایی به ارزشها درمی آید و نتیجه آن پراکنده شدن جامعه است و تعدد گرایشها بخصوص گرایش به بیگانگی.

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ - از کار زشتی که می کردند یکدیگر را نهی نمی کردند.» رسم نهی از منکر از میان برافتاده بود، زیرا عادت نکرده بودند که ارزشها

را محترم دارند حتی در سطح زندگی اجتماعی.

«لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» - هر آینه بدکاری می کردند.» زیرا ترک نهی از منکر سقوط و انهدام امت را تسریع می کند.

[۸۰]

عدم اهتمام به ارزشها به آن منجر می شود که هر فردی به منافع و امیال خود توجه کند و بدان اهتمام ورزد، تا آنجا که این منافع و امیال را اگر بیگانگان تأمین کنند به آنها روی خواهد کرد و به ملت خود خیانت خواهد نمود.

چون نه وجدانش او را بازمی دارد و نه به ارزشهای دینی اهمیت می دهد دست در دامن آنها می زند و به آنها می آویزد.

«تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ» - بسیاری از ایشان را می بینی که با کافران دوستی می ورزند بد است آنچه پیشاپیش برای خود فرستاده اند. خشم خدا بر آنهاست و در عذاب جاودانه اند.» [۸۱]

این سقوط و انهدامی که در جامعه بنی اسرائیل حاصل شد، به سبب بی ایمانی بود زیرا ایمان سالمترین محورها برای ارتباط دادن مردم است به یکدیگر.

«وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» - اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده ایمان آورده بودند کافران را به دوستی نمی گرفتند ولی بیشترشان فاسقاند.» یعنی واقعا بی ایمانند. از این رو جمعشان پراکنده شد و به صورت یک جامعه فرومایه و حقیر درآمدند.

[سوره المائده (۵): آیات ۸۲ تا ۸۶]

اشاره

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۸۳) وَمِمَّنْ لَّا نُوْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴) فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۸۶)

۲/

ص: ۳۸۱

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

یهود به نگهداری افکار و سنن خود سخت پایبنداند و از حق رویگردان و با پیامبران دشمن. از این رو دین و آیین نوین جز بر انکار و سرپیچی آنان نيفزود. اما مسیحیان به گونه ای دیگر از حق رویگردان شدند، آنان مقیاس تشخیص حق و باطل را از دست داده بودند و به هر اندیشه ای که در آن رنگ دین بود ایمان می آوردند. هر چند در مواردی ممکن بود کارشان به ضلالت کشد ولی گاه نیز وسیله هدایتشان می شد، چنان که دین جدید را با سعه صدر پذیرفتند و چون ندای ایمان به گوششان رسید آماده ایمان شدند.

ص: ۳۸۲



از این رو می بینیم که استقبال مسیحیان از اسلام به همان مقدار عناد و دشمنی یهود است با آن. یهود با کسانی که ایمان آورده بودند شدت دشمنی می کردند ولی مسیحیان اظهار مودت می کردند. مشرکان نیز مانند یهودیان بودند سرکش و کینه توز. چنان که هیچ آیین جدیدی را بر نمی تافتند.

۲/ این گرایش به حق در نزد مسیحیان بویژه نزد علمای نیکوکار آنان به حدی بود که چون آیات خدا را می شنیدند اشک از چشمانشان جاری می شد و این به سبب تأثیر بسیاری بود که آن آیات در روح آنان بر جای می گذاشتند.

بعضی از کشیشان مسیحی مانند احبار و کاهنان یهود نبودند که هدفشان همه زر و سیم بود. اینان در ترکیه و اصلاح نفس خود سعی می کردند و چون برای این منظور وسیله ای می یافتند به سوی آن می شتافتند.

## شرح آیات:

### اشاره

### دشمن و دوست

[۸۲]

« لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا - دشمنترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده اند، یهود و مشرکان را می یابی. » اما یهود بدان سبب که حق را به کناری افکنده بودند و تنها خود را محور قرار داده بودند و دلباخته نژاد بنی اسرائیل بودند و آن را نژاد مقدسی می شمردند که همواره و هر جا که او باشد حق هم همانجاست و نه بر عکس، نمی توانستند حقیقت را بشناسند زیرا ارزش افکار را تنها به مقیاس خویش می سنجیدند.

اما مشرکان، آنان نیز به نوبه خود حق را رها کرده بودند و از پی هوای نفس می رفتند و بنده مال و جاه بودند، و به راهی پای می نهادند که آنان را به مال و جاه برساند.

اینان نیز از حق انحراف جسته اند و در انحراف خویش سخت مصمم و مصر. پس با مؤمنان دشمنی می کنند.

ص: ۳۸۳

« وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مِرْوَدَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ يَا ذَاكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ ۲ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ - و مهربانترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده اند کسانی را می یابی که می گویند: ما نصرانی هستیم. زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبان هستند و آنها سروری نمی جویند. » اینان در پی جستن حق اند ولی آن را نمی یابند. از این رو می بینی که در برابر حق - چون بشنوند - سرکشی نمی کنند همین امر سبب شده که برای هدایت فرصتی بیشتر داشته باشند.

[۸۳]

« وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ - چون آنچه را که بر پیامبر نازل شده است بشنوند و حقیقت را دریابند چشمانشان پر از اشک می شود. » تأثیر حق در نفوس پاکیزه بسیار است، به گونه ای که ذهن را به خود مشغول می کند و اوتار روح را به لرزش می آورد و شوق ایمان را در دل به جوش می آورد. و بیم و امید در میانش می گیرند. سرشک از دیدگان جاری می گردد. زبان نیز خاموش نتواند ماند، آنچه را در درون می جوشد بیان می کند.

« يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ - می گویند ای پروردگار ما، ایمان آوردیم، ما را نیز در زمره شهادت دهندگان بنویس. » اینان بیم آن دارند از قطار مؤمنان واپس مانند. از این رو به ایمان می شتابند و از خدا می خواهند که آنان را نیز در شمار مؤمنان به حساب آورد.

[۸۴]

علتی که آنان را به ایمان فرا می خواند، این است که پیش از این در جستجوی حق و صلاح بوده اند. هدفشان در زندگی فقط خودپرستی نبوده است و در پی آن نبوده اند که چون یهود در زمین برتری جویند و فساد کنند. همچنین هدفشان از زندگی رفتن در پی خور و خواب و خشم شهوت نبوده است. بلکه همواره اصلاح نفس خود و ارضاء پروردگارشان را می طلبیده اند. نیاتشان پاک و دلهایشان پیراسته از هوی بوده است.

« وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ »

ص: ۳۸۴

چرا به خدا و این آیین حق که بر ما نازل شده است ایمان نیاوریم و طمع نورزیم در این که پروردگار ما، ما را در شمار صالحان آورد.» هدف اینان صلاح و آراستگی به فضایل است و دریافته اند که وسیله آن ایمان به خدا و به حق است. از این رو شتابان در پی دست یافتن به وسیله ای هستند که آنان را به هدفشان برساند.

۲/ [۸۵]

خدا نیز به آن وعده که ایشان را داده بود وفا کرد و آنان را به سبب ایمانشان جزا داد و این جزا بهشت جاویدان است.

« فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ - به پاداش این سخن که گفتند، خدا آنان را به بهشتهایی که در آن نهرها روان است پاداش داد. در آن جاودانند. این است پاداش نیکوکاران. » [۸۶]

اما آن یهودان و مشرکان کافر شدند، زیرا خویشتن خویش را می پرستیدند و از پی شهوات و امیالشان می رفتند. سپس در نتیجه کفرشان حق را تکذیب کردند و بدین سبب جهنمی شدند:

« وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ - و آنان که انکار ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل جهنم اند. »

## سوره المائده (۵): آیات ۸۷ تا ۸۹

### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷) وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) - لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَوْ تَهْلِكُمْ أَوْ كَسَوْتُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹)

۲/

ص: ۳۸۵

۸۹ [باللغو فی ایمانکم]

□ لغو الیمین یعنی سوگند به شیوه غلط آن هم بدون قصد مثل این که کسی بگوید: «لا والله».

[عقدتم]

قصد و نیت را استوار گردانیدید.

۲/

## اصلاح جامعه را از اصلاح خود آغاز کن

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

در این دسته از آیات شمه ای از احکام اسلامی را در رفتار فردی و ارتباط آن با رفتار اجتماعی ملاحظه می کنیم.

مثلاً- شراب، نوشیدن آن یک عمل فردی نیست، بلکه- در واقع- عملی است اجتماعی زیرا سبب زیان رسانیدن به اجتماع می شود و مردم را بر ضد یکدیگر برمی انگیزد. همچنین است قمار. این رابطه مستحکم میان رفتار فردی و جامعه برای انسان انضباط دیگری را در رفتار فردی اش ایجاد می کند. البته محرمات اصل در رفتار انسان نیست، چنان که برخی ملل دیگر می پندارند و هر چیز

ص: ۳۸۶

را حرام می‌شمارند، مگر این که در حلال بودن آن آیه ای نازل شده باشد. بلکه بر عکس انسان در زندگی آزاد است مگر این که با دلیل قاطع چیز معینی حرام شده باشد.

بنا بر این مطابق این عقیده همه چیز حلال است تا زمانی که عکس آن ثابت شود. ۲/ و این چیزی است که در این بحث به آن می‌پردازیم.

## شرح آیات:

## اشاره

## تحریم طیبات

[۸۷]

در حدیث آمده است که «ان الله يحب ان يؤخذ برخصه كما يؤخذ بعزائمه» این حدیث دلالت قطعی دارد که مبالغه ای که برخی منتسبان به دین، در تحریم طیبات دارند عملی شیطانی است و این امر سبب می‌شود که:

اولاً: حکمی را به خدا نسبت دهند که در آن باب چیزی از جانب او نازل نشده است.

ثانیاً: سبب رمیدن جماعتی از دین می‌شود زیرا میان دین و فطرت خود که آنان را به برخورداری از نعمتهای خداوند دعوت می‌کند تناقضی می‌بینند. در حالی که خداوند بسیاری چیزهای پاکیزه و حلال برای انسان آفریده است.

مسیحیت منحرف سبب پدید آمدن طوفانی علیه دین در اروپا شد در هنگامی که پیشرفت علمی آغاز شده بود. مسیحیت منحرف طلب علم را حرام کرده بود و این امر را به دین نسبت می‌داد. و جمعی از علمای دینی مسلمان نیز دانسته یا ندانسته این طوفان غربی را یاری کردند تا در بلاد اسلامی نیز نفوذ یافت.

از اینجاست که قرآن با اصرار تمام با تحریم آنچه خدا حلال کرده است به مبارزه برخاست، خواه این تحریم به ۲/ گفتار باشد یا به کردار و گفت:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه ای را که خدا بر شما حلال کرده است حرام نکنید.»

البته استفاده از چیزهای حلال هم باید در حد حقوق واجبه باشد. مثلاً جسم انسانی را حقوقی است که باید آن را رعایت کرد و در استفاده از طیبات یعنی چیزهای حلال و پاکیزه از حد تجاوز نکرد. مثلاً زیاده روی در خوردن، نوعی تجاوز به حق جسم است مخل سلامت آن.

همچنین برای مردم حقوقی است که چون می خواهیم از چیزهای حلال استفاده کنیم باید آن حقوق را رعایت کنیم. از این رو قرآن در سیاق حکم حلال بودن چیزها تأکید می کند که:

« وَلَا تَغْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ - و از حد درمگذرید که خدا تجاوز کنندگان را دوست ندارد. » [۸۸]

در استفاده از طیبات باید در نظر داشت که حتماً بر اساس حدی باشد که شریعت مقرر داشته زیرا شریعت به مصلحت آدمی است اعم از فرد یا اجتماع و این تجاوز نکردن از حد خود گونه ای تقوا است.

« وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ - از چیزهای حلال و پاکیزه ای که خدا به شما روزی داده است بخورید و از خدایی که به او ایمان آورده اید بترسید. »

### کفاره عهد و سوگند

[۸۹]

در اینجا برای استفاده از طیبات حد دیگری مقرر شده و آن حد تعهد شخصی است به عدم استفاده از یکی از امور حلال برای این منظور یا آن منظور. و این را قسم گویند.

مثلاً تو می توانی سوگند بخوری که از نعمت میوه ها استفاده نکنی، البته قصدت این باشد که فقراء و مساکین استفاده کنند، نه این که آن را بر خود حرام سازی همین که به این عمل به قصد زهد و ریاضت بدون در نظر داشتن مصلحتی یا رجحانی یا سبب معقولی مصمم شدی، بر تو واجب می شود که ۲/ از آن بازگرددی این عدول از عهدی است که با خود کرده ای و در نتیجه عدول از اراده تو است و برای

ص: ۳۸۸

نفس تو شکستی است.

البته مسئله ای است که بعضی از مردم بدون توجه و از روی شتابکاری به خدا سوگند می خورند، ولی قصد التزام و تعهد واقعی و ثابت ندارند.

قرآن در این باب سخن می گوید آن گاه درباره قسمهایی که به قصد التزام و تعهد یاد می شوند سخن می گوید:

« لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - خدا شما را به سبب سوگندهای لغوتان بازخواست نخواهد کرد، ولی به سبب شکستن سوگندهایی که به قصد می خورید بازخواست می کند و کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذای متوسطی که به خانواده خویش می خورانید، یا پوشیدن آنها یا آزاد کردن یک بنده و هر که نیابد سه روز روزه داشتن. این کفاره قسم است هر گاه که قسم خوردید، و به قسمهای خود وفا کنید خدا آیات خود را برای شما اینچنین بیان می کند، باشد که سپاسگزار باشید.»  
سپاسگزار خداوند باشید به سبب هدایتش و به سبب بیان طریقه استفاده از چیزهای حلال و پاکیزه.

**[سوره المائده (۵): آیات ۹۰ تا ۹۳]**

**اشاره**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ إِحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

۲/

ص: ۳۸۹

بتها و به این نام نامیده شده زیرا که برای عبادت و پرستش نصب شده اند.

[رجس]

رجس در لغت به هر کار زشتی گفته می شود.

۲/

### چگونه به رستگاری می رسیم

#### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

#### اشاره

#### بشر عقل و اراده است

[۹۰]

در بشر عقل هست و اراده، در برابر شهوات و جهل. بر انسان واجب است که به قوت اراده عقلش را بر شهواتش حاکم گرداند. ادیان آسمانی آمده اند تا قدرت اراده بشر را رشد دهند و نیز قدرت عقلش را. تا بتواند شهوات خود را در ضبط آورد و زندگی اش را به سویی که عقل فرمان می دهد سوق دهد.

ادیان آسمانی هر چیزی را که به عقل یا اراده زیان برساند حرام کرده اند.

زیرا طبعاً موجب سیطره شهوات بر زندگی انسان می شوند.

در رأس چیزهایی که ادیان الهی حرام کرده اند، شراب و قمار است. زیرا این دو عقل و اراده انسان را به پایین ترین سطح خود تنزل می دهند و سبب نقصان



عقل و ضعف اراده می شوند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و گرو بندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است. از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید.» رستگاری بالاترین هدف هر انسانی در زندگی است و آن تحقق نمی یابد مگر با سیطره بر شهوات آن هم به نیروی اراده.

اما لهو نیز اراده را ضعیف می کند و در برابر انسان مشکلاتی می آفریند و این همان پلیدی است که شیطان تقویت کننده آن است.

### شراب و قمار از لشکریان شیطانند

[۹۱]

شراب و قمار سبب جدایی و تفرقه در بین مردم می شوند، در حالی که اسلام به وحدت فرمان می دهد و این وحدت را به تحریم هر چه سبب تفرقه می شود استحکام می بخشد.

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» - شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند. «دشمنی به سبب سیطره امیال و شهوات بر انسان، به وجود می آید و هر کس می خواهد برای تحقق بخشیدن به امیال و شهوات خود به حقوق دیگران تجاوز کند.

کسی که مورد تجاوز واقع شده در مقام دفاع برمی آید و اگر نتوانست از خود دفع ظلم کند خود نیز نسبت به کسی که از او ضعیف تر است ستم روا می دارد.

در نتیجه جامعه به صورت سلسله ای از ظالم و مظلوم درمی آید و دشمنیها به کینه کشیها بدل می شود. و جغد کینه در دلها لانه می کند و هر مظلومی خواستار فنای کسی است که بر او ظلم کرده است.

مسئله این است که گاه این کینه متوجه غیر شخص ظالم می شود یا حتی همه افراد یک جامعه. در این حال فریاد برمی آورد و برای خالی کردن کینه خود

ص: ۳۹۱

نفسکش می طلبد. ۲/ اکنون این سؤال پیش می آید که شراب چگونه سبب این عداوت می شود.

جواب این است که شراب عقل را زایل می کند و اراده را ناتوان. انسان، قدرت تسلط بر شهوات را از دست می دهد و از آن پس این شهوات است که بر او تسلط می یابند و او را به هر جا که خاطر خواهشان است می کشند.

اما قمار، هر دسته سعی دارد که بر دسته دیگر فایق آید ولی این فایق آمدن از راه درست نیست، از طریق تصادف است یا از طریق تقلب و حقه بازی. مسلم است که حال جامعه ای که هدف همه افرادش برتری و پیروزی بر دیگران باشد، آن هم به مدد تقلب و حقه بازی چگونه است؟ علت دیگر برای حرمت شراب و قمار، غفلت از ذکر خداست در حالی که ذکر خدا راه رستگاری آدمیان است.

شیطان نماد قوای شریره است در طبیعت و قوای شریره را در نفس انسان برمی انگیزد هرگز نمی خواهد میان افراد بشر وحدت کلمه به وجود آید بلکه در تقویت شهوات انسان و تقویت هواهای نفسانی او می کوشد. هدف شیطان که مردم را به لهو و لعب و شرابخواری و از یاد بردن مسئولیتها فرا می خواند و به بازی قمار می کشاند و از کارهای نیکو منع می کند، هدفی در مسیر سعادت بشر نیست.

خداوند می خواهد که آدمی به مسئولیتهای خود آشنا باشد و بداند که از سوی خدا سخت تحت نظر است تا واجبات خود را به انجام رساند و همواره متذکر این مراقبت خدایی باشد.

اما شیطان خدا را از یاد انسان می برد و او را با شراب و قمار از یاد خدا دور می نماید.

از اینجاست که خدا هدف شراب و قمار را چنین بیان می دارد:

۲/ « وَ يَصِيءُ دُكُومَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ - و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد. آیا بس می کنید. » آیا از پیمودن این خط غفلت و فراموشی و بی خبری بس می کنید؟

گرانبهاترین چیزها برای بشر یاد خداست و یاد مسئولیت و تعهد او به ادای آن.

و شیطان انسان را به خطی دیگر که بر عکس اوست می اندازد. آیا وقت آن نرسید که توبه کنیم و شیطان را طرد کنیم و جام غفلت را بشکنیم و اسباب عداوت و کینه را به دور افکنیم؟

## راه بازگشت

[۹۲]

به آستان اطاعت و تعهد در برابر مسئولیتها بازمی گردیم.

« وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ -خدا و پیامبرش را اطاعت کنید.» به جای غفلت و فراموشکاری هشیاری پیشه می کنیم و به سلاح پرهیزگاری مسلح می شویم. وقتی که تو در پیشه ای انبوه و تاریک و پر از درندگان گرفتار شده باشی آیا درست است که به خواب روی و آن همه خطرهایی را که گرد بر گردت را گرفته اند به فراموشی بسپاری؟ شیطان آدمی را به غفلت می خواند و خدا به هوشیاری.

« وَ اخذوا فإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا عِلْمُوا إِنَّمَا عَلَيَّ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ -و پروا کنید و اگر رویگردان شوید بدانید که وظیفه پیامبر ما رسانیدن پیام روشن خداوند است.» ما پاسخگوی اعمال شما نیستیم، رسول ما هم پاسخگوی اعمال شما نیست، شما خود پاسخگوی اعمال خود هستید. بر رسول ماست که رسالت خویش به شما ابلاغ کند، سپس شما خود بار مسئولیت را به دوش می گیرید.

## همه چیز حلال است

[۹۳]

حرام شدن شراب به معنی این نیست که خدا می خواهد که انسان در تنگی و سختی / زیست کند. خداوند چیزهای پاکیزه را بر انسان حرام نکرده است.

« لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا -بر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، در آنچه خورده اند گناهی نیست.»

ص: ۳۹۳

هدف تقوی عمل صالح است ولی عمل صالح باید با ایمان همراه باشد.

ایمان پیش از عمل صالح و بعد از عمل صالح. پیش از آن تا انسان را به اختیار عمل صالح وادارد و بعد از آن، زیرا عمل صالح ایمان را استواری می بخشد و پای بر جا می سازدش. از اینجا ایمان هدف تقوی است. از این روست که پروردگار ما می فرماید:

« إِذَا مَيَّا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - هر گاه پرهیزگاری کنید و ایمان بیاورید. » تقوی (یعنی احساس مسئولیت) به عمل صالح دعوت می کند و در همان وقت به سطح تازه و مرتفعی از سطوح ایمان فرا می خواند.

این سطح همان احسان به مردم است. از این رو احسان به منزله نتیجه تقوی است در این آیه:

« ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسِنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - باز هم پرهیزگاری کنند و نیکی که خدا نیکوکاران را دوست دارد. » بدین گونه مؤمن یک یک مراحل آتیه را می پیماید:

۱- تقوی به هدف عمل صالح.

۲/ ۲- تقوی به هدف تقویت ایمان.

۳- تقوی به هدف احسان به مردم.

بطور کلی، طعام به منزله سوخت مادی انسان است برای قیام به این مراحل هم چنان که تقوی سوخت معنوی اوست.

میان طعام در مفهوم توحیدی که تحت سیطره تقوی است و به هدف تحمل مسئولیت و احسان با طعام در مفهوم شیطانی آن که ضد تقوی است و ضد تحمل مسئولیت است فرق بزرگی است.

ص: ۳۹۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُتْلَوْنَ كُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيِّدِ تَنَاَلَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَا حُكْمٍ لِيُعَلِّمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنْ إِعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَيْدِيًّا بَالِغِ الْكَعْبِيِّ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۹۵) أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)

۲/

معنای واژه ها

[۹۶] للسیاره

:به معنای مسافران است.

۲/

شکار در حج

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خوردن طعام باید به هدف عمل صالح و ایمان و احسان به مردم باشد. از این رو طعامی که با این هدف مخالف باشد چون شراب، حرام است.

گاه نخوردن طعام خود باعث تقویت همین اهداف می شود، چون ترک

ص: ۳۹۵

طعام در ماه رمضان. زیرا در این مورد ترک طعام موجب تقویت تقوی و احساس مسئولیت و در نتیجه احسان و عمل صالح می شود. و چنین است ترک طعام در حج.

حرام شدن شکار در حرم کعبه یا در خلال قیام به مراسم احرام به معنی این نیست که طعام پلید است، بلکه معنی اش این است که ترک طعام خود از عوامل آزمایش اراده انسان و تحکیم قدرت او بر ضبط شهوات است.

در این مجموعه از آیات خداوند فلسفه حرمت صید را در حج بیان می دارد.

خداوند برای منع شکار کردن در حج یا در احرام برخی مجازاتها مقرر داشته است ۲/ تا این مجازاتها کفاره گناهانشان شود. و نیز دریابند که هر کس از پی شهوات خود رود باید مجازات و عواقب ناگوار آنها را هم تحمل کند.

در همان هنگام که خداوند صید در خشکی را حرام کرده صید دریایی را در حالت احرام حلال شمرده، زیرا هدف رشد اراده و پرورش روح تقوی بوده نه گرسنه نگاه داشتن انسان.

## شرح آیات:

### اشاره

### صید و امتحان اراده ها

[۹۴]

با آن که صید در حج به صورت مشروع انجام می گیرد و بهره کشی از دسترنج دیگران نیست و کسی که صید کرده خود صاحب آن است باز هم خداوند این صید را حرام کرده است نه از این جهت که حاصل دسترنج دیگران است (مثل حرمت ربا) و نه از آن جهت که به عقل انسان یا به جسم او لطمه می زند مانند (حرمت شراب و گوشت خوک) بلکه از آن جهت که خدا می خواهد اراده انسان و رشد روحیه تقوی را در او بیازماید.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلَوَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاكُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ - اِي كَسَانِي كِه اِيْمَان اَوْرْدِه ايد، خدا شما را به صيد كه به دست مي گيريد يا به نيزه شكار مي كنيد مي آزمايد، تا بداند چه كسي در نهنان از او مي ترسد.»

بنا بر این حرمت صید کردن در حج آزمایش است و هدف از آن معرفت کسی است که در نهان از خدا می ترسد. چنین شخصی، کسی است که در آگاهی از عاقبت عمل خود از نور عقل استفاده می کند. و تنها به آنچه به چشم خود می بیند بسنده نمی کند، بلکه به دورتر و دورتر می نگرد. خدایی را که مراقب اعمال اوست و گناهانش را برمی شمارد و در برابر آنها پاداشش می دهد می بیند و از او می ترسد.

« فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ - و هر که ازین پس از حد تجاوز کند، او راست عذابی دردآور. » ۲/ پس از آن که خداوند موارد حرمت را بیان داشت و حدود آن را معین نمود، هر کس از آن حد تجاوز کند مستحق عذاب دردناک خدایی می شود.

## اهداف حرمت

[۹۵]

حکمی که خدا مقیاس امتحان قرار داده: کشتن صید است در حالت احرام یا در منطقه حرم.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ - ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه در احرام باشید شکار را مکشید. » این حکم برای چیست؟ زیرا احرام مجرد از خویشتن است و رشد و نمو دادن روحیه تقوی. این حالت با پراکنده شدن در زمین به طلب صید سازگار نیست. زیرا اگر همه کسانی که به مکه می آیند بخواهند شکار کنند مسلماً میانشان کشاکشها رخ خواهد داد و این کشاکشها به زد و خوردها و این امر با هدف حج که وحدت بخشیدن به امت اسلامی است منافات دارد.

## کفاره صید

« وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ - هر که از شما صید را به عمد بکشد جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته

ص: ۳۹۷

است.» زیرا برای هر حیوان وحشی که صید می شود در میان حیوانات اهلی حیوانی است از حیث حجم و شکل و گله و رمه همانند آن.

از اینجاست که باید دفع کفاره بر حسب حجم حیوان و شباهت او انجام پذیرد. مثلاً گوسفند در حجم می تواند کفاره کشتن آهو شود.

۲/ مرجع قانونی برای قضاوت در اینکه این حیوانی که به کفاره قربانی می شود همانند حیوان شکار شده هست یا نه، خود مردم هستند یعنی عرف عام که در آن آیه از آن به دو عادل تعبیر شده است:

«يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ - دو عادل از شما به آن گواهی دهند.» و این جزاء به کعبه و حجاجی که به زیارت آن آمده اند بازمی گردد.

«هَيْدِيًّا بِالْعُكْبَةِ - قربانی را به کعبه رساند.» کسی که باید این کفاره را پردازد می تواند به جای قربانی بر حسب مقدار آن حیوان که صید کرده مساکین را طعام دهد. مثلاً اگر گوشت آن شکار ده تن را سیر می کرده، ده تن را طعام دهد.

«أَوْ كَفَّارَةً طَعَامًا مَسْكِينٍ - یا به کفاره درویشان را طعام دهد.» یا می تواند به مدتی که آن صید یک نفر را سیر می کرده روزه بگیرد. مثلاً - در عوض قربانی کردن گوسفندی که گوشت آن ده تن را سیر می کرده، یا ده مسکین را سیر کند باید ده روز روزه بگیرد. البته این کفاره کشتن آهوئی است که معادل یک گوسفند باشد.

«أَوْ عِدْلُ ذَلِكَ صِيًّا مَا لِي يُدَوَّقَ وَبِالْأَمْرِ - یا برابر آن روزه بگیرد تا عقوبت کار خود را بچشد.» خلاصه این است که انسان به قدر آنچه از صید استفاده کرده عوض بدهد.

اما اگر صید قبل از حکم به حرمت آن انجام گرفته باشد یا قبل از علم به این حکم، در این صورت عفو شده است:

«عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ - از آنچه در گذشته کرده اید خدا عفو کرده است.»



۲/ البته کسی که صید کند، سپس کفاره دهد و بار دیگر هم به صید پردازد کفاره از گناه او نمی‌کاهد. باید هم چنان گناهکار باقی بماند تا خدای خود را ملاقات کند و از کیفرش را بدهد.

« وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ - ولی هر که بدان بازگردد، خدا از او انتقام می‌گیرد که خدا پیروزمند و انتقام‌گیرنده است. »

### شکار دریایی برای شما حلال است

[۹۶]

هدف از حرام دانستن صید خشکی گرسنه ماندن مسافران بیت الحرام نیست، بلکه رشد و نمو دادن اراده و تقوای آنهاست و نیز جلوگیری از مشاجره و نزاع در میان آنهاست. ولی در صید دریایی چنین مشکلاتی پیش نمی‌آید.

« أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ - شکار دریایی و خوردن آن به جهت بهره‌مند شدن از آن بر شما و مسافران حلال شده است. » یعنی برای شما که در حرم اقامت دارید و برای مسافرانی که به زیارت حرم می‌آیند به منزله کالایی است.

« وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ - و شکار صحرايي تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده. از خداوندی که به نزد او گردآورده می‌شوید بترسید. »

### [سوره المائده (۵): آیات ۹۷ تا ۱۰۰]

#### اشاره

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْكُبَىٰ حَرَامًا ۖ فِيمَا لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْهُدَىٰ وَ الْقَلَابِدِ ذَلِكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷) اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸) م عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

۲/

ص: ۳۹۹

هدی، چهارپایی است که به کعبه هدیه می شود و قلائد، قلاده هدی است که به عنوان علامت به کار زده می شود.

۲/

## حج روزهای آزادی

### اشاره

#### رهنمودهایی از آیات:

قرآن کریم بخشی از احکامی را که به تنظیم زندگی اجتماعی ارتباط دارد و شماری از محرماتی را که هدفش حفظ وحدت مردم است بیان داشت.

از آن جمله است ضرورت التزام به ایمان و حرمت نقض آن و حرمت شراب و قمار، به اعتبار این که هر دو از عوامل انهدام اجتماع هستند و نیز حرمت صید کردن در حج.

در این مجموعه از آیات برای ما بیان می کند:

اولاً- هدف حج دو چیز است که آن دو با یکدیگر تلفیق می یابند و به صورت امر واحدی درمی آیند. آن دو یکی، بر پای داشتن زندگی مردم و تنظیم آن به گونه ای صالح و پسندیده.

ص: ۴۰۰



آزادی، و قربانی بی قلاده ۲/ و با قلاده را چون اشیاء مورد احترام (یعنی آزاد برای خدا نه برای بندگان خدا) قرار داده است.

این امور همه رموز حریت اند که خداوند آنها را قوام کار مردم یعنی تنظیم امور زندگی آنها ساخته است. زیرا حریت اساس تنظیم حیات اجتماعی است در یک منطقه آزاد مردم گرد می آیند تا هر طایفه رأی صریح خود را بیان دارد و مردم بر گرد هر چه خواهند هم رأی شوند و برای بنای زندگی همراه با کرامت خود، دست یاری به هم دهند و برای مقاومت در برابر طاغوت متحد گردند.

اما ماه حرام وقتی است که در آن تجاوز به دیگران حرام است و باید در خلال آن ماه همه امکان و اجازت یابند که به حج روند و کسی متعرض آنان نشود، این تعرض به هر بهانه ای که باشد حرام است.

اما قربانیهای بی قلاده (هدی) و با قلاده (قلاند) چیزهایی است که کسی را نرسد که بر آنها تعدی کند. آنها متعلق به شخص معینی نیستند متعلق به خدا و مردم اند، یعنی متعلق به تمام کسانی هستند که به حج می روند. نماد مالکیت مردمی هستند. نماد همیاری در استفاده از چیزهای این زمین اند برای رفاه همه ساکنان آن.

### آزادی میان هرج و مرج و تحرک

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است آزادی سبب قوام کار مردم گردد و ما می دانیم که آزادی کارش به هرج و مرج می کشد.

پاسخ:

اولاً- حریت یعنی همه مردم آزادند و به معنی آن نیست که یک گروه یا یک شخص آزاد است. وقتی که ما این ارزش (یعنی آزادی برای همه مردم) را به مرحله اجرا در آوریم موجب انضباط همگان در آن موقعیت خواهد شد. یعنی هیچ کس حق ندارد ۲/ آزادی دیگری را سلب کند بلکه بر او واجب است که آزادی دیگران را محترم شمارد.

ص: ۴۰۲

و این احترام به حقوق دیگران خود از عوامل انضباط و تقید است.

از این روست که می‌گوییم که آزادی نظامی است عادلانه و پابرجا.

## معنی آزادی

ثانیا: قرآن در اینجا از آزادی به احرام و حرمت (بیت الحرام و ماه حرام) تعبیر کرده است. یعنی آزادی عبارت است از خودداری از تجاوز به چیزی که مطالبه آن حق انسان نیست.

تو آزادی، زمانی که به حقوق دیگری تجاوز نکرده‌ای. این حقوق را خداوند تحدید کرده است. در حرم نظامی است که خداوند همه را ملزم به رعایت آن کرده است تا آزادی برای همگان تأمین گردد.

این یکی از هدفهای حج است ولی نه همه آن. زیرا در اینجا قضیه تزکیه خود هم مطرح است و این تزکیه جز از طریق بازدارنده‌ای در قلب حاصل نمی‌شود این بازدارنده زمانی به وجود می‌آید که هر فردی احساس کند که خدا مراقب اعمال اوست. و چون چنین احساس در او به وجود آمد. بیشتر احساس مسئولیت کند و در برابر مسئولیتها تعهد بیشتر به خرج دهد. از این روست که پروردگار ما می‌گوید:

« ذَلِكُمْ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - تا بدانید که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است می‌داند و او بر هر چیزی آگاه است. » [۹۸]

خدا فقط مراقب مردم نیست، بلکه آنان را به شدت مجازات می‌کند یا مشمول رحمت و اسعه خود قرار می‌دهد. پس آدمی میان دو حالت قرار گرفته: یا به حضيض ذلت سقوط می‌کند یا به اوج رفعت ارتقاء می‌یابد.

« اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - بدانید که عقوبت خدا سخت است و هم او آمرزنده و مهربان است. » ۲/  
این معادله نفس را به سرعتی هولناک به پیش می‌راند. زیرا خود را میان دو قطب متضاد می‌بیند. یا عقاب شدید یا مغفرت و رحمت بی پایان انسان در این میان

در معرکه ای سخت قرار گرفته که حاصل آن پیروزی است یا شکست. بسته به این است که این شخص تا چه حد پرهیز می کند و احساس مسئولیت دارد، و میزان تقوای او چقدر است.

## مسئول کیست؟

[۹۹]

ممکن نیست که انسان مسئولیتهای خود را به گردن دیگران بگذارد.

مثلاً- بگوئید: خدا و پیامبرش مسئول اعمال من هستند و مسئول تربیت و تزکیه و هدایت من اند. نه، اولین مسئول خود انسان است. اما پیامبر فقط مسئولیتش به حد همان دعوت است.

« مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ » - بر پیامبر جز رسانیدن پیام و وظیفه ای نیست. « چون پیام خدا به اشخاص رسید مسئولیت پیامبر هم پایان می گیرد و انسان در برابر خدا مسئول قرار می گیرد.

« وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ » - آنچه را آشکار می سازید یا پنهان می دارید خدا می داند. [۱۰۰]

مردم بر دو فریق اند: پاک و ناپاک و میان این دو مسافتی است بس دراز. هر کس باید یکی از این دو فریق را برگزیند ولی باید قبلاً آگاه شده باشد که فریق پاک هر چند هم افرادش اندک باشد بر آن فریق دیگر برتری دارد.

« قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَيْكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ » - بگو ناپاک و پاک برابر نیستند هر چند فراوانی ناپاک تو را به اعجاب افکند. « تقوی، توشه انسان است برای رسیدن به سطحی که عنوان «پاک» را شایسته باشد. پس بر انسان واجب است که از خدا بترسد و همه مسئولیتهای خود را از روی آگاهی و عقل بر دوش کشد، هر گاه خواستار سعادت باشد.

۲/ « فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » - پس ای خردمندان از خدای بترسید باشد که رستگار شوید.

ص: ۴۰۴

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ  
 حَلِيمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (۱۰۲) مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرِهِ وَلَا سَائِبِهِ وَلَا وَصِيَلِهِ وَلَا حَامٍ وَلَا كِنٍّ  
 الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا  
 مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَو لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسِكُمْ لَا يُضُرُّكُمْ مَن  
 ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

۲/

۲/

معنای واژه ها

۱۰۳ [بحیره]

أصل باب سعه است، و دریا(بحر) به سبب وسعتش دریا(بحر) نامیده شده، و اسبی بحری یعنی دارای پویدنی وسیع است و در حدیث است که پیغمبر (ص) درباره اسبش گفت که آن را بحر یافتم، (شتر اگر ده شکم بزاید گوشش را می برند و رهایش می کنند).

[السائبه]

سائبه فاعله از ساب الماء یعنی آب روی سطح زمین جاری شد، و گفته می شود سبیت الدابه یعنی او را رها کردم به هر جا که بخواهد برود. و اصل آن

ص: ۴۰۵

مخله است و آن مسیبه است، و گرفته شده از گفته آنها سابت الحبه و انسابت اگر با استمرار رفت، (و سائبه آن است که در مرتع رها شده، پس از حوض و علف بازداشته نشود اگر پنج شکم زاییده باشد).

[وصيله]

:اگر وصل داده شد به معنی موصول است مانند این که به دیگری وصل شده و می تواند به معنی واصل باشد. به سبب این که به برادرش وصل گشت و این در آیه روشنتر است (و آن است که اگر یکی از ایشان را گوسفندی بود و برایش نر یا ماده می زایید می گفتند به برادرش وصل گشت پس بخاطرش ذبح نمی شد).

[حام]

:به گوساله ای گفته می شود که ده شکم زاییده باشد که دیگر چیزی بر پشت او نهند.

۲/

## جهل و تقلید آفت اصلاح

### اشاره

### رهنمودهایی از آیات:

علم به حکم شرعی موجب می شود که انسان در برابر عمل به آن مسئولیت پیدا کند. از حکمت خداوند است که احکام شرعی را به تدریج بیان می کند تا به خوبی در ذهن مردم جایگزین شود.

ولی بعضی از مردم در کار شتاب می کنند و می خواهند از احکام و حقایق یکباره آگاه شوند در حالی که هنوز آمادگی نیافته اند، پس به حقایق کافر می شوند یا قدرت اجرای احکام را ندارند و از آن سر برمی تابند.

ص: ۴۰۶



بر آدمی است که منتظر وحی باشد تا حکم شرعی نازل شود آن گاه درباره آن پرسش کند. زیرا خداوند جز در زمانی که مقرر است علم را نازل نمی کند و چون زمانش فرا رسد به قدر ظرفیت مردم به آنان ارزانی می دارد.

بعضی از مردم به سبب شتابی که در شناخت احکام دارند گاه از سوی خود احکامی نازل می کنند و به خدا نسبت می دهند و سنتهای جاهلی را چون احکام می پذیرند و چون حکم خدایی آشکار شود با آن که احکام جاهلی ۲/ با عقل و علم مخالف است باز هم آن را رها نمی کنند.

تقلید از سنت پدران به منزله مانعی عظیم است در طریق تحمل مسئولیت.

همچنین تقلید جامعه. زیرا بعضی از مردم گذر از این مانع نتوانند. از این رو برخی از واجبات را ترک می کنند به صرف این پندار که مردم آن را خوش ندارند.

قرآن در این مجموعه از آیات می خواهد این موانع را از سر راه مردم بردارد بنا بر این او را از شتابکاری و عدم انجام مرحله به مرحله احکام و پیروی از نظریه جامعه بازمی دارد.

## شرح آیات:

### اشاره

### بینش مرحله ای در قرآن کریم

[۱۰۱]

شتاب کردن در فهم حقایق اعم از این که مربوط به احکام شرعی باشد یا تقالید و سنن اجتماعی؛ اگر قلب مستعد پذیرفتن آنها نباشد سبب کراهت قلب از آنها می شود و گاه سبب می شود که مسلمان به آنها کافر گردد. از این رو خداوند از تجسس در حقایق، قبل موعد منع کرده گفته است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند اندوهگینتان می کنند، پرسید.» بر ماست که از این حقایق در زمانی سؤال کنیم که زمانش فرا رسیده باشد و اراده خداوند بر بیان آنها تعلق گرفته باشد. زیرا خداوند زمانی که حکمتش

اقتضاء کند، یعنی زمانی که جامعه مستعد قبول آن حکم با آن حقیقت علمی شده باشد آن را آشکار می سازد. زمان نزول قرآن زمان مناسب سؤال از این حقایق است.

« وَ إِنْ تَسَاءَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَى لَكُمْ - و اگر سؤال از آنها را واگذارید، تا به هنگام نزول قرآن، برایتان آشکار خواهد شد. » ۲/ قرآن هم حکم را ناگهانی بیان نمی کند بلکه با ذکر مواعظ مناسب با آن حکم و فلسفه ای که آن را ایجاب می کند، به بیان آن می پردازد. همچنین خدا عفو می کند از گناهانی که پیش از نزول احکامی که برای اصلاح و تزکیه نفس افراد، مرتکب شده آید.

« عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ - خدا از آنها عفو کرده زیرا که آمرزنده و مهربان است. » از نشانه ها و دلیلهای آمرزش او، عفو کردن اوست از گناهان پیشین و از دلایل حلم او این است که حقایق را جز مرحله به مرحله بیان نمی کند.

### شتابکاری طریق کفر است

[۱۰۲]

سپس خداوند ما را از پرسشهای پیش از وقت منع می کند و می گوید:

« قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ - مردمی که پیش از شما بودند از آن چیزها سؤال کردند و بدان سبب کافر شدند. » آنان به آن حقایق کافر شدند، زیرا قبل از موعد بود و بالاتر از سطح فکر آنها در آن مرحله، از ادراک حقایق.

خدای تعالی احکام را به صورت تدریجی نازل کرده. حتی شراب را در سه مرحله حرام کرد و حکم زکات را پس از مدتی دراز نازل کرد و به جهان فرمان نداد مگر زمانی که جامعه آماده آن بود.

ص: ۴۰۸

از اموری که اهل جاهلیت همواره درباره آن سؤال می کردند ۲/ چیزهایی بود که به سببی بر خود حرام کرده بودند. مانند بحیره و سائبه و وصیله و حامی. این حیوانات را نذر بتان خود کرده بودند و آزاد رها کرده تا به هر جا که می خواستند می رفتند و کس متعرض آنها نمی شود.

قرآن حکیم بیان می کند که این ستوران را خدا بر مردم حرام نکرده است زیرا:

اولاً: نذر برای بتان حرام است و هر چیزی که به نوعی با بتان رابطه داشته باشد حرام است. حتی ذبیحه ای که به اسم خدایان باشد حرام است اگر چه تمام شرایط ذبح در آن به عمل آمده باشد.

ثانیاً: این حکم بدون اذن خدا بوده، پس بدعت و ضلالت و شرک است.

ثالثاً: خداوند چیزهای خوب و پاکیزه-طیبات- را بر مردم حرام نکرده، حتی خوردن قربانیان با قلابه و بی قلابه حلال است. میان عقاید اهل جاهلیت که حیوانات حلال گوشت را به اسم بتان قربانی می کردند و قانون اسلامی که فرمان می دهد که از گوشت قربانی همه افراد جامعه می توانند استفاده کنند فرق بسیار است.

اسلام در برخی مناسبات، طیبات را از ملکیت خاص آزاد کرده است تا به طور مشاع ملک جامعه باشد، در حالی که در عصر جاهلیت آنها را بر همه مردم حرام می کردند و بی فایده رهاش می نمودند.

« مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيْلَةٍ وَلَا حَامٍ - خداوند درباره بحیره و سائبه و وصیله و حامی حکمی نکرده است. » زیرا در جامعه ای که باید همه اینها در خدمت انسان باشند، تحریمشان مخالف سنت خداست. ۲/ دیگر آن که با شریعت اسلام که می خواهد همگان از طیبات استفاده کنند مخالف است.

« وَ لَكِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكٰذِبَ وَ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ - ولى كافرين بر خدا دروغ مى بندند و بيشتريشان بى خردند. » دليل اين بى خردى اين است كه بدون علتى معقول طبيات را بر خود حرام کرده اند.

### رسالت آسمانى نه تقلید از نیاکان

[۱۰۴]

خدا از انسان مى خواهد كه از موهبت علم و عقل استفاده كند ولى كفر دريچه هاى قلب كافر را مى بندد و نمى گذارد كه نور عقل در آن داخل شود. از اين رو مى بينى كه از عقل خود بهره نمى گيرد بلكه از كسانى تقلید مى كند كه از حيث عقل و هدايت از او كمترند.

واقع اين است كه تقلید خواه از اجتماع باشد و خواه از نیاکان بيش از هر چيز راه ترقى و پيشرفت انسان را مى بندد.

« وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ اِلٰى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَاءَنَا - و چون به ايشان گویند كه به آنچه خدا نازل کرده است و به پیامبر روى آورید گویند: آن آیینى كه پدران خود را بدان معتقد یافته ایم ما را بس. » ملاحظه كنید، مى گویند «ما را بس» يعنى حرکت خود را در مسير زندگى مى بندند و بى آن كه به آينده نظرى افكنند هم چنان به گذشته بسنده کرده اند.

« أَوْ لَوْ كَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُوْنَ - حتى اگر پدرانشان هيچ نمى دانسته اند و راه هدايت نيافته بوده اند. » يعنى آيا حتى اگر پدرانشان به سبب دست نيافتن به دو مصدر و منشأ پيشرفت و تعالى، يعنى علم و هدايت راه فلاح را گم کرده بوده اند. ۲/ باز هم از آنان تقلید خواهند كرد؟ در صورتى كه چراغ علم افروخته است و نور هدايت راهشان را روشن کرده است.

ص: ۴۱۰

تقلید یکی دیگر از عواملی است که بر سر راه تطور انسان و پیشرفت و تعالی او قرار می گیرد. چه بسیار کسانی که راه سعادت خود را یافته اند ولی از ترس یا شرم جامعه آن را رها کرده اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید به خود پردازید و اگر شما هدایت یافته اید آنان که گمراه اند به شما زیانی نرسانند.» کسی که در بیابانی راه را گم می کند باید از درندگان بیمناک باشد هم چنان که بر او واجب است از کسی که راه را می شناسد تقلید کند نه بر عکس.

هدایت یافته بر وفق حرکت حق و بر وفق سنت خدا در عالم، راه می پیماید.

از این رو به زودی یا در آینده به هدفهای خود خواهد رسید. در این هنگام گمشدگان خسارت دیده، از بی خیالی و سهل انگاری خود پشیمانند.

پایان حرکت انسان خداست، آن دارنده آسمانها و زمین. اوست که ما را می آگاهاند که چه کسی ره یافته است و چه کسی گمراه. آن گاه عادلانه پاداش می دهد هم گمراه را و هم ره یافته را.

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - بازگشت همه شما نزد خداست، تا شما را به آن کارها که می کرده اید آگاه گرداند.» گاه آدمی به جزای عمل خود رسیده بدون این که بداند این جزای عمل اوست ۲/ مثلا آب آلوده را می خورد و بیمار می شود ولی نمی داند سبب بیماری اش خوردن آن آب بوده است. البته خداوند نمی گذارد که انسان به راه خطا رود تا آن گاه که او را خبر دهد که راه او به یقین راه خطاست و هر عقاب و شکنجه ای را که می بیند بهای آن گمراهی و خطاکاری اوست. هم چنان که آنها که به راه صواب رفته اند راه صواب را به آنها نشان داده و اینک می دانند که این ثواب پاداش همان اعمال است.

ما انسانها، از ملامت مردم می ترسیم، اگر کسی ما را به ریشخند گیرد در برابر ریشخند او عقب نشینی می کنیم. گاه اعتماد به نفس خود و به دین خود را به مجرد این که کسی ما را به باد مسخره گرفت از دست می دهیم.

بعضی نیز راه هدایت را به مجرد این که کسی به آنها بگوید که این راه به گمراهی تو منجر خواهد شد شرک می گویند.

قرآن در این آیه به ما توصیه می کند که به سخن مردم ننگریم بلکه به عقل و خرد خویش اطمینان کنیم و به آن حقایق که برای ما آشکار شده است چرا باید به این دلیل که دیگران راه صواب را رها کرده اند ما نیز به تقلید آنان رها کنیم؟ بگذار دیگران از پی تو آیند زیرا این تویی که به راه صواب می روی نه دیگران. از حرفهایشان مترس زیرا حقیقت به زودی از پردهٔ اختفا چهره خواهد نمود.

### [سوره المائده (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸]

#### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْمَأْرُضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ إِرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْ آذَا لَمَنْ الْآمِنِينَ (۱۰۶) فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا إِسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ إِسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

## رهنمودهایی از آیات:

به مناسبت سخن از مسئولیت و نقش علم در آن (زیرا علم از مسئولیت جدا نیست) در این آیات سخن از شهادت آمده، شهادتی که علم نیست ولی در ایجاد مسئولیت دینی جانشین آن است. روش قرآن این است که غالبا برای بیان یک حقیقت از یک واقعه خارجی که با زندگی رابطه مستقیم دارد، استفاده می کند و این امر سبب می شود که همواره با احکام و حقایق یک مثل زنده همراه باشد.

بر حسب این روش، در اینجا از شهادت بعد از مرگ سخن می گوید: آنجا که شخصی که مرگ خود نزدیک می بیند دو عادل را به شهادت گیرد و مسئولیت شهادت پس از مرگ را بر عهده آنان می نهد و اگر آن دو در موضع تهمت بودند دو تن دیگر را برگزیند و آن دو پس از ادای فریضه سوگند بخورند که در شهادت خود دروغ نمی گویند.

چون دروغشان معلوم شد، حکم به دروغگویی آنها نمی توان کرد مگر وقتی که دو تن از معارضان آنان که مدعی هستند که آن دو در شهادت دروغ می گویند سوگند خورند و اگر سوگند خورند آن تهمت درست است / ۲ و آنان در متهم ساختن آن دو به دروغگویی، به راه ستم نرفته اند.

این راه بهترین راه است برای صدق شهادت و رد نکردن سوگند.

بر آدمی است که اگر می خواهد به حقیقت رسد، مخصوصا قاضیان که می خواهند به حق دست یابند، دو کار انجام دهند:

الف: ترس از خدا و پیروی از اوامر او.

ب: گوش فرا دادن به رأی و عقیده.

اما اگر قاضی تقوی نداشته باشد گوش فرا دادن به سخن طرفین مرافعه فایده ای ندارد.

## شرح آیات:

## اشاره

## شهادت و شهود

[۱۰۶]

حکم شرعی چگونه ثابت می شود؟ اولاً: به علمی که از تقلید نیاکان یا تقلید اجتماع به دور باشد و نیز به دور از استعجال احکام شرعی این چیزی بود که در آیات پیشین از آن یاد شد.

ثانیاً: به شهادت و این ویژه مؤمنان عادل است. چنین کسی مردی است راست گفتار و راست کردار که مجری تعالیم پروردگارش باشد. برای عادل کافی نیست (چنان که از خود کلمه عدل برمی آید) که فقط مؤمن یا متقی باشد بلکه باید علاوه بر ایمان و تقوی در اندیشه و رفتار نیز مستقیم باشد. اگر شخصی باشد که زود قانع شود یا در فهم حقایق ساده باشد، شهادتش مقبول نخواهد بود.

۲/ یکی از موارد مهم شهادت، شهادت در وصیت است. هنگامی که کسی را مرگ در می رسد دو مرد عادل را بر وصیت خود شاهد قرار می دهد. بهتر این است که این دو از مسلمانان باشند، اگر مسلمان ممکن نشد هر دو عادل باشند.

## نبات شهادت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید، چون مرگتان فرا رسید به هنگام وصیت دو عادل را از میان خودتان به شهادت بگیرید، یا از غیر خودتان.» هر گاه این دو مورد تهمت واقع شدند، مثلاً در زمانی که مرگ در سفر اتفاق افتاده و دو شاهد غیر مسلمان از همراهان میت از راه برسند و شهادت دهند که فلان

ص: ۴۱۴



کس در مورد فلان یا فلان مورد چنین و چنان وصیت کرده است.

در اینجا تردید پیش می آید که آیا راست می گویند یا دروغ زیرا وصیت گاهی ممکن است سربسته و مهر نهاده باشد گاهی هم چنین نیست. در چنین صورتی عدالت ظاهری (شهادت) کافی نیست از آن دو می خواهیم، پس از نماز فریضه سوگند یاد کنند که در شهادت خود صادقند.

«إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ - هر گاه در سفر بودید و مرگتان فرارسید.» و دو تن غیر مسلمان آمدند و شهادت دادند، در چنین موقعی:

«تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ - اگر از آن دو در شک بودید نگاهشان دارید تا بعد از نماز آن گاه به خدا سوگند خورند.» اگر نحوه ادای شهادت یا نشانه هایی که از طرز وفات یا زمان وفات می دادند تردید برانگیز بود، چون برای حصول یقین دلیل عینی وجود ندارد تا از آنان رفع تهمت شود باید ایشان را سوگند داد سوگند گران (قسم مغلظ) و مضمون قسم چنین باشد:

«لَا - نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا كَانِذَا قُرْبِي ۲/ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ - این شهادت را به هیچ قیمتی دگرگون نکنیم هر چند به سود خویشاوندان ما باشد و شهادت خدا را کتمان نکنیم.» زیرا گاه ممکن است دروغ گفتن به زبان نباشد بلکه به خاموشی باشد.

مثلا از بیان حقیقتی که می داند لب بریندد و نگذارد حقیقت آشکار شود. بدین گونه هم مرتکب گناه شده است.

«إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ - اگر جز این باشد از گناهکارانیم.» [۱۰۷]

اگر معلوم شود که این دو مرتکب گناهی شده اند، در این صورت اثبات گناه ممکن نشود مگر وقتی که دو تن دیگر علیه آنها و در مصلحت صاحبان حقی که از میان رفته است شهادت دهند.

«فَإِنْ عَثَرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الدِّينِ

و هر گاه معلوم شود که آن دو شاهد مرتکب گناه خیانت شده اند دو شاهد دیگر که اولی از آن دو باشند جای ایشان را بگیرند.» یعنی به جایگاه شهود روند و بر وفق مصالح صاحب حق-هر گاه دلیلی بر خیانت آن دو در دست دارند، شهادت دهند.

و اولی از آنها باشند، یعنی یا از صاحبان خون باشند یا از جهت خویشاوندی نزدیکتر باشند.

«فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتِنَا اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا - آن دو به خدا قسم خوردند که شهادت ما از شهادت آن دو درست تر است.» یعنی پیش از شهادت باید سوگند بخورند که دروغ نمی گویند و دروغ آن دو شاهد پیشین را آشکار سازند.

۲/ «وَمَا اعْتَدَيْنَا اِنَّا اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ - ما از حق تجاوز نکنیم، هر گاه چنین کنیم از ستمکاران باشیم.» یعنی هر گاه مرتکب تجاوز از حد شویم، تجاوز از حد، ما را به صفت ظالم متصف می کند. در این حال باید آماده عذابی باشیم که برای ظالمان مقرر شده است.

[۱۰۸]

این نوع گواهی خواستن بهترین انواع آن است زیرا موجب آن می شود که ضمیر و وجدان شاهد تحت تأثیر قرار گیرد و آن عامل دینی بازدارنده را در آنها برانگیزاند.

«ذَلِكَ اَذْنٰى اَنْ يَأْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وُجُوْهِهَا - این شیوه نزدیکتر به آن است که شهادت را بر وجه خود ادا کنند.» مراد شهادت به وجه صحیح است.

مردم به شهادت اطمینان بیشتری پیدا می کنند زیرا شهادت به سوگند مؤکد شده است.

«اَوْ يَخَافُوْا اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانُ بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ - یا پس از سوگند خوردن از رد سوگندهایشان بترسند.»

از آن بترسند که پس از شهادت دو شاهد حقیقت آشکار شود و رسوا گردند. بطور کلی شهادت راه رسیدن انسان به علم و آگاهی است ولی نیاز به تقوی دارد و نیاز به استماع، از طرف کسی که شهادتها را می شنود در این حال تقوی مستمع شهادت را از پیشداوری یا حکم در قضیه ای بدون دلیل بازمی دارد. همچنین مانع آن می شود که به یکی از دو طرف دعوا میل کند. یا برای آن که هر چه زودتر قضیه را فیصله دهد بدون احراز دلایل و شواهد حکم صادر کند.

شنیدن شهادت شرط مادی معرفت حقایق است بعد از وجود شرایط روحی و عقلی و مراد از شرایط روحی و عقلی همان تقواست. از این رو فرموده است:

۲/ « وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا - و از خدا بترسید و گوش فرا دارید. » سپس به اهمیت تقوی در فهم حقایق می پردازد و می گوید:

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند. » اگر انسان در حق دیگران ستم کند، این ظلم به منزله حجابی جلو چشمانش را می گیرد و او را از دیدن حق مانع می آید. زیرا ظالم همیشه می خواهد ظلم خود را در برابر مردم توجیه کند تا از فشار و جدان که عرصه را بر او تنگ کرده و خواب از چشمش گرفته است برهد.

## [سوره المائده (۵): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۵]

### اشاره

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا - وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰) وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرُسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ إِشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ أَرْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵)

**معنای واژه ها**

۱۱۴ [عیدا]

عید اسم است برای آنچه در زمان مشخص به سوی شما بازمی گردد و لذا به خیال و غم نیز عید می گویند.

ص: ۴۱۸

## اشاره

## رهنمودهایی از آیات:

باید دانست که محاکمات در روی زمین در این دنیا به هر نحو که باشد خواه به نفع صاحبان حق و خواه به نفع صاحبان باطل، در جای دیگری محکمه عدلی است که هر حکم که می کند عادلانه است و از بی عدالتی نشانی نیست.

در آنجا خداوند فاسقان را راه نمی نماید، همه مردم را گرد می آورد و پیامبران نیز در میان آنها آیند. خداوند از پیامبران می پرسد، پاسخ مردم در برابر سخن شما چه بود. (از اینجا معلوم می شود که کس را از آن محاکمه گریزی نیست حتی پیامبران را) اینجا سخن از عیسی بن مریم است که در پیشگاه خداوندی ایستاده و خدا از او می پرسد که آیا تو بودی که مردم را گفتی که مرا به جای خدا بپرستید؟ البته خدا می داند که عیسی چنین سخنی نگفته است.

ولی قبل از این که از او چنین سؤالی کند نعمتهایی را که به او و مادرش و مردم عنایت کرده است بیان می کند. از این که او را به روح القدس یاری کرد و کتاب و حکمتش آموخت و بر دست او معجزاتی جاری کرد چون زنده ساختن مردگان و حفظ او از کید بنی اسرائیل. ۲/ و نیز مردم را فرمان داده که به او ایمان بیاورند و موضع او را در میان بنی اسرائیل تقویت کرد بدین گونه برای آنها از آسمان مائده نازل نمود و این مائده را بنی اسرائیل از او خواسته بودند و از این قبیل...

هدف از ذکر این قصه در پایان سوره مائده فقط بیان مسئولیت شاهد آگاهی نیست که به هنگام ادای شهادت باید خود را در پیشگاه الهی تصور کند،

نه، هدف این نیست، بلکه هدف کلی تر از این است و آن بیان مسئولیت انسان است در زندگی، شاید این مسئولیت را که در روز قیامت در محکمه عدل الهی مورد بازخواست قرار می گیرد، دریابد.

## شرح آیات:

### اشاره

### رسولان در پیشگاه خدای رحمان

[۱۰۹]

در روز قیامت حقایق امور آشکار می شود، حقایقی موجود و ثابت که با نفی کردن آنها یا با سکوت از آنها، نفی نمی شوند و از میان نمی روند.

حقایقی است که اگر از آن سکوت کنیم نیروی رسوخ آنها بیشتر می شود و در نتیجه ما را در میان فرو می گیرند و نابود می کنند.

احساس به وجود حقیقت و اینکه روزی بالآخره آشکار می شوند، صاحب علم را وامی دارد که برای علم خود شاهد صادقی باشد و از علم خویش آنچه را با مصالحش مخالف باشد کتمان نکند.

بارزترین و برترین علما رسولانند. آنهایی که خداوند بار رسالت خویش بر دوش آنها نهاده است و علم و حکمتشان داده. اینان نیز از نتایج کارشان - با همه عظمتی که دارند - بازخواست می شوند.

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ» - روزی که خدا پیامبران را گرد آورد و پرسد که دعوت شما را چگونه پاسخ دادند. «خداوند رسولان را برای هدایت مردم و تبلیغ دعوت خود بر آنها فرستاد اکنون از آنها می پرسد / نتیجه اعمالشان چه بوده است ولی چون عمر رسولان در زندگی دنیوی کوتاه بوده، علم به باطن مردم ندارند مگر آنچه خدا به آنان تعلیم کرده باشد از این رو اظهار بی خبری می کنند:

«قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا» - گویند ما را هیچ دانشی نیست. «یعنی علم ما به حقیقت حال مردم کافی نیست تا بتوانیم پاسخ حقایقی را بازگوییم.»

«إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ - که دانا به غیب‌ها تو هستی.» بنا بر این: اگر فرضاً پیامبران را فریب دهیم و در رو به روی آنها از روی دروغ و نفاق تظاهر به ایمان کنیم، آنها هم سکوت کنند، نباید پنداریم که چهره حقیقت را فروپوشیده ایم. نه، خداست که به غیبها آگاه است و او به زودی ما را محاکمه می‌کند.

[۱۱۰]

این داستان عیسی با خداست بنگر به عنوان یک شاهد بر قوم خود چگونه از خدا سؤال می‌کند و چگونه باطل بودن ادعاهای قومش را آشکار می‌سازد و از آنها می‌پرسد که آیا او گفته است که او را به جای خدا پرستند.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا - خدا به عیسی بن مریم گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته‌ام یاد کن آن زمان که به روح القدس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و چه در بزرگسالی با مردم سخن گویی.» اینها نعم پروردگار است به عیسی که اگر این نعمتها نبود عیسی، عیسی نبود. روح القدس روحی است که صاحبش را از گناه حفظ می‌کند و خداوند رسولان (ص) و امامان (ع) را به روح القدس یاری می‌رساند. و آن مهمترین نعمتی است که خدا به بنده‌ای از بندگانش عطا می‌کند و چون مرتکب خطایی نمی‌شود، نادانان پندارند که او پسر خداست. یا پسری است که روحی از ذات باری سبحانه و تعالی در او حلول کرده است... نه هرگز چنین نیست.

خداست که عیسی را به این روح یاری کرده و اگر نمی‌بود عیسی در ورطه لغزشها گرفتار می‌آمد، هم چنان که ۲/ مردم دیگر بدین گونه اند. مثلاً خدا یونس بن مٹی را واداشت که لحظاتی - آن هم از روی حکمت بالغه خود - در اندیشه خود باشد و قومش را نفرین کند. خدای تعالی او را به کیفر این لغزش (که مسلماً به مرتبه گناه نرسیده بود) در شکم ماهی حبس کرد. و همچنین معجزه ظاهری عیسی یعنی سخن گفتنش در گهواره دلیل الوهیت او نیست بلکه دلیل عبودیت اوست

ص: ۴۲۱

در برابر خدا. همچنین است علم او و حکمت او.

«وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ - و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم.» معلوم است که کتاب همان دستورات شرعی و قوانین است که در تورات آمده و حکمت عبارت است از مواعظ و رهنمودهایی که در انجیل است.

«وَ إِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي - و آن گاه که به امر من از گل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی به امر من پرنده ای شد و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و به امر من مردگان از گور بیرون آوردی.» قرآن در سرتاسر این مطلب کلمه «به امر من، به فرمان من» را تکرار کرده است تا دلیل باشد که عیسی (ع) بنده خدا بود.

«وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ - و چون با این دلایل روشن نزد بنی اسرائیل آمدی من آنان را از آسیب رساندن به تو بازداشتم از میانشان کسانی که کافر بودند، گفتند که این جز جادویی آشکار نیست.» بنی اسرائیل مبارزه با عیسی را به هر طریقی که ممکن بود آغاز کردند و اگر خداوند عیسی را یاری نمی کرد عیسی همانند هر شخص دیگر در برابر آنان ناتوان بود. بنا بر این عیسی بر خلاف پندار مسیحیان نمی تواند خدا باشد.

**معجزه مائده، ایمان به غیب و شهود**

[۱۱۱]

از همه مهمتر آن که خدا بر او اعتماد کرد و او را رسول خود گردانید.

۲/ «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ - به حواریان وحی کردیم: به من و پیامبر من ایمان بیاورید. گفتند:

ص: ۴۲۲



ایمان آوردیم، گواه باش که ما تسلیم هستیم.» [۱۱۲]

موقعیت عیسی را استحکام بخشید بدین گونه که چون بنی اسرائیل از او طلب معجزه ای کردند تا دلیل بر پیامبری او باشد، دعایش را مستجاب کرد.

« إِذْ قَالَ الْحَيُّوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - حواریان پرسیدند:

ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو می تواند برای ما از آسمان مائده ای فرستد؟ گفت اگر ایمان آورده اید از خدا بترسید.» عیسی آنها را امر به تقوی کرد، زیرا تقوی بر یقین انسان و ایمان او و صدق او می افزاید و چون انسان نفس خود تزکیه نمود، می تواند بدون حاجز و مانعی حقایق را بفهمد.

[۱۱۳]

ولی بنی اسرائیل در اصرار خود افزودند:

« قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَّقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ - گفتند که می خواهیم از آن مائده بخوریم تا دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که به ما راست گفته ای و بر آن شهادت دهیم.» گفتند: ما نیاز به اطمینان قلبی داریم و جز این هیچ نیست. همانطور که ابراهیم (ع) به پروردگارش گفت: «آری، ولی می خواهم دلم مطمئن شود.» سپس می خواهیم که دلهای ما به صدق رسالت و رسول اطمینان یابد. زیرا فرق است میان کسی که نادیده به چیزی ایمان آورده و کسی که ایمانش به شهود و دیدن است. در این هنگام می تواند کلامش برندگی و قاطعیت بیشتری داشته باشد زیرا مردم در صدق سخن مؤمنی که ادعا کند که دلایل و براهین نبوت را به چشم خود دیده است کمتر شک می کنند در حالی که به ایمان کسی که نادیده ایمان آورده شک می کنند و آن را به صفای نیت و ساده دلی او حمل می کنند.

[۱۱۴]

« قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا - عیسی بن مریم گفت: بار خدایا، ای پروردگار ما، برای ما مائده ای از آسمان بفرست تا ما را و آنان که بعد از ما می آیند عیدی باشد.»

ص: ۴۲۳

یعنی روز بزرگی شود که مردم آن روز را از یاد نبرند و هر سال خاطره آن تازه کنند و برای نسلهای بعد عبرتی باشد.

« وَ آيَةٌ مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ - و نشانی از تو باشد و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی. » این آیتی است دال بر معجزات خدایی. ولی عیسی (ع) برای قوم خود طلب رزق دایم نمود.

[۱۱۵]

« قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعِيدٌ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ - خدا گفت: من آن مائده را برای شما می فرستم ولی هر که از شما از آن پس کافر شود، چنان عذابش می کنم که هیچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم. » زیرا تفاوت است میان گروه هایی که پس از ایمان سرچشمه گرفته از شهود عینی به کفر آشکار کشیده شدند و کفری که پس از ایمان غیبی به وجود آمده که گاهی سطحی است.

خداوند به بندگانش نعمت می دهد تا بیازماید که تا چه پایه سپاسگزارند و تا چه حد نعمتهای او را قدر می دانند و از آن استفاده می کنند. چون کفران نعمت کنند، خداوند فقط آن نعمت از آنان سلب نمی کند، بلکه دیگر نعمتها را هم سلب می کند تا بگویند ای کاش خداوند هرگز این نعمت را به ما نمی داد.

مثلاً- نفت در کشورهای ما نعمت بزرگی است از سوی خدا و برای ملت ما رزقی عظیم. اگر شکر این نعمت را با ادای حقوق محرومین و تقسیم عادلانه ثروت در میان مردم به جای بیاوریم این نعمت هم چنان ادامه دارد و افزونتر هم می شود.

اما اگر این نعمت را کفران کنیم و بزرگان آن را به خود اختصاص دهند و مستضعفان را محروم سازند و توانگران سرگرم عیش و عشرت شوند، خداوند نه تنها ثروت نفت را از ما می گیرد، بلکه برخی از ما را بر برخی دیگر مسلط می کند تا در میان ما کینه و حقد اشاعه یابد و یکدیگر را بکشیم. تا روزی بیاید که ۲/ حتی از نفت و ثروتهای نفتی هم بیزار شویم و بگوییم ای کاش کشور ما کشاورزی بود تا با

ص: ۴۲۴

یکدیگر یک دست و همدل می بودیم.

## [سوره المائده (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰]

### اشاره

وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مِمَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۱۸) قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الْصَادِقِينَ صَدَقْتُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

۲/

۲/

عیسی گوید: الله، پروردگار مرا بپرستید

### اشاره

### شرح آیات:

### اشاره

[۱۱۶]

در گفتگویی میان خدا و بنده و پیامبرش عیسی بن مریم، خدا از عیسی پرسید که آیا او به یارانش گفته که او را بپرستند؟ در حالی که خداوند

ص: ۴۲۵

می داند که عیسی هرگز چنین سخنی نگفته است ولی باری تعالی از او می پرسد تا برای ما بیان کند که عیسی (ع) هم باید پاسخگو باشد هر چند بنده مخلص خداست و بنده اوست و مبعوث بر مخلوق او پس حال ما مردم گنهکار چگونه است؟ « وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ - آن گاه خدا به عیسی بن مریم گفت: آیا تو به مردم گفته ای که مرا و مادرم را سوای الله به خدایی گیرید؟» این کسانی که عیسی و مادرش را به خدایی برگزیدند می خواستند از زیر بار مسئولیت اعمالشان بگریزند به این ادعاء که عیسی و مادرش آنها را از عذاب خدا رهایی خواهند داد، هر چند مرتکب گناهان شوند. خداوند می خواهد به آنها بگوید که این دو، بنده ای بیش نیستند و نمی توانند با فرمان خدا مقابله کنند. ۲/ وقتی که عیسی چنین باشد آن دیگران که مدعی پیروی از ایشان هستند چگونه خواهند بود.

« قَالَ سُبْحَانَكَ - گفت: به پاکی یاد می کنم تو را.» یعنی تو برتر از آن هستی که دیگری جز تو پرستیده شود و والاتر از آنی که کسی خود را همتای تو بخواند.

« مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ - نسزد مرا که چیزی گویم که سزاوار آن نباشم.» زیرا من فقط پیامبری هستم که از جانب تو بر مردم مبعوث شده ام و وظیفه رسول این است که مقید به تعالیم کسی باشد که او را به رسالت فرستاده است، بدون کم و زیاد. حتی اگر هم کلام رسول بر حق باشد، وظیفه اش ایجاب می کند که از حدودی که خداوند برای او مقرر داشته قدم بیرون نهد. مثلاً رسول خدا نمی توانست که آیاتی از قرآن را پیش از موقع مقررش برای مردم بخواند، در حالی که قرآن کلام مبین خداست.

« إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ - اگر من چنین گفته بودم تو خود می دانستی، زیرا به آنچه در ضمیر من می گذرد دانایی و من از آنچه در ذات تو می گذرد بی خبرم، زیرا

تو داناترین کسان به غیب هستی.» مسئولیت انسان در برابر پروردگارش همانند مسئولیت در برابر کسی چون عیسی (ع) یا در برابر نظام و قانون نیست. زیرا اتفاق می افتد که انسان از پاره ای از کارها آگاه نباشد در حالی که خدای سبحان عالم به همه غیبهاست، نه تنها اعمال انسان را می داند، حتی به عواقب این اعمال نیز آگاه است.

## نقش رسول

[۱۱۷]

نقش رسول، نقش مبلغ و شاهد است. اما تبلیغ، مسئولیت او عبارت است از نقل رسالت خدا بی هیچ کم و کاستی. اما شهادت معنی اش مراقبت از اجرای ۲/ احکام رسالت است و هدایت مردم به راه راست و عیسی این دو مسئولیت را به انجام رسانید و گفت:

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ - من به آنان جز آنچه تو فرمانم داده بودی نگفتم.»

گفتم که الله پروردگار مرا و پروردگار خود را پرستید و من تا در میانشان بودم نگهبان عقیدتشان بودم.» معلوم می شود که شهادت رسول شهادتی محدود است یا شهادتی موقتی است و منحصر است به ایام حیات او و بعد از او این خداست که نگهبان است:

«فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ - و چون مرا میرانیدی تو خود نگهبان عقیدتشان گشتی.» تو مراقب اعمال آنها بودی تا در دنیا و آخرت آنان را محاسبه کنی اما نگهبانی خدا از اعمال مردم در پاداشی که به آنها در دنیا یا آخرت می دهد، منعکس می گردد. بدون آن که کسی قادر به فرار از آن باشد و این ما را وامی دارد که مراقب اعمال و گفتار خویش باشیم تا از ما خطایی سر نزنند که چون سر بزند خداوند حساب آن را نگه می دارد و ما را مؤاخذت می کند.

«وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ - و تو بر هر چیزی آگاهی.»

ص: ۴۲۷

شهادت خدا همان قدرت و سلطه مستقیم اوست بر زندگی مردم که به صورت یاری مؤمنان پاکدل، و خذلان کافران منافق و هدایت مجاهدان و نیکوکاران مجسم می شود. خداوند سلطان و قادر حقیقی در زندگی است. بر ماست که بر او توکل کنیم و از کسی جز او نترسیم.

### قدرت و سلطه خداوند

[۱۱۸]

قدرت و سلطه خداوند مربوط به زمان حال نیست. به آینده هم کشیده می شود و عذاب و آمرزش به دست اوست.

۲/ «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» - اگر آنان را عذاب کنی بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامرزی تو پیروزمند حکیمی. گفتیم که مسیحیان با مطرح کردن این اعتقاد می خواستند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند. از این قرار که عیسی و مادرش دو خدایند که آنان را از عذاب خدا می رهانند. در رویارویی با این اعتقاد قرآن حقیقت مسئولیت انسان را در برابر پروردگارش روشن می کند. علامت این مسئولیت علم خداست به اعمال او و مراقبت از آن و شهادت بر آن و پاداش دادن به اعمالش.

[۱۱۹]

خداوند تأکید می کند که آنان که به مسئولیت خویش آگاه هستند و از زیر بار آن شانه خالی نمی کنند خدا به آنان پاداش نیک خواهد داد.

« قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ » - خدا گفت: این روزی است که راستگویان را راستی گفتارشان سود دهد. از اینجا معلوم می شود که راستگویی، همانا دوری از بهانه تراشی و نفاق گریختن از مسئولیت است. این راستی مهمترین عمل صالحی است که انسان انجام می دهد زیرا او را به تحمل مسئولیتها و ادای آن به گونه ای نیکو وامی دارد.

« لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » - از آن آنهاست بهشتهایی که در آن نهرها

ص: ۴۲۸

جاری است همواره در آن جاویدان خواهند بود. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند و این کامیابی بزرگی است.» زیرا اینان برای انجام اعمال خود بر وفق اوامر خدا و تعهد به صدق سعی کرده اند و افکار و اقوالشان مطابق حق بوده. خداوند پاداش آنها را این گونه داد که از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنود. تبادل خشنودی میان بنده و پروردگارش نتیجه ای است که از ممارست بنده در ذکر خدا و تفکر درباره خدا، و در نظر داشتن خدا در سخن و کردارش حاصل می شود.

[۱۲۰]

□ □ □  
اللَّهُ حَقٌّ اسْت. اللَّهُ ضَمِيرٌ آگَاحِ عَالَمٍ وَجُودِ اسْت. اللَّهُ مَدْبَرٌ وَ پرورش دهندهٔ جهان است. چون بنده اوامر پروردگارش را انجام دهد. خدا جهان را مسخّر او خواهد کرد. زیرا در این حالت او ۲/ به خدا پیوسته... به ضمیر آگاه پیوسته... به قدرت پیوسته... به علم و عزیمت پیوسته است.

□  
اما چون بنده با خدایش مخالفت کند او در برابر همهٔ عالم می خواهد ایستادگی کند. آیا بر این کار توانایی دارد؟ «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - از آن خداست فرمانروایی آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست و او بر هر کاری تواناست.»

ص: ۴۲۹





بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

# گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹